حملہ نادر شاہ بر ہندوستان = ۱۱۵۰ھ = 1737ء

قتل نادر شاہ = ۱۱۶۰ھ = 1747ء

تخت نشینی احمد شاہ ابدالی = " = " "

وفات احمد شاہ ابدالی = ۱۱۸۷ھ 1773ء

تخت نشینی محمد شاہ غازی = ۱۱۳۱ھ 1719ء

وفات " " " = ۱۱۶۱ھ 1748ء

تخت نشینی احمد شاہ = " "

" " عالمگیر ثانی = ۱۱۶۷ھ [illegible]

" " شاہ عالم ثانی = ۱۱۷۳ھ [illegible]

ص ۱۷۲

خواجہ ہاشم دیوانی

P—47

ابجد

ا ۱	ب ۲	ج ۳	د ۴	ہ ۵	و ۶	
ح ۸	ط ۹	ی ۱۰	ک ۲۰	ل ۳۰	م ۴۰	ن ۵۰
س ۶۰	ع ۷۰	ف ۸۰	ص ۹۰	ق ۱۰۰	ر ۲۰۰	ش ۳۰۰
ث ۵۰۰	خ ۶۰۰	ذ ۷۰۰	ض ۸۰۰	ظ ۹۰۰	غ ۱۰۰۰	

شروع تصنیف :- "واقعات کشمیر" = 1148 ھ = 1735ء

اختتام تصنیف :- "ترتیب ابواب جناں" = 1160ھ = 1747ء

دسمبر 1748 = ۱۱۶۱ھ محرم = حملہ احمد شاہ ابدالی بر کشمیر بسرکردگی عصمت اللہ خان

نومبر 1753ء = ۱۱۶۶ھ = محرم حملہ احمد شاہ بسرکردگی عبداللہ خان ایشک آقاسی

۲۸ ... 1762ء = ۱۱۷۵ھ = ذی الحج حملہ نور الدین خان بامزئی " " "

وفات خواجہ محمد اعظم دیدہ مری کی مورخ ہذا = ۱۰ محرم ۱۱۷۹ھ 1766

ترشوانی لغت کشمیری = ص ۸۴ ۔ شنگرف ۔ شنگار ۔ شنگی ۔ رنگ

دماں مرگ ص ۲۳

چھ ہزار سال کے مسلسل سن وار

واقعات کشمیر

کا دلچسپ مرقع

تاریخِ کشمیر

اعظمی

سال تصنیف ۱۱۴۸ - ۱۱۵۸

سال وفات مصنف ۱۱۷۹

مصنفہ

خواجہ محمد اعظم دیدہ مری کشمیری

حسب فرمائش

غلام محمد نور محمد تاجرانِ کتب

مہاراج گنج بازار سری نگر

کشمیر

کُتب

تاریخ کشمیر اعظمی

مصنفۂ

ہدایت پناہ سیادت دستگاہ جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول عارف باللہ ولی اللہ خواجہ محمد اعظم شاہ رحمۃ اللہ تعالیٰ رحمۃً واسعۃً

بہ تصحیح جناب مولوی محمد شاہ صاحب مفتی سعادت ۔ و مورخ کشمیر ساکن سرینگر

سال تصنیف ۱۱۴۸ ھ
سال وفات مصنف ۱۱۸۵ ھ ۱۱۷۹

المشتہر
غلام محمد نور محمد تاجران کتب
مہاراج بازار گنجپارہ ۔ شاخ
مائسمہ بازار امیرا کدل سرینگر
کشمیر

قیمت مجلد
ایک روپیہ آٹھ آنہ
عہ/۸

۲

الله

بسم الله الرحمن الرحیم

زینت صفحات دفتر ابداع و ایجاد و نزہت طبقات منظر عالم کون و فساد بنام مالکی ملکیست کہ دیمومیت
بقا لازمۂ ذات اوست و قیومیت اشیا یکی از صفات او یگانہ ایست کہ تاریخ ازلیت و ابدیتش بیگانہ است
از نسبت غرہ و سلخ داز بہار فیض او بسیط غبرا یک گل زمینی است چہ عرب چہ عجم چہ کشمیر و بلخ

نظم ؛ ز فیضش بشگفد گلہای اسرار ٭ ز موزون مصرعی بی معنی خار ٭
کتاب قدرت او را المعنی ٭ بود سرو خیابان یک الف بی ٭ سکان مکونات را کہ سیراب بحار نعمت
وجود سر سبز بہار افضال و جود اند چہ یارای ادای رشحی از شکر و سپاس قطان علویات را کہ باریابان
محفل انس و تماشائیان مجلس قدس اند در ہوای ادراک نشان ہویتش حیرت و سرگشتگی ہیقیاس راہ
روان بادیۂ سلوک کہ در شہود وحدتش زندہ و مردہ اند ہرگز پی بہ حقیقت ذاتش نبردہ اند **نظم**
دیہیج پردہ نیست نباشد ہوای تو ٭ عالم پر است از تو و خالیست جای تو ٭ ہر غنچہ پر از حمد تو چون دفترست
در بغل ٭ ہر خار میکند بزبان ثنای تو ٭ در مشت خاک من چہ بود لایق نثار ٭ ہم از تو جان ستانم و
سازم فدای تو ٭ غیر از نیاز و عجز کہ در درگہ تو نیست ٭ این مشت خاک تیرہ چہ دارد سزای تو ٭ نثار
نور و شمایم فیض و سرور نثار ہواداران خاکبوس بارگاہ روضۂ قدسیہ سرور شہرستان ظہور سرمایۂ
محتاجان نزدیک و دور جوہر آئینہ قدم گوہر خزینۂ کرم - قافلہ سالار فوج رسالت نیر سیارۂ اوج
جلالت چہرہ پرداز شاہد وحدت وسیلۂ ابراز عالم کثرت سرمایۂ بیکسان ضراعت کیش سر شکن
گردنکشان کفر اندیش **بیت** ؛ محمد کہ بی دعوی تخت و تاج ٭ ز شاہان آفاق بستد خراج ٭
چہ گویم ز باغ جمالش خبر ٭ چہ جویم ز بحر کمالش خبر ٭ کہ خورشید برگی ز بستان اوست ٭
فلک یک حبابی ز عمان اوست ٭ ہر بامداد بام و در مدینہ بامداد فیض او از ہجوم مقتبسان انوار خورشید

زارست هر شام از جوش خون آشامان فراقش کوچه و بازار شفق آثار در عرض حال بکمال اضطراب هی مترنم باین اشعار

نظم

بر سریر لی مع الله تا ابد سلطان توئی ✤ در دیار قم فانذر صاحب فرمان تو در گلستان فاوحی طیر خوش الحان توئی ✤ قالب بی روح ما را در دو عالم جان توئی ✤ مخزن اسرار گنج علم القرآن توئی ✤ مطلع دیباچهٔ والنجم والرحمان توئی ✤ مرهمی نه بر دل ریشم که دردم بیدوا است ✤ سینهٔ مجروح ما را مرهم و درمان توئی ✤ صلوات الله و سلامه علیه و علی آله الطیبین الطاهرین و اهل بیته و عترته و اصحابه اجمعین به تخصیص بر آن چهار رکن رکین دین یعنی حضرات خلفاء راشدین که از کمال اتحاد عین یکدیگر بودند و از غایت غیرت عین غیریت را دور نمودند از اتفاقات صدق این دعوی آنکه سر اسم هر چهار خلیفه برحق که چشم کونین اند حرف عین ست زیرا که نام اصلی حضرت صدیق اکبر عبد الله ست و از جناب سرور اهل تحقیق آن رفیق شفیق مخاطب به عتیق ست و عینیت حضرات ثلاثه محتاج به بیان نیست **لیراقمه**

همین چار تن نایب سرورند ✤ همین چار تن خاص پیغمبر اند ✤ همین چار تن والی ملک دین ✤ همین چار تن خلق را رهبرند ✤ شده از حسد چشم اغیار کور ✤ که این چار تن عین یکدیگرند ✤ رضی الله عنهم و رضوا عنه

نظم

ای ابوبکر تو بر اوج خلافت آفتاب ✤ وی بدوران عمر اسلام را صد فتح باب ✤ کرده قرآن ترا عثمان بخون دل خضاب ✤ در صف گردنکشان تیغ علی مالک رقاب ✤ تا قیامت بهر نور دیده ات دریها کباب گر زمین و آسمان از دیده خون بارد رواست ✤ صلوة و سلاما یعم برکاتها الی یوم التناد **اما بعد** این مجموعه ایست در بیان احوال عجوبهٔ صنایع خالق قدیر زیباترین نقوش نگارستان تقدیر یعنی بلدهٔ کشمیر جنت نظیر که باتفاق عامهٔ ارباب سیاحت و کافهٔ اصحاب درایت در نزهت و صفا و امنیت و لطافت هوا از اکثر بلاد عالم ممتاز بلکه بی انباز ست بعضی حالات آنرا در زمان سابق مورخان هنود قرناً بعد قرن بقلم می آوردند و بر آن خدمت از سرکار سلاطین وظایف می بردند و تواریخ آنها موسوم براج ترنگ چون بسبب اختلال احوال سلاطین کشمیر وظایف آنها موقوف شده دست از تحریر آنها باز داشتند و بعضی مسلمین قدری از تواریخ آنها بزبان فارسی بطرز ترجمه برنگاشتند و تا زمان خود حالات و واقعات را اجمالاً بضبط در آوردند از انجمله خدمت ملا حسین قاری علیه الرحمه تالیفی باجمال ساخته و بعد آن حیدر ملک چادوره بتحریر احوال کشمیر پرداخته اما اکثر جا بذکر آبا و اجداد خود کوس خودستائی را نواخته و ضروریات وقایع در داد ادوار را از قلم انداخته و دو سه قرن دیگر گذشته بعض ارباب کمال کتب مسطوره را در نظر داشته تا عهد قدیم خود ضم نموده رسالهٔ درین باب بنیز قرار داده قریب بهمان عهد هندوی هم بکمال اجمال و اختصار نسخه نوشته چون

این همه نسخ حاوی احوال حضرات اہل کمال مشروحاً نبود درین قرنہا حوادث و وقایع عجیبه روی
نمود. بخاطر احقر امم محمد اعظم ولد خیر الزمان خان رسید که ورقی چند در احوال این بلده دلپسند
مشتملبر وقایع کلیه که در ہر وقت ظہور کرده اجمالا بسوید رساند و در ضمن این وقایع مذکار اسامی
حضرات صوفیه و علماء و عرفای ہر عہد بصفحه تحریر بگذراند امور کلیه که درین قرون درین بلده
سانح شده است ایجاز امر قوم سازد و نیز مذکورات شعرا و ارباب سخن در قرون اخیره که در ہیچ
نسخه مضبوط نبود حتے المقدور برنگارد تا برای متتبعان حالات یادگاری باشد و ارباب
عبرت را تذکارے بود چون شروع این رساله در سال ہزار و یکصد و چہل و ہشت رو داد ۱۱۴۸
تاریخش بنام واقعات کشمیر اتفاق افتاد و منه المبدء و الیه المعاد لراقمه پر مخزن
فیض ست برات کشمیر تا دور جہان بادشاہات کشمیر شد سال شروع واردات کشمیر
با نام کتاب واقعات کشمیر آفتتاح این رساله واقع شد در زمان سعادت اقتران بادشاه
سکندر جاه دارای مملکت آرای سلطنت خورشید کلاه فراز نده لوای صاحبقرانی فروزنده
چراغ کشورستانی چہره پرداز شاہد عدل و احسان طراوت بخش گلشن بر و امتنان مرجع و ملجای
سلاطین ہفت کشور خاقان جوان بخت روشن اختر مہر سپہر دادرسی و چاره سازی بحر محیط
فیض بخشی و عاجز نوازی ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه بادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه و
افاض علی العالمین بره و عدله و احسانه و ہذا دعاء لا یرد فانه صلاح لاصناف البریه شامل
ترتیب این رساله بدین نمط ست مقدمه و سه قسم و خاتمه مقدمه در بیان احوال و
صفات این شہر قسم اول در حالات ارباب حکومت که پیش از دور ظہور اسلام درین ملک
حکمرانی کردند قسم دوم در حالات سلاطین که بعد سطوع فروغ اسلام بسلطنت رسیدند
و از کشمیر برخاستند قسم سوم در ذکر سلاطین دودمان علیه چغتائیه که متصرف این شہر
شدند خاتمه در بیان بعض عجایب و غرایب که خاصه این شہر ست حرسها الله عن النوائب
مقدمه در احوال و صفات کشمیر بطریق اجمال مخفی نماند که کشمیر ولایتی ست قریب حاق وسط
اقلیم چہارم واقع شده چه اول آن جائیست که عرضش سی و سه درجه است ۳۳ طولش از جزایر خالدات صد و
پنج درجه ۱۰۵ باین جہت آنرا داخل بلاد خراسان میشمارند عرصه آن ولایت طولانی افتاده از جمیع
جوانب مملوست بر واسخ جبال گردون مثال کوہستان جنوبی او بجانب دہلی و زمین شمالی بطرف
بدخشان و صوب خراسان و جانب غربیش بصوب ہواضعی ست که مشہور به پہکلی ست و الحال محل اقامت

نسخه این تاریخ

محمد اعظم ولد خیر الزمان

نسخه پرگنات

در عہد محمد شاه بادشاه تصنیف شده

اقوام افاغنه است و طرف شرقیش منتهی میشود بمبادی اراضی تبت و مساحت طول آن ولایت
آنچه هموار است از حد شرقی تا جانب غربی قریب چهل فرسنگ است و عرض آنها از جانب جنوبی تا حد شمالی
بیست فرسنگ در نفس آن دشت هموار که در میان کوهسارها واقع شده هزاران هزار قریه معمور است مشحون
به چشمهای خوشگوار و آب سبزه و لاله زار زبان زد مردم عوام چنانست که در تمام آن ولایت سوار کوهستانها و هامون
در ازمنه سابقه چند هزار قریه محل عمارت و زراعت بود و به حوادث نوازل که بجای خود قدری مرقوم خواهد شد
اکثری نمانده از شواهد صفای آب و هوای این دیار آنست که حسن منظر و لطف شمایل خوبان آنجا در السنه
سخنوران قدیم ضرب مثل شده و در کوه و دشتش انواع و اقسام درختان میوه دار و ثمر بار است و اثمارش بغایت
خوب و با کیفیت و با مزاجها سازگار اما چون هوایش مایل به سردی است و برفهای عظیم میبارد بعضی میوهای مثل ترنج
و لیمون و انبه و نیشکر و خرما و شریفه و موز و جامن و پهالسه نمیشود لیکن از بلاد گرم سیر که نزدیک است نقل میکنند در وسط
آن هامون بریک فرسنگ از طرف شرقی و غربی تا بکوه شهری در زمان سلاطین سابقه خیلی عمارت و آبادی داشت
در نفس شهر بصورت بغداد نهری عظیم جاری است که مقدار آبش زیاده تر از دجله بغداد میگذرد و عجب آنکه چنان
آب قوی ابتدا از یک چشمه برمیخیزد و منبع اصلی آن ویرناگ است که در لطافت و گوارای آب ضرب المثل
اولوالالباب است چنانچه طالب کلیم گفته بیت انتخابی کرده ام از گرم و سرد روزگار * اشک چشم خویش آب چشمه
ویرناگ را * و بعد از آن از ینابیع متعدده مدیده و امکنه قریبه و بعیده جویبارها که از کوه و دشت می آید
جدا شده بآن نهر می پیوندند و میگویند در زمان سابق بر سر آن نهر قریب سی جسر از کشتی زنجیر بسته بودند
و راه گشاده هفت جسر در سرینگر که مرکز ولایت و محل حکام در قدیم الایام بوده تا انقضای دوره
سلاطین کشمیر موجود بوده است و این آب بعد از آن که از حد کشمیر میگذرد و از راه پنجاب و اطراف پشاور از
بالای ملتان میگذرد و بدریاهای دیگر متصل میشود و بسند می پیوندد و همه آب سند میگویند و از زمین
تهته بدریای محیط میرود و از دقایق حکمت الهی آنکه معمار صنع و بحکم و القینا فیها رواسی تا محکمات قلاع
محکمه و حصون مفخمه از راسیات جبال پیرامون آن عرصه فسیح المجال کشیده که اهالی آن سرزمین بآن
حصون از شیون تعرض اعادی همیشه مامون بودند و بی آنکه مردم آنجا موافق و متفق باشند کسی را از بیگانه
ها با وجود کثرت افواج و شدت اقتدار تصرف این ملک میسر نیست معظم راههای عامه این ولایت سه طریقست
یکی بصوب خراسان و آن راهیست بغایت دشوار یکی از پرگنه کوهامه که براه گلگت میرود و به بدخشان میرسد
دوم براه اوکه صعب تر و قریب تر است اغلب احمال و اثقال از آن طریق بر پشت دواب میسر نمیشود و مردم آنجا
که باین کار معهود شده اند آنرا بدوش گرفته بچند روز بجای میرسانند که به چهارپای بار توان کرد راه بصوب

هندوستان دارد بر همین منوال بلکه ازان سخت تر بوده است قدری در زمان سلاطین کشمیر و اکثر بعد تصرف پادشاهان
چغتائیه تیموریه صاف و هموار شده طریقی که بصوب تبت واقعشده ازان دو راه آسان تر است و راه تبت خورد
خالی از صعوبت نیست چند روزه راه علف بسیار هست که طبیعت زهر دارد و سوارانرا عبور ازان دشوار است
که چهارپایان تلف میشوند این هر دو راه بکاشغر و ختن و لا میرسند و ازانجا به چین و ماچین و ترکستان
و توران میرسند از مابین جنوب و مشرق بر طرف دکن هم راهی نقل میکنند اما معمول بلکه معلوم نیست درین
محدود مذکوره تمام اراضی مسطوره اش بر چهار قسم منقسم میشود زراعت آبیست یا للمی یا باغ گلزار باشد
یا میوه زار یا میدانهای هموار سبزه که در هنه یا نسترن و لاله و ریاحین و بنفشه و انواع گلها در کنار
رود خانها کوهسارات فورین مقدار زمین از جهت رطوبت زراعت نمیشود و باین صوب بصورت گلزار
عشرتگاه اهل روزگار مانده است و آن خود یکی از لطائف اوست حرارت هوای کشمیر در تابستان در کمال
لطافت است چنانکه احتیاج مروحه در اکثر اوقات نمیشود و بر سبیل دوام نسیمی میوزد که شمیم آن نفحه روح
بمشام ساکنان آرد و از نسائم لطافت شمائم آن علی الاستمرار نکهت صبا چون دم بروح الله خاصیت
مُحیا دارد و در بهار و خزان اوراق ازهار ازان ریزان و دستان سرایان بلابل و عنادل بزبان حال مَن
یُحیی العظام و هی رمیم خوانان عماره که از شعرای قدیم و ملازم سلاطین سامانیه در ایران در سه صد
هجری بود بتقریب گفته است **بیت** جهان ز برف اگر چند گاه سیمین بود ؞ ز مرد آمده بگرفت جای
توده سیم ؞ نگار خانه کشمیریان بوقت بهار ؞ بباغ کرد همه نقش خویشتن تسلیم ؞ ملا عرفی که از
شعرای متاخرین است و ذکرش می آید حسب حال گفته است **بیت** هر سوخته جانیکه بکشمیر در آید ؞
گر مرغ کباب است که با بال و پر آید ؞ یکی از سلاطین گفته **بیت** کشمیر بگو رشک پری خانه چین است ؞
القصه بهشتیست که بر روی زمین است ؞ و شعرای عالم فهمی که به نظم و نثر در تعریف این شهر داستانها
پرداخته اند معلوم نیست که عشر عشیری در حق غیر آن بلده بحیز بیان آورده باشند و هوای زمستانی او
در نهایت اعتدال بی مضرت و اختلال چنانکه با وجود کثرت برف بپوستین محتاج نمیسازد بلکه برودت
آن حرارت غریزی مزاج طبیعی را در جلوه می آرد چون تاب شعله خورشید عالمتاب نباشد طبایع آن سکنه
زبده صنایع را حاجت بآتش باده می افتد **بیت** گردون غبار دارد و طبعم مشوش است ؞ امروز روز باده
و خرگاه آتش است ؞ در کشمیر چنین روزی گاه گاه میشود مولانا شرف الدین علی یزدی با وصف آنکه
بکشمیر نرسیده است داستانی در تاریخ خود در اوصاف کشمیر که از مردم شنید بصفحه تحریر کشیده مدت
میرزا حیدر که چندی متصرف این ملک گردیده و خود دیده را در کتاب خود برقم رسانیده رشحه ازان

درین نسخه مکتوب میشود اینست از هوای بهاره او مخوای فَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ظاهر واز شمیم
جانفزایش آیت يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ باهر سبزهٔ صحرای او آبروی از چمن جنت برده واز ازهار
اشجاره او گلستان ارم پژمرده وانهار جادهٔ او در حدایق معجزان یاد از تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ داده
و گلهای آتشین او طعنه بر آتش خلیل زده **بیت** بطرف باغ قدش قامت طویل کشید ٭ بروی گل
بچمن آتش خلیل کشید ٭ سوسن باغی بهزار زبان گلهای کوهی را بجود روی طعنه زده و طاغی خوانده
وسوسن کوهی سر زبان طعنه کشاده میگوید **بیت** درین چمن چه زنی طعنه ام بخود روئی ٭ چنانکه
پرورشم میدهند و میرویم ٭ گلهارا که از باران رحمت سیرآب و در زمین بار رفعت بی اسباب سر زده
و در نظر اولوالالباب شگفته او را چه نسبت با گل باغبان باشد **مصراع** خود رسته دگر باشد و بر بسته دگر
گل سوری که دامن عصمت از خار اغیار پاک نساخته از وی چه اعتبار **بیت** بهر یک گل صد جفای
خار میباید کشید ٭ چون بدل خاری خلد ناچار میباید کشید ٭ هرگز به چشم اعتبار بر نرگس خود بین نظر
نباید کرد که چون چشم بید روان از اشک عاری با قدح خالی در نظر اولوالابصار در آید بنفشه خود از ین
خجالت سر بالا نتواند کرد معهذا گلهای باغی بخون جگر مردم پرورش یافته و بپردهٔ عصمت ادرهم دریده
واز غنچه عفت بر آمده واز دست هر نااهلی بدست هر نامحرمی دستگردان شده و اوراق بیوفائی را از
بی برگی و نوای در دست و پای خلایق ریخته **رباعی** یک لاله رخی که مهر افزاید نیست ٭ در مهر و وفا چنانکه
می باید نیست ٭ در باغ زمانه گل بسی هست ولی ٭ آن گل که از و بوی وفا آید نیست ٭ و قلهای جبال او
از بس سرسبزی سر بر افلاک افراخته و دامن کوههای او از غایت نزاهت پای طراوت را از چمن حدایق
در دامن لطافت کشیده و لطافت آبها که از جبال فرو ریزد غلغله در عالم انداخته **رباعی** آبش چو گلاب
هر طرف گشته روان ٭ خاکش ز زمین جنت آورده نشان ٭ گلها روی ست نار موسی کلیم ٭ بادش بمثال
نفخهٔ روح روان ٭ حاصل الکلام آنکه در نزاهت و سرسبزی باغ و صحاری جبال و در لطافت هوای فصول
اربعه در کمال اعتدال چون کشمیر جائے دیده نشد بلکه شنیده نگشته **بیت** در جستجوی چو تو طی
کرده عالمی را ٭ مثل تو کس ندیده و نے از کسی شنیده ٭ در شهر و اعمال آن عمارات عالیه بسیار است
از چوب ساج که اکثر آن اقلاع پنج آشیانه است و هر آشیانه مشتمل بر بیوت و حجرات و الوانها و غرفات
و مخارجات مطبوع طبایع هرچند در بیان آن سعی نموده آید میسر نمیشود و نمایش آن از بیرون بکیفیت
که هر کس را در نظر آید اول انگشت تحیر بدندان تعجب گیرد و در غرایب آن حیران ماند اما درون آن متقدار
بیرون نیست ممر اسواق و کوچهای شهر بتمام فرش سنگ تراشیده کرده اند و اهل حرفه هر کس در گوشهٔ خانه خود

کار میکند وجمعیت آن شهر بکثرت شهرهای کلان برابری میکند واز فواکه سیب وناشپاتی وبه وتوت و
گیلاس وآلو بالو تمام فواکه میباشند اما سیب وناشپاتی خوب میشوند وفواکه دیگر مثل انگور وعناب انار وخوبانی وشفتالو
وفندق واز عجائب احوال یکی آنست که در کشمیر توت بسیار می باشند چونکه از برگ آن ابریشم میگیرند از آن
خوردن او رسم نیست بلکه عیبست دیگر میوه در وقتش بحدی بسیار میشود که رسم خرید وفروخت کمترست باغدار
وغیر باغدار برابر اند در باغات او دیوار نمیباشد واز گرفتن فواکه کسی را منع کردن رسم نیست مخفی نماند
که تا اینجا کلام میرزا حیدر بنهجی که دران وقت بود نوشته میوه ها که در وقت ایشان نبود ودر سلطنت
سلاطین تیموریه یعنی حکام خصوص ظفر خان همه انش رسید وبحدی وافر شده بهایم ودواب امیرا ست
چه جای انسان وابریشم مستعمل از توت که نوشته اند الحال بجهت ظلم حکام موقوف شده وآن توت
که خاصه کشمیر بود بسبب فور اقسام توت دیگر که بهتر از آن شده است نیز برهم خورده وعمارات قدیم
بطرزی که خدمت میرزا نوشته اند بتخصیص عمارات سلاطین بکیفیت سابق نمانده وصورت
بازارها بقالیه وعطاریه وصرافه وبزازه در وقت ایشان کمتر بود وصباغه که بازار رنگریز است مرتب
ومتفرد نبود وبعد آن بمرور دهور طرح جدید گرفت از بتخانها بنا بر ظهور نور اسلام وغلبه دین
راسخ الاحکام نام ونشانی نمانده مگر در موضع مارتند دیکه وجای دیگر علامتی چند ویران برای عبرت
اهل خبرت تا حال موجود است همه عجائب وغرائب این شهر با تفصیل پرگنات در خاتمه این کتاب
مرقوم میشود انشاء الله تعالی بالجمله اختصاص کشمیر در لطافت آب وهوا ونزهت وصفا از جمیع بلاد
معموره عالم محتاج باثبات نیست امن وآرام ارزانی غلات هم بهمین درجه بود هر چند از چندگاه
بسبب کفران نعمت مردم خودش رو بفتنه وفساد آورده امن وآرام وارزانی رخت ازین
شهر بدر برده گویا مصداق این آیه کریمه شده وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً
يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللّٰهِ فَأَذَاقَهَا اللّٰهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا
يَصْنَعُونَ گردیده است اما از فضل جزیل خالق بی عدیل رجا واثق است که عاقبت متوطنان این
شهر به عفو ورحمت کردگار مقرون گردد جناب ابو الفقرا حضرت بابا نصیب که از اجله مشایخ
این شهر اند در اول رساله منقبت خلفای اربعه بتقریب رباعی در احوال این بلده وساکنانش مرقوم
فرموده اند وآنرا منسوب بجناب شیخ الشیوخ شهاب الحق والدین السهروردی قدس سره نموده
انشاء الله تعالی مقرون بصدق خواهد بود آن رباعی اینست **رباعی** کان الکشمیر ساکنیها
جنات عدن هی للمومنین ۞ قد کتب الله علی بابها ۞ داخلها کان من الآمنین۔

مراد الفقیر [illegible]

دانقلها

ما کنتها کان من الآمنین ٭ درینصورت اهل این دیار از فضل پروردگار و لطف پیران بزرگوار طرفه امیدے دارند چون رشحی از احوال مجمل کشمیر مرقوم کلک بیان شد وقت آنست که شروعی باجمال بنای حالات سلاطین آنجا بطریق ایجاز رود و از احوال راجهای هنود و بسبب امتداد قرون و بعد دهور و عدم ترتب فائده در غایت اجمال نوشته شد بعد آنکه نوبت بظهور اسلام رسید تفصیل حالاتی که مشتمل وقائع غریبه است ضروریه خصوص احوال حضرات سادات و مشائخ که بعد شیوع اسلام بظهور آمدند و علت غائیه تحریر این کتاب آنست **قسم اوّل** در ابتدای بنای این صوبه و سلطنت بعض راجها که درین شهر حکمرانی کردند مورخان هنود و نگارندگان کارخانه هست و بود در تصانیف خود چنین آورده اند که کشمیر پیش از عمارت ستی سر نام داشت ستی نام زنیست و سر حوض کلان را گویند گویا عالم آب بود و جای بر آمدن نداشت و در میان آب جلدیهو نام دیوی آدم خوار سکونت ورزیده علم تسلط و تغلب می افراشت اطراف و جوانب آن سیر کرده هر جا چیزے بیبافت برده خورده ویران کرده می آمد مدتی برین منوال گذشت اتفاقاً کشف نام عابدی پسر ناریج که بعقیده اکثر هنود نبیره برهماست وقتی بزیارت معابد میرفت بکوهے سمیر نام رسید آن ولایت را خراب یافت و در تحقیق و تفحص سبب آن شتافت مردم اطراف گفتند که جلدیهو نام دیو لیست در میان ستی سر که از انجا بر آمده مردم را می کشد و هلاک می سازد کشف بر حال آن مردم بدرد آمد و هزار سالی در موضع نوبندن که مکانی مشهور نزدیک هیره پور است عبادات کرد و مهادیو که باصطلاح هنود پروردگار را گویند از کثرت عبادات و ریاضت او برحم آمد و مدعای او را برسید او استدعای دفع شر جلدیهو کرد مهادیو و بشن و برهما را که از کارکنان باقتدار از مهادیو اند بدفعش فرستاد و بشن تا صد سال با جلدیهو جنگ کرد بنا بر شدت آب و کثرت سیلاب دستبرد نیافت آخر الامر حیله انگیخته در نواحی باره موله لختی از کوه را کنده بدر رو آب بهم رسانید زمین مسطح شد و آن دیو را بدست آورده بجان کشت و مکانی وسیع از آب خالی شد ظاهر گردید و مسمی به کشب میر شد زیرا که میر نام زن کشب بود و باختلاف السنه کشمیر نامزد گردید بعد ازان بشن مزبور برهمنان را از اطراف و جوانب هندوستان آورده در آن مقام صورت زراعت و عمارت ساخته و طرح آبادی از هر قسم انداخت اکثر را عقیده آنست که اینصورت بعد طوفان حضرت نوح پیغمبر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام واقع شده ازان وقت باز کشمیر عمارت یافته بالجمله این مردم برهمن قبائل و اولاد و ذریات بهم رسانیده ارباب جمعیت شده اند و همواره مشغول عبادات و ریاضات خالق البریات بر طبق آئین خود بوده اند و میلے به بنیاد و تمتعات فانیه کمی نموده شاعری

بمدعای آنها گفته است بیت سرگشتگان کوی بتان را تو می مراد ✤ مقصد یکیست کعبه بود از اگر صد اند ✤ چون ذریات و احفاد آنها بوفور رسید و کار بکثر خلقت کشید بحکم لولا السلطان لاکل بعضهم بعضاً محتاج سردارے که حاکم قضایای آنها باشد گردیدند مشورت و صلاح پرسی بعد کنکاش بسیار و قیل و قال بی شمار براجه جمو بنابر اتصال رجوع آوردند راجه مزبور پسر خود را بکشمیر تعیین نموده حاکم مستقل گردانید و پنجاه و پنج کس از اینها بطناً بعد بطن حکومت کرده اند زمان حکومت این پنجاه و پنج نفر تاریخ نویسان هنود دو هزار و سه صد و نوزده سال می نویسند اما تفصیل اسامی آنها را اصلاً در راز ترنگ کسی از مورخان هنود و مسلمین ننوشت پس حکومت بکوروان و پاندوان که از ساکنان این شهر بودند رسید و ایام سلطنت اینها بقول همان احوال نویسان دو هزار و سی و پنج سال بود در زمان پاندوان آبادی کشمیر بغایت رسید کسی بر پاندوان غالب نگردید و اقتدار و شدت قوت آنها هنوز بر السنه خاص و عام دائر است کارهای عجب که از اینها بظهور آمد از حیطه طاقت بشری بیرون است چون دور حکومت آنها گذشت باز نوبت حکمرانی براجهای دیگر انتقال یافت کسی از ارباب این تواریخ در میان این ازمنه ضبط اسمای راجها نکرد چه جای کوروان و پاندوان که در هیچ تاریخی نام آنها مرقوم و مذکور نیست القصه چون از میان راجهای مسطور نوبت حکومت براجه اوگنند رسید از آن باز ضبط اسمای اینها نمودند و ابتدای تحریر حالات راجها از راجه اوگنند شد اوگنند بضم همزه و واو ساکن و فتح کاف فارسی و نون مفتوح بر نون ثانی زده و دال موقوف نزد بعضے منسوب براجهای جمو است و بعض ارباب تاریخ او را از راجهای متهرا میدانند و متهرا قریه مشهور است متصل اکبرآباد چون بعد از انقضای دور پاندوان در کشمیر ملوک و طوائف شدند او را از مسکن خود بر آورده بحکومت نشانیدند و بسیار مردانه بود و هفده سال حکمرانی نمود چون برآمد در راجه کرشن کار فرمای متهرا که در آنوقت پای تخت هند بود متوجه گردید اوگنند بروزے چند تنگ و دو نموده بعد محاربات بسیار از دست راجه کرشن کشته شد راجه دمودر پسر راجه اوگنند باتفاق اهل کشمیر بعد فوت پدر حکومت یافت مدتی به حکومت پرداخته و بهر جانب لوای سرکشی افراخته اکثر راجها از تسلط و غلبه او متردد شده بتقریب عروسی راجه قندهار از دست جادوان باشاره راجه کرشن بقتل رسید چون پسرے شایسته نداشت بعد از مردن دمودر رانی جسوتی نام زن دمودر بامر سری راجه کرشن به حکومت رسید جسوتی بفتح جیم بر سین زده و واو مفتوح و تاے مکسوره بر یازده سر انجام لوازم ملک داری نموده در انصرام امور مملکت کارهای مردانه فرموده چون حامله از راجه دمودر بود بعد از انقضاے مدت معهود پسرے آورد دیال گنند نام بمشوره ارکان دولت بعد

بلوغ بحکومت رسید چندی به نیکنامی و نظم و نسق گذرانید و آخری دوره اصحاب و اعیبه از هر جانب سرکشی
کردند و فتنه بطول انجامید تا آنکه بر دست قومی از بقیه پانڈوان که درین شهر موجود بودند کشته
شد پس انقضای عهد سلطنت آن طبقه باز فلک بکام طایفه پانڈوان که درین شهر باقی مانده بودند شد و
مدتی مدید سی و هفت نفر از نسل پانڈوان بنوبت لوای حکومت برافراختند اما تحریر احوال ایشان
مورخین نپرداختند تا آنکه نوبت براجه لو نام شخصی از طبقه راجها رسید راجه لو بر سریر ملک رانی
نشست ایام ظلم کوتاه نموده قلعه لولور آبادان فرموده و لولو بضم لام بواو زده و فتح لام ثانی پرگنه
مشهوریست در کامراج که در آنوقت شهری داشت و معموره بود مدتی به حکومت و رعیت پروری و عدالت
گستری بسر برده در گذشت میگویند که در عهد او در لولو بیست لک و هشتاد هزار و چهار صد خانه بوده
راجه کشن نام پسرش بعد فوت او حاکم شد و در اندک مدتی ورق حکومت چید و رفت و راجه کلگندر پسرش
بحکومت نشست کلگندر بکاف عربی و لام زده و کاف دوم فارسی و نون زده و دال مفتوح و رای زده
کاکاپور کهنه موه را معمور ساخت و پای تخت نمود این زمان هر دو مکان از دهات مشهوره بنا کرده اوست
در اندک زمانی ایام حیاتش کوتاه شد پسرش راجه سندر بادل سین مضموم و نون زده دال
مفتوح و رای زده بر سریر سلطنت نشست و در ایام حکومت دو موضع آبادان کرد یکی موضع
سوید دوم شوره وت نام و وقف محتاجان ساخت غیر از یک دختر اولادی نداشت و این دختر در عقل و
حسن و جمال و اقسام کمال شهره آفاق بود آوازه احوالش بتقریب اظهار سوداگری که جواهر فروخته بود
با یران و توران رسیده بهمن اسفندیار که در انوقت فرمانروای ایران دیار بود بخواستگاری او
حکیم جاماسپ را ارسال نمود راجه سندر بعد استرضای دختر با نفائس معتبر او را همراه حکیم روانه
ایران ساخت بهمن اسفندیار چند سال طبل عیش و عشرت با منکوحه مسطوره نواخت آخر الامر بنا بر
غداری و تغلب لولو نام شبیر برادر زن مملکت خود را در باخت بعد چند سال لولو هم بسزا رسید
چون رشته حیات راجه سندر که فرزندی نداشت منقطع گشت حکومت به جای دیگر منتقل شد
راجه کوده بر تاج و تخت حکومت رانی یافت نسب او را کسی از ارباب تاریخ ننوشت موضع استهیل و موضع
گوهر پوره مشهور شهره و آباد کرده اوست و این هر دو موضع به فقرا بخشیده در گذشت و راجه لسبران
نام پسرش بجایش یافت جوی سرن آورده اوست و پرگنه آدون از آن آب آبادان شده است آثار نیکنامی و
رعیت پروری تا مدت مدید یادگار بود ایام سلطنت را بسیار بی شر و شور گذرانید در کمال
نیکنامی باجل موعود در گذشت راجه جنبک پسرش بهره حکومت خورده بدستور پدر ایام نیکنامی

...ت

بدیدیران

نسرن

بسر برده در پرگنه کامراج دو موضع آباد کرده هر دو را جالوهر نام نهاده و در گذشت جسنک بجیم و نون مفتوح و کاف زده بزبان قدیم پدر را گویند در بذل و عطا بی نظیر بود و راجه سچی نرائن پسرش بعد از قائم مقام شد و در پرگنه کوتهار موضع شوانگس نام و در پرگنه دچی آباد ان ساخته در ایام حکومت بضبط و نسق پرداخته باجل معهود پدرود عالم فانی نمود راجه اشوک نام برادرزاده او که پسر شکونت تصرف ملک کرده موضع لکلپ و بتوت را آباد کرده قلعه سیر تعمیر کرده اوست مشهورست که شش لک خانه در زمان او آنجا معمور بود چون فرزندی نداشت و طوائف هنود مذاهب مختلفه شایع کرده هر جا تغلب می نمودند اکثر ولایت کشمیر ویران گشت راجه مذبور از دست متغلبان عاجز شده در قلعه لار انزوا اختیار نموده و بعبادت مشغول شد فرد کافر و ترسا جهود و گبر و مغ همه بلا ره و سوی آن سلطان الغ راجه جلوک پسر راجه اشوک چندگاه جلوس کرده رفع ظلم نمود و از سر نو آبادی کشمیر صورت پذیر شد فن کیمیاگری و دیگر علوم نادره میدانست حتی که در ساعتی چندین مواضع را طی نموده بجهت عبادت اصنام تا بارهمولا میرسید و در ایام حکومت باستقلال تمام بسر برده پاره از هندوستان نیز تسخیر نموده از ان سرزمین مردم اهل حرفه بولایت کشمیر رسانید تا زمان او در کشمیر بندوبست کارخانجات ملکی نبود ابتدا تعیین خدمات از مخترعات اوست یکی را بجهت داد و ستد امور ملکی مقرر نمود که عبارت از دیوانیست دوم برای ضبط بیت المال که متعارف بخان سامانست سوم بجهت محافظت اسلحه که داروغه قورخانه است چهارم از برای سرداری سپاهیان که بخشی است پنجم برای استصواب و طلب مشورت یعنی وزارت ششم برای تقسیم خیرات که الحال و را صدر گویند هفتم برای سزا ولی سپاهان که نقیبست این راجه در درستی و راستی عدل و احسان و رعیت پروری بی مثل بود حکایت عورتیکه از و خیرات خواسته او قبول نموده آن زن بصورت دیوی ظاهر شد تکلیف گوشت آدم کرد راجه بقتل او راضی نشده خود را تسلیم او کرد او بعد امتحان صدق او دست بازه داشته بشارت داد مشهورست اکثر معابد و بتخانه ها بکمال زینت و تکلف و دیگر اکثر زیارتگاه هنود بنا کرده اوست راجه دمودر از اولاد راجه اشوک فرمان فرمای ملک شده بعبادت و زهد مشهور بود میگویند دو برهمن با او دوچار شد از وی طلب چیزی نمودند راجه گفت تا از بهت غسل کرده بیایم درست بکاری نه گیرم گفتند آب بهت را همانجا پیدا کنم در ساعت چنین کردند می بینند که دریای بهت و ریش راجه است قبول ناکرده سوار شد و گفت مسافت راه بهت بسیار است تا شمله سحری کردید گفتند اگر برنمیگردی ترا دعای بد کنیم تا بصورت ماری خواهی شد از راه بیم جان راضی شده برهمنان گفتند تا آنچه گفتیم برنمیگردد مگر آنکه کسی باشد که تمام فلان کتاب که در بیان خواص اشیا و ادعیه است

یک روز پیش شما بخوانند و شمار الشنوانند با زآدم می شوید و الا مار شده رفتید کسی بهم نرسید که آن
کتاب که تمام در یکروز در پیش راجه تواند خواند راجه مار شده مانده بود را و ڈر نام کریوه مشهور در جای
پست و بلند و نزدیکی شهر واقعست آباد کرده اوست گویند که آن مار در آنجاست که گاهی مردم
آنرا می بینند والعهدة علی الراوی واللہ اعلم پس از و سه برادر بشرکت حکومت رانده اند ـ
راجه اشک پرگنه شکروه بنا کرده اوست ساکن آنجا بود بعضی ها بجای شکروه که ذکر کرده شد مشهور است
در پرگنه لار که نزدیک شهر نوشته اند دوم راجه زشک که زهم پوره آباد کرده او هم در آنجا می بود
سوم راجه کنشک کانس پوره مسکن اوست الحال از شهرت بر آمده سه ده متفرقه است و چون بنوبت
بعدم آباد شتافته اند **راجه ابه من** تصرف ملک یافت ابه ملن هم گویند قصبه ابه پوره در پرگنه
بانگل آباد کرده اوست در عهد او چیندر نام برهمنی که صاحب تصنیف بود از هند آمده برهمنانرا
بحجت و برهان مغلوب ساخته از اکثر عبادات بت پرستی و غیرها مانع شد و در این طبقه بعد فوت راجه
ابه من منقضی شده **راجه گنن** نام شخصی از قبیله دیگر مملکت گرفت نافع خلق الله بود سی و چهار سال تصرف
ولایت کشمیر داشت بحسن نیت او خلایق بکمال رفاه میگذرانیدند و بیمن عدل و نیک بختی او چندین کس
از نسل او به راجگی رسیدند چنانچه در بیان خواهد آمد **اول راجه بهکن** که پنجاه و سه سال و شش ماه
حاکم رعیت پرور داد گر و کان مروت و احسان بود و بعد آن پسرش **راجه اندر جیت** تا مدت سی و
شش سال بداد گستری گذرانید پس از و راجه براون نام پسرش مدت سی سال متصرف ولایت کشمیر و
اطراف هند بود و چون دست از حکومت بیفشاند راجه بهکن پسرش تاج حکومت یافت با مروت و
صاحب سخن بود و در علم موسیقی دستی تمام داشت و باصناف علوم خصوصاً شعر و سخن اشتغال
می نمود مدت حکومت او سی و پنج سال بعد و باجل طبیعی در گذشت راجه اندر اثن پسرش قائم مقام
شد بغایت بیداد گر بود در عهد او ساحری طلسمی ساخت که او همه را می دید و او را کسی نمیدید
ازین راه در خانهای مردم در می آمد و زنا کرده میرفت چون پایه این خبر به برادرش رسید بفرمود
تا تمام معبدهای هنود ویران ساخت و آن ناپاک بیباک را از حکومت بر انداخت راجه نر
پسر کهین بعد عزل برادر بحکومت نشست نر بضم با و سکون زای زده مشغول آبادی ملک شد
و در قصبه چکدر که داخل مراج ست میبود و آن قصبه آباد کرده اوست و قضیه نر فیج بوتاک برهمن
که از چکدر منجر بقصبه چشمه زیون گردید باعث خرابی تمام ملک شد و نتیجه بیداد و ظلم و فساد بوقوع
آمد در عهد او و مدت حکومت او سی و نه سال و نه ماه است اجمال آن قضیه در احوال حضرت ایشان

کنکشن
ابه من

اژدن

خلیفه الرحمن بتقریب مذکور زیون انشاء الله تعالی نوشته شود و **راجه سده** در وقت حادثه
پدر همراه شیر مادر بود و در موضع بجیاره رسیده و از ان حادثه محفوظ مانده بعد از حادثه مردم جمع
شده آورده و بمرتبه حکومت رسانیدند بر خلاف پدر همت را صرف احسان و رعیت پروری نمود
و خود را بر السنه خاص و عام ساخت پس از حکومت شصت سال از میان خلق غایب شده رفت
راجه آونت پلاس پسر راجه سده بجاکمی نشست و قدم به قدم پدر نهاد و داد و سخاوت و رعیت
پروری بدرجه کمال داد و هرن پور آباد کرده اوست حالا بر نیل مشهور است که یکی از مواضع معتبره
است سی سال و هفت ماه حکومت کرده درگذشت **راجه هرن کل** پسر آونت پلاس بجلی
پدر نشست و تا مدت شصت سال حکومت راند **راجه بشکل** پسر هرن کل شصت سال سلطنت
داشت و همت و اوقات را بر تعمیر و آبادی ملک گماشت راجه مهر کل پسر هرن کل تاج حکومت
بر سر نهاد لیکن خونریز و سفاک بود و انواع جور و ستم و اقسام محن از دست او بمردم رسید
و در حین کندی جوی گندکول سنگی بر آمد و بهیچ چاره بر نخاست مردی معتبر گفت اگر زن
معصومه دست بر آن سنگ نهد بجا گردد هر قدر که زنان دست بآن سنگ رسانیدند بیجا
نشد باین تقریب هم خونریزی بسیار کرد و مردم را به تهمت عدم عصمت رنجانید و بقتل رسانید
مورخان در شمار مقتولان مبالغه زیاده نوشتند القصه بعد قتل و خونریزی بسیار زن کوزه گری
دست خود بآن سنگ رسانیده بجا کرد و آب روان ساخت اقسام ظلم و تعدی آن سفاک نه
بمرتبه ایست که بقید تحریر آید بلکه تحریر را نشاید آخر ها برای تسخیر بر آمده به تقریبی که در تواریخ
مشهور است تا سنگال دیپ رسیده و انواع بلاد و اقسام ولایات مسخر نموده وقت مراجعت
از ان طرف در کوهستان از بالای بلندی پای فیلی لغزید و در حین افتادن فیل آوازی کشید
که بطبعش خوش آمد بعزم و تا صد فیل از ان بلندی نوبت بنوبت زیر انداختند که باواز آنها
خوش میشد آن موضع هنوز هستی ونج مشهور است مخفی نماند که حکایت رفتن راجه هر کل بتقریب
دیدن صورت راجه سنگال دیپ بهند و از انجا بکشتی نشستن و تصرف جزایر کرده راجه آنجا را
بقتل آوردن کسی از مورخان هند به قلم نیاورده و واقع از مبالغه خالی نیست عاقبت کار که ظلمش
بکمال رسیده بود مرضی صعب درو گرفت که علاج احدی مفید نیامده از راه لاعلاجی آتش افروخت و
خود را در آن بسوخت مدت حکومتش هفتاد سال بود فلعنة الله علی القوم الظالمین **بیت**
آتش سوزان نکند با سپند ۔ آنچه کند دود دل دردمند **راجه زنک** نام پسرش جای پدر گرفت

اوت پلاس
بشس کل
مهر کل
کندرکی
بک

وبرخلاف پدر داد عدل واحسان وداد نیکی وداد گستری بکشاد ومراتب رعیت پروری را بعیرود دد
در عهد او جوگی زنی بکوتی نام که در فن جادو وساحری بینظیر بود بهم رسید وبانواع ریاضت مشغول
گردید باغوای ارباب عناد وسحر وجادو و مال راجه برد وزن وفرزندش را بجان کشت غیر از یک زنی
که حامل بود زنده نگذاشت شصت وسه سال ایام حکومت راجه مینوب بند راجه انند گپت نام پسر
از زن راجه زنک که حامله بود متولد شد حکومت این ولایت بنام او تقرر یافته باتفاق ارکان دولت
جریان امور سلطنت وپادشاهی بود سی سال پادشاهی کرد راجه گتانند پسر راجه انند گپت بعد او بسلطنت
رسید تا مدتی حکومت راند ورفت راجه وس نند پسرش بر مسند حکومت استقرار یافت مردی دانا بود
ودانایان را بغایت اکرام واعزاز مینمود در فنون علوم وزبان سنسکرت هوسی داشته پنجاه ودو سال حکو
کرده بگذشت راجه نر نام پسرش قائممقام شد وسلطنت با وانتقال یافت ومدت شصت سال
بعدل واحسان گذرانید راجه اج نام پسرش بعد از وبر سریر سلطنت نشست مدت شصت سال
رعیت پروری در حکومت ورحلت گزین شد راجه گوپانند پسر راجه اج تاج پدر بر سر نهاد وبهر جا
معابد وبتخانه های بسیار ساخته از انجمله دهیره مشهور بالای کوهی که الان آنرا تخت سلیمان گویند
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بنا کرده اوست از زبان بعضی اسلاف مسموع است که یکپایه تخت حضرت
سلیمان ع برین کوه می نشست لهذا به تخت سلیمان موسوم شد ودر بعض کتب مرقوم است که تخت
سلیمان پیغمبر علیه السلام اکثر اوقات در جبال خراسان بسر داشت وکشمیر هم داخل خراسان است
والعلم عند الله راجه مسطور شصت سال وشصت روز داد حکومت داد ودر گذشت راجه کوکرن
پسرش حاکم شد وتا مدت پنجاه وهشت سال بکامرانی وجهانبانی گذرانید راجه جلد شستر معروف
بانده پسر راجه نرانند حاکم شد چون کور چشم بود اورا بزبان هندی انده میگفتند معهذا از باطنی
راه ظلم وتعدی وفسق وفجور بسیار کشود وحیای چشم در ظاهرش نبود چون ظلم وتعدی از حد گذرانید
مردم اطراف بقصد تسخیر این ولایت قدم برداشتند وارکان دولتش با مردم سپاه اتفاق نموده
قصد حاکمی دیگر کردند آن کور چشم چون این را شنید با چند کس معتمد خود روی بهندوستان
آورد وراجه آنجا اورا شناخته بند نمود وهمانجا درگذشت چهل وهشت سال حکومت کرده بود
از راجه اگنده سوم تا راجه انده بیست ویک راجه تا مدت یکهزار وچهارده سال ونه ماه پادشاه
بودند بشامت این کور چشم بظاهر وباطن سلطنت از نسل ایشان رفته واهل کشمیر اتفاق نموده یکی
از اجداد راجه بکرماجیت را از ملک مالوه برنا بارت نام آورده بحکومت این ولایت نشانیدند

سندر گپت

معزول شد او

گوپاشند

جلد شستر

راجه برتنابارت تامدت سی و دو سال پادشاهی نمود و باعث آبادی و رعیت پروری شد برتاب اوت
و ظلمات ستمگاری که انداخته بود بنور عدل و دادرسی مبدل ساخت و مدتی عام و خاص را باقسام
احسان بنواخت چون رحلت نمود راجه جلوک نام پسرش بر تخت نشست و عدل و احسان
بهتر از پدر نمود پس از مدت بیست و دو سال که با دادرسی بکمال گذرانیده رحلت کرد راجه
سنجر پسرش حکومت یافت باتفاق زنش که داکشنا نام داشت رعیت پروری نوعی نمود
که مافوق آن متصور نبود ناگاه در حین پختن مزروعات کثرت برف در غیر موسم چنان شد
که محصولات ناپخته روی بعدم نهاد و قحط عظیم در شهرها روی داد و مضمون اکل البعض بعضهم بظهور
رسید خرمن خرمن اندوه و انبار انبار غم اهل شهرها را فرو گرفته و هزاران نقد و جنس لعل و جواهر که داشت
به محتاجان صدقه داد باوصف آن اصلاح قحط نشد میخواست که خود را بسوزد زنش مانع آمد شبی
باتفاق همان زن پاکدامن بدعا و زاری نوعی ملتجی و متضرع شد که تیر دعا بهدف اجابت رسید
دعای کافر مضطر بحدیث نبوی صلی الله علیه و سلم مستجاب است هر صبح در پیش هر کس دو کبوتر حاضر میشد
و بهر نوعی که میخواستند دفع جوع خود مینمودند وقت پختن غله با برکت شد ان مع العسر یسرا روی
نمود و از استدراجات و دیگر امر عجیب نقل کرده اند که در موضعی آب درختها نشانید و فی الحال سبز شده
بار ور گشت والعهدة علی الرواة مدت سی سال حکومت رانده امر ناگزیرش پیش آمد چون از نسل
او کسی نماند راجه سنجی ال را به حکومت برداشتند او از اکابرزاده های شهر و از نسل راجهای عمده
بود غیر از نسل راجه مذکور سنجی ال تا مدت هشت سال حکومت کرد راجه بچند نام پسرش جانشین
شد وزیر خود صدمت نام را بسبب تقصیری بند کرد از احوال دمور خان عجب حکایتی نوشته اند چون سدمت
خالی از مبالغه و غرائب نیست بتحریر می آید وزیر مذبور همیشه میگفت که تخت نصیب من است
راجه پاره بسعایت مردم و پاره بمذکورات مذکور مع شیء زائد باو میرسانیدند بهانه جسته بعد ضبط
خانمان وزیر را بدار کشیده مدتی بر دار بود برهمنی بر آمد و بر جبین وزیر بردار کشیده نگاه کرد
نوشته بود که پادشاه خواهد شد تعجب بر برهمن رو داد که الحال چه صورت پادشاهیست هر حال
بعد چندی برهمنان آمده اعضا او را جمع نموده کلان تر آنها دعا کرد زنده شد و رفته رفته به
سلطنت نشست بعضی تاریخ نویسان هنود ایراد این قصه را تکذیب نموده نوشته اند که
بعد کشته شدن وزیر مزبور بر دار راجه سطوره ارضی بهم رسیده بهمان در گذشت چون فرزندی
نداشت اعیان دولت یکی از اولاد وزیر مزبور را بسلطنت برداشتند راجه امری لای نام داشت

بسیار بعدالت واحسان سلوک بامردمان کرد و انصرام مهمات ملکی بحسن تدبیر و راستی نمود پس
از مدتی میل او بترک پادشاهی شده پوست آهوی پوشیده بدر رفت تمام این قصه در اصل تاریخ
مذکور است و از اعتماد عقل دور و بالجمله مدت حکومت راجه بجیند رسی و هفت سال بود و از زبان راجه
اننده جدشتر
تا مات تا این راجه شش نفر بودند بعده به نبیره راجه نونده جدشتر حکومت رسید گوپال فریب نام
گوپال دت
داشت مشهور بمبیکه واهن راجه میکواهن مورخان کشمیر در احوال و عجب امور غریبه بقلم آورده اند
از الجمله اینکه آوائل حال آواره دشت ادبار و اختلال بود بحالت غربت و کمال کربت در ملک خطا
رسید در آنوقت راجه زادهای عالم برای خواستگاری دختر راجه خطا که شهره حسن و جمال بود در
حضوری داشتند تاجی مرصع بر سر راجه میکواهن و صف نعال پریشان حال نگرانی داشت
در همان اثنا باران بوفور تمام تقاطر نمود و همه را ازین سبب ترددی رسید ناگاه در عین بارش
از میان آنجماعه ابری مخصوص بر سر راجه میکواهن سایه گستر شد و موجب تعجب حاضران گردید دختر
راجه خطا چون اینحال بدید از میان آن همه راجه زادها میکواهن را پسندید بسعی و اهتمام کارکنان
پدرش بحکومت و راجگی کشمیر سرافراز گردید و در عهد خود منع کشتن جانوران کرد و صیادان و قصابان
را وظیفه مقرر نمود تا طمع در کشتن جانوران نکنند گویا عمل باین شعر کرد شعر ترک حیوانی به حیوانات
احسان
جان بخشید لنت * خویش را محروم میداری ازین دولت چرا * میگویند که راجه قصد تسخیر
هندوستان نمود تا لسورت منصرف شد آنجا در گشتیها نشسته قصد جزائر کرد تا مدت
سی و چهار سال بعدل و احسان حکومت راند عجائب و غرائب بسیار بظهور آورده در گذشت
مورخان در احوال ملک گیری و سیر بر و بحر او مبالغها نوشته اند که قابل تحریر بلکه اعتماد نیست والعهده
علیهم پسرش راجه سرباین به تخت نشست و تا مدت سی سال حکومت راند و تمام مملکت پدر خود را
بحیطه ضبط در آورده برفت و این راجه بساد و پسر ماند یکی هرن راجه و دیگر پوران مان راجه هرن
بحکومت نشست و پوران مان وزارت اختیار کرد و در میان اینها چیزهای عجیب و غریب
گذشت راجه هرن مدت سی سال و دو ماه حکومت کرد و در گذشت چون از نسل راجه هرن کسی
نماند اهل کشمیر رجوع براجه بکرماجیت که پادشاه اوجین و مالوه بود آوردند او کسان خود فرستاده
ماتر گپت
کشمیر را در ضبط خود در آورد و بعد از مدتی مدید برهمن جابر گشت نام از کشمیر بخدمت راجه بکرماجیت
رفت راجه بعد چندی برهمن را واقف ناساخته فرمان حکومت کشمیر سربسته بوی تفویض نمود
و رخصت کرد و برهمن بغموم وار بوطن رسید بدستور قاصدان فرمان باهل شهر رسانید چون مضمونش

مطلع شدند بخدمت برہمن رجوع نمودند و سر بر حکومت بوی مسلم داشتند رعیت پروری و ملکرانی
بسیار کرد تا ایام حیات بکرماجیت حاکم بود چون خبر فوت راجه رسید برہمن رخت به بنارس کشید
ہر چند که راجه پروسین پسر راجه بکرماجیت معذرت خواست و ملک بوی گذاشت قبول خاطرش
نیفتاد و رفت مدت حکومتش چهار سال و نه ماه بود پروسین بن پورنا بر سریر سلطنت نشست
میخواست اوجین پای تخت راجه بکرماجیت را بتصرف آرد باین قصد برآمده بود که خبر فوت راجه رسید
بعد ازان ولایت دیگر گرفته و پنجاب را بتصرف خود آورده در کشمیر آمده نشست بعد دو سه سال که لشکر خود
سوخیال معمور دید باز قصد تسخیر ہندوستان کرده بر راجهای بسیار تسلط نمود و در اوجین و مالوه رفته تخت
بکرماجیت و ر خاطر آورد بیت ہفت اقلیم ار بگیرد پادشاه ❊ ہمچنین در بند اقلیم دگر ❊
چون پسرش سیلاوت نام مغلوب و محبوس اعادیه مخالفان بود ترکش غالی کرده او را خلاص ساخته
بر سریر و تخت پدر بنشاند تفویض شہر بوے کرده و باز مراجعت بوطن نمود آنجا قصد بنا ے
پای تخت تازه داشت مورخان ہنود نوشته اند که باشاره غیبی در نواحی کوہماران خطی کشیده دید مدت
چهار کرده بقصد نمود که معماران بناے عمارت و آبادانی در انجا سازند گویند سی و شش لک خانه تعمیر
نمود سوای عمارات امرا و وزرا و سایر مردم که از حیطه شمار بیرون بود چنین آورده اند که در آن
عہد چون کشمیر در تعمیر و آبادی و کثرت خانها ہیچ جای ثانی نمیداد ند نامش سرینگر نہاد و بسبب
حادثات متواتره و آفات متکاثره خصوصاً واقعه زولجو که مجمل خود در قوم کلک حیرت سلک میگردد
اکثر اطراف او به ویرانی آورد و آن ہمه معموره گویا که بالکل برہم خورد بیت مستعار است ملک و مال
جہان ❊ نتوان کرد اعتماد بران ❊ الالفقس شہر ہیمی سرینگر که در تعمیر مجدد و آباد ماند ہمان شہر است
که الیوم معموره و مشہور است حاکم نشین و آب بہت در میان دارد اگرچه اطرافش منہدم شده است
لیکن اصل شہر بحالت القصه راجه مذبور بجہت طغیان آب بہت که اطراف سرینگر خراب شده
سد نادہ پعره که ویرانه بود برپا کرد دل عظیمے بنا نمود مدت سلطنت راجه شصت سال بود چون
جدیشتر ایام حیاتش بآخر رسید پسرش راجه جیدیشتر بر سریر سلطنت نشست سی و سه سال و سه ماه
حکومت کرده دست از تصرف حیات خویش بفشاند راجه لچمن پسرش بحکومت نشست و
تا مدت سه سال تصرف ولایت کشمیر بود چون از میان برفت حکومت برادرش راجه زناوت
درین ولایت جاری بود و برانحصر ترمیگفتند بغایت شجاع و باجود خیرات فمرد خرم از جود تو
نان بر سر خوان دگران ❊ روزی از ابر خورد گرچه صدف در دریاست ❊ دار الشفا مرضا مخترع

اوست و غیر این آثار خیر میگذاشت عمرش به صد سال رسیده بود مخفی نماند که ظهور موفور النور
حضرت سید الاولین و الآخرین علیه الصلوة والسلام در زمان او بود و هجرت نبوی صلی الله علیه وسلم که مبدا
تاریخ عربیست بعد دو صد و پنجاه و هشت سال از ایام راجه نرباوت واقعشده چون عمرش با آخر — نرباوت
رسید راجه با زنان خود باتفاق لشکر در غاری در آمده که دیگر کسی اثری از ایشان نیافت در ملت
خود عابد و زاهد بود شعر هندو که ز عشق بت پرستند ؛ هر صبح دعای میغ مستند ؛ پسرش راجه دعانت — دعانت
بر سریر سلطنت پدر نشست و شفقت و مرحمت پدرانه بر عامه خلق الله و تمام برایا داشت از خدا
خواست که کسی در عهد او نمیرد چنین بوقوع آمد هنود را عقیده اینست چون نمرد حکم به سوختن خود
میکرد و بعد از سوختن بگنگا فرستادند آب گنگا اعضای سوخته وی نگرفت و بباد هوا برفت
تا حال هواست والعلم عند الله والعهدة علی الراوی **بیت** هرچند قلزم عشق بر یکی هواست
دائم ؛ در هر سری خیالی از شوق او هوائیست ؛ و مدت ایالت او چهل و دو سال بود بعد از ان
برادرش راجه بالاوت نام جهانداری نیز گویند آخر ها که بفنون دانش بهره مند شد باسم بناوت — نشست
مشهور شده در اندک مدت تمام ولایت کشمیر را گرفته با مضافات قصد تسخیر ولایت هند نمود چون
براه هند در آمده بود و نه هزار و نه صد نه که بهندی یک کهم لک گویند تصدق داد و تقریبا اراده
تسخیر خطا و ختن عرض لشکر دیده بود سه لک سوار را جایزه گرفت و بیست و پنج هزار اسپ کتل بود بنا بر
سببی عزیمت مزبوره موقوف نموده در کامراج ناپر نام قریه بنا کرده پای تخت خود ساخته بود و نند
شهری آباد ان بود که الان به شهور رست در سمت باره موله میگویند در عهد حکومتش سوداگری آمده بود
روزی که راجه ضیافتش کرد گفت از دود چراغ و شمع درد سرم گرفت پس آن سوداگر ضیافت راجه
کرد بجای شمع لعل شبچراغ در مجلس آورده تمام مجلس را روشن ساخت و بوفور اسباب سرور عجب طرح
نشاطی در ان بزم انداخت **نظم** نه ذوق تماشای آن بزمگاه ؛ در آغوش مژگان نگنجد نگاه ؛
رخ میکشان غیرت لاله زار ؛ کف ساقیان ابر خورشید بار ؛ راجه از ان سوداگر بصدق تملق
کنیزکی گرفته از بطن او چهار پسر آورد مدت حکومتش پنجاه سال بود و در عهدش عجائب و غرائب
بوقوع آمده چون بمبالغه نوشته اند تحریر آن را درین رساله مناسب ندید عمرش صد بود در رعیت پروری
و احسان دست بود و صیت او پسر کلانش راجه چندرانند حاکم شده بغایت محسن و سخی بود و عجائب — چندرانند
روزگارش که در عدل رانی و رعیت پروری بوقوع آورده در کتاب اصل راجه ترنگ مکتوب است
چون اکثر حکایات از قاعده عقل بیرون است تحریر آنها غیر از طول کلام فائده ندید تا مدت هشت سال

دهشت ماه حکومت کرده درگذشت راجه رماجیت نام برادرش بعد از ان جا گرفت و بسیار
ستمگر و ظالم پیشه بود لاجرم بمرضی سخت گرفتار آمده بود و برفت بیت بشارت ده بمظلومان که ظالم چون
چنار آخر * قوی چون گشت افتد آتشی از خویش در جانش * راجه للتادت نام برادرش بر تخت نشست
بنیاد عدالت و رعیت پروری نمود لته پور را که در آن وقت ولایتی بود پای تخت ساخته و بسیار
آباد فرمود و خراب کردهای برادر خود را بتعمیر آورده رو بهندوستان و پنجاب کرد هر جا راجه مقابلش میشد
مغلوب و محکوم ساخته بولایت دیگر میرفت میگویند که گجرات کلان و بندر سورت و بنارس و دکن و
بنگاله و سراندیپ را تسخیر نموده بعد از ان بولایت رفته با والی بخارا جنگ کرده و غالب شد و بخطا
و ختن رفته از راه تبت بکشمیر آمد و عمارات عالی ساخت و موضع پرسپور ساخته اوست در
آنجا یک ستون از یک لخت سنگ پنجاه و چهار گز قائم نموده است و از ولایات تحفه و هدیه بسیار آورده
بود کیمیاگری را آشنا شده باهتمام او طلا می ساخت و خرج عمارات و لوازم سلطنت میکرد و هر
عمارات را کم از لک تولچه طلا صرف نمیشد چون راجه بنگاله عهد شکنی کرده بکشمیر آورده کشته کسان
راجه بنگاله بلباس فقیری آمده در شهر سری نگر اقامت نمودند پس از مدتی دست تصرف راجه کشمیر را
شکست شهر را آتش کشیدند و دهها بسیار ویران نموده اند آخرهای عمر للتادت با جمعی کثیر
طرف شمال کشمیر گوشه گیری رفته از انجا پیغام فرستاد بالفعل من خواهان سلطنت و حکمرانی نیستم
یکی از پسران من را جگی اختیار کنند پسر کلانش کوپانند حکومت کرد مدت حکومت للتادت گوپانند
سی و شش سال و هفت ماه بود در کیفیت مردن للتادت مردم را اختلافست اکثری میگویند که از کمال
انفعال خود را زنده سوخته پسرش خزائن بسیار که بظلم جمع نموده بکارهای بد صرف کرده تا مدت دوازده
سال حکومت کرده درگذشت و راجه ستکرسند بن پرپانند بجای او بر تخت نشست هفت سال
حاکم بود از انتقال او راجه پرهسپت بن للتادت تاج و تخت یافت و دوازده سال حاکم بود بعد
از ان راجه اجپانند سلطنت یافت و تا چهار سال حکومت کرد راجه رستکا بن سنگرانند
سه سال بود پس راجه انند آنند بسلطنت رسید او آخرین راجهای کارکوتیت مدت حکومت او
دو سال بود مجموع ایام حکومت کارکوتیان که هفت نفر بودند از اول تا آخر دویست سال و پنجماه و
بیست روز بود تا سنه دوصد و بیست و نه هجری بعد از ان بخمارن انتقال یافت اول آنها راجه
اونتی ورما بن سکهتو نابعی در زیر خود سود ورما بر تخت نشست و مخالفان را از پای در انداخت و رعایت اونتی ورما
قواعد حرب مرعی داشت و خزائن حکام ماضی و ظروف طلا و نقره و چینی و ظروف مس ریزه ریزه کرده

صرف محتاجان نموده خوردن آن باسنها مکروه میدانست مدت حکومتش بیست و هشت سال
و سه ماه و سه روز بود چون درگذشت راجه سودرما بر سریر کامرانی نشست بعد از تسخیر ممالک
جمعیت تمام بهم رسانید و عرض لشکر دید صد هزار سوار و نه لک پیاده و سی صد فیل داشت از راه
و متور حرکت کرده از گجرات تا دکن متصرف گردید باز به کشمیر آمده بتعمیر عمارات مشغول شد
آخر به بدکاری و بدنامی شهرت یافته در جنگ گاهی تیری بسرش رسید کارش را تمام ساخت
بیت هر که بدی کرد و بدیار شد ✤ او ببد خویش گرفتار شد ✤ مدت حکومتش هژده سال و
هفت ماه و نوزده روز بود راجه گوپال ورما بن موصوف بجایش نشست پرباکردیو نام وزیر ظالمی
داشت تمام خزائن راجه را دو بانده پورنگه آباد کرده او بود فرستاد و لکور نام خویش خود را که شاهراج
خطاب داده بود حاکم آن قصبه گردانید شاهراج بکارش آمده وقابو یافته بدریا هلاکش ساخت و راجه
به بیماری صفرا درگذشت مدت حکومتش دو سال بود راجه سنکت که از برادران عرفی او بود و در حقیقت
برادرش نیست بر تخت نشست و همگی ده روز حکومت نمود پس از سگند مادر راجه گوپال بسلطنت
رسید چون نظر بر کدورت مزاج بعد دو سال خود را مخلوع ساخته راجه پارته بن پرجت ورما پدر تارنه
راجه حاکم شد و یکسال حکومت کرد و درگذشت راجه جکردرما بن پرجت بوصیت پدر سلطنت یافت
و در میان این دو برادر جنگها شده و مدت حکومتش دو ماه بود بعد از آن راجه شودرما بن پرجت بحکومت
رسید چون بدعمل بود مخلوع شده کرت دوم جکرما بن پرجت شد بسبب اینکه سنکرام ڈانگر را
که باعث سلطنتش بود بی تقصیر کشت طائفه ڈانگریان جمع شده او را بقتل آوردند **بیت** بر نقش
پای مور باهستگی خرام ✤ زنجیر فیل مست مکافات پاره است ✤ حکومت سودرما از اول تا آخر
دو سال و دو ماه و جکردرما سه سال بود راجه سنکرورمن بعد از آن بحکومت نشست و مدت حکومت
او سه سال بود پس راجه المت بن راجه پارته به حکومت نشست مردی بیباک و سفاک بود و بواسطه
تحقیق تشریح بدن شکم مرد و زنان بسیاری دریده و برای امتحان حدت شمشیر خود مردم را می کشت
و اقسام ظلم بخلایق میکرد و مدت حکومتش دو سال و یکماه بود و بعد او شودرما بار دیگر به حکومت
نشست درین نوبت یکماه حاکم بود آخرین ملوک خاندان خمارست مدت حکومت این طائفه که
یازده نفر بودند هشتاد و سال و چهار ماه بود بعد از ایشان سلطنت بخانه ای دیگر انتقال نمود ✤
راجه جشن کرده دیو نام مقربی از مقربان راجه سودرما بن پرباکردیو تخت و تاج باتفاق برهمنان
یافت و بر تخت نشست صاحب فراست و عدالت بود راه دزدی در عهدش بمرتبه بند شد که مردم بازار

راجه شنکرورمه
اونمنا

دکانها شبانه وا میگذاشتند و مسافران با مال و متاع و شوارع و معابر مامون بودند در باب عقوبات
و فیصل معاملات و عجائب و غرائب از وی منقولست مدت حکومتش نه سال بود چون بنابر ناپایداری
دنیای غدار ترک حکومت کرد زانت دیو بن رام دیو را ولیعهد خود ساخت بعد عزل او از سلطنت راجه
سنگرام دیو بن جشن دیو تخت حکومت یافت مدت حکمرانی وی ششماه و هفت روز بود بعد ازان
راجه پرورگپت بعرصه آمد و یکسال و چهار ماه حکومت کرد راجه کهیم گپت بن پرورگپت بجای
پدر نشست و بنابر بدعملی بمرض صعب و سخت گرفتار آمد در باره موله درگذشت و مدت حکومت او
هشت سال و ششماه بود راجه ابهمن بجای پدر تخت و افسر یافت و پای تخت وی لته پور که
در آنوقت عمارت و شهرت داشت بود و اختیار حکومت بدست مادرش ددا رانی نام بود چون
سرداری از شهر پرسپور با لشکر گران بر رانی آمده با امراء رانی با جمعیت افواج و خزانه حاضر شد و فتح
نمایان نمود مدت حکومتش چهارده سال بود آخر بار رانی از راه شامت نفس پسر مذکور را بنوعی کشت
که کسی ندانست مصراع وای فرزندی که زینسان خصم باشد مادرش ❊ پس راجه ننده گپت پسرش
بجای پدر نشست بدیدن حادثه پدر و رانی ولش سرگشته بر آبادی آخرت مشغول شد حکومت
او یکسال و یکماه و نه روز بود بعد ازان تربهون برادرش بر تخت حکمرانی نشست بعد از مدتی از دست
رانی او هم کشته شد بیت ای برادر مادر و همراز خورد خونت مرنج ❊ چون ترا خون برادر همچو شیر
ساخت مادر ❊ مدت حکومت او دو سال بود راجه بهیمن بن ابهمن بحکومت رسید چهار سال و سه ماه حاکم بود
و رانی بعد ازان بحکومت نشست و وزیر مدار المهام او نرسنگ نام چوپانی تربیت یافته او بود بکره راجه
نام برادرزاده رانی را امرا و وزرا بر تخت نشاندند نرسنگ وزیر راجه را پنهانی هلاک ساخت و باز
تصرف یافت راجه راجور بر رانی باغی شده رانی با مداد و اعانت نرسنگ بر راجه راجوری غالب
آمده بعد ازان سنگرام بن ادی راج برادرزاده خود را ولیعهد ساخت بیست و سه سال و ششماه
حکومت کرد از راجه جشن گرتا رانی دوازده نفر در مدت شش و چهار سال و بیست روز حکومت کردند
پس راجه سنگرام بن ادی راج بسلطنت رسید و نرسنگ نام وزیر خود ساخت و درین اثنا
همیر نام ترکی آمده با نرسنگ جنگید و خلل در ولایت راجه انداخت و راجه بمرض بدهضمی درگذشت
حکومتش بیست و چهار سال و دو ماه بود پس هرراج بن سنگرام بجای پدر نشست و از مهربانیهای او
مردم آسوده شدند و بیست و دو سال حکومت کرد و ممالک خود و راجهای اطراف در ضبط خود
نگهداشت پس راجه اننت بن هرراج بر تخت پدر رسید در زمانی راجه بلوهرکنت رسیده بود

پرورہ گپت
ابہمنیو
و دِدا رانی
دِدا رانی

عم وی بکره راج غالب بود بلوهرکت منصرف شد راجه باعانت ما در آتش سمت اعدا کشید یک کس
خلاص نشد چون فتح کرد شکرانه آن نود و شش کرور زر کشمیری بمردم انعام داد حکومت او پنجاه و سه سال
بود آخرها بعبادت مشغول شده تخت حکومت خود به پسر خود گلش نام داد و او مردی مفلس بود خزانه
پل سیاه شخصی را منصرف شد نگرکوٹ و سیالکوٹ و نیلاب را گرفته بود در عهد او آب بهت بمرتبه
یخ بسته که لشکر بر آن می گذشت مدت حکومت او بیست و شش سال بود • راجه اسکرس بن اتسکرش
گلش بجای پدر نشست پای تخت محله ناشوان را ساخت نجی ل از ولایت آمده محله ناشوان را
بسوخت راجه نوبهی که از زن داشت خود را هلاک نمود مدت حکومت او همگی بیست و دو روز بود راجه
هرش بن گلش بعد ازان به حکومت نشست و از هر چهار طرف حویلی زنجیر جرس آویخته بود تا مظلوم
دست به جرس زند و خود بداد مظلومان برسد در دیوانخانه اش هزار مشعله و فانوس میسوخت و سی صد
و شصت زن داشت و هر شب با یکی صحبت میداشت بسبب بلاهت بسیار و سفاهت
بیشمار که در طبعش بود مردم بازیگر مقدمات ابله فریب و انموده او را مفلس ساختند و دوازده سال حکومت
کرد و در گذشت راجه بابل باستصواب وانکریان سلطنت نشست و رعیت پروری بسیار نمود اونسیچل
دار الشفای قرار داد و ادویه و اغذیه برای علیلان مهیا میداشت در مجامع عید و غیره بفرمایش جنگ
سپاهی را متاذی میساخت ده سال و چهار ماه و دو روز حکومت کرد بعد ازان راجه دودین رنشہ
که نویسنده راجه باجل بود و بوزارت رسیده بر تخت نشست و امرای راجه باجل را بقتل رسانید
لکه چند نام یکی از امرای راجه باجل از لار بایلغار آمده و او را مغلوب ساخته دفع نمود مدت حکومت
او یک شب و یکروز بود راجه اس بن کل ل برادر خورد راجه که از مادر جدا بود بسعی لکه چند بر تخت
نشست از غرائب آنکه یکشبانروز سه راجه بیلغار طمع سلطنت نمودند راجه باجل و راجه رد که
هر دو بقتل رسیدند و راجه اس به حکومت رسید چون مردم را ترددی بود برادر حقیقی راجه اجل را
از لوهرکت آوردند اس راجه مقاومت نموده نزد یک باره موله محاربه بطرفین روی داد و ما بین
غالب و مغلوب یکدیگر شده قرعه حکومت بنام راجه بکهاجر بن راجه هرس افتاد راجه اسس با او هم
منازعت نمود و بعد از محاربات قوی باز حکومت یافته راجه بکهاجر بمدد راجه راجور باز
غالب شد و راجه اسس را کشت درین بین بکهاجر را هم تیری رسیده در گذشت و سلطنت کشمیر به
راجه جی سنگه منتقل گردید او ست مشهور بزمه سهم دیو که اکثر تواریخ فرس ابتدای حکام کشمیر بنام او
کردند حکومت راجه بکهاجر بن راجه اس پسرش جانشین کرد مخفی نماند که کلهن پنڈت نام برهمنی تاریخ کلہن

راجهای کشمیر را بزبان هندی نوشت و راجه ترنگنی نام نهاد ابتدا از راجه آگند کرده تا راجی سنگه
احوال راجهای کشمیر که در مدت سه هزار و پانصد و نود و شش سال گذشتند تا تاریخ پانصد و
سی و پنج هجری نبوی صلی الله علیه وسلم نوشت بعد از انقضای این قرن در ولایت نگرکوت
راجه وشیشرم چند نام در رعیت پروری و غریب نوازی و مسکین دوستی و سپاه شناسی بی بدل بود
چون ازین عالم فانی ایام رحلتش قریب شد پسر خود ملچند نام را بر سریر سلطنت نشاند رفقا
و اهل قرب او نظر بر بی پروایی و سفاهت او التجا به پادشاه هند و دهلی برده انواع محن بر
سر او آورده اند طرفین محاربات رستمانه به کار بردند آخر ملچند پای قرار بر فرار نهاده التجا
بوالی کشمیر زینه سهم دیو معروف به جی سنگه که سابقه راه مراسلات در میان بود آورده با پانصد
سوار مع اهل و عیال بملازمت زینه سهم دیو رسید ولایت لار مع مضافات بجاگیر وی داد و سرای سپه
سالاری نگهداشت چون مردم مغل به جنگ سهم دیو از ولایت آمدند باتفاق ملچند متوجه جنگ
و جدال شد ملچند شبی تبدیل لباس نموده به لشکر مغل در آمد بر سردار ایشان رسیده در بالین
وی خطی گذاشته مضمون خط آنکه ای غافل آسایش طلب گل چنین سپه سالار سهم دیو مسلح
بر سر تو رسیده بنابر رعایت تو ره سپاهگری بر حال تو رحم نموده که ترا زنده گذاشته برگشت
ملک دیگری چگونه بگیری اگر این نصیحت بشنوی بهتر و رنه سم اسپان همه آتش غضب سوزان
بسر سرداران شما بی تردد مهیاست سردار مغلان خبردار شده طرح صلح انداخته رفت و تا
مدت بیست و شش سال و یازده ماه و شش روز حکومت کرد ملچند با وصف اقتدار نظر بر حقوق
راجه غایت اطاعت می نمود حکومت باو مسلم داشت راجه زینه سهم دیو در سال پانصد و
پنجاه و هشت وفات یافت هرچند ملچند برعایت حقوق راجه زینه سهم دیو رایت مملکت بنام
پسرش پرمی مانت برافراشت و استقلال پادشاهی بوی داده اما چون خبر فوت راجه باطراف
شایع شد مردم پکهلی و کشتواره و تبت و جمول سر مخالفت بر آوردند و پای اطاعت از دامن انقیاد
و فرمان پرمی بیرون بردند طبایع را منغص ساخت بتاریخ پانصد و شصت و سه ملچند
ازین دار بیقرار قدم بیرون کشید و راجه پرمی مانو در سفاهتهای خود بماند نه سال و شش ماه و ده روز
پادشاهی کرد و در تاریخ پانصد و شصت پسرش ونته دیو بحکومت نشسته ایام دولتش نه سال
و دو روز پای تختش موضع وتهی پوره بود آنجا تعمیر دیرها نمود که هنوز با وجود ویرانی آثار
علامت آنها موجود است و در تاریخ پانصد و هفتاد و هفت ازین عالم رحلت گزین شد پسرش بوپدیو

اونجگمند

سوسرم چند

پرمی مانو

حوادث اتفاقات

به حکومت و ایالت رسید بضرورت سالی چند حکومت راند بر خلاف مرضی خلایق که از سفاهتش همه بدر آمده بودند تا مدت نه سال و چهار ماه و هفده روز حکومت راند یکی از انواع سفاهات او چنین می آورند که روزی بسیر کشتی برآمده بود عکس روی خود در آب بدید خنده کرد از ان طرف هم خنده بر قاعده انعکاس ظاهر گردید و بر روی عکس طپانچه زد و انگشتری از انگشتش بدر رفت و در آب افتاد چون بخانه خویش باز گشت مقربانش استفسار نمودند نقل مذکور در بیان آورد و گفت من در آنجا خطی بر آب کشیدم تا انگشتری را از انجا طلب نمایند و قس علی هذا در تاریخ پانصد و هشتاد و هشت دست از حیات فانی افشاند پسرش نره دیو تاج و تخت یافت و وزیرش قصد تسلط داشت مردم لون که صاحب لوس بودند اعانت او نمودند از تغلب وزیر محفوظ ماند و چون برهمنان را رعایت نمود و صاحب اقتدار ساخت آنها قدرت یافته طمع تخت و تاج نمودند مردم لون متفق شده غلبه کرده برهمنان را به پایه اصل رسانند که اصل آنها گدائی بود نره دیو هژده سال سیزده روز حکم رانی کرد و در تاریخ ششصد و چهار پیک اجلش در رسید راجه جگدیو پسر جس دیو بسریر سلطنت مقرر شد عامه رعایا از خلق وی راضی و شاکر بودند و بعض سپاه مردم آزار را مستاصل ساخت امرا و سرداران لشکر بطمع فاسد راجه را از شهر برآوردند بعد چندی باشاره و سعی وزیر خود باز مراجعت نمود و بحکم الهی بر مخالفان غالب آمد و همه را بهزیمت داده بدستور قدیم مملکت حکومت یافت و در داد و دهش شهره آفاق بود بحسب تقدیر پدم نام حکیمی که در آن عهد مشهور بود از راه حرام نمکی قابو یافته زهر داده راجه را بکشت مدت ایالتش چهار سال و دو ماه بود در تاریخ ششصد و هژده عمر وی باخر رسید رخت حیات بر کشید و پسر وی راجه راز دیو جانشین شد در زمان وی از نسل چندان لگچند ولد بلچند سپه سالار بود در راجه ترنگ احوال چندان که اصحاب دولت و ایالت کشمیر بودند و سالی چند به قناعت گذرانده اند باجمال آورده مورخ لایق تحریر شاهنامه ندید لگچند بتاریخ ششصد و سی و هفت در گذشت و پسر وی بلادچند جانشین شد لیکن راجه راز دیو از بیم پدم در قلعه سلس یافته متحصن شد و پدم محاصره نمود و از طرفین تا مدتی در جنگ و جدال بود تا روزی سوداگری پاپوش منقشی به هدیه پدم آورده بتماشای آن مشغول بود که ناگاه پیاده از عقب سر از تن او جدا ساخت پدم را دو زخم گرفته راجه مستقل شده اکثر گردنکشان را مطیع و منقاد خود کرده چنانچه سرداران قوم و امثال آنها در عهد او زراعت کشتی و باربرداری مینمودند درین اثنا بلادچند ابن لگچند که راجه نگرکوٹ بود از دست خصمان بستوه آمده پناه بوالی کشمیر آورده پرگنه لار وغیره در وجه اخراجاتش مقرر نمودند

پلاد چند روز بروز تسلط یافته و با برهمنان که از دست راجه متالم بودند ساخته بالجمله راجه بیست و سه سال و چهار ماه حکومت کرده و در سال ششصد و چهل و یک قضا کرد و مقام در پرگنه دیوسر بنا کرده اوست یکی راجور دوم رجلو همگی حکومتش بیست و سه سال و سه ماه و بیست و هفت روز پسرش سنگرام دیو بر سریر سلطنت نشست و در ایام ایالت وی پلاد چند صاحب اقتدار بیشتر شد و سوراج نام برادر سنگرام او را اغوا نموده در قصد راجه سنگرام برادر خود افتاده راجه بعد تردد بسیار برادر خود را کرده بعذاب کشت بلد بمبر که محله مشهور است و موضع سنگرام بنا کرده اوست پلاد چند در سنه ششصد و پنجاه بقضای خود بمرد سنگرام چند پسرش سرداری یافت کلمن نام یکی از خویشانش سرکشی کرده شهر را ویران ساخته براجه غالب آمد راجه براجه راجور که دوستش بود ملتجی شد و بحمایت او خود را مستقل ساخت و مدت حکومت او شانزده سال و ده روز بود بتاریخ ششصد و پنجاه و هفت باجل پسرش و بید پسرش راجه رام دیو بجای پدر نشست و مخالفان پدر را بقتل رسانید و بر تهه راجه رام نام یکی از مقربان خود را وزیر ساخت موضع تاپر بوکنار آب لیدر ساخته اوست چون فرزندی نداشت لچھمن نام برهمن پسر را به فرزندی برداشت و او را ولیعهد خویش ساخت و درگذشت مدت حکومتش بیست و یکسال و یکماه و دوازده روز بود در تاریخ ششصد و هشتاد و هشت اجلش در رسید و لچھمن مذکور قائم مقام شد چون پست فطرت و گدا طبع بلند پرواز بود امور سلطنت بسر انجام نتوانست داد کجل نام ساحری طلسم دان بشهر در آمده اقسام طلسمات بر نموده تمام شهر را به تسخیر خود در آورد و خلل در پادشاهی وا انداخت قطعه

هیچ سودی نکند تربیت ناقابل ٭ گرچه پرتو نهی از خلق جهان مقدارش ٭ سبز و خرم نشود از نم باران هرگز خار خشکی که نشانی بسر دیوارش ٭

مدت حکومت راجه سیزده سال و سه ماه و دوازده روز بود و در عهد راجهای مذکور سنگرام چند ولد پلاد چند سرخیل و سردار لشکر بود و در تاریخ ششصد و هشتاد و پنج پسر خود رامچند قائم مقام و جانشین خود ساخت و در تاریخ ششصد و نود و یک لچھمن دیو ازین دار بیقرار بیرون رفت و پسر وی سیهه دیو که سردار پرگنه کرچن پاره بود حکومت نشست گویند سنگرام چند از پرگنه لار با یلغار آمده در سری نگر بجنگ وی استاد و او را بقتل رسانید سیهه دیو بعد از ان حاکم شد و کجل ساحر را از شهر اخراج نمود و در عهد وی بگناه دختر فاحشه پدر را حبس نموده جریمانه میگرفتند روزی راجه از مطربه ادا کلی نام ترانه او میشنود و نهایت خوش شده فرمود هرچه خواهی بطلب وی رفع این بدعت خواسته راجه ازین بدعت باز ماند آخر ها باعمال بد مبتلا شده و مدت حکومتش چهارده سال و پنجماه و بیست روز بود و تاریخ هفتصد و پنج رخت حیات ابرکشید و پسرش سیهه دیو بجای او مقرر

گشت ایام سلطنت او نوزده سال و سه ماه و پنج روز بوده است سپه سالار او رام چند بود در عهد پادشاهی او شهمیر نام مردیکه از اولاد سلاطین سواد و کبر بود و اکنون مشهور است بسلطان شمس الدین بولایت کشمیر آمده و باعث آمدنش این بود که جد او قورشاه نام مردی صاحب کرامت و خوارق عادات بود و مرجع مردم روزی گفت که الهام رب الجلیل بمن در رسید که از فرزند تو پسری میشود و شهمیر نام پادشاه ولایت کشمیر باشد و از نسل او چند کس بر تخت خواهند نشست شهمیر مذکور بر کرامات جد خود اعتماد نموده در باره موله با اهل و عیال خود سکونت کرد چون خبر سکونت او براجه رسید حکم نمود که بقریه دواره ویر سکونت کند و حاصلات آنرا در وجه کفاف خود صرف نماید مصرع عدو شود سبب رزق چون خدا خواهد داد جد سلاطین اسلام که در کشمیر بنوبت پادشاهی کردند او ست که بنوبت به تفصیل مرقوم میشود و نیز در عهد او شنکی چک که جد چکان است از ولایت دارد با اهل و عیال آمده در کشمیر سکونت کرد در نسب او عجب حکایات ست که عقل آنرا باعتماد نمیدارد والعلم عند الله از جمله واقعات عظیمه که در عهد او بظهور آمد آمدن رنچو ست که از تبت آمده در ملک کشمیر قرار گرفت اعدای پدرش جلاوطن نموده بودند درین ولایت آمده التجا برامچند سپه سالار راجه نمود و رامچند جای بودن او لکهنه کیر پرگنه لار تعین فرمود مدتی در عزلت و قناعت می آسود دیگر مشکلترین حادثات که بر کشمیر و مردم کشمیر در آنوقت نازل شد آمدن زولجو ست واقعه زولجو معروف به ذوالقدر خان مردم کشمیر چون کفران بسیار کردند و از جاده حیا و آدمیت قدم بیرون نهادند بلای ناگهانی بقضای آسمانی روی نمود و زولجو نام ترکی از ولایت ترکستان از راه باره موله با هفتاد هزار سوار شمشیر زن که در سفاکی و خونریزی داد بیباکی میداد و ندظاهر از فرقه منسوبان هلاکو خان بود **بیت** رفتارشان چو آتش و گفتارشان چو جنگ ✤ دیدارشان عقوبت و ادوارشان ذفیر ✤ در باره موله فرود آمدند بیر ملک گیری و نه روی ترحم داشت سکنه این ولایت صغیر و کبیر زن و مرد دست و پای خود گم کرده و راجه با وزرا در فکر و تدبیر و تحیر در مانده اند چون چاره ندانستند راه گریز پیش گرفتند و اکثری به کشتوار و تبت رفتند زولجو مردود بمجرد آمدن فرمود که بملاحظه همه را بقتل رسانند و زنها و اطفال را اسیر نمایند و غله را بسوزند و عمارت را ویران و منهدم سازند و تمام شهر را آتش زدند **نظم** ز گرد از اسپان و گرد سپاه ✤ نه خورشید تابنده روشن نه ماه ✤ به جنبش در آمد زمین و زمان ✤ تو گفتی بخواهد پرید آسمان ✤ آه و فغان ساکنان از هفتم آسمان در گذشته تا آنکه نام و نشان نوع بنی آدم ازین شهر برداشته و بیخ و بن نباتات و اشجار هم نگذاشتند شهر یکه از قرون آباد و معمور بود بیابانی بی‌خبر آبادان از امن و

واامان دور گردید بیت صولت صیت جلال ملک جهان را گرفت ٭ خدمت سلطان قهر تیغ
سیاست کشید ٭ اگرچه نائرهٔ قهر و غضب او تا ایام برودت سرمای این شهر که مدت هشت ماه باشد در حدت
بود چون اشتداد موسم زمستان شد مردم ترک لباسی که رفع حر و برد نماید و خوردنی که موجب احتیاط
نفس باشد نیافته در فکر مراجعت افتادند و از مردم اسیر کیفیت راه عروش از کشمیر بجانب هندوستان
پرسیدند و اینها از راه بانگل که به پرونچ میرسد دلالت نمودند چون در پای کوه رسیدند بحکم پونچ
ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و بفرمان واتقوا فتنة الآیه آسمان در گریه شد و باد موسم
بمکافات بشدت وزید برف و ژاله بمرتبه بارید که تمام لشکر زیر برف هلاک شد و همه با خاک یکسان
نمود حتی که یک کس برای اخبار سرگذشت آنها زنده نماند نظم بهر تار موی سر بیگناه ٭ هزاران سر
سروران شد تباه ٭ بهر نیم جو نقره کان فتاد ٭ بسی خرمن زر بگران شد تباه ٭ مردم شهر بعد حصول سرکشان
اطلاع از رحلت آن شیاطین اتباع بامید آنکه کسی از قبایل و اندکی از عمارات و زراعات شاید بحال
مانده باشد از اطراف و جوانب آمدند تمام مرز و بوم را خراب دیدند بوی از آبادی نشمیدند بعد از مدتی
جابجا احدی از الوف آمده در شهر قرار گرفت پس از مدتهای مدید فی الجمله شهر رو بآبادی آورد تا نیل سلطنت
سلطان زین العابدین معروف به بدشاه اکثری معمور شد و تا هنگام عهد یوسف شاه معمورتر گردید لیکن
بحال اصلی نرسید بالجمله در حادثهٔ زلجو خلقی که گریخته بودند از الجمله رنچو و راوچند بود که جانب کشتوار
اختیار فرار نموده اند بعد مراجعت چون رنچو دید که مردم خال خال جابجا قلعها ساخته متصرف اند
یکی بدیگری اطاعت ندارد قصد ملک گیری نمود چون جمعیت راوچند که در قلعه ولایت لار با قوام و
تبار متحصن بود بیشتر و بسیار دید از پرده نتوانست بر آمد حیله گرے کرده در زی جلاب فروشان
در آمده جلها در کال تبتی بدرون قلعه میرسانید و درمیان آن آلات حرب میگذاشت
روزی با جمعی از سپاه قابو یافته راوچند را کشت و راون چند پسرش را مع اهل و عیال دستگیر نمود و
متصرف ولایت کشمیر شد و در سال هفتصد و بیست و پنج هجری جلوس نمود چون بیگانهٔ این شهر رنچن
بود مدارا و ملائمت را ملازم شد و دختر راوچند خواهر راون چند را به عقد نکاح در آورد و راون
چند را اقسام رعایت نموده با خود متفق ساخت و پرگنهٔ لار مع تبت در جاگیر او مقرر نموده خود
سردار لشکر خود ساخت و او از دعوی و خیال پدر یکقلم بر انداخت شبیهه و بود که در هرج و مرج زلجو جانب
کشتوار فرار نموده بود بامید سلطنت موروثی باز معاودت فرمود چون رنگ تقدیر بر خلاف
مدعا دید با طاعت رنچو که از نائی او بود بر نتوانست فرود آورد و طاقت مقاومت هم نداشت از راه

قسم دوم در احوال سلاطین اسلام درین شهر زینت مقام زیاده بر دو صد و پنجاه سال باعث نظام شدند

لاعلاجی فرار نموده باز به کشتوار رفت و رنچو باستقلال بر تخت نشست تا زمان رنچو که مدت چهار هزار
سال و سی صد و کسری از آبادی کشمیر گذشته احوال راجها در قلم آمد بجهت اینکه راقم این حکایات را در تفصیل
حالات راجها که همه در کفر بودند و رسوم قدیمه بر خلاف شعار شرع و اسلام شیوع داشت و اکثر حکایات
بمبالغه بی اندازه مذکور بود چندان فائده معتد به منظور نبود لهذا اکتفا بر مجرد مدت حکومت هر کدام
افتاد که امر سلطنت بوجود رنچو شاه زینت یافت و باعث مبدا اسلام درین شهر عهد او ست
اگر عنان قلم تحریر بر حالات سلاطین و بزرگان دین از علما و سادات و مشایخ و متقین که درین شهرها
بظهور آمدند بجانب شرح بسط مفیدی بر خلاف تواریخ دیگر مائل گردد از مراعات وظیفه تاریخ نویسی
بعید نیست مخفی نماند که در عهد رنچو شاه اگرچه تمام مردم یک ملت کفر داشتند اما تعدد و اختلاف
مشارب و تنوع و تکثر مذاهب بسیار بود یکی رد مذهب و عقیده دیگری می‌نمود و رنچو شاه درین امر متردد شده
هر چند تامل فرمود بنابر فطانت ذاتی و رزانت تدبیر صواب نمای هیچ دینی از ادیان اینولایت قبول
خاطرش نیفتاد چندانکه مردم هر طائفه بموجب کل حزب بما لدیهم فرحون ادله ملت و مذهب خود را بمحاسن
تاویلات و مراغب تفصیلات فراوان در معرض بیان می آوردند اما پسند همت عالیش نمی افتاد
شب و روز در تحقیق و تفحص ادیان و ملل بود لمحه ازین غم نمی آسود دست دعا با دل هر یا بخالق البرایا بر داشت
و همت صدق طویت را بر حصول دین قویم و وصول آئین مستقیم بگماشت اکثر شب بسوز و گداز
و عجز و نیاز بروز رسانید ناگاه بحکم سعادت ازلی در دلش ریختند که هر که صبح پگاه اول در نظرش
آید این طالب صادق حیران به ملت و دین او گراید آن شب عجب حالتی بر او گذشت بکمال شوق و
غرام گویا مترنم این کلام بود نظم یا رب امشب نخواهد بود روز * یا مگر شمع فلک امشب نسوز *
می بسوزم امشب از سودای عشق * من ندارم طاقت غوغای عشق * صبح آنجا بر منظر خود نشسته و
بکمال جانکاهی دل بر فضل و عنایت الهی بسته نظر دلش بر سمت قبله جانب دریا افتاده می بیند
که بزرگ عالیمقداری فرشته دیداری بر مصلای سنگین با کمال تمکین بالا منبر با و در غایت ادب
بر قانون دین سنیه مصطفویه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام ادای نماز بکمال نیازی
کند این طریقه برگزیده را دیده بسیار پسندید و بملازمت آن بزرگوار مشتاق خواهان گردید بیتابانه
بدریافت خدمتش به تعجیل دویده بعد ادای لوازم ادب خدمت از حقیقت دین و آئین پرسید
آن جناب بیان ملت مصطفویه علیه السلام فرمود و بعد توضیح مبانی شرع و ایجاز مقدمات اصول و
فروع تلقین دین اسلام نموده و باز معجزات حضرت سید البریات مفخر الکائنات علیه افضل الصلوات

والتسلیمات برای ترغیب شاه مذکور بیان فرمود تا بصفای دل پاکی اعتقاد و بسعادت اسلام مشرف شد
و همان لحظه اهل بیت خود را هم باین سعادت رسانید بیت از افق مکرمت صبح سعادت دمید
دعوت اسلام را وقت اجابت رسید ✱ و روز دیگر برادر آن و چند سرداران سلطنت و عامه خلایق
فوج فوج بر دست حق پرست آن قدوه کرام بشرف اسلام تشریف کرامت یافتند اسم مبارک آنجناب
قدوة الواصلین امام العارفین مروج الاسلام کاسر الاصنام حق آگاه موید الدین حضرت بابا بلبلشاه
قدس الله سره الاقدس که بامر مرشد بزرگوار خود بروایت متواتره مشهور ربطی مکان از وطن برآمده همان وقت
در همانجا حاضر شد و در بعض کتب دیده شد که بامر مرشد بجهت اشاعت اسلام پیش ازین ایام در زمان سیهه دیو در اینجا
بکشمیر انتظار این امر خطیر داشتند بهر تقدیر در تعیین مرشد آنجناب اختلافست اکثری از ارباب تواریخ آنجناب
را منسوب بجناب حضرت شیخ الشیوخ شهاب الحق والملة والدین السهروردی قدس سره میکنند بلکه
تبعای آنحضرت می دانند جمعی از منتسبان و فرزندان معنوی شاه نعمت الله ولی که از منسوبان و مخصوصان
حضرت شیخ الشیوخ است می نویسند اما احقر الانام محمد اعظم راقم این حروف میگوید که واقعه حضرت شیخ الشیوخ
در سال ششصد و سی و دو متفق علیه است و ظهور حضرت بابا بلبلشاه در سال هفتصد و بیست و پنج در کشمیر
اتفاق افتاده بود یکصد و سه سال در میان فاصله است برین تقدیر توسل ایشان بلاواسطه بآنجناب بعید ظاهر
میشود والعلم عند الله تعالی بعد تقلید اسلام رینچوشاه و تبعه او بحکم پیر بزرگوار خانقاهی بر کنار
دریا بنا نهاده و این اول خانقاهیست که در کشمیر بنا یافته و تعیین مواضع چند برای مطبخ و اخراجات
دیگر مقرر نمود تا پادشاهی کشمیریان برپا بود فقرا و محتاجان بسیار بهره ور و راتبه خوار بودند
ازینجهت محله مدفن آنجناب را بلبل لنگر میگویند دیگر برای جمعه و جماعت خود مسجدی جامع بنا نموده حاضر
می آمدند خود در جائیکه حالا مقبره مبارک سید السادات حضرت میر ویسی بابا است می بود حویلی بس بلند و می گشتند
مکلف داشت و سنگها که آنرا دیوره گنی بزبان کشمیری گویند در آن خانه و خانقاه خرج رفته بود که الحال هم آن
سنگها از ته خاک بر می آیند خانقاه حال ظاهرا بنای دوم است بعد از آن آن مسجد جامع مزبور بسوخت و
بجای آن مسجد خورد بنا نمودند که سنگهای آن مسجد در آن نمایانست مشهور بمسجد رینچوشاه که الآن هم آباد
است و پنج وقت نماز مردم در آن بقعه دائم میخوانند مدت حکومت رینچوشاه دو و نیم سال بوده
در تاریخ هفتصد و بیست و هفت شربت کل نفس ذائقة الموت چشیده از دار الفنا بدار البقا رحلت
گزین شد زهی زیست و زهی رحلت که بموجب من سن سنة حسنة ثواب دائمی همراه برده و
دین و سنت اسلام درین شهر مستحکم نموده بجوار خدای خویش پیوست قبرش بطرف جنوب خانقاه بیرون

صفه مزار حضرت باباست رشحی از احوال حضرت شیخ الانام سراج الاسلام مرقوم میشود
مخفی نماند که جناب حضرت بابا را بعضیها بشاه بلبل موسوم کردند و بعضی ها شاه بلال میگویند
عالم بودند بفنون علوم صورت و معنی و سیاحت بسیار کرده و بظاهر و باطن تفرید و تجرید داشته
میگویند سید شرف الدین نام اصلی ایشانست اکمل عرفای وقت بودند و در تجرید و تفرید وقت و توکل نادره
روزگار مشهورست که میفرمودند که حقتعالی مرا قدرت داده است که بی قوت و اسباب تعیش بگذرانم و بهمین
بدن بی انقطاع روح بدار البقا بردم و بهمین بدن سالها توانم تا ابد الآباد محافظت کرد اما هر امر چون موافق
سنت نبوی بنیت مرتکب نشوم اقامت و اطاعت سنت نزد من بهتر از هزار کرامت و عبادت
خلاف سنت است در احتیاط ماکولات و مراعات اوقات بکمال مبالغه می فرمود در سال هفتصد و بیست
و هفت بدار الجنان رحلت نمود و از کمال تواضع عقب قبر رفیق خود مولانا احمد علامه قدس سره
جای دفن مقرر فرمود وقت تحریر این احوال حضرت بابا تاریخ وصال آنجناب در خاطر این احقر که از
پرورده های جوار ایشانست ریختند خاص آله چون کسی تا حال تاریخ آنحضرت بقلم نیاورده بجهت سعادت
خود توسلاً و تشفعاً بقلم آورد تاریخ سال تاریخ وصل حضرت شاه بلبل قدس گفت خاص آله
رضی الله تعالی عنه بکمال الرضا و جزاه عنا خیر الجزا قبر حضرت بابا بلبل در طرف دریای بهت جانب مشرق بر
تربت سنگی قرار است و قبر مولانا پیش روی آن و قبور اصحاب و بعض معتقدان امرا و غیره بالای مزار
ست از ملفوظات آنجناب است سالک را باید دل خالص و زبان سالم بدرقه باشد عنوان این راه و ریک
منزل نگذارند که برسد ایضاً فرمودند که از حرام چنان حذر باید بود که از مار در کوهسار و از شبهه باید گریخت
چنانکه از مردار بازار از حلال قدری باید تناول کرد که در مخمصه از مردار متقی تا از بعضی حلال پرهیز نه
کند از شبهه و حرام نتواند گرفت حضرت شیخ مظهر کرامات و بحر کمالات بود میل باظهار کمتر داشتند
حقوق آن پیر روشن ضمیر بر تمام مردم کشمیر ثابتست و لازمست که ادنی شمه از آن بدعا و فاتحه کنند
و ریخن شاه که باعث اسلام فرقه انامست به حکم سابقیت بر سبیل یادآوری بفاتحه و خیرات یاد آرند
السابقون السابقون اولئک المقربون و در بعض تواریخ دیده شد که این ریخن شاه از جناب حضرت بابا
مخاطب بسلطان صدر الدین شد مخفی نماند بعد ریخن شاه حلیله او دختر رامچند که کوته رین نام داشت
برادر سپهسالار خود راودین را که در خطرات زولجو فرار نموده بود از سواد اکبر طلبید بعقد نکاح او در آمده ملک رانی و
رعیت پروری میکرد و سپهسالار لشکر خود و شخص را مقرر ساخت بلی شهمیر که ذکرش بالا رفت دیگر بچه بت
کاکاپور که از سرداران آن عهد بود حیدرخان پسر ریخن و تربیت و رضاعیت شهمیر دکوته رین که از دست او دن

پسر

دیوست تربیت و رضاعیت از بیچه بٹ مذکور یافته درین اثنا ترکی باجاه و حشم اوردن نام از راه
هیره پور بولایت کشمیر در آمده خلل در حکام اینولایت انداخت درین عهد در ولایت کشمیر در پرگنه جات
هر کس فرصتی یافته باستقلال حکومتی داشتند کوته رین از راه نیک اندیشی و پیش بینی برای مردم متغلب
پرگنه جات نامجات نوشت که در صورتی اتفاقی هم هزیمت دشمن کامیست و هم باعث خرابی
عیال و اطفال و بدنامی چنانچه درین نزدیکی از دست زولجو گذشت آنچه گذشت بعد ازین باید که باتفاق
یکدیگر قوم مخالف را بعد مه جنگ ازین ملک برایم دیگر بهر صورتی که ایام بسر میبرند مسلم ست و الا
همه ملک را در فتنه آویختن و خود را کشتن و آبروی خود ریختن کار مردان نیست همه مردم متسلط
اطراف آزاد باش و اشراف بعد اصغای این کنکاش اتفاق نموده بجنگ و جدال ترک مسطور را زیر کرده
بصلح ازین شهر بیرون کردند و کوته رین اودین دیو را که وقت آمدن ترک از راه بی حسی و بیفکری گریخته
بود از تبت باز آورد لیکن آن عزت و تمکین نیافت که قبل ازین داشت و اکثر امور مملکت باستصواب
شهمیر سر انجام می یافت خصوصاً در اخراج ترک که کوته رین بصوابدید شهمیر عجایب تدبیر بظهور
آورد مصراع نه هر زن زنست و نه هر مرد مرد درین اثنا در تاریخ هفتصد و چهل و دو هجری از
گردش گردون جام حیات اودین دیو واژگون شد مجموع حکومتش پانزده سال و دو ماه و دو روز بود
بعد ازان کوته رین بطرف اندر کوٹ رفته باتفاق هر دو برادر مذکور خود پادشاهی میکرد درین اثنا
شهمیر را حرف جد بزرگوار خود یاد آمد و قصد ملک نمود و به کوته رین تکلیف تزویج فرمود وی نظر به
کوکگی و رضاعیت او از قبول آن ابا کرد شهمیر لشکرکشی کرده و مردم کار را با خود متفق ساخته کوته رین
را در اندر کوٹ بند ساخت و برادرش را دران چند بقضای خود درگذشت و بیچه بٹ کاکاپوری را
که صاحب جاه و حشم بود اطاعت نمیکرد بجان کشت و بشهر آمد چون از حسن سلوکش مردم رضامند
بودند بی تردد مطیع و منقاد گشتند کوته رین به قلیلی از مردم در اندر کوٹ می بود شهمیر او را باکراه
تمام راضی به نکاح خود نمود در راه بیرنگی که موجب غیرت و عبرتست موت کوته رین به وقوع پیوست
و مرد مشهورست که عند الفجر خود را بخنجر کشت **بیت** زانقلاب زمانه عجب مدار که چرخ ازین
فسانه هزاران هزار دارد یاد و نیز مشهورست که چون در مجلس عروسی که بسیار به زیب و زینت
آراسته بودند در آمد کارد بر شکم خود زده روده ها را بر آورده در پیش روی شهمیر انداخت و گفت
که قبولیت من اینست و همان ساعت جان بحق تسلیم نمود و العلم عند الله الملک المعبود در آنوقت
گویا بر زبان حال خطاب شاه خاطب باین بیت مناسب کرد **بیت** آنقدر باش که تا از سر جان

برخیزم ٭ چون نجم خانه‌ام ای بنده نواز آمده ٭ برگزیده خالق قدیر کشمیر بحکم خالق قدیر بی تردد و تشویر در تاریخ هفتصد و چهل و سوم هجری بسلطنت نشست و خود را به سلطان شمس الدین ملقب ساخته مدت سه سال و پنجماه حکومت کرد جد سلاطین کشمیر که زیاده از دو صد سال آن بانتمام و استقلال کامران و کار فرما بودند و بند و بست و سلطنت و ترویج دین و ملت نمودند او دست در سنه هفتصد و چهل و هفت ساقی اجلش جام شراب حسرت چشانید و نفس نفیسه او ندای ارجعی را لبیک خواند لاشه خود را خواباند عقب وی دو پسر ماند یکی سلطان جمشید دوم سلطان علی شیر مشهور بسلطان علاء الدین جمشید بعد واقعه پدر جلوس بر تخت سلطنت فرمود یکسال و دو ماه حکومت راند بعد ازان برادرش علی شیر خروج کرد و محاربات رو داد آخر الامر سلطان جمشید در قریه زینه پوره که محاربه در میان بود از دست برادر خود کشته شد در سنه هفتصد و چهل و هشت در عهد سلطنت او خلاص بن و یلاسمن و یاسمن سه برادر بودند که در دور ظهور اسلام اعلام مجاهده برسم ریشیان افراخته اند و بجمال ریاضت و عبادات خود را از سائر صلحا ممتاز ساختند از سه برادر که کلان و کامل او خلاصمن بوده عمری بسیار یافت و هرگز براه حرص و هوا نشتافت و یکموی ریش او سفید نشد بعده یلاسمن که عمرش قریب بعمر برادر بوده داند کی مو سفید کرد و بدستور برادر مستقیم الحال گذرانید بعده یاسمن که هم موی اسفید کرد و هم عمر کمتر داشت موافق قصه مشهور از دست شندی نام لولی فریب خورد بلیت این بار غم عشق که برداشته ایم ٭ خاکه اگر کوه بود از کمر افتد ٭ آخر الامر باز تائب شد و شندی را هم جذبه کرده براه حق آورد سلطان علاء الدین که علی شیر نام داشت بعد کشتن برادر در سال مزبور بر سریر سلطنت و کامگاری نشست علاء الدین پوره آباد کرده او ست چون زیاده بر پدر فرصت یافت براه اصلاح امور شتافت و قدری تعمیر و آبادی شهر که از عهد زولجو ره بویرانی داشت نمود در سنه هفتصد و پنجاه و هشت به بیماری درگذشت و هم قبرش در محله علاء الدین پوره و قبری چند معدود نماند بفاصله پنج شش گز گلخن حمام و مسجد زمستانی عام محله است اجای حسرت و محل عبرت شده و مدت حکومتش دوازده سال و هشتماه بوده است کل نفس ذائقة الموت شنیده بممالک اصلی رفت سلطان شهاب الدین پسر سلطان علاء الدین بعد فوت پدر بزرگوار بمشوره امرای نامدار بر تخت نشست که پیش از جلوس در زمان پدر عالی مقدار طرف جنگلی بتقریب شکار رفته بود و از مجذوبه کامله و پیاله شیر خورده و بشارت سلطنت یافته بود گویند که آن مجذوبه لله عارفه است و دو رفیق همراه داشت یکی چندر داد دوم دشته رادل آن مجذوبه این هر دو کس را بدستور بعد

... واقع است ... ستی در بالفعل در زیر عمارت مردم آمده است [illegible]

عطای حصه شیر و بشارت وزارت داده و فرموده که علامت صحت این اخبار آنست که آخته جی سلطان که بهره شیر نیافته بود پیش از رسیدن بخانه خواهد مرد بالجمله چون بعد واقعه پدر عالیقدر بر سریر سلطنت و تخت پادشاهی نشست و عهدهٔ وزارت را بر ذمه هر دو رفیق لست و دشته که اول در تدبیر امور ملکی پیش قدم بود اکثری امور رسوم سلطنت و مقدمات باج و خراج او مقرر کرده است که تا دو سال سلاطین چغتائیه باقی بود مخفی نماند که سلطان شهاب الدین نوعی ملک رانی نموده و ضبط و ربط و فتح قلاع و تسخیر بقاع فرمود که مورخان ماضی و حال بنا بر خوف تهمت مبالغه نویسی و اغراق گویی دست از تحریر آن باز داشتند و قلم را از تفصیل آن نگاه داشتند بواسطه ظهور امور بدیعه و صدور حالات غریبه عهد او از غرائب و عجائب روزگار بوده است مدت نوزده سال حکومت کرد پرگنه جات را که اختلال پذیرفته بود اصلاح کلی نمود و سرکشان را بقتل آورده اهل تاریخ نوشتند که بعد تسلی امر ضبط کشمیر از راه باره موله با پنجاه هزار سوار و پنج لک پیاده برآمد و پکلی و دمتور و سواد کبر را گرفت و نغمان و کابل را نیز در تصرف آورد و بدخشان را تسخیر نمود و از انجا به تبت که در دست پادشاه کاشغر بود رفت بعد از جنگهای عظیمه که مردم کاری بکار آمدند تبت را هم بتصرف خود در آورد و بعد از ان کشتوار و نگرکوت گرفته متوجه هند شد فیروز شاه در ان ایام پادشاه دهلی بود لشکر کشی کرده با سلطان محاربات و جنگهای عظیم نمود طرفین در شجاعت و دلاوری تقصیر نکردند یکی بر دیگری غالب نشده اند سرهند تا کشمیر به سلطان شهاب الدین و آنطرف از ان فیروز شاه مقرر شده برین صلح مراجعت بکشمیر نمود این حکایت را اکثر تواریخ نقلم آورده الا صاحب تاریخ دهلی که در حالات فیروز شاه است اصلاً التفات باین قصه نکرده است بهر صورت بعد مراجعت در شهاب الدین پوره پای تخت خود قرار داد و آنجا مسجدی کلان جامع بنا کرده هنوز بنای مسجد مذکور بحالست اما آثار پای تخت چیزی موجود نیست سلطان انهدام بتخانه ها بسیار نموده و بتخانه بجباره که کلان تر بود و غیره ویران ساخته تذلیل کفر و کفره نموده در تاریخ هفتصد و هشتاد و هشت اجل بشهرستان وجود سلطان روی آورده در محله بلدیمر کنار دریای بهت خوابگاه یافت ثانی الحال مزار سلطان زین العابدین در جوار آن بنا یافته و بر قبر شهاب الدین گنبدی مرتفع برداشتند که الآن جمیع اطراف مزار زیر عمارات مردم آمده جز جای گنبد نمانده و یکطرف گنبد افتاده است **ذکر عارفه کامله لله مجذوبه** ظهورش در زمان سلطان علاء الدین بود او اول گرفتار قید عقد شخصی شده و تباهل و خانداری در افتاده در همان اثنا او را جذبهٔ الهی رو داده و دل بانقطاع و انزوا نهاده چندی بسر خفای میگذرانید و کسی از خویش و پیوند پی بحالت باطنی

آن مجذوب دردمند میبرد اتفاقاً روزی سبوی پر آب بر سر شوریده خود بخانه می آورد شوهرش که
گاهی بر حرکاتش اعتراضی داشت آن سبو را به چوبی شکست و آب بر سر آن مجذوبه خانه خراب معلق ماند
و از همان آب همه کوزهای خانه را پر کرد و باقی را در صحرای انداخت و تالابی عظیم ساخت ازین حرکت
شهرتی یافت تا روی از خانداری بر تافت مرجع مردم ..... شد و ازین تنگدلی سر بصحرای جنون زد و
عریان و گریان جر برف و باران نی خورد و خواب و دل بیتاب و چشم پر آب سیر بیابان میکرد شعر بی بدرقه
لطف جنان نتوان یافت ؛ زیرا که درین بادیه باشد خطر چند ؛ و در زمان سلطان شهاب الدین
از عالم درگذشت کیفیت رحلت آن مجذوبه محبوبه مختلف ست مسلمین و هنود هر دو گروه اقوال بسیار دارند
مشهور آنست که در جائیکه الحال کنج مسجد جامع بجبارهٔ است وقت انتقالش رسید در عین انقطاع نفس
بدن عنصری مثل روح با علان پریده و غیر از شعله که هراز و چیزی بنظر حاضران نیامد و غیره
این هم مذکورات ست که دو کوزه سفالی طلبید و گفت تا الحال مستور میشویم و آن دو کوزه را بر بالای هم
نهاده خود در میان آن آمده چون کوزه را بر داشتند او را جای نیافتند و قصه حضور او در ایام نزول
رایات ارشاد حضرت قطب ربانی علی ثانی رضی الله عنه نزد ارباب تحقیق ثابت نشد و از جمله فیوضات
و برکات که در زمان سلطان شهاب الدین کشمیر را مشرف و مفتخر ساخت اینست که جناب مقرب
درگاه ربانی عارف سبحانی سید حسین سمنانی با بزرگواران دیگر از سادات کرام که قرابت تام
با نجناب داشتند با مر حضرت علی ثانی به جهت تحقیق راه و احوال سیرت و ملت شاه بکشمیر تشریف
آوردند کیفیت این مذکور در صفحات آینده مشروحاً مرقوم میشود سلطان قطب الدین برادر
سلطان شهاب الدین در سنه هفصد و هفتاد هجری بر سریر سلطنت نشست و ابواب فتنه و فساد
را بالکل بروی خلائق بست در محله که مشهور به قطب الدین پوره است پای تخت قرار داد و دست بیابی
لطف و احسان بر سر خلائق بواقعی نهاده باوجود شغل ملکی میل کمالات علمی بسیار داشت و
اکثر شعر میگفت از اشعار اوست رباعی ای نگرد شمع رویت عالمی پروانهٔ ؛ وز لب شیرین تو
شور لیت در هر خانهٔ ؛ من بچندی آشنائی میخورم خون جگر ؛ آشنا را حال اینست وای بر بیگانهٔ
قطب مسکین گر گناهی میکند عیبش مکن ؛ عیب نبود گر گناهی میکند دیوانهٔ ؛ و تا مدت شانزده
سال پادشاهی کرد در سنه هفصد و نود و شش چون باجل طبعی درگذشت خوابگاهش در جوار مسجد
جامع کلان مشرف به جوئبار که الآن آنرا باچه برین گویند و مزار شاه قطب الدین نیز مشهور و متعارف
اتفاق افتاد در میان صفه از طرف قبله مدفون است احاطه سنگین داشت الحال اکثر مزار پایمال مردمانست الا

قبر شاه که بر بلندی واقعست از برکات و عطیات خاصه الهی که در زمان میمنت اقتران او اتفاق
بکشمیر شد قدوم سعادت لزوم جناب اکتساب ولایت انتساب سیادت مرتبت قطب الاولیا محبوب ربانی تقدس
حضرت سید علی همدانی نور الله مرقده که در شهور سنه هفتصد و هشتاد و یک نزول اجلال در
کشمیر جنت نظیر فرموده بودند تاریخ مقدم شریف او مقدم شریف او ست چنانچه جناب حضرت سید
محمد خاوری که ذکرش درین اوراق می آید این ابیات شیرین تر از نبات در باب قدوم آنحضرت
سیادات گفته اند قطعه میر سید علی شه همدان * سیر اقلیم سبعه کرد و نکو * شد مشرف ز مقدمش
کشمیر * اهل آن شهر از هدایت جو * سال تاریخ مقدم او را * یابی از مقدم شریف او * به تحقیق پیوست
که از رفقا و سادات و خدمه قریب هفتصد کس همراه آنجناب بودند و خاص و عام این ولایت را بارشاد و
هدایت رهنمای نمودند فرودگاه جناب آنحضرت در محله علاء الدین پوره در رباطی که در آنجا بود شد و برای
خمس الاوقات بر لب دریا بهت صفه مربعی که الحال خانقاه فیض پناه آراسته بودند و آنجا نماز میخواندند
و سلطان باخلاص در خدمت خدام عالیمقام میر سید آداب ارادت و محبت بجا می آورد و
نصح و نصایح از آن جناب شنیده بکار می برد چنانچه عقد دو خواهر که بنا بر جهالت معًا به نکاح
آورده بود بر هم زد چون علم شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم درینجا هنوز کمتر داشت و مسلمانان هم
کمتر و احکام اسلام و شریعت هنوز بخوبی شایع نشده بود و سلطان هم لباس کفره می پوشید
آنرا بامر و نهی حضرت سید ترک داد و اوامر آنحضرت را بدل و جان بجا آورد جناب حضرت سیادت
دستگاه قطب الاولیا شاه قطب الدین از راه کمال لطف و کرم کلاه مبارک عطا فرموده بودند سلطان
آداب قبول آن بجا آورده بر تاج خود تعظیمًا و تکریمًا نهاد و این سنت و برکت تا آخر سلطنت
فتح شاه در اولاد ایشان بود و فتح شاه آنرا در کفن خود پیچید و برد خدمت مولانا آنی که در عهد محمد آنی
فتح شاه علامه و عارف روزگار بود گفت که برکت و سلطنت را از بر زمین برده بعد آن پادشاهی اولاد
قطب الدین خلل پذیرفت تا رفته رفته بجدی رسید که انتقال بقوم چکان نمود چنانچه این مذکورات
بتقریب میشد و حالا بمحل خود میشود در تواریخ قدیمه قدوم مبارک آنحضرت را در هفتصد و هشتاد و مرقوم
یک و مراجعت در هشتاد و شش نوشته اند اما کسی قائل نیست باینکه آنجناب پنج شش سال در کشمیر
توقف کرده باشند پس عقل حکم میکند به تعدد قدوم چنانچه مشهور است که سه سال این بلده را از مقدم مبارک
مشرف کردند سیر سه باره ربع مسکون آنحضرت موید این معنی است و قاضی ابراهیم ولد حمید الدین که
قریب آن عهد بود در تاریخ خود این معنی را نوشته علی الاحوال بالای صفه در جائیکه این وقت حجره خاص

ست اکثر اوقات سکوت میفرمودند و میگویند نه تجلی ذاتی دران مشرف بودند چون قصد رحلت ازین شهر فرمودند بالتماس سلطان قطب الدین مولانا محمد فارسی را که همراه بودند حکم اقامت فرمودند چون بسواد کبر رسید ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک بگوش سید مرغ روح ولایت بخش ایشان بپایهٔ عرش الله پرواز نموده انا لله وانا الیه راجعون سنه هفتصد و هشتاد و شش ششم ذی الحجه چون وقت انقطاع نفس بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان مبارک رانده بودند و همین تاریخ شد شیخ محمد سرائی که از صلحای و بلغاء وقت بود چنین گفت قطعهٔ تاریخ مفخر عارفان شه همدان ٭ کز دمش غ معرفت بشگفت ٭ مظهر نور حق که روش راه ٭ عاقبت از جهانیان بنهفت ٭ عقل تاریخ سال رحلت او ٭ سید ما علی ثانی گفت ٭ در میان مردم کشمیر و اهل طالقان و والی پهکلی که سلطان محمد بود بجهت دفن نزاع شده هر طائفه بجانب خود میخواست بعد غسل و جنازه شیخ قوام الدین بدخشی که از محرمان خاص و ملازمان با اختصاص بود گفت از هر قوم کسی که تابوت مبارک را تواند برداشت بآن طرف ببرند هر کدام سعی کرده بودند و کسی نتوانست برداشت مگر شیخ قوام الدین که تنها متحمل شد بنا بران ملازمان نعش مبارک را از راه سواد کبر و کوهستان چترار بختلان بردند و پنجم شهر جمادی الاخری دفن نمودند و آنجا زیارتگاه عالم و عالمیان ساختند و علمی که از حضرت شیخ محمد ازکانی تبرک وقت اجازت یافته بودند و چند بار در حرمین همراه حضرت میر رسید در کشمیر وقت سفر لدی ماگری را علمداری فرموده بودند چون واقعه ناگزیر آنحضرت شد ملک دیوی گنائی سعی کرده باتفاق لدی ملکری علم بکشمیر آوردند و بر صفه که الحال حجرهٔ خاص ست گذاشتند و سلطان قطب الدین و اکثر اعیان برای زیارت بران صفه می آمدند و در عرض راه کتابخانه آنحضرت باز مانده برای آوردن مولانا احمد بالتماس سلطان فرستادند دیگر ذکر کمالات ظاهری و باطنی حضرت امیر از غایت شهرت احتیاج ندارد بلکه بکمال جرأت کیفیت بنای خانقاه معلی را در ثمرات شرح و بسط داده و درین کتاب هم در مواقع خود مرقوم میشود ازان باز که عبادتگاه خمس الاوقات آنجناب شد معموره و زیارتگاه خاص و عام ست و تا حال مکرر به تجدید بنا شده و تعمیر یافته از نوادر اتکه این شهرت

بیت هر زمینی که نشان کف پای تو بود ٭ سالها قبلهٔ صاحب نظران خواهد بود ٭

نسب حضرت امیر کبیر بدین موجب ست جناب امیر کبیر ابن میر شهاب الدین ابن میر سید محمد ابن سید علی ابن سید یوسف ابن سید شرف الدین ابن سید محب الله ابن سید محمد ثانی ابن سید جعفر ابن سید عبد الله ابن سید محمد اول ابن سید علی حسن ابن سید حسین ابن سید جعفر الحجه ابن

ابن سید

سید عبد الله زاهد ابن سید حسین ابن امام همام زین العابدین علی ابن الحسین السعید الشهید رضی الله تعالی عنهم
چون مقصد اصلی از تسوید این رساله ذکر حضرات سادات عظام و مشائخ کرام است مناسب این است که حتی المقدور
بذکر ایشان زینت بخش این سطور صدق دستور گردد هر یاطعی آن جمع که هستند تشنه وشاه نشان * غمخواره
وغم خورنده درویشان * خواهی که کمال قدر ایشان دانی * در یاب زحال خلفای ایشان * حضرات سادات
عالیدرجات که در زمان سلطان در کشمیر زینت بخش مسند هدایت بودند اجمالاً مرقوم میشود مقرب بارگاه ربانی
حضرت میر سید حسین سامانی و بعضیها سمنانی میگویند که شهریست در ایران هروی الاصل بعوه از سبب فتنه در هند
افتاده می تواند بود که در سامانه که قصبه ایست از نواحی دهلی جا گرفته باشد ازینجهت ملقب به سامانی شده چنانچه
سادات سامانه مشهور اند ولیکن روایت سمنانی معتبر تر است جناب سید حسین مسطور و سید تاج الدین
از فرزندان سید محمد برادر زاده حضرت میر شهاب الدین والد ماجد حضرت سید علی همدانی اند بامر
حضرت علی ثانی به جهت تحقیق راه و حالات کشمیر و تعلقات آن در زمان سلطنت سلطان شهاب الدین
متوجه کشمیر شده بودند و حضرت امیر کبیر خود در غوری ماندند چون جناب سید حسین در کشمیر وارد شده با اهل و
عیال و متعلقان بسیار در این دیار رسید سکونت اختیار فرمودند مشهور است که بر سر کوه پیر پنجال اسپ او
مانده شد چون محل فرود آمدن و منزل ساختن در آنجا محل نبود بر سنگی که باسم پیر پل مشهور است سوار شده
آن سنگ را چون اسپ راهوار میدوانید بدانجا که الحال آن سنگ طی منزل کرده رسید بخوف اشتهار آن سنگ را
در همانجا گذاشته فرود آمد و بر لب باوی دیشو در دهی که بکوله گام موسوم است رسید چون فضای
روح افزا و صحرای فرح الکشا بوده همانجا سکونت اختیار فرمود فرزند ارجمندش حضرت سید حسن نام و سید
حیدر برادر زاده اش را نیز حضرت امیر عقب فرستاده بودند چون کشمیر را از تصرف امیر تیمور خالی
یافتند صورت احوال را به حضرت امیر نوشتند و بر طبق آنجناب سیادت نشان نیز قدوم فرمودند
بالجمله خدمت میر سید حسین در موضع کوله گام سکونت فرمودند و عالمی را از فیوضات ظاهری و باطنی
مستفید نمودند آب و آتش در تصرف و تسخیر آنحضرت بود و کرامات بیغایات ظهور می نمود و شیخ
المرتاضین حضرت شیخ نور الدین از موضع کیموه بجهت تحقیق سلوک باطنی و کسب فوائد معنوی اکثر بجناب
آن قطب الاقطاب میرفتند روزی بجهت استراحت حضرت سید بملاقات میر نشد نظر خود را بر خوابگاه
آنجناب رسانید و جواب یافته رفتند میر سید حسین رضی نیز مظهر کرامات و عطیات پروردگار بودند هر
دو بزرگوار در موضع کوله گام آسوده اند سیادت و هدایت آئین سید جمال الدین عطای از سادات
عالیدرجات بودند و مظهر جذبات و کرامات همراه حضرت علی ثانی کشمیر را مزین فرمودند و بسبب تاهل

۱۱ ماه شعبان ۸۲۵ جان بحق سپرد سال وصلش ز روی حب طلبی * زبده خاندان آل نبی

بعد رحلت آنحضرت در همین شهر سکونت نمودند و چند کس از سادات و اهل ارادت و اهل بیت همراه داشتند در موضع چهتر پرگنه کهاور پاره از اطراف باره موله قریب بموضع کیجهامه مدفون شدند و سادات بسیار در آن مزار فائض الانوار موجودند مکان فیض و محل نوبت اکثر ارباب باطن فتوحات بسیار در آن موطن یافته اند قدوه اصحاب جلال حضرت سید کمال سید عالیشان بودند در رفاقت حضرت امیر کبیر تشریف آوردند صاحب کشف و کرامات و قوی الحالات بودند بامر سید السادات بجهت تعلیم احکام شریعت و تربیت سلطان قطب الدین در کشمیر توقف فرمودند و در محله قطب الدین پوره آسوده اند اسوه اوتاد و ابدال حضرت سید کمال ثانی نیز از همراهان حضرت امیر بودند و بجهت تاهل درین شهر سکونت نمودند و در موضع نابد کهی مدفون اند و درگاه ایشان عجب جهابتی و فیضی دارد قطب ارباب یقین حضرت سید جلال الدین محدث از رفقای و تربیت یافتگان حضرت امیر و علامه روزگار و برگزیده پروردگار بود بالتماس سلطان قطب الدین بجهت تعلیم آداب دین درین شهر بهشت آئین از حضرت امیر بسکونت مرخص شده تا ایام حیات فیض بخش کائنات بود بعد رحلت در محله آرودطه قریب بلب بهت آسوده و اکابر دیگر هم در آنجا مدفون اند محل فیوض و برکات است حضرت سید فیروزه معروف بجلال الدین از رفقای علی ثانی بود بامر حضرت امیر ساکن کشمیر شد بسیار بزرگ و عالی مقام است و در موضع سمپور پرگنه وهو بر لب شرب بهت ابتدای زعفران زار جاگرفت و هم آنجا مدفون شد مظهر مفاخر و مجمع مکارم سید محمد کاظم از رفقای حضرت امیر صاحب ریاضات و کمالات بود و طی ارض می نمود حواله دار کتب حضرت امیر بود چون حضرت امیر در قصبه پانپوره کتاب فتوحات طلبیدند و آن در طالقان مانده بود سید مزبور بطی مکان در همان آن حاضر کرد چون بتخانه لته پوره را که در آنوقت شهرت داشت ویران کرد بامر حضرت امیر بجهت تعلیم صغیر و کبیر همانجا سکونت فرمود و مدفون شد بر زبان عوام مشهور به سید قاضی است حضرت میر سید رکن الدین و سید فخر الدین دو برادر صاحب تجرید و تفرید و جامع علوم ظاهر و باطن بامر امیر کبیر در موضع آون پوره پرگنه اوله سکونت کردند و همانجا مدفون اند قطب امجد سید محمد قریشی از رفقای حضرت امیر بسیار بزرگ و صاحب جلالت علیه بامر حضرت امیر بتخانه بجباره را که بسیار مزین و مکلف بود و مبلغ خطیر صرف آن شده ویران کردند و سی صد و شصت بت کلان و خورد را بشکست و در آنجا مسجد جامع کلان ساختند و متصل مسجد مقبره ایشان است میر سید عزیز الله و سید محمد مراد از رفقای آنجناب نیز در جوار ایشان اند برکات مقبره و مسجد بر اهل صفا پوشیده نیست حضرت سید احمد قریشی

برادر زادهٔ محمد قریشی بسیار عالی همت و مظهر قدرت و قوت بود و در موضع لتر پرگنه شاوره مدفونست
پیش از تحریر این رساله بیازده سال راقم حروف در موضع بجباره به زیارت حضرت سید محمد کرده بود
در مسجد جامع که آستانهٔ آنجناب است سکونت داشت و عازم موضع لتر بنابر تعلق خود بوده از جانب
روحانیت حضرت محمد اشارتی بلکه اخباری مشتمل بر علاقه برادری ایشان شد چون در موضع لتر مشرف
بزیارت آستانه شد و از سکنهٔ آنجا پرسیدم او گفتند برادر حقیقی سید محمد است بعد چند سال دیگر در قریهٔ
مذبوره باز وارد شد هم آنجا خبر مشوش که موجب خلل کلی بود شنیده تردد خاطر بهم رسانید و برای
رخصت عزم شهر در آستانه حضرت سید در آمد اندکی نشسته از راه غایت تشفی تام افوان تردد
فرمودند بر خلاف گمان بخیر گذشت و اصلاً تردد ی بخاطر نرسید با وجود آنکه حاکم شهر بطرف بود قدرت
اضرار نیافت الحمد لله علی ذالک مولانا پیر محمد قاری حافظ کلام الله به سبعت قرائت ماهر مشهور بود جامع علوم
باطن و ظاهر بود حسب الامر امیر کبیر برای تعلیم سلطان قطب الدین و اهل شهر سکونت در کشمیر ورزیده
در مقبرهٔ سلطان قطب الدین در محله لنگرته مدفونست و قبرش بانوار و فیوض مشحون مظهر الایقان
شیخ سلیمان از اکابر طائفه هنود کشمیر بود و شرکت تام داشت بر همونی و جذبهٔ ازلی در مدرسه اسلام
آمده قرآن را یاد گرفت و به بیم قوم خود که اطلاع یابند از شهر فرار نموده بسمرقند رفت و بهره در علوم
شده معاودت به کشمیر نمود و بسبب عداوت بنی اعمام باز انتقال نموده بکولاب رفت و شرف ملازمت
امیر کبیر حاصل نموده از وطن و مسکنش پرسیدند کشمیر را با باغ سلیمان نامیده عرض احوال کرده از
جناب آن قطب الاقطاب مسمی بشیخ سلیمان شد و پسرش شیخ احمد که همراه بود نیز مورد الطاف شده
به تعلیم و تربیت فائز گردید و در جوار مسجد جامع روبروی مزار سید محمد لورستانی مدفونست شیخ
احمد خوشخوان ولد شیخ سلیمان همراه والد کثیر الایقان در صغیر سن بسعادت ملازمت امیر عالیشان
رسید و بتربیت ظاهر و باطن فائز گردید در زمان ورود مسعود آنحضرت بکشمیر خیلی منظور نظر عنایت
و اکرام آن امام الانام بود وقت مراجعت آنجناب بکولاب به خلافت سرافرازی یافت و تربیت پدرش
شیخ سلیمان که ریش سفید بود حوالهٔ او شد چون درین باب معروض آن سیادت انتساب کردند فرمود
که ریش سفیدی موجب خلاف نمیشود کار بعنایت حق است بالجمله بعد رحلت آنحضرت شیخ احمد بر سجادهٔ
ارشاد و جادهٔ سداد استقامت ورزید و عالمی را بفیض خود بهره ور نمود چون تلاوت قرآن بتحسین
الحان میکرد مشهور به خوشخوان شد و متصل مزار سید محمد لورستانی با پدر بزرگوار آسوده است در میان
این دو مزار راه عام است درینوقت مزار حضرت سید بر شارع ظاهر و نمایان و مقبرهٔ شیخ درون دیوار

م المعروف به حاجی محمد ۱۲
ن لنگرهټه
ن شتری گنبط

پوشیده است و اکثر حضرات عالیه درجات خبر از ظهور فیوض و انوار آن مزار میدادند اما از آمد و رفت
عوام الناس مستور شده است ...... حضرت سید بهاء الدین در موضع دیدر
پرگنه گردهن آسوده است حضرت سید محمد سراج برادر سید محمد حصاری در محله نندی وار که الحال
به نند پوره مشهور است آسوده اند و آنوقت جزیره بود حضرت سید محمد بیهقی صاحب کمال بود در محله
سکندر پوره که الحال مشهور بحسین شاه آنگنوست یعنی صحن حسین شاه مدفون است مقبره اش محل فتوحات
قریب لب دریای مار که درین عهد بمشرب خواجگان شهرت دارد و سادات دیگر هم در آن مزار مدفون اند
ظهور انوار و فیوض بی نهایت است حضرت میر سید محمد عین پوش قدیم که بعضی آهن پوش گویند
در محله کنه کدل آسوده است بزرگ بود اما تن باشتهار نداده حضرت سید بهاء الدین از متابعان حضرت
امیر است در موضع اره هامه سید حق آگاه سید نعمت الله از رفقای حضرت امیر بود در قصبه پانپور آسوده
است مقبرهٔ ایشان بالاتر از مقبرهٔ ولایت دستگاه خواجه مسعود آسوده است حامی الاسلام والمسلمین
سلطان سکندر بت شکن خلف الصدق سلطان قطب الدین بعد فوت پدر بر سریر سلطنت
نشست و تقویت دین مبین نمود و مروج اسلام شد و تاریخ جلوس او را چنین گفته اند تاریخ شاه
عادل سکندر ثانی * که ازو یافت سرفرازی تاج * ملک روشن بنور شرع ازوست * گرچه بوده
ز کفر چون شب داج * بهر تاریخ سال سلطنتش * عقل گفتا بشرع داده رواج * در سنه هفصد
نود و شش چون در آن عهد بقیه کفار و بتخانه ها بسیار بود سلطان زمان اکثر بتخانه ها را
ویران نمود و جم غفیری باسلام آورد و هر که بشرف اسلام قبول نکرد بدل جزیه او را گرفتار ساخت و اهل
اسلام را بکرم و احسان بنواخت و علما و فضلا و سادات بسیار در عهد او بکشمیر آمده تواضعها و خدمات
شایسته نسبت به همه بجا آورد و در رعایت سیادت و فضیلت اهتمام بسیار نمود چنانچه اسمای اکثری که درین
شهر متعارف است و مقابر ایشان مشهور است در ذیل رساله می آید باعث آمدن این سادات تسلط
امیر تیمور بود و بعد تسخیر ایران و توران متوجه به تسخیر هندوستان شد سلطان سکندر از راه کمال حزم و
تائید عقلی عریضه با تحائف و هدایای کثیر بدست پسر رشید خود شاهی خان معروف بزین العابدین
ببارگاه امیر فرستاد و استدعای قبول سکه و خطبه این شهر و تعیین سکان ملازمت نمود امیر تیمور به
این حرکت او بسیار پسندید و شهر کشمیر به سلطان سکندر بحال گذاشته و فیل و خلعت فرستاد و
اکثر تواریخ چنین نوشته لیکن بعض تواریخ خصوصاً ظفرنامه که احوال امیر تیمور درو مرقوم است و دیده
که شاهی خان پسر سلطان سکندر که مشهور بزین العابدین است برای ملازمت امیر تیمور رفته بود و همراه قند

برده و شهر بند کرده بعد وفات امیر تیمور خلاصی یافته والعلم عند الله بالجمله مدت سلطان سکندر بیست
و پنج سال و نه ماه و شش روز بوده آخر ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی شنیده با آشیانه عرش شتافت
در مزاری که حالا بزین العابدین منسوب است مرقد یافت بلکه ساختن آن مزار هم باعث اصلی قبر سلطان
مسطور بود در تاریخ هشتصد و بیست رحلت نمود خاص و عام اهل شهر ماتم گرفتند و فصحا و شعرا مرثیات
و تواریخ داد دعاگوی دادند از انجمله درین صفحات بیک قطعه از مرثیه مولانا احمد اکتفا میرود و این است
قطعه کجاست شاه سکندر کجاست میدانش ✤ در انتظار بلا کند گوی چوگانش ✤ عجب که دیده
شود گل شگفته در گلزار ✤ عجب که کبک خرامد بناز در کهسار ✤ عجب که باغ بخندد چو مردم غافل ✤ عجب که
باغ نگرید بسان ابر بهار ✤ بآب دیده بشوئید ای مسلمانان ✤ زمین روضه شه را برای استظهار ✤
درین مقام بخواهید هر چه میخواهید ✤ باعتقاد درست و درون بی انکار ✤ خدا شناس و پیمبر صفت
سکندر شاه ✤ که آفرین خدا بر روانش باد هزار ✤ وله ز هجر شاه دل هر که هست پر خون است ✤
جگر ز درد کباب است دیده جیحون است ✤ خدای داند و شاه جهان و روح شریف ✤ که حالت دل درویش بینوا چون است
ز دست دیده و دل خون همیخورم لیکن ✤ میان دیده و دل نیز دعوی خون است ✤ کسیکه از غم و اندوه شاه غمگین نیست
بنزد عقل من آن بی ثبات مجنون است ✤ گواه جان ملمنت اشک سرخ چهره زرد ✤ زمین مپرس که درد و غم دولت اکنون است
چون است ✤ اگر چه غنچه مراست خنده بر لب ✤ درون دل همه خون است و هیچ بیرون نیست ✤ بالجمله سادات عالی
درجات که در عهد سلطان سکندر بکشمیر نزول فرمودند بدین تفصیل اند نبیره دودمان سیادت مقرب
ربانی حضرت میر محمد همدانی فرزند ارجمند حضرت امیر کبیر است دوازده سال در کشمیر وارد بودند و در رفع بدعات و ترویج
اسلام فرمودند و سلطان اقسام خدمت و اطاعت نسبت بآنجناب ظهور آورد و سیده صالحه و عابده بی بی تاج خاتون
صبیه صفیه حضرت سید حسن بهادر را بایشان نسبت کرده پنج سال آن سیده زاهده در حباله حضرت میر بودند بعد
آن رحلت نمود و در نزدیکی فتحکدل بالای لاتر از مزار ملک مسعود ... هونت و سلطان در آنجا مقبره برای او بنا کرد
هنوز مناره مقبره موجود است بعد از فوت آن فرعه دختر ملک سیهه بهت که بعد اسلام ملقب بملک سیف الدین شد
شرف محرمیت حضرت میر دریافت بعد یکسال او هم قضا کرد و در موضع کوتهر در جائیکه حضرت میر باغی کرده اند
مدفون شد مشهور شد بدیدی باجی بالجمله حضرت میر سید محمد همدانی در سن بیست و دو سالگی و ششصد کس
از رفقا و خدمه قدوم میمنت لزوم بولایت کشمیر آمده بودند سلطان بی تراخی و تردد دست ارادت بذیل ارشاد
آنجناب رسانید و ملک سیهه بهت مذکور که وزیر و سپهسالار سلطان بود با جمعی از خاص و عام بجناب ایشان
آمده باسلام مشرف شد و حضرت سید رساله در علم تصوف برای سلطان نوشته اند که مفید ایشان آمده چو

در مجلس سلطان جناب حضرت سید محمد حصاری در بحث علمی معارضه بحضرت سید گردند شب
بعنایت حضرت امیر کبیر قدرت یافته شرح شمسیه منطق را بنام سلطان تصنیف فرمودند القصه بیمن قدوم
حضرت سید سلطان نوعی در رفع ظلمات بدعت و منع مزامیر و سائر مناهی و ترویج سنن نبوی علیه الصلوة و
السلام کوشید که گویا احیای اسلام در ولایت کشمیر آمد سلطان مذکور برای حضرت سید خانقاهی بر سر چشمه
بومن بنا کرده موضع پتن برای اخراجات آن خانقاه و خادمان حضرت سید مقرر نموده بود و نوعی صحن مسجد با صفا
و پر گل و با آب و تاب میداشتند که خبر از باغ ارم میداد و تا عهد محمد شاه که پیش از قوم چک موجود بود چندان طراوت
نداشت اما تا عهد اکبر شاه باغ و خانقاه بحال بود چون پادشاهان هند طرح عمارات انداختند بنای مسجد در صحن
عمارت آمده و مسجد به انجثار حوض برده اند و دیگر در شهر بالای صفه که حضرت میر کلان قدس سره که برای حسن الاوقات بر کناره
دریا بهشت آراسته بودند خانقاه عالی بنا کردند و ابتدای تعمیر خانقاه معلی در سنه هفتصد و نود و هشت بود و
اتمام آن در نود و نه جناب سید محمد یک لعل بدخشان همراه داشت تبرکا بسلطان داد و در بدل آن از سه پرگنه
سه قریه بجهت مصارف خدمه و لوازم خانقاه گرفتند یکی وچی از پرگنه شاوره دوم نونه وٹی از پرگنه مارتند سوم
نزال از پرگنه ادلر خدمت تولیت آن بنام مولانا سعید تقرر یافته و دهات بطور خادمان گذاشته و برای مطبخ
وغیره مصارف دیگر تعیین موضع نمودند حضرت سید بعد اتمام خانقاه فیض پناه بقصد ادای مناسک حج از این شهر
حرکت نمودند سلطان سکندر بتخریب معابد کفار بسیار نموده عالمی از کفار به اسلام آورده مشهور است که سه خروار
رشته های زنار مردمانیکه مسلمان شدند سوخته هر جا بتخانه بوده آنرا برهم زده در سال هشتصد و یک بعد انهدام
بتخانه سکندرپوره در آنجا توفیق بنای مسجد جامع یافته بود و در بنای آن بسیار سعی و اهتمام بکار برده سه صد و
هفتاد و دو ستون کلان از انجمله سی و دو ستون در چهار طاق ها نصب نموده اند ارتفاع چهل گز شرعی و شش
گز ضخامت نوشته اند جناب خواجه صدر الدین خراسانی و سید محمد لورستانی که هر دو بزرگوار در معماری دستی
و مهارتی داشتند بکارکنی معماران در عرض سه سال به اتمام رسانیدند و مسجد جامع بجباره نیز ساخته
سلطانت و سلطان بامر حضرت میر محمد همدانی و سادات دیگر رفع اکثر بدعات خصوص مزمار و سرنا و
کرنا از شهر نموده در آن عهد بغیر از خانه سلطان در هیچ جای نمینواختند چه جای آلات دیگر که بالکل ممنوع
بود سد تالاب شالن مرگ تا سمت پرگنه پهاک ساخته سلطانت که اول از کتب را جهاد منقول شود که مناره
جمع شده بود پر کردند و بالای آن خاک بخکنند و سد ساختند حضرت سید محمد مرقوم بعد ادای حج بکولاب آمده
همانجا رحلت نمودند و در جوار حضرت امیر کبیر آسوده اند سادات که در زمان سلطان سکندر بکشمیر آمدند یا پیش
از آن آمده بودند و در زمان سلطان رحلت کردند بدین موجب است بقرب حضرت باری حضرت سید محمد

تاریخ تعمیر مسجد جامع کشمیر ۸۰۱

وتالن مرگ

حصاری وطن آنجناب سابق مالنست که قریه ایست بر ده میل از بلخ واقعه شده چون آبای کرام ایشان بحصار آمده
سکونت نموده‌اند مشهور بحصاری شدند قرابت قریبه بجناب حضرت امیر کبیر داشت بزرگی باوقار عالیمقدار چون
کشمیر را به قدوم خود مزین نمود بالتماس سلطان در محله سکندرپوره متصل خانه سلطان سکونت اختیار
فرمود و سلطان اکثر در خدمت حاضر میشد چون جناب حضرت میر محمد سعید تشریف قدوم بکشمیر فرمودند
سلطان بجهت ارادت که با عقیده بجناب ایشان داشت اکثر علم ملازمت ایشان بدر آن جناب میافراشت نظر
بر صغر سن حضرت میر جناب سید محمد حصاری را اغباری ازینمعنی بخاطر راه یافت در بعض کتب دیده شد که چون
حضرت سید درین باب بباطن متوجه شده‌اند ترقیات معنوی حضرت میر محمد را معلوم کردند و عنایات و
توجه حضرت علی ثانی را در حق ایشان مفهوم نمودند از راه انصاف خود پیش حضرت میر محمد رفته و تسلی و تصدیق
نموده خط ارشاد از خود هم بایشان دادند سید محمد حصاری در وقت خود مصدر حالات عجیبه بود روزی دیدند
که تمام روز بیهوش است و از دامان و آستین پوستینش آب فراوان در جوش هر چند استفسار حالش کردند اظهار
نه فرمود چون بمبالغه و سماجت مردم و استکشاف این راز از حد گذشت فرمود یکی از اهل ارادتش بسفر حجاز
میرفت و بطغیان دریا کشتی بتباهی شد و التجا بمن کرد و همت بانجات آن کشتی صرف کردم این آب از آن
کشتی است چون آن مرید آمد و پرسیدند تاریخ حکایت و تاریخ آن واقعه موافق بود حضرت میر سید محمد
حصاری هرگز متاهل نشد و در روزانه حرکت نمیکرد و در محله نوهته آسوده است حضرت سید احمد سامانی بن
سید کمال الدین ابن سید محمود از جمله معتقدان و منسوبان حضرت میر محمد است صاحب کمالات ظاهر و باطن
بود تنویر السراج شرح سراجی در فرائض از ایشان است و دقایق در بیان حقائق بسیار ظاهر نموده نزدیک فتحکدل
آسوده است در جوار مزار حضرت سید محمد خاوری مع سادات دیگر هم در مزار ایشان مدفون شدند حضرت
سید قاضی حسین شیرازی قاضی شیراز بودند و در آنوقت شیراز بدست سلاطین تیموریه و مردم
اهلسنت و جماعت بودند و اهل تشیع تسلط نداشتند و جناب ایشان همراه حضرت میر بکشمیر تشریف
آوردند و سلطان اعزاز بسیار نموده در کشمیر هم احکام شرع شریف را بسیار جاری ساخته صاحب
تصانیف بود و رساله در جمع احادیث رتبیه درست نموده و در انجا می نویسد که از نظر میر محمد گذرانیده
حرفی که از علما در احادیث رتبیه دارند مشهور است لیکن بعض مشائخ آنرا تلقی به قبول نموده‌اند مقبره
حضرت سید حسین بر لب دریا بالاتر از فتحکدل در جائیست که احال مقبره حضرت شاه قاسم حقانی
بر پشت آن واقعست و حضرت سید حسین درین زمان بزبان عوام بسید قاضی ولی مشهور است حضرت
سید محمد خاوری صاحب کمالات صوری و معنوی بود و تصانیف دارد از انجمله است شرح لمعات و خاورنامه

طبع موزون هم داشت و شعر میگفت نزدیک فتح کدل برابر مزار سید احمد سامانی مدفون است حضرت
قدوة الواصلین سید علاء الدین از اولاد قطب عالیشان مخدوم جهانیان سید جلال الدین بخاری است
در عهد سلطان سکندر با اهل بیت بکشمیر قدوم آورده در گوشه که حالا مشهور بسکندرپوره است انزوا فرموده و
چهار پسر والا گوهر داشت سید فخر الدین و سید ضیاء الدین که مشهور بسید زیرک است و سید تاج الدین و میر سید
محمد سید علاء الدین در آخر عمر مبارک به التماس سلطان بشهر آمده در محله سکندرپوره گوشه اختیار فرمودند
و همانجا رحلت نمودند و در مزار کلان آسوده اند و بعضی فرزندان ایشان هم آنجا اند و سید ضیاء الدین در موضع
کاندهامه پرگنه بیره و سید فخر الدین جوان بود که در وقت حیات پدر بزرگوار رحلت فرمود و سید تاج الدین
چون متاهل بودند در همین جا سکونت اختیار کرده در موضع اسکندرپوره پرگنه بیروه وجه معیشت ایشان بامر
سلطان تقرر یافته بگوشه نشینی گذرانیده خود زراعت میفرمود و قوت اهل و عیال مینمود مرجع سلاطین و اکابر
بود در مزارات این حضرات تخصیص در روبه اسکندرپوره جم غفیری از سادات عالیشان جمع کثیری از رفقای ایشان
آسوده اند که قبور اکثری غیر معلوم مشهور است شیخ جلال الدین بخاری از رفقای حضرت میر محمد سید بود با جمعی
از سادات و علماء بکشمیر توجه فرمود بسیار بزرگ و صاحب کمال بود در مزار سلاطین مدفون است عارف عالی گوهر
حضرت سید علی اکبر بزرگی عالیشان مظهر کشوف و منبع کمالات عالیه در محله تاشوان مدفون شد و محله تاشوان منسوب
به تاشی بت نامیست که دکان او درین محله بود و بنام صاحب دکان مشهور شده چنانچه محله شری بت که بنام شری بت
نامی موسوم است در آن وقت بعض اکابر چنین فرمودند بیت سید اکبر که هر مسلمانی ÷ نام او در نماز میگوید ÷
شش و هفت سید دیگر از رفقا و اقربای ایشان در اطراف مزار اند که غیر مشهور اند سوای جمعی که درین کتاب مذکور
میشوند حضرت میر سید نور الدین همشیرزاده حضرت میر سید حسین سامانی است از ارباب کشف
بود و حل مشکلات درماندگان مینمود و مقبره ایشان طرف شرقی متصل زینه کدل در بازار کاغذ فروشان پیش روی
خانقاهی که مشهور بزنگه مسجد است واقع شده بسیار بزرگ است حضرت سید شهاب الدین و سید [illegible] احمد
در مقبره حضرت سید نور الدین اند و قرابت هم داشتند حضرت سید حسین نزدیک باغ ان مقبره از راه دورتر
درون کوچه آسوده اند قبر ایشان از تعمیر افتاده و مضمون انا عند المنکسره قلوبهم رو داده حضرت
محمد سید لورستانی از رفقای حضرت سید محمد همدانی است مدتی در پرده کلکاری مستور بود چون سلطان
سکندر علیه الرحمة عزم بنای مسجد جامع فرمود استادان شهر و معماران دهر طرح اساس انداختند و در انجام
بنیاد پرداختند جدار کنج پیش شمالی را هر چند جهد نموده بر می داشتند باز می انشست پس میر محمد سید بر
عرض دیوار برآمده بند و بست چونه و خشت نموده اند تا دیوار استحکام یافت بعد از ان مدتی درین کار

مشغول بود و بی مزد و بی اجره کوشش مینمود و دو پارهٔ از مال خالص خود هم از درم و دینار بجهت رضای
پروردگار صرف میفرمود از ینجهت مردم گمان بردند که گنجی یافته است الحق که خزینهٔ الهی داشت میگویند محتاجی
شکایت کثرت عیال و ضیق احوال در خدمت میر نمود در آنوقت بکار گل مشغول بود دست گل آلوده خود را تاب
داده بدامنش افشاند و گفت بجز خانه خود نخواهی وا کرد چون بخانه رسید معلوم نمود که ریزه های گل ریزهای
طلاست سوم شهر ربیع الاخرے وصال یافته و بوطن اصلی شتافته مقبرهٔ مبارکه اش متصل مسجد جامع در
محله جلد سازان مطاف خاص و عام ست و چندین از اقربا و رفقای ایشان هم دران مزار مدفون اند
خواجه صدر الدین خراسانی از اکابر اولیا بود و در پرده میگذرانید چون در کار معماری دستی داشت
اعانت بنای مسجد باتفاق حضرت میر سید محمد بسیار مینمود و در محلهٔ زینه کدل برابر مزار حضرت سید
بدر الدین بر راه عام آسوده است چهار دیواری و مسجد قدیم بود بالفعل مسجد بالکل برهم خورده و از چهار دیواری
نشانی ندارد و حضرت سید حسین خوارزمی از رفقای حضرت میر محمد است باشارهٔ آنجناب بتخانهٔ محله
منور را که در آنوقت جزیره بود و معبد هنود ویران ساخته در همانجا منزوی شد و بعلم و عمل فیض بخشی
نموده و تمام عمر بتجرد بی تاهل گذرانید و سلطان سکندر تعلیم قواعد قرآن اکثر در خدمت ایشان کرده
چون رحلت فرمود در همان جزیرهٔ آسوده الحال محلهٔ الیت و دیج گویند که از برادران ایشان در آن محله
اولاد مانده است در محل خود مذکور خواهد شد السید السادات منبع البرکات حضرت سید محمد مدنی از
رفقای بلکه از منسوبان حضرت میر سید محمد همدانی قدس سره بوده بعد مراجعت از حرمین شریفین باتفاق
ایلچی امیر تیمور در عهد سلطان سکندر به کشمیر آمده چون گوشهٔ خوب دلنشین دید اقامت گزید و لیکن برای
ادای بعض عهود بازه توجه بولایت ماوراء النهر فرموده و مراجعت نموده با اهل و عیال در محلهٔ اینواری
سکونت کرد سلطان از احوال معرفت منوالش واقف شده بزیارت آمد و بعد اطلاع کمالات
التماس بالحاح نمود به بقدوم در جوار خود ش راضی کرده و آنجا خانقاهی بنا ساخت و در همین اثنا رحلت
فرمود و در حوالی نوشهره آسوده و شیخ العرفا شیخ بهاء الدین بموجب وصیت خدمت تغسیل و تکفین بجا
آورد حضرت میر مرجع خاص و عام و سلاطین و حکام بوده بعضے گویند که در عهد سلطان زین العابدین
اوائل موضع مالهسوه پرگنه بانگل توطن فرموده بود ثانی الحال بالتماس سلطان بشهر آمده در نوشهره
سکونت نمودند و همانجا آسوده اقرب بالصدق روایت اخیره است مقبرهٔ شریفهٔ ایشان را محل استجابت
دعا میدانستند تا عهد علی مردان خان زیارتگاه تمام شهر بود بهجوم و ازدحام میرفتند بعد آن تخفیف
گونه شد و این حکایت درین نسخه جای دیگر مرقوم خواهد شد مشهور است که در ضیافت سلطان که بحضرت

شیخ السموات والارضین اعنی محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی رض و درین باب تجربه هم بنظر در آمده ۱۲

میر کرده بود یک قسم ادام از قاز بریان هم بود حضرت میر در اثنای مجلس طعام طباخ را فرمودند که قاز بریان را جدا گذارند بعد از فراغ عرض کردند که چه باید کرد فرمود که حواله قاز دار باید نمود چون بمبالغه از قاز دار تحقیق کردند گفت که قاز خود مرده آورده پخته بودم و خجل شد اکثری نوشتند که بقصد امتحان این از کسان سلطان سر زده بود در ماه رجب واقعه وصال حضرت سید رو داده است میگویند که حضرت سید بنای مسجد خود را سعی زیادی کرده طول و عرض برابر بیت الله شریف قبله عالم است در فرمودند از ینجهت تجدید بنا به تکرار نمودند حضرت سید محمد کرمانی از سادات عالیدرجات بود در زمان سلطان سکندر تشریف فرمود در محله تاشوان متصل اُردو بازار مدفون است و در جوار ایشان مقبره آخوند ملا نازک واقعشده محل فیوض و برکات است حضرت سید فخر الدین بسیار بزرگ بود در آخرهای عهد سلطان سکندر ظاهر آمده است و در موضع نیوه پرگنه چرات مدفون است اولاد امجاد ایشان هم اکثری از اصحاب کمال بودند حضرت سید محمد زنده پوش صاحب استغراق عالی بود در کنج مزار سلاطین مدفون است گویند پسر سید ضیاء الدین زیرکست که در قریه کاندهامه مدفون است و او فرزند سید علاء الدین بخاریست چنانکه ذکر ایشان گذشت .... سید کمال الدین در محله چهه بل مدفون اند و در اطراف این محله سادات دیگر هم هستند که حالات بلکه نام هم معلوم نیست حضرت سید عبد الله وغیره برادران سید کمال الدین مزبور در محله اندر وار مدفون اند امام المحققین مرشد الثقلین حضرت سید حسن المعروف بمنطقی از اکابر سادات بیهق است که در زمان سلطان سکندر کشمیر را بوجود مسعود مزین ساخته مظهر کمالات عالیه بوده دو پسر عالی گوهر داشته سید حسین و سید محمد امین المعروف به بابا میر و پسی ذکر ایشان نوشته می آید قبر سید حسین در مزار سلاطین طرف قبله واقعست چون لشکری از هند به تسخیر دیار کشمیر در زمان بابا آمد ایشان را متهم کردند که این جماعه خفیه با اینها محبت می ورزند چون این حقیقت بسمع ایشان رسید در لشکر مخالف رفته اند و او لشکریان او را نصیحت فرمودند هرگز قدر نفرمودند ایشان هستند علیه الرحمة حکام کشمیر را همراه گرفته بباطن بدفع این عسکر متوجه شدند فی الفور زنبوران گزنده چنان بانبها غلبه کرده که بطرف هند فرار غنیمت دانسته منهزم گشتند حضرت سید محمد افضل صاحب جذبه قویه و کمالات معنویه در محله نوشهره نزدیک مزار حضرت سید محمد مدنی مدفون است و بعضی میگویند که در آنجا مکان ایشان است و قبر مبارک در آستانه شیخ بهاء الدین بر سر مقبره است و تحقیق همین است حضرت سید حبیب الله عزیزی بس بزرگ در محله نوشهره مدفون است بالاتر از مزار سید محمد مدنی باندک فاصله و مسجد ایشان تا مدت آباد بود و هنوز هم بحال است حضرت سید محمد خلیل صاحب مقام جلیل بسیار بزرگ و عالی نسب در قریه سندربل

مدفون است و مطاف و مرجع خلائق است حضرت سید علی اکبر ثانی صاحب قرب سبحانی در میدان
مایه سومه مدفون است و محل زیارت خاص و عام حضرت سید محمد علی و سید محمد ولی و سید محمد
و سید محمد در محله مار اندراز نوبع ناده پوره سه برادر آسوده اند و بسیار بزرگ اند میگویند که از رفقای
حضرت سید محمد مدنی اند این همه سادات کرام که خامه عقیدت انتظام متحیر اسامی سامی ایشان
چهره افروز سعادت شد از مشاهیر بزرگان اند که در زمان سلطان قطب الدین و سلطان
سکندر برفاقت امیرین مکرمین و سوای آن بتقریب سیاحت وارد شدند در کشمیر سکونت
فرمودند و مقابر این بزرگواران اکثری مشهور و معمور و محل عبور زائران است رفع الله درجاتهم و رزقنا
الله من برکاتهم و غیر این حضرات جمعی هستند که اسامی ایشان بجهت امتداد اختفا و اندراس قبور
بمرور شهور و دهور بر السنه مردم مذکور نیست تعداد ایشان لا یعد و لا یحصی است شعر گشته در
قرب حق اند اکنون کم ؛ رضی الله تعالی عنهم و جمعی دیگر اند که تعدد این بزرگواران از نتایج و احفاد
ایشان در دورهای آینده ظهور کردند یا بعد آن باین بلده بهشت نشان بجهت [illegible] ورود
فرمودند ذکر ایشان حتی المقدور در همان عهد برای حفظ سیاق تاریخ نویسی رقم قلم نیاز رقم خواهد
شد ان شاء الله تعالی **سلطان علی** فرزند ارجمند سلطان سکندر بعد فوت پدر عالی گوهر باتفاق
ارباب حل و عقد تاج سلطنت بر سر نهاد تا مدت شش سال و نه ماه ملک رانی فرمود چون بدرقه عنایت
ازلی رهنمون وی شد ترک سلطنت به خاطر آورده بقصد مناسک حج نمود و در تاریخ هشتصد و
بیست و هفت برادر خود زین العابدین تفویض امور سلطنت کرده روانه بیت الله قبله اهل الله گردید
سلطان زین العابدین از صغر سن آثار رشادت ظاهر داشت فرزند دوم سلطان سکندر است از
عنفوان جوانی در تدابیر ملکی به فطانت رای ممتاز از اقران بود ایام شاهزادگی او را شاهی خان
می گفتند بامر پدر بملازمت امیر تیمور سوغات کشمیر و عرضداشت پدر گرفته رفته بود امیر تیمور او را باخود
گرفته به سمرقند برده و شهربند کرده در همان اثنا رحلت امیر تیمور اتفاق افتاد و شاهی خان خلاصی
یافته چندی در سمرقند مانده و کسب بعض علوم و آداب کرده جمعی از ارباب صنائع را مثل کاغذگر و صحاف
و قالین باف و زین ساز و قابله ها که دقت وضع حمل خدمت عورات بکنند با خود بکشمیر آورده و در امور
سلطنت و اعانت و رفاقت پدر بزرگوار گوی سبقت از اقران برده چون برادرش سلطنت یافت
سلطان براه اطاعت و انقیاد او شتافت بعد حرکت برادر باستقلال تمام بر تخت سلطنت
جلوس نمود مولانا نادری کشمیری که بعد مولانا احمد کشمیری افصح شعرا بود در تاریخ خود نوشته که سلطان علی بجبر

رسید بجهت اینکه زوجه اش دختر راجه جمو بود راجه آنجا بر ترک ملامت نمود و بالغ جمع آمده محرک لشکر کشی شد چنانچه سلطان علی بفریب آن کافر دغا خورده از راه پکلی باراده فاسد متوجه کشمیر گردید سلطان زین العابدین ازین خبر وحشت اثر بجمعیت تمام از باره موله گذشته راه پکلی گرفت و در راه تلاقی طرفین اتفاق افتاد و بعد محاربه و مقاتله سلطان زین العابدین مظفر و منصور شده سلطان علی را در پکلی محبوس ساخت و همانجا وفات یافت چون طایفه کورچیان که کوکهای سلطان بودند بتسلط و غالب سلوکی مداخلت امور ملکی مینمودند سلطان بحسن تدبیر بلمهت ربنه و احمد رینه جنید اول و ملک مسعود ٹهاکور که سرکردگان آنوقت بودند سلطان بلطائف الحیل آنجماعه را گرفته در نوشهر بقتل رسانید مصراع سرکشی با پادشاهان عاقبت محمود نیست ٭ و همانجا قصر عالی بنا کرده دار الاماره ساخت آن قصر از عجایب عمارات عالم بود چنانچه میرزا حیدر کاشغری آنرا دیده با وصاف آنرا در تاریخ خود نوشته و لایت تمام باستقلال تام بی مزاحمت غیری بسلطان زین العابدین تقرر گرفت سلطان بحسن نیت و اهتمام تمام اوقات خود را مصروف عمارت و آبادی این شهر ساخت و بکلی تبرئین و تعمیر و ترتیب شهر و پرگنه و ترویج ارباب هنر پرداخت صنایعی که در آنوقت درین شهر نبود یا کتب دینیه عربی و فارسی از ولایت ایران و توران خصوصاً خراسان که به کشمیر نزدیکتر بود بجد و اهتمام فراوان طلبانید و ارباب حرفه را از مجلد و مشرف و کاغذگر و غیرهم که از ولایت خود آورده بود وجه بلد و معاش داده بحرفه خود سرگرم داشت اگرچه ترویج اسلام و تائید سنت نبوی علیه الصلوة والسلام بمرتبه پدر توفیق نیافت لیکن در ترویج علوم و اعزاز علما و فضلا و بلغا و اهل حرفه و رعیت پروری بابلغ وجوه کوشش مینمود و تدارک ظلم زرو لجو که اراضی را دیو برانی داشته المقدور آباد فرمود و مدتی اطراف شهر و پرگنات را سیر و سیاحت کرد و اکثر اطراف را به تسخیر آورد و آخرها لشکر کشی میکرد و خود در شهر جی بود در ایام او هنود و مسلمین بلکه جمیع اهل ادیان نزاعی باهم نداشتند همه را در مقام خود جا میداد بلکه از هر ملتی بجهت فیصل قضایا تشخصی را از همان آئین تعین میکرد از نجهت او را بڈ و شاه میگفتند یعنی پادشاه کلان هر جا از هر طایفه که مجمع میشد حاضر میگشت گویا وسعت مشربی داشت و صلح کل میخواست و در عهد قدیم جای تالاب و لرخشک و شهر آباد بود و راجه که در انجا سکونت داشت بسیار فسق و فساد و ظلم نمود ساکنانش زیر آب بدند و قصه مرد کلال و فضیحت های او با اهل آن زمان و عدم اطاعت آنها معروف است مورخان چنین بقلم آورده اند آنجا بتخانه بلندی بود که در وقت کمی آب در زمستان به تامل مینمود سلطان زین العابدین کشتی کلانی بطرح گجرات ساخته غرق نمود و بر بالای آن سنگ و خاک ریخته بروی زمین آورد و بنای عمارت و مسجد کرد و

لنک نام نهاد و بیش از آبادی غواصان را به فرمود تا در آمده از درون بتخانه دو بت زرین بر آوردند
و صرف ضروریات لنک کردند و بعد اتمام عمارت لنک جشن عظیم کرده و داد و دهش بسیار نمود
شعرا قصاید و تواریخ گفته اند از الجمله تاریخ این بقعه چو بنیاد فلک بحکم باد ٭ مشهور بزین دیب در
عالم باد ٭ شه زین عباد تا در و جشن کند ٭ پیوسته چو تاریخ خودش خرم باد ٭ این تاریخ تا حال ۸۴۷ھ
منقش بر سنگی بود سدی از مسو پور تا پرسپور یعنی صفاپور بر پای کرده و بآن سنگهایی که
از بتخانه تا پرگه بتخانه کلان بود آورده استحکام آن سد نمود و راد و کام را برای مرمت آن سد وقف
فرمود بلکه در هر پرگنه بلکه در اکثر مواضع که بتقریب سیر و شکار میرفت عماراتی بواسطهٔ نزول خود مینمود و از
جمله فتوحاتی که خاصه سلطان زین العابدین ست این بود که بهمت بر تسخیر اطراف لبته و هر دو تبت
را که در عهد برادرش از دست رفته به تجدید گرفته و در تصرف خود آورده لاجرم پادشاه کاشغر از قابوی
او افتاده و لشکر عظیم تعیین نموده با جمعیت فراوان و ترکتازان رستم نشان متوجه به تسخیر کشمیر شد
سلطان هم بمجرد شهرت این خبر به تهیه لشکر و لوازم قتال اشتغال ورزید در اثنای عرض لشکر بیست
هزار سوار و یک لک پیاده بقلم آمد حیدر ملک در تاریخ خود نوشت که سر فوج این لشکر او ترزینه
چاڈوره و جداو بود طرفین صفوف محاربه آراستند و داد مردانگی دادند و چند روز معرکه گشت و خون
قائم بود بلبیت از فروغ تیغ سوزان شد هوائی معرکه ٭ و ز نقف هیجا بجوش آمد زمین کارزار ٭
آخر الامر بحکم کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللّٰه سلطان غالب شد و پادشاه کاشغر
را هزیمت داد سلطان بصفات حمیده متصف بود و رعیت پروری بسیار مینمود و تغیر لباس کرده
شبها بر می آمد تا حسن و قبح عمال خود شنود هفت زینه آباد کرده اوست زینه کوٹ و زینه پور و زینه
ڈب و زینه گیر و زینه کدل و زینه لنک و زینه بازار آباد کرده و ساخته اوست در دشت زینه گیر قصرهای
بلند و مکانهای رفیع ساخته و اقسام میوه ها و گلها نهال کرده بهجی آبادی و طراوت داشت که در ممالک
دیگر مثل آن نشان نمیدادند تا عهد چکان بهمان حال بود میرزا حیدر در تاریخ خود اوصاف آن نوشته
در زمان غازی چک بنا بر حسد یکدیگر همه را برهم زدند و آتش کشیدند بحکم اولاد کم عدد و کم سلطان را
بسبب خدمت و صحبت فقرا بلکه تعلیم اذکار و افکار که از انها یافته نسبتی با حق سبحانه حاصل بود
و صفای باطن داشت میگویند پسر میانه اش قصد بد بخاطر آورده بود سلطان در تالاب اولر بود
که پسر را فرمود تسبیح من در عبادتخانه لنک ماند زود بیار چون آنجا رفت سلطان را بچشم سر دید
که همانجا نشسته مشغول به تسبیح ست کمال سلطان معلوم کرده از خطرهٔ خود گذشته تائب شد

۸۴۸ وسلطان منفذ آب تالاب ولر که از راه براری نمبل ملحق بدریای بهت میشد بند بسته وسد برداشته
جوی مار را بجهت آبادی اهل شهر حفر نمود در عرض پنجاه و دو سال حکومت کرده در تاریخ هشتصد و هفتاد
وهشت ازین عالم درگذشت وخوابگه در مزاریکه لب بهت ست طرف قبله پیش روی پدر یافت
ذکر حضرات عالیدرجات که در زمان او برروی کار آمده بودند وازین عالم رحلت نمودند تقدیم بذکر
بعض فضلا بجهت قلت که بهمین قدر معلوم شد وبعد آن ذکر سادات ومشایخ آن عهد که
طولانیست مرقوم میگردد مخفی نماند که در عهد سلطان زین العابدین فضلا وشعرا بسیار در کشمیر بودند
چه از مردم ولایت چه از متولدان این شهر تمام لطافت چون کسی ضبط نکرد حالات شان مستور
ماند از جمله ارباب کمال در زمان آن پادشاه عدیم المثال ملا احمد مردی فصیح عالم و شاعر
وظریف و مصاحب و ندیم سلطان بود شمله دستار بر پیشانی میگذاشت سلطان که طبع موزون
داشت روزی بزم آراسته بود [illegible] ملا نا گفت بیت شاخ پیشانی ملا احمد کشمیر بین ٭
گر ندیدستی تو در آفاق انسان شاخ دار ٭ مولانا مذکور در جواب سلطان بدیهه گفت بیت
شاخ پیشانی خدیوا اگر کراری داشتم ٭ تا نیایم در میان ماده گاوان در شمار ٭ سلطان برین تحسین
نمود ودر انعام واکرام افزود وقتی مولانا را بیک گناهی اخراج نموده به پکلی فرستادند مدتی در تیه
حیرت سرگردان بود آخر الامر از پکلی این رباعی نوشته فرستاد وسلطان خوش شد ومولانا را
باز آورد بیش از بیش انعام واکرام نمود رباعی اینست رباعی ای به نجوم ز همه اخبری ٭ وی بمنطق
زجزو وکل اثری ٭ بر من این کسره چرا رانند ٭ احمدا غیر منصرف خوانند ٭ دیگر از اصحاب
فضل وکمال عالم تحریر ومتقی بی نظیر مولانا کبیر ست که استاد سلطان بود در صغر سن به هرات رفته
تحصیل علوم نمود وهمانجا می بود سلطان به تکلیف تمام او را طلبید ودر جوار خانه خود جا داد
ومنصب شیخ الاسلامی یعنی صدارت که آنوقت درین شهر شایع نبود بنام مولانا مقرر نمود
همانجا مدرسه تیار کرده تعیین مواضع برای وظایف طالب علمان نموده منقبه مولانا در نفس
نوشهر مشهور ومتبرکست دیگر قاضی القضاة مولانا جمال ست که عزیزی از هندوستان آمده
ودر خانقاه امیریه باداء وظایف میگذرانید وبحکم آنکه ٭ عشق ومشک را نتوان نهفتن ٭ رفته
رفته خبر فصاحت وکمالات بلاغتش بسلطان رسید ودر صحبت خودش طلبید وخدمت قضا
مسلمانان تفویض باو فرمود در فنون علوم آراسته بود وفیصل احکام بدیانت مینمود واین مولانا
جمال الدین سوای مولانا جمال الدین سیالکوتیست جد قبیله قاضیان که ذکرش بمحل خود می آید

اما سادات و درویشان که در زمان سلطان العابدین در کشمیر بودند یا در آنوقت رحلت فرمودند
یا از ولایت عرب آمده در کشمیر سکونت نمودند جمعی که بعلوم و مشهورند بدین تفصیل اند حضرت سید
حسن منطقی فرزند کلان حضرت سید حسین منطقی ست که ذکرش گذشت مظهر فیوض الهی و مصدر
کمالات نامتناهی بود و معارف آگاهی باد و فائق راه باطن جمعکرده زینت بخش مسند سیادت و ولایت بود
در عهد او کسی بر او فوقیت نداشت علم ارشاد را در موضع ونتی پور که در آنوقت ولایتی معمور بود افراشت
و همانجا مدفون شد مقبرهٔ شریفش زیارتگاه مشهورست و برکات و جذبات و فیوض آنجا بر السنه طالبان
مذکور رحمة الله علیه رحمة واسعة شیخ بهاء الدین گنج بخش کشمیری قدس سره از تربیت یافتگان
عارف ربانی حضرت شاه اسحاق ختلانیست و شاه خلیفه اول و اعلای جناب قطب ربانی امیر کبیر علی ثانی
ست و مرجع همه خلفای طریقت و مقامات حقیقت ست خدمت شیخ بهاء الدین چون از طی منازل
و قطع مراحل سلوک فراغ یافت در بادیه سطوات جذبات و غلبات حالات شتافت مدتی در حجاب
خمولت و عزلت و گمنامی مستور بود چون مخدوم عثمان معروف به بابا اُچپی گنائی داعیه طلب بهم رسانید
قصد طواف حرمین محترمین کرد بالب بسیاری از اهل الله صحبت داشت و هر جا تفحص و تجسس می نمود
تا کسی از مقتدایان ولایت و راه دانان هدایت با او ملاقی شود و بحق رساند و از تعلق غیر رهاند یکی از
ابدال او را یافت میگویند که جناب شیخ ابو اسحق شطاری بوده و او نشان ایشان باو داد و احوال شیخ
را به تفصیل بیان کرد بابا عثمان جویان و پویان این شعر گویان شعر پس ازین بدیده خواهم بطواف
کویت آمد ÷ که بسر و تا بزانو قدم بجست و جویت ÷ بهمان نام و نشان در کشمیر سراغ گرفته پیر را دریافته
موجب اشتهار شیخ شد مشهورست که خدمت شیخ بهاء الدین در آوان سلوک راه حق بجهت قوت حلال
متردد بود و چاره غیر ازین ندانست که دانهای طعام که در راه افتاده می بود تمام روز می چید و آنرا شسته
و پاک کرده قوت خود از همان میساخت و زنده ساختن پسر نانوای که خادمش بود او را مشهور نمود
کمالات و کرامات شیخ بسیارست و حکایات جذباتش بیشمار شبی بدستور معهود برای سیر صحرا از شهر
متحرک شده بود دزدان در کمین بودند به گمان مال و متاع شیخ عالم مطاع را شهید ساختند پادشاه وقت
سلطان زین العابدین این معامله را در خواب معلوم کرده و تفحص نمود چون شیخ پیش ازان بیاران وصیت
کرده بود که بعد وقوع امر ناگزیر ریسمانی در پا هایش کرده کشان کشان خواهند برد مردم مضطر و متردد
شدند بعد تامل بسیار گاهواره آوردند و نعش مبارکش را دران گذاشته گهواره را بریسمان کشیدند و
بمزار فائض الانوار رسانیدند واقعهٔ شیخ در سال هشتصد و چهل و نه هجریست معمر بود با جناب سید

السادات حضرت سید محمد مدنی و شیخ العرفا حضرت شیخ نورالدین هم صحبت بود خدمت بابا عثمان
گنائی نقل کردند که خدمت شیخ نورالدین جناب شیخ بهاءالدین ابرافران خود فائق میدانست فیوض و برکات
شیخ هنوز از مقبره اش ظاهرست امروز مزار رفیع او بدستور مزار بقیع نگار از مقابر سادات کبار و مشایخ
ابرارست که رشحی ازان بمحل خود درین رساله مذکور خواهد شد حضرت سید بدیع الدین زینه کدلی از سادات
قدیم العهدست در محلهٔ زینه کدل جانب مغرب مامون فوتست در طبقهٔ علیه قادریه آست و صحن خانه جد مادری راقم الحروف
نفس مزار واقعه شده است یاد دارم که پیش ازین بعمری قبر شریف ظاهر بود و بعد ازان بسبب حوادث
و کند و کوب عالم مستور شد و از چندگاه بنابر سعی بعض احباب باز ظاهر شد محل فیوض است مجمع
البحرین مطلع النیرین سید النجباء فقین حضرت سید حسین قدس سرهٔ معروف به بلاذریا
بلادرومی جامع مراتب سیادت و ولایت بود میگویند که هنگامیکه جناب بابا عثمان گنائی در مکه معظمه از
خدمت بابرکت حضرت شیخ اسحاق شامی آو صاف قطب السالکین حضرت شیخ بهاءالدین می
شنیدند خدمت حضرت سید السادات هم به تقریب ادای مناسک حج دران مکان قدسی بنیان
تشریف داشتند و باتفاق بابا عثمان به کشمیر توجه فرمودند و مصدر آیات بینات و مظهر حالات عالیات بودند
و اکابر دین و دنیا از جناب آن قدوهٔ اصفیا در جمیع مهمات صوری و معنوی استمدادها می نمودند بعد واقعه آنجناب
مرقد مطهرش مرجع و ملاذ اکابر اولیا بود و حل مشکلات خاصان الٰهی ازان درگاه میشد چه جای اوساط
و عوام که عقیدهٔ ایشان در حق آن عالیشان برنگ دیگرست جناب مخدوم الاولیا حضرت شیخ حمزه
قریب دوازده سال مداومت زیارت روضه شریفه اش داشتند و اخذ فیوض و فواید کثیره نمودند چنانچه
کتب خلفای ایشان ازین مذکورات مختبره و مشیرست کیفیت نسبت طریقت آنجناب و تعین سلسله
کما هو حقه به تحقیق نرسید بعضی از منسوبان شیخ اسحٰق شطاری میدانند و اکثری اظهار نسبت بحضرت
شیخ بهاءالدین مینمایند راقم کثیر الجرایم در وقتی که از حضرت ایشان خلیفه الرحمن قدس سره منظور نظر
عنایات مخصوصه با وصف عدم لیاقت بعض شهاده روحانیت مانه یارت اکثر حضرات
اشتغال یافت از الجمله زمانیکه مشرف بزیارت حضرت سید السادات شده دید که اطراف درون
روضه مبارکه ایشان ابدستور کتابه شجره عالیه قادریه را بغایت به تکلیف و زیبای نوشته اند والعلم
عند الله بالجمله این درگاه فیض بخش خاص و عام و مطاف طوائف انام است و تاریخ وصال کرامت
ایشان هفتم رجب ... السنه مردم مذکور حضرت سید نورالدین زینه کدلی ظاهراً برادرزادهٔ
سید بدیع الدین است از زبان قدما شنیده میشد که قبر دوم الیست که بمرور دهور مستور بود در پیولا باشاره

سید حسن شطاری

در مخزن مشهور است

بعض اهل کشف که بکرر متنبه شدند باز ظاهر گشت و این رباعی بر سنگ قبر بخط قدیم نوشته یافته شده
است رباعی جاییست که عقل آفرین میزندش * صد بوسه ز شوق بر جبین میزندش * آن کوزه
گر دهر چنین جام لطیف * میسازد و باز بر زمین میزندش * تربت و قبر مبارک مصدر فیوض و برکات
ست و مسجد مختصر قدیم نیز موجودست که الحال مجدداً تعمیر یافته است محرم راز المعروف بحضرت
سید جانباز نه صاحب اسرار الابرار نام اصلی ایشان را سید محمد رفاعی نوشته و خدمت سید علی
که قریب العهد این سادات ست در تاریخ خود اسم مبارک ایشان را سید محمد اصفهانی بقلم آورده
جامع علوم ظاهر و باطن و صاحب ارشاد بوده و بتجرید گذران مینمود اوائل در شهر گذرانید چون هجوم
مردم خاص و عام مخل اوقات شریفه ایشان شد بجهت فراغت گوشه اختیار نمود و توجه ببارهموله
فرمود و در انجا با اهل و عیال متوطن و متمکن شد در راه حق صورةً و معنیً جانبازیها داشت سلطان
زین العابدین چند قریه را بجهت معیشت توابع ایشان مقرر نمود و برای علف اسپان چراگاه
جانباز پوره که در آنوقت صحرایی بود نیاز فرمود در بارهموله با توابع و لواحق مدفون ست و مزار
کثیر الانوارش مطاف عالمیان از زبان سلف استماع شده که اطراف مقبرهٔ ایشان از قدوم
اهل ولایت کمتر خالی میباشد البته یکی ازین طایفه وارد میشود راقم حروف هم یکدوبار ظهور چنین امری
گمان برده است حضرت سید هلال بدر آسمان کمال و صاحب علو حال ست در فترات سادات
کشمیر بقدوم خود مزین فرموده و افاده بخش صوری و معنوی بوده در نسبت باطنی آنجناب اختلاف
ست بعضی ایشان را کبرویه میدانند و عقیدهٔ اکثری اینست که ایشان در طریقه حضرات خواجگان
عالیشان اند بلکه میگویند که بلا واسطه از جناب حضرت خواجه بزرگ بهاء الحق و الدین شاه نقشبند
مشکلکشا قدس سره اخذ فیض کرده اند چون بر زبان عوام بخواجه بلال مشهور اند میتوان
گفت که این لفظ هم دلالت صریحه به نقشبندیه ایشان دارد و از پیر بزرگوار خود هم استماع
دارم که هرگاه بر قبر مبارک ایشان متوجه می‌نشینم نسبت نقشبندیه غالب می‌آید احتمال دارد در اوائل
نقشبندی بودند چون بکشمیر رسیدند نسبت کبرویه نیز از خدمت حضرت سید محمد همدانی یا از
خلفاء علی ثانی حاصل کرده باشند بالجمله مظهر فیوض بودند در موضع اشم پرگنه سائر المواضع پائین سنبل
آسوده اند حاجتمندان از برکات زیارت قبر ایشان عجائب و غرائب نقل میکنند پیر تعلیم و صحبت ایشان
جناب السادات منبع البرکات سیدنا و سندنا حضرت بابا میر محمد امین اویسی اند در احوال
آنجناب مرقوم میشود حضرت باباحاجی ادهم بعضی ادهمی نوشته اند منسوب بخاندان سلطان ابراهیم

ادہم اند از اکابر وقت و جامع علم ظاہر و باطن بود از وطن متحرک شده و ادای مناسک حج نمود
در کشمیر را به قدم خود مزین فرمودند از صحبت داران حضرت شیخ بہاء الدین و شیخ المشائخ شیخ
نور الدین از اقران ایشان در مقام ہیر واری شہر بشاعرواری که الحال بیرون قلعه پادشاہیست ریشی
مدفون شد بزار و متبرک حضرت محمد سید امین منطقی بیہقی المعروف به بابا میر اویسی فرزند ارجمند
و ثمره نخل برومند حضرت سید حسین بیہقی ست برگزیده سادات روزگار و محتشم محرمان این کار
و زبده اصحاب طریقت و قدوه ارباب سیادت معروف الکرامات و مشہور الجذبات بود و تربت واقع
الکربت آنحضرت زیارتگاه خاص و عام ست صاحب علم ظاہری و باطنی بسیار بزرگ بوده آستانه متبرکه او
پر فیض و بابرکت ست و مدح آنجناب را که قدما گفته اند نثر و نظم بسیار ست از انجمله نظم مدح بابای میر
اویس کنم ؛ تا زبان را ست آدر دہان دارم ؛ ہست فرزند پیشوای رسل ؛ وصف او بیحد و بیان دارم ؛
او ولی از ره اویس شده ؛ خبر از پیر و از جوان دارم ؛ بے زن و بیولد چو عیسیٰ بود ؛ یاد از پیر باستان
دارم ؛ فاضل وقت بود و عارف دہر ؛ این سخن ہم زترجمان دارم ؛ از خوردی باز آثار بزرگی و
ولایت آن قدوه اہل الله از ناصیه روشن و ہویدا بوده در حدت فہم و فراست و علو فطرت و فطانت بی قرین
عہد با کلام نمکین لطف طبع و حسن خلق شیرین تر از شہد با وجود غلبه حال و کمال دولت بیزوال
گاہی بانشای شعر که زیب مقال ست توجه میفرمود در ان ہم اظہار انکسار و نیازمندی می نمود چنانچه گفت
فرد گناه ما ز عدم گر بیامدے بوجود ؛ وجود عفو تو در عالم عدم می بود ؛ سلطان زین العابدین
علیه الرحمه نظر بر اطوار محموده و اوضاع مقبوله و اخلاق حسنه و شیمه کریمه آنجناب گردید بوالد ماجدش التماس
نموده آنجناب را به فرزندی گرفته در صدد تربیت آمد بنا بر کمال عقل و کیاست آن مفخر ارباب سیادت
میخواست تا بعضے امور مملکت را بادی بسپارد حضرت میر خورشید ضمیر قدس سره قبول آن نکرد
و از اشغال دنیا بالکلیه اعراض نمود در نشیب کوه ماران که آنجا از امیر قاری یعنی باغ میر گویند و منسوب
بآن جناب ست متروی شد و ترک اختلاط مردم بالکل نمود در آنوقت درین باب ترجیع بندی انشا
فرمود و قدری از ان با ترجیعش اینست ترجیع بند عاشقان ہمتی که گردم ساز ؛ رخت بربستم
از مقام نیاز ؛ عارفان رحمتی ز راه کرم ؛ که ندارم بجز شما ہمراز ؛ واصلان جذبه زعین لطف
تا شوم با شما دمے دمساز ؛ حاضران التماس تکبیری ؛ که ره سخت منزلیست درازه ؛ ره صدق
و صفا گرفتم پیش ؛ میل مہر و وفا نمودم باز ؛ از مخالف ہمی کنم آہنگ ؛ تا رسم با نوا زراه حجاز ؛
ہمچو شمعی ز جمع دلداران ؛ میروم با ہزار سوز و گداز ؛ مرہم ہمت ست و عشق دلیل ؛ ہمرہم آه و ناله ام ہمراز

بار هجران و کار درد و فراق
چون که گردید با من این آغاز
حالیا چون طریق در پیش ست
گو بیا میکنم همین آواز

ایضاً و له

این زمان من باصل خویش شوم
زانکه گنج ست گنج را ماوای
هیز بابان دهر را دیدم
بی سیم ذل نواله حلوا
کاسه چون این کس نسازم نوش
بهر درت گرفتاده ام چو گدا (کی لئی)
خیر بادی بگفتم و رفتم
که بتوفیق ایزد دانا

وله ایضاً

همه در بند خویشتن مشغول (هر نخچیر)
نه تکلف به لطف یا احسان (نه پنجم)
کارشان نی بغیر کذابی
سرور عصر و اعظم دوران
هر کرا اگر می زر نه بیند
می بدانند هوس عمران
چون نه بینند آشنای ریش
ای دل و جان بگو بجان جهان (از دل — نه نشستنم)

ایضاً و له

نه طمع از در صغار و کبار
نه هراسی کذب دون دو کس

کار چون خوردم نشیب و فراز
شمه میکنم به بند اخیر
کردم الطناب قصه را ایجاز
بعد ازین و پس ترک گفت و شنود
منکه در اصل بوده ام عنقا
که باصلت مرجع اشیا
آمده بر طریق همانی
هر یکی خود بیان اثر در ها
چون بدیدم براه معنی نیست
گر بمیرم بر کنج استغنا
با توام اتحاد روحانیست
گر کند بخت یاوری سجدا
بعد ازین و پس ترک گفت و شنود
آزمودم جهان و اهل جهان
همه در کار خویشتن حیران
جمله در قصد خون یکدگرند
بارشان نی بخلق جز بهتان
نکنند التفات ره نجوری
بر فدوش کنند سر قربان
کس نگوید که این خران تا کی
همچو سگ سر اندش در بان
بعد ازین و پس ترک گفت و شنود
ننمودیم عجز خود با کس
نه خصومت بهر کس و ناکس
نه خیالی بکار و بار جهان

خاکپای شمایم ای رندان
از مقامات خویشتن ابراز
چونکه این منزل اقامت نیست
کنج و کوه و عبادت معبود
قله قاف داشتم ملجا
کنج وحدت قرارگاه منست
تنج روزی برین سپنج سرا
نوش ندهند غیرنیش بکس
با دل خسته گفتم ای شیدا
گنج مقصود کائنات منم
چون بدیدی مرا ز خویش جدا
کرده ام عهد و بسته ام پیمان
کنج و کوه و عبادت معبود
آنچه هستند آشکار و نهان
نه ترحم بحال غم زده
او فتاده چو موش در انبان
در میان شان هر آنکه کهتر تر
در دم علیوی بود دم شان
گر بود گاو سامری او را
جان دهند از برای یک لب نان
روشنم گشت چون حقیقت حال
کنج و کوه و عبادت معبود
نشسته بخوان کس چو مگس
نه امیدی نه کس هوا خواهی
نی حجابی به جستجوی عسس

بوده قانع بلطعمه چو هماے
بمنوده بچشم من چون خس
من گرفتار آنچنان حالی
بجفایم کشاده همچو جرس
منکه شهباز حضرتم هیهات
بازرانم بآشیانه فرس
بعد ازین و لیس ترک گفت و شنود
گر نبودے چنین تنم بسیار
تا ندیدے کسے ز من آثار
زان سبب مانده ام میان شتمان
کاشکے خاک خوردمی یا نار
اندر آنجا که کذب و بهتانست
بجز از گوشت پارهٔ بشمار
دل مومن چو عرش رحمانست
یا بسوزم وجود را به شرار
کین و غل دوستان و دشمن جو

نے پی لاشه مانده چون کرکس
بهر او راکه معنی مصنوع
که امیدم نبود غیر نفس
گاه گاهی گذر کند در دل
چند باشم دگر به بند قفس
هر کسے را به خویشتن کارے
کنج کوه و عبادت معبود
همچو دل هیچ شدم بجان بیزار
گر کنم در خرابیش تعجیل
بهر نانی چنین بزاری زار
از دل من وقوف کس را نیست
حسد و حرص و بخل کرده قرار
من غلام دلم اگر دانے
دل مرنجان بگفتمت زنهار
حالیا گر نشد میسر من
چون بخواهند گشتنم بردار
کنج کوه و عبادت معبود

هر خدنگے که آمد از دوران
شده سایه ز هر طرف به هوس
چون تعین شد مرا که خلق زبان
که چه خوردم چه برده ام از کس
بگسلم بند و بشکنم زنجیر
من و سودای یار دارم و بس

وله ایضاً

از جمیع خلائق عالم
بود از جملهٔ ذنوب کبار
آبروئیم نماند از پے نان
زانکه دل نیست در میان کنار
نیست آن دل که نزد اهل خرد
دل چه باشد خزانه اسرار
نیست آن بد که من شهید شوم
میکنم فکر این به لیل و نهار
بعد ازین و لیس ترک گفت و شنود

و این بیت از آنجناب است بلیت زما سوای توانا نکه فارغ بال اند ؎ بعالمی نه فروشند ذوق تنهای باوجود انزوا و عزلت بنابر مراعات سلطان بافتوت گاه گاهی بعد سال و ماهے اختیار ملاقات و صحبتش مے فرمود و مجلس سلطان را به قدوم کرامت لزوم خود مزین مینمود سلطان چون عمارت لنک که در میان تالاب ولرست باتمام رسانید بشکرانه آن اسباب نشاط و فرحت و آلات عیش و عشرت را مهیا گردانید و جشن شاهانه قرار داد خدمت میر را نیز التماس حضور آن بزم تمام سرور نمود بمصاحبت سلطان و ابرام مقربان شرف حضور ارزانی داشت و بعضے امور نامشروعه دید از غلبه حال یا غیرت شریعت خود را در آب زده در دریا انداخت هر چند غواصان تماکیش و ملاحان سیاحت اندیش سعی کردند و کوشش نمودند نشانی از و نیافتند سلطان را عیش منغص شد و مجلس طرب برهم

خورد لطبع حزین با ندیمان غمگین بشهر مراجعت فرمود در اثنای عبور برابر باغ شنگه رشینوار که برکنار
جوی بهت ست رسیدند میر را قدس سره دید که برلب آب بخرقهٔ مبارک خود را امید وخت و چهرهٔ نورانیش چون
خورشید می افروخت که همه از کشتی برجسته در پای آنحضرت افتادند و روی نیازمندانه بر خاک پای او نهادند و
به الحاح و عجز تمام آن سید الانام را در کشتی در آوردند و چون بمحله بلچهر رسیدند آنجا که خانه و تعلقات
رینچو شاه بود بالفعل حالا مقبره حضرت میر است نشست و باقی عمر در آنجا بعبادت صرف نمود و هیچ وضیع
و شریف را التفات نه فرمود همت را بالکل باستغراق گماشت و دست از هر چیز برداشت و خانقاهی عالیشان
که در موضع اشم بجهت درویشان خادمان آنجناب سلطان وقت به کمال آراستگی و نقش و نگار و متانت
ستون و دیوار درست کرده بود چندی آنجناب با جمعی از اصحاب بعبادت رب الارباب بسر برده چون
بالکل رو بخمول و عزلت آورد ملتفت بخانقاه مسطور هم نشد جناب میر را دربانی بود هرگاه میگفت
میر با خداست یعنی حدیث لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل در ظهور میکرد
و هیچکس را رخصت در آمدن نبود چون اظهار میکرد که میر با خداوند است یعنی مشاهده وحدت در کثرت
دارد مردم بر می آمدند با میر صحبت میداشتند استاد علوم ظاهری و تعلیم قرآن آن سید عالیشان
حضرت بابا حاجی ادهم است و پیر صحبت و تعلیم سید هلال که ذکر هر دو بزرگ گذشت حضرت میر روز عیدی
بر سر سبزه نورسته صفه صحن خانه خود رشحات آب بر آن ریخته بی بستر با اشراف دیار کشمیر نشسته بودند
دانشمندی از سر غرور علم به کراهیت تمام زانوی خشک بر سر سبزهٔ تر نهاده در اثنای آن مگسی به روی او
نشست میر بطیب فرمودند که مگس از سر خود زود دفع کن و گرنه هلاک خواهد کرد گفت مگس کشنده نیست
میر فرمودند که ندیدی نیم پشه نمرود را دمار از دماغ بر آورد یعنی عالم متکبر دنیا پرست عاقبت حال
نمرود دارد چون امرای کشمیر بجهت نفسانیت بر سادات بیهقی که اختیار امور سلطان وقت بر ایشان
بود فتنه انگیختند و هجوم کردند در خانه سلطان بی خبر بغتةً بر سادات ریختند بعلاقه قرابت
ایشان که با حضرت میر داشتند خال میر علیه الرحمه سید میرک میر مسمی سید حسین که از سادات بیهقی بود
وزارت سلطان میکرد امرای کشمیر تاب حکومت او نیاورده با چهارده کس از فرزندان و اقربا در خانهٔ
پادشاه بر سر دیوان از دست این مردم شهادت یافتند با همان سادات حضرت میر بابا ولی علیه
الرحمه شهید شد بعضی میگویند که جماعتی از اشرار شب در صومعه این سید الابرار در آمدند آنحضرت را
مجروح ساختند میگویند که در همان حالت این اشعار که مشهور است املا فرمود رباعی منم آن تند
گرد میسی البغنی ٭ که من این هر دو جهان را بشمارم نخبی + اگر از عشق تو ام سر برود گو برود ٭ هرگز این

سر نهان تو نگویم بکسی ؛ وله من فارغم ز مصلحت اهل روزگار ؛ میدان یقین که کشتن من هست بیگناه ؛ اکنون بیا و شعر بخوان بر مزار من ؛ تا روی ظالمان ستمگر شود سیاه ؛ و از قتل قاتلان هیچ چیز بخاطر نیاورد که موحد بود و غیر از حق هیچ ندید آنچه بر و رسید همه از حق دانست و این شهادت نعمت عظمی از پروردگار یافت چون بجهت تعیین نشان قبر مبارک الحاح حاضران بغایت رسید فرمود که برای قبر من از غیب خود بخود صبح چیزی میرسد بر لب دریا منتظر باشید علی الصباح دیدند که تخته از صندل از دریا میگذشت و برابر آستان فیض آشیان مانده همانرا برداشتند و بر قبر مبارک گذاشتند سلخ ماه ذی القعده سال هشتصد و هشتاد و نه هجری اینواقعه رو داده شهید کشمیر تاریخ است فتوح و فیوضی که ارباب باطن بر قبر فیض مواطن آنحضرت کسب میکنند جا ها دیگر کمتر است که مسموع شده باشد مخدوم العرفا حضرت شیخ حمزه قدس سره مدتها در مبادی سلوک بملازمت این آستانه مقرب داشتند چنانچه حضرت شیخ بابا داود خاکی مفصل نوشته اند حکایاتی که بلا واسطه از مشایخ متاخرین دیده و شنیده شد از غایت وفور بحیز تحریر نمی آید یکی از مخلصان آنجناب قریه از وزیر پادشاه ملا دولت نام اجاره گرفته بود پی در پی دو سال دست دراز کرده آفت سماوی مجرا نداده از روی ستم محصول سالهای آنموضع از آن نامراد گرفت کارش بخوشه چینی کشید شبی نزدیک قبر متبرک رفته عرض حال کرده در واقعه دید که حضرت میر با مخدوم شیخ حمزه و شیخ بهاء الدین کشمیری علیهم الرضوان درین امر مشورت دارند ایشان گفتند این ظالم مرید شیخ نور الدین علیه الرحمة است هم متوجه باستانه شیخ نور الدین علیه الرحمة شدند شیخ باستقبال ایشان آمده گفت که آن ظالم را تنبیه خواهیم کرد اگر تلافی کرد بهتر و گر نه هر چه مرضی باشد بعد اتمام خانقاهی که بر سر آستانه ما تعمیر میکند بوقوع آرند شبی شیخ عصای غضب بسینه آن ظالم زده باین حقیقت مطلع ساخت صبحدم وزیر مزبور ملا دولت با مخلص حضرت میر از غایت احسان خشنود و راضی گردید دست از تهمت بر داشت بر این روضه مقدسه جلال صوری هم بسیار بود تهدید کسیکه قسم بدروغ میخورد زود تر میشد از زبان مولانا عنایت الله شال نقل است که در زمان گذشته اگر کسی از آن راه به بی ادبی گذشتی یا نام مبارک را بی ادبانه بر زبان آوردی آناً فاناً متنبه میشد بمرور دهور که در زمانه فساد گرفت و بدعت و ضلالات عموم یافت تادیب و تنبیه باطنی مستور و موقوف ماند چون حضرت سید هلال را اکثر مردم نقشبندی میدانند و جناب حضرت میر هم منسوب بایشان اند بنا بر آن یکی از وقایع خود مرقوم میشود آخر شب براتی بود که راقم حروف که کمترین غلامان درگاه فیض پناه این سید عالیجاه است

شرف اندوز زیارت تربت شریف که ماوا و ملجا اهل غربت و کعبه مقصود اهل قربت گردید دیدم الیوم والیقظه یک زمانی آسوده دید که بر قبر مبارک بخط نورانی مضمون این عبارت منقوش ست که زبده دودمان ارجمندی میر محمد امین نقشبندی مناقب و فضائل آن عمدة الوسائل زیاده از آنست که این عاجز ناتوان رنجی ازان تواند به قلم آورد فیض و احسان آن منبع سید رفیع المکان بر جمیع بندگان لاسیما زائران عام است اگر این ذره ناچیز خود را مخصوص لطاف و مشمول اعطاف تخصیصاً نداند با وصف آن همه تفضلات صوری و معنوی از عهده ادای قدری از شکر چگونه برآید هنگام مفارقت از جوار مزار فائض الانوار یعنی وقت نقل مکان قرار پاره اشعار شوق بار بدستور سلامیه بوجه تمام فتوحش عرضه داشته ایراد آن درین صحیفه مناسب یافته به قلم آورده

دوش دیدم نیم بسمل زائران چون طائران	در طواف روضهٔ شاه شهیدان نور جان
پای کوبان بر درش چون قدسیان بر گرد عرش	در ترنم از محبت همچو مرغان جنان
گلشن نورست یارب یا همه بیت السرور	یا چو بیت الله بهر طائفان دار الامان
مرقد سلطان دین شاه اویسی رتبه است	گر نسیم کوی او بگرفته دلها بوی جان
وارث جد معظم بود اندر اسم و رسم	نام او سید امین نور زمین جان زمان
داغ صحرای ارم هر گل زمین درگهش	باغ نور از طوف آن درگاه مهر خاوران
از سر صدق اهل ایمان بر در او اشکبار	صد سلام و صد ثنا کرده بدل ورد زبان
السلام ای سید عالی نسب فخر کرام	ای اویسی مرتبت خورشید اوج احترام
السلام ای گوهر درج سعادت شاه دین	السلام ای اختر برج سعادت السلام
السلام ای آنکه زایای کرامت هر یکی	از ره عزت مسلسل شد امام ابن الامام
السلام ای قرة العین رسول کائنات	السلام ای گوهر شاهوار زهرا السلام
السلام ای غنچهٔ باغ علی مرتضی	کرده داغ حسین را تازه بر ما السلام
السلام ای آنکه بر گرد مزار انورت	یافته قندیل دلها چون کواکب انتظام
السلام ای آنکه سرمستان کویت را بحشر	نیست جز بر عروهٔ وثقای فیضت اعتصام
ای گل باغ کرامت ای دُر دریای جود	شاهد بزم شهادت شاه اقلیم شهود
مظهر نور تجلی مرقد با فیض تست	ذات پاکت بجرد جدان عین انوار وجود
وای بر دل گریه با وای خیالت بوده است	صد زبان کردی زبانم گر نه در دگر تو بود
با سیه بختی و دل سختی ز روی افتقار	افسرم خار حرمیت بسترم خاک تو بود

عمر خود اعظم بسر برده بزیر پای تو ؛ اعتبارش زین عبادت افتخارش زان سجود ؛ باد
بر روح سراپا نورت از حق صد سلام ؛ بر روان پاک آبای عظامت صد درود ؛؛

حضرت سید حاجی مراد قدس سره خورد سال بود که والد ماجدش سید فخر الدین از عالم فانی نقل فرموده و از عم خود میر ضیاء الدین تربیت یافته و مقامات عالیه شتافته بعد حصول کمالات اصول فراغ بزیارت حرمین الشریفین زادهما الله شرفاً رسید و مرید شیخ ابو اسحق رومی شده سعی وجد و جهد در خدمتش بسیار به تقدیم رسانید و این شیخ اسحق از اکابر طریقه حضرات شطاریه و صاحب جذبات عالیه و کرامات متوالیه بودند بلکه در زمرهٔ ابدال انسلاک داشته خدمت میر بعد سلوک اجازت ارشاد یافته براه ایران بماوراء النهر آمده در خوارزم بخدمت میر عبد الله برزش آبادی که دران وقت سر حلقه خاندان حضرات کبرویه بود رسید و کسب کمالات نمود خط خلافت یافت و باز به حرمین شتافت **بیت** فراز و شیب ره از رهروان کرم مپرس ؛ که پیش مرغ هوا کوه و دشت یکسانست ؛ الحاصل سه بار به حرمین رسیده بعد سیاحت اکثر بلاد بکشمیر قدوم آورد و بعزم زاویه گزینی در نواحی کشمیر بطریق سیر بر آمده و نزدیک قریه کونبر ویرانه دید که از معموره بهتر بود و چون آب نداشت وقت نماز طلب آب نمود هر چند جستجو کرد نیافت عاقبت در یک گوشه شتافت مرد نورانی دید که آثار ولایت در ناصیهٔ او پیدا بود و انوار هدایت در جبین او هویدا از وی پرسید و گفت این بوته سبز از بیخ بر کن تا آب صاف و فائض ظهور کند همچنان کرد چشمه جاری شد پس طهارت کرد و نماز گذارد تا این حال آن مرد نورانی نشسته بود چون از نماز فارغ شد نزدیک او آمد و گفت سید حاجی مراد مراد یافت که گوشه خوش است مبارک باد چون باهم صحبت نیک داشتند دانست که خضر است علیه السلام پس یکدیگر را دعا نمودند و خضر علیه السلام غائب شد چون میر آن موضع مذکور گوشه گرفت و زاویه گزیده لنگر جز بلکه بیشتر آب جوی آورد تا آنرا آباد ساخت و آن جوی را جوی بابل گویند دران زمان شیخ بابا بم ریشی قدس سره گاه گاه در خدمت سید میر رسید و مسائل طریقت می پرسید میل میر قدس سره بازدواج بسیار دید شیخ ممانعت از تزویج نمود و مصلحت نداد میر قدس سره گران خاطر شد شیخ بم ریشی بعد از مدتی باز در خدمت میر رسید دید که پسری قرآن میخواند گفت انکار تو باین پسر بود که حالا قرآن میخواند شیخ قدس سره عذر خواست میر قدس سره گفت چیزیکه در آدمی مودع است از ظهورش چاره نیست البته بوجود می آید روضهٔ مبارکش با اهل بیت در موضع کریری که از قریات مشهور است زیارتگاه خاص و عام است حضرت سید حبیب الله کاسانی

۱۷ ماه ذی الحجه تاریخ وفات اوست

کاسان بسین مهمله از بلاد مشهوره ماوراء النهر است نزدیک سمرقند و سادات آنجا بلاتردد صحیح النسب اند
و کاشان بشین منقوطه از بلاد ایران است که مردم آنجا را کاشی میگویند و ظروف کاشی هم از آنجا ست
سید بزرگوار عالیمقدار از وطن مالوف حرکت فرموده متوطن در کشمیر شد بعزلت و خداپرستی
میگذرانید میگویند که در واقعه شهادت سادات بحسب تقدیر او هم بشهادت رسید در مزار شیخ
المشائخ حضرت شیخ بهاء الدین در کنج شمالی مدفون است مرقدش محل فیض بی نهایت است مدت العمر
بتجرید و تفرید در آنجا بسر برد اکثر عمر ساگ و علف خورد وقت رحلت همانجا آسود میر سید محمد
منطقی علیه الرحمة ولی نقی از اقربای حضرت بابا میر ویسی علیه الرحمة است بر لب دریای بهت در محله چچه پل
آسوده است قبر ایشان معلوم کسی نبود چون کنار دریا منهدم شد آب نزدیک قبر ایشان رسید یکی
از همسایگان را در واقعه فرمود که نشان گور من آنست که وقت باران تر نخواهد شد از آنجا جسد من
بیرون آر هرگاه تن مبارکش از گور بر آوردند بر جسم و کفن گرد کهنگی ننشسته بود و ریش منور
بحال خود داشت گویا همین زمان غنوده است این واقعه بعد از سالهای بسیار رو نمود متصل قبر قدیم ایشان است
مسجدیست بالا در صحن آن مسجد مقبره متبرکه ایشان کردند میر سید حبیب الله سرخابی علیه الرحمة ؛
بیت سرخروی یافت از روی آفتاب ؛ دهر را بخشد ازان رو آب و تاب ؛ سرخاب شهریست — تسمیه بیت
از توابع کوهستان تبریز که مقابر اکثر بزرگان و کبرای آنجا در همان قریه واقع است اسلاف حضرت سید ظاهر
همانجا سکونت و توطن داشتند و علم ارشاد و هدایت را عمرها در همان مکان می افراشتند بالجمله چون خدمت
حضرات سید : زقرات سادات از ولایت آمده در کشمیر توطن اختیار فرمود شب و روز صرف عبادت
خالق خود می نمود چون وصال یافت در محله کاوه ڈاره بر لب جوی مار آسوده و هرگز به صحبت حکام
و امرا در نیامده از اغنیا راضی نبود جمال نور اشتعالش گاهی بصفت جلال متجلی میشد در تربیت سالکان و
توجه طالبان آیتی بود از آیات الهی و در کشف اسرار و دقائق سلوک بحری بود نامتناهی اثر تمکین و هیبت
از هیئت منورش ظاهر بعد وصال قبر شریف آنجناب هم مظهر فیوض برای طلبه و اهل سلوک گردیده
و اکثری مجرد نشستن در حظیرهٔ قدسیه متاثر میشد روضهٔ مبارکه اش در زمان سابقه محل جلال بینائی
بود مشهور است که شبی نامه سیاهی در مزار ایشان به زری سفید بر سر کشیده بی ادبانه غنوده بود سر
از تن او جدا دیده اند اکثر مردم از قهر او هراسان بودند سید شهاب الدین آنجناب و سید حضو اند
و سید حسین هر سه بزرگ در جوار سادات رنگه مسجد زینه کدل آسوده اند حضرت سید موسی و
سید ذوالفقار و سید جعفر و سید افضل و سید معصوم و قاسم و سید داود این هفت بزرگوار برادران

دهی امام یکدیگر در موضع بیروه پرگنه بانگل در یک روضه آسوده اند از انجمله قبر سه سید ظاهرست و چهار
قبر دیگر مستوره و مندرس شده است و سید عبد العزیز که ظاهرا رفیق ایشان بود سر دروازهٔ روضه بیرون
مدفونست و سید قاسم سیدیست بزرگ در موضع تیله گام پرگنه بانگل و سید محمد بخاری در موضع
کرالپوره پرگنه بانگل ست و سید خلیل نیز در پرگنه مزبور و سید جعفر مشهور السادات و الجذبه و الکرامة در
موضع رادلپوره و سید محمد منطقی ثانی در محله تاشوان پائین تر از روضه سید علی اکبر که الحال بمزار
ملافتو مشهورست حضرت سید خلیل کاسانی و حضرت سید محمد و حضرت سید عمر و سید علی و
حضرت سید کاظم و سید مراد و سید جعفر و سید ماد و سید حسین از محله بوزه گران تا محله پچه پل تفاریق
آسوده اند و سید ذو الفقار و سید علی و سید عبد الاحد و سید قاسم و سید حسین و سید ابراهیم و
سید شاه نواز و سید اسحق و سید اسمعیل و سید قیصر که در محلات نور باغ و سکه ڈافر و نواحی آن
مدفون اند حقیقت مولد و منشأ این حضرات غیر از نام در هیچ کتابی بنظر نیامد فرد ندانم ز
آغاز و انجام شان ٭ مرا بر زبان ست بعد نام شان ٭ بذکر مشائخی که در زمان سلطان زین العابدین
بعرصه آمدند تا در آنوقت رحلت فرمودند حضرت شیخ نور الدین نور الله مضجعه از غایت اشتهار
احوالش محتاج اظهار نیست در کلیسی سالگی توفیق توبه یافت و از رهبانیت که در آنوقت شایع بود
روی برتافت و بشعار اسلام در راه ریاضت و جانبازی شتافت یادگار متقدمین و افتخار متاخرین بود
نسبتش صورةً و معنیً تمام لطف و جمال همتش ظاهراً و باطناً مصروف متابعت محبوب ذو الجلال علیه
الصلوة والسلام من رب المتعال سر دفتر ریشیان کشمیرست ریشی کسی گویند که از زمرهٔ زاهدان و
عابدان در ریاضت سخت و صلب تر باشد و خود را از اولاد و ازدواج فارغ دارد دست از جمیع آرزوها
و هوا و هوس کوتاه دارد چه جای ملک و مال و جناب این شیخ با کمال درین امور ازین طبقه متفرد و ممتاز بود و زهد و
تقوی را بغایت الغایت فرمود چون ابتدای کار حضرت شیخ جذبهٔ الهی بود و از شعلهٔ نامتناهی در گرفت
دکار با آه و ناله و اشعار شیرین مقاله داشت باندک همتی حجب صوریه را هم که تعلقات زن و فرزند بود
بر داشت رباعی آنکس که ترا شناخت جان را چکند ٭ فرزند و عیال و خانمان را چکند ٭ دیوانه کنی هر دو جهانش
بخشی ٭ دیوانهٔ تو هر دو جهان را چکند ٭ دوازده سال در مغارات جبال از همه بیگانه گشته به تنهای گذرانیده
غیر از کاسنی قوتی نداشت دوازده سال دیگر آنرا هم ترک کرده بر یک کاسه شیر بگذرانید و هرگز در عمر بکام
نفس نرفت چون شیر را هم موجب لذت نفس پرور دانست آنرا نیز گذاشت و دو نیم سال بر قدری آب
جوی عام اکتفا کرد بیست و شش سال نان و غله نخورد این مذکورات از غایت شهرت از بیان مستغنی ست

بلیت قوت جبریل از مطبخ نبود ٭ بود از دیدار خلاق ودود ٭ الغرض شیوهٔ ریشیان را
که بعد خلاصمن و پلاسمن یا سمن مندرس شده بود بتجدید تزیین آراسته و پیراسته بر پا داشت و همت
بر قتل نفس و شکست بدن عنصری بگماشت و در اینا اتباع سنت نبوی را در قول و فعل بر افراشت
ملاقات مقرب سبحانی حضرت میر محمد همدانی میسر کرد و حضرت میر قائل بکمالاتش شدند و تحسین نمودند
با اکابر آنوقت مثل میر سید حسین سامانی بسیار صحبت داشته بلکه از خدمت ایشان استفاده هم فرموده
بنابر اتصال و جوار اکثر بملازمت میر سید مستفیض مینمود و با حضرت شیخ بهاء الدین و شیخ سلطان بکلی و بابا
حاجی ادهم و امثال ایشان که هم رتبه و همسال بودند اکثر دید و وادید میشد و اینکه بملازمت آن قدوة الاخیار
با جناب میر عالیمقدار حضرت علی ثانی زبان زد مردم است نزد محققین بتحقیق نرسیده والعلم عند الله
در شکم مادر بود که مردان غیب استفاضش میکردند بمادرش سلام می گفتند و بشارت از لا عارفه نجذوه
یافته صاحب اسرار الابرار تولد آن قدوه کبار را در سال هفتصد و پنجاه و هفت و وصال در هشتصد و
بیستم نوشته است اما مشهور این است که در سال هشتصد و چهل و دو رحلت فرمود میگویند که سن شریف
شصت و سه بود وقت نزع مرید صادقش بابا نصر الدین گفت هیچ آرزو داری گفت حق گفت
شربتی بخوری گفت تمام عمر بجهت حق ترک کردم این زمان چرا بخورم حق گفته جان بحق تسلیم کرد
حضرت بابا زین الدین اصلش از کشتوار بود زیا سنگ نام داشت باشارهٔ غیبی با در کشمیر آمده در خدمت
بابا بام الدین که از خدمت حضرت شیخ مأمور شده بود رسید بر دست حضرت شیخ مسلمان شد و در غار
عیش که مسکن دیو و پری بود بامر شیخ سکونت فرمود نفس کشتی آغاز نمود چون در آن مقام آب نبود
خدمت بابا باستدعای شیخ شمس الدین متوجه شده و از زیر درختی ببشارت نشان آب یافتند
و زیر آن درخت را رفتند و آب جوی آوردند خدمت بابا زین الدین بنابر ملال سلطان زین العابدین
در عین برف به تبت رفت در آنجا احیای مرده کرد چون به الحاح سلطان که مریض شد باز بکشمیر آمد
بعد صحت پادشاه در مقام خود استقامت نمود چون وقت موعودش رسید وقت رحلت وصیت
کرد که مرا غسل داده کفن پوشیده در تابوت بگذارید و منتظر باشید بعد تفحص چون در تابوت چیزی ندیدند
بلیت فانی ز خود و بدوست باقی ٭ این طرفه که نیستند و هستند ٭ حاضران و طالبان نالهای غمناک کشیدند
در خواب مأمور شدند که بجای تابوت مکان قبر درست نمایند و باشارهٔ غیبی خلفا و طالبان ایشان
مکان قبور خود را بالای خطیره بر پشت آن قبر که محاذی تابوت بابا است قرار دادند رحمة الله رحمة واسعة
حضرت بابا بام الدین برهمن بود بوم سادی نام داشت بزور ریاضت کمالات انسانی از طی مکان و مانند

آن حاصل نمود چون وقت هدایتش رسید خدمت شیخ نور الدین بتربیت او رفت بعد گفتگو بومه سادی
عروج روحانی بآسمان نمود شیخ نعلین خود را اشاره فرمود آن هم بسرعت در عقب او پرواز کرد بومه سادی آنرا
دید قفل دلش وا گردید اسلام آورد مسمی به بابا بام الدین شد تا آخر عمر در بومه زوه که بالاتر از مقام
مجه بون ست بعبادت اشتغال نمود و بعد اسلام دوازده سال زیست و صائم بود افطار بآب سبز
کرد آب از سنگ بر می آمد و محتاج بخادم نبود و میل دیگ دیگران نمی فرمود وقت آخر فرمود که وعده
غسل و تکفین به بابا زین الدین داشتم او در رتبت ست در ساعت دم در کشید بابا زین الدین را حاضر
ساخت و رحلت فرمود در بومه زوه مدفون گردید مقبره اش نیز بازنگاه خاص و عام ست و محفل فیض تمام
حضرت بابا لطیف الدین قدس سره از سردارزاده های پرگنه مرو داون بود پیش از اسلام
لدی ریبه نام داشت شیخ المشائخ او را بلطیف الدین موسوم ساخت و به ارادت و خدمت خود بنواخت
از دلبران این راه و رهبران درگاه بود حالتی عجیب داشت مردم ترک دنیا از و آموخته اند اکابر این راه
ریاضات او را دیده بغیرت سوختند شیخ قدس سره در صحبت اول از وی پرسید که مقصود تو چیست
گفت مقصود من دیدار شما و دوستی شما گفت دوست تا کار دوست نه کند نشاید که دعوی دوستی نماید
گفت کار دوست چه بود گفت امتثال فرمان حق گفت فرمان چیست گفت فرمان آنست که مسلمان
شوی معبود خود را بنده باشی گفت مسلمان نشوم اما معبود خود را بنده باشم گفت معبود کیست گفت
صنم بلیت سرگشتگان کوی بتان را توئی مراد ٭ مقصد یکیست کعبه و انرا اگر صد اند ٭ شیخ گفت
از صنم مهجوری عابد صنم باشی نعره بزد و بیهوش افتاد چون بهوش آمد بشرف اسلام مشرف شد بحکم
جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین ترک سرداری و اهل و عیال کرد همگی تن بریاضت داد روزی
خادمش به ابل ساگ سبز را که تلخ ترین ساگهاست چیده داشته برای بابا جوش میزد بابا بجهت وضو
بیرون آمده بود شنید که ساگ متکلم شده میگوید مرا بر آتش نگذار که جان دارم و ذکر خدا میگویم بابا
در گریه شد و خادم را فرمود که ساگ خشک را جوش نداده باشید بابا بجهت کثرت رجوع مردم در موضع
پوشکر از روا اختیار نمود و همانجا وطن گرفت و همانجا در گذشت مقبره اش از مشاهیر مقابرست حضرت
بابا نصر الدین قدس سره خورد سال بود و بیماری صعب کشید آنچه میخورد هضم نایافته قی میکرد والدینش
از اغنیا بودند مال بسیار خرج کردند علاج پذیر نشد تا روزی جماعتی را در خواب دید در آن میان
شیخی مکرم و پیری معظم بپلاس پوشیده از شخصی پرسید که اینان کیستند گفت جماعتی از ابدالانند
گفت این مرد پیر در میان ایشان کیست گفت این شیخ نور الدین ست که در مقام کیموه زاویه گزین

شنده است آونشان علاج مرض ازان عزیز بدیشان یافت اینواقعه رابکسان خود بگفت چون پدر و
مادر را از غم او کار بجان رسیده بود در همان روز در خدمت شیخ قدس سره رسانیدند در حال پرسید
که زردی روی تو چیست کیفیت بیان کرد گفت چه نام داری و بچه لقب مشهوری گفت نصر نام
دارم و لقب اکثر بزبان کشمیری پهلوان را گویند گفت پهلوانی میتوان کرد گفت اگرچه بیمار باشد
میتوانم کرد پس بفرمود تا طعام بیارند چون بیاوردند گفت بیا سیر بخور بیامد و سیر بخورد و براحت
تمام هضم کرد بعد ازان هرچه میخورد گوارش میشد پس ما در پدر خود را وداع کرد گفت که من طبیب خود
یافتم تا آخر عمر با وجود ممانعت والدین بخدمت شیخ گذرانید و داد ریاضت داد و هرگز از صحبت و
خدمت شیخ جدا نشد رازدار و محل اسرار شیخ بود و خطاب حضرت شیخ در اشعار کشمیری که همه اش حکم
اسرار است در اکثر حالات باوست ع حضرت بابا قیام الدین از مریدان حضرت شیخ نور الدین است بامر ایشان
در منزه گام پرگنه دیوه سر که گوشهٔ خلوت و خوش فزا بود انزوا فرمود چشمه جاری داشت همت بر ریاضت
و تقوی گماشت قوت خود از گیاه جنگل مقرر نمود و نفس کشی بسیار فرمود پوست و استخوانی بر روش
مانده بود و درختهای خشک گرد چشمه نهال کرد در ساعت بامر الهی سبز شد در آنجا مدفون است بابا
عثمان اوچپ گنائی از نجبای این شهر است گنائی در عرف آنوقت نویسنده را میگفتند از مفتی
گرفته تا پتواری همین لقب بود خدمت بابا از کبرا و اصحاب کمال بود و بعد تحصیل علوم بذوق خداپرستی
در طلب مرشد افتاده چون او را در اینجا کسی بمرشد نشان نداد راه حرمین گرفت در آنجا از جناب حضرت
مرشد آفاق شیخ اسحق شطاری اوصاف مقرب باری شیخ بهاء الدین گنج بخش شنیده گفت در اول قدم
مقصود را گذاشته نشان مرشد ش بتفصیل شنیده بعد ادای مناسک حج بجانب وطن دوید بملازمت
شیخ رسید و باعث اشتهار او شد و کمر خدمت و طاعت بجان بسته و از قیود وارسته بهمگی راه خدا
گرفت و صحبت و خدمت مشایخ آنوقت را نیز مداومت نمود مثل حضرت شیخ نور الدین و حضرت
بابا حاجی ادهم و امثال ایشان چون رحلت فرمود در مقبره سلاطین پیش روی مقبره میرزا حیدر
کاشغری آسوده خانوادهٔ بابا عثمان را حقتعالی در علم و تقوی برکت داد اکثر احفاد و ذریات ایشان را
کار بافضیلت و علم افتاد به تقریب ضبط سیاق تاریخ ذکر بعضی درین رساله بجای خود خواهد آمد حافظ
فتح الله خوشخوان خلف و خلیفه بحر الیقان شیخ احمد خوشخوان در جوانی مظهر انوار سبحانی و مورد
اسرار ربانی شد کسب علوم عقلیه و نقلیه بسیار کرد و مسند اسلاف را در وقت خود زیب و زینت عجیبی داد
ارباب ارادت را مراعات بآداب طریقت میفرمود صاحب جمال و جلال بود در مذکورات معرفت و تصوف دستی تمام

ع وفات رحلت در [illegible] ۱۰۰۶

ع در عهد [illegible] سلطان [illegible] ۱۱۸ [illegible] رحلت یافت ۱۱

داشت از سخنان اوست که مردم میگویند که فلان از خدا دور شده است این کفر محض ست
چیزی از خدا دور نیست حیدر شاه پسر سلطان زین العابدین بعد واقعه پدر تخت و تاج یافت
و یکسال و دو ماه مملکت رانی کرد تغییر وضع پدر نمود و قوانین او را بر باد داده و باین شامت در عالم
مستی از منظر افتاده گردنش شکست از دنیا زود تر برفت در سنه ٨٨٠ حسن شاه پسر حیدر شاه بعد
پدر بر سریر سلطنت نشست از راه تن پروری و نازنینی تن بامور خطیر سلطنت نداده بعیش و عشرت
و بعلم موسیقی پرداخته حکومت خود ضائع ساخت گویند که هزار و دویست قوال هندی نوکر داشت و بکمال ذوق و رعیت
و لشکر و محافظت اطراف نمی پرداخت گویا مصداق حال او این شعر است بلیت که چون تشنه شد خراب از آب انگور
ولایت کی تواند داشت معمور ٭ رفته رفته کار بجائی رسید که مردم بهلول پوره وغیره که خراج بپادشاه کشمیر
میدادند روگردان شدند تازی بت سپهسالار فوج عظیم بر مردم بهلول پوره رفته از آنطرف حاکم لاهور
تاتار خان مقابل شده آخر تازی بت شالکوت را تاخته تاتار خان اراده کشمیر کرده بود مغلوب و خوف
و رعب شده از کاجی وار برگشت لیکن بهلول پوره وغیره بتصرف خود در آورد در زمان حسن شاه
آتش عظیم واقع شده مسجد جامع سوخت پادشاه متوجه به تجدید تعمیر شد بآراستگی تمام بهتر از سابق
در عرض سه سال و دو ماه زامت کرد و سلطان خانه را نقش و نگار بسیار و خطوط و کتابه دیوار بکمال زینت
بکار برد بعد اتمام مسجد باز آتش در محله علاء الدین پوره واقع شده خانقاه معلی امیر کبیر به سوخت سلطان
کمر همت بر تعمیر آن بسته و اطراف آنرا که خانهای مردم داشت خریده داخل صحن خانقاه نمود قاضی حمید الدین
پدر قاضی ابراهیم مورخ را تولیت خانقاه و بقلع خبر آن فرمود ملک احمد ایتو وزیر و از نسل چندان
سنجر رینه و از ماگریان احمد ماگری در عهد او سپه سالار بود ملک احمد ایتو مسجد سنگینی در پایان محله
دیده مر بنا نموده و متصل آن برای خود مزار سنگینی تعمیر کرده که آنجا مدفون است و تا الآن معمور و موجود است
در زمان سلطان حسن شاه واقعه عظیمه که در کشمیر رو داد اینست که میر شمس عراقی بتقریب سفارت از جانب
سلطان حسین میرزا والی خراسان بکشمیر آمد بمکتوبی از سلطان با یک پوستین که پیش از لباس خاص سلطان
برای حسن شاه آورده و اظهار فرمایش بعض تحائف کرده چون در همان ایام واقعه وفات حسن شاه رو داده
میر شمس عراقی را قریب هشت سال مکث طویل در کشمیر اتفاق افتاد هر چند ایمرتبه سعی بپیش رفت مذکورات
مذهب کرده بود صورت نگرفت خود را بظاهر در سلک مریدان شیخ السالکین خدمت بابا اسمعیل در آورد
و اغوار بابا علی نجار که از مریدان بابا اسمعیل بود و علم نداشت در ضمن کرده عقائد باطله را در نهاد او جا داده
و در میان امرای کشمیر بلطائف الحیل نفاق طرفه انداخته بعد هشت سال در زمان فتح شاه بازروانه خراسان

نسخه مرتب

۲ مسجد شمس علی المعروف تاریخ تعمیر اوست

شد چون سلطان حسین میرزا بر خباثت و خلل باطنی او واقف گردید از نوکریش بر طرف نمود و باین جهت بازاراده کشمیر کرده چنانچه به محل خود مرقوم میشود مدت حکومت سلطان دوازده سال و پنج روز بوده در اثنای اتمام مسجد جامع واقعه حسن شاه بمیان آمد سقف و دیوارهای دو جانب ناتمام بود ملک ابراهیم ماگری که از سرداران آنوقت بود توفیق اتمام آن یافت در تاریخ هشتصد نود و سه در گذشت مخفی نماند که تا آخر عهد حسن شاه امور سلطنت سلاطین به ضبط و ربط تمام و استقلال و انتظام صورت انصرام داشت و با وجود بی پرواهی این دو پادشاه عیاش اکثر امرا قدم از جادهٔ اطاعت و انقیاد بیرون نمیگذاشت چون واقعه حسن شاه رو داد امرا و سرداران بسرکشی و انحراف را در خاطرها جا دادند و پای در وادی منافقت و مخالفت نهادند جمعی بجانب سلطان فتح شاه مائل شدند و بعضی محمد شاه را تحریک نمودند از بجهت رخنه کلی در مملکت کشمیر جا گرفت و درین میان مراجعت میر شمس عراقی کرهٔ ثانیه بجانب کشمیر اتفاق افتاد و بعضی از امرای قبیله چکان که در آنوقت رتبه نوکری و کوکلتاشی در خاندان سلاطین داشتند در ارادات میر شمس آمدند و مذهب او را قبول نمودند این معنی منجر به مخالفت مذهب هم شد و صورت عناد و عداوت در میان امرا بیش از بیش راه یافت و هر کس براه خیره سری و فتنه انگیزی شتافت چون وقائع در ضمن اوراق آینده مرقوم کلک حیرت سلک خواهد شد اولی اینست که احوال حضرات عالیه درجات که از اواخر عهد سلطان زین العابدین تا دور فتح شاه و محمد شاه زینت بخش مسند هدایت و تقوی بودند طراوت افزای این اوراق گردد که علت غائیه تحریر این نسخه تذکار حالات حضرات است بعد آن حالات شاهان بین التفصیل و الاجمال مرقوم خامه عبرت نگار شود لهذا ذکر مبارک حضرت شاه سید خوند بردار از نجبای سادات است بکمالات صوریه و معنویه مشحون به تجلیات قرب الهی و جذبات قویه مغفرت دین وطن مبارکش چون خطه کشمیر را بقدوم خود مزین فرمود در محله دانده مزار که منتهای معموره شهر است سکونت نمود هبط فیوض الهی بود عمری بسیار یافت چون براه اصلی شتافت سلطان وقت موفق به تعمیر خانقاهی برای خادمان او شد در یکی از حادثات صورت انهدام گرفت بعد آن در زمان حکومت چکان باز تعمیر یافت که تا الآن بهمان صورت و نشان موجود است و مقبرهٔ حضرت سید قریب بخانقاه است محل فیوض و برکات و زیارتگاه اهل مناجات اولاد آنحضرت در محله مسطوره اقامت دارند تا الحال فرزندان و احفاد ایشان نسلاً بعد نسل در مقام فقر و خداپرستی مستقیم اند و بعضیها رتبه عرفان داشتند شیخ شمس الدین بغدادی صاحب حالات عالیه در زمان سلطان زین العابدین کشمیر را به قدوم خود مزین نمود و در مقام زینه پوره که در آنوقت بنا یافته بود بجهت لطف و هوا

در مقام ... از جناب مخدوم ابو العابدین ... [illegible]

فضای دلکشا سکونت اختیار فرمود مطبخی بابرکت و وسعت داشت روزی مولانا خاکی را
که خادم خاص شیخ وقت بود طیاری دیگدان فرمود که نمک بیارد و در ساعت خود را بطی مکان
برتهنه رسانید و یک خروار نمک بر پشت بار کرده به بیر پنجال رسید باز بارش شد و وفور آب نتوانست
عبور کرد شیخ حاضر شد و خاکی را از آب گذرانید هنوز دیگدان ناپخته بود که نمک رسید ده یازده روزه
راه آمد و رفت را در یک ساعت طی کرده برگشت طرفه شوری در ارباب ارادت و ریاضت انداخت
حالات دکار و بار شیخ ازین قبیل بود خلق وسیع و نشان منیع داشت چون ازین دار رحلت فرمود
در همان مقام زینه پور با جمعی از مریدان و معتقدانش مدفون ساختند سید جعفر از اکابر سادات
و از اصحاب مقامات عالیات انزوا را دوست میداشت و نظر بر غیر حق نمیگذاشت چون رحلت نمود
در موضع راولپوره که از شهر بمقدار دو میل بیرون است مضجع فرمود مقبره اش زیارتگاه خاص و عام و
محل فیض تمام است و در موضع گرند پرگنه بیروه هم مکانی را منسوب بآن بزرگوار میکنند لیکن بجهت عبور
جسمانی یا روحانی خواهد بود والا قبرش در راولپوره است بزار و متبرک ذکر حضرات ریشیان که در اوائل وقت
بودند بابا پیام ریشی قدس سره مسکن اصلی او قریه جند نو بود از اطراف شهر و مضافات لار صاحب اموال
کثیره و اهل شوکت از دو زرای سلطان این دیار بود سبب تنبیه اش آنست که روزی بشکارگاه دید که موری
دانه در دهان گرفته میرفت باین حال از اسپ فرود آمد تا شب به نظاره آن فرو رفت گفت که مور چگان
برای زمستان باین تنگی دو توشه بر میدارند و برای آنجهان خوشه بر نمیداریم ترک منصب کرد و دنیا
پست پا زده از هر چیز بر داشت و در کار شد مصراع ع تا نیاید یک جذبه ترک دنیا کی شود مدتی
در خدمت شیخ زین الدین قدس سره استقدام نمود چون قدم در سلوک محکم ساخت و بکشف احوال
پرداخت اجازت یافت که در کوهستان رینوه در پرگنه بانگل گوشه نشین شود که آنجا دیوستان بود
بانگ نماز بلند خواند دیوان مقاومت نتوانستند نمود منقاد شدند اکثر در ربقه اسلام در آمدند
و همانجا تا عمری بود و همانجا آسود بابا شمس الدین رحمة الله علیه وطن اصلی او پرگنه مرد است هرگاه دست
ارادت بدامن فیض مامن بابا بام الدین زد در موضع کرونه رفته بعبادت الهی و ریاضت جانکاهی مشغول شد
معنی موتوا قبل ان تموتوا حاصل نمود به ریاضت بی نهایت چون از طلب خاستن و نشستن در خود ندید
عمر در تابوت گذرانید حتی الامکان سعی در عبادت و در انجا هم میکرد یکی از مخلصانش بتقریب مهمی از
مهام ملکی با لشکری بملک تبت رفت هر تیر و تفنگ که باو میرسید از سر زنده بابای دل زنده دفع میکرد
ناگاه خبر کشتن او بخانه رسید زنش پیش بابا رفته حقیقت حال بیان نمود ایشان فرمودند که زنده است

بیروه

پیام الدین

رینوه

هن دافع بلای او شدم این را به کسی اظهار نه خواهی کرد زن ناقص عقل اظهار نمیعنی نمود از جای قدیم
نارینکام — بموضع نادیکام پرگنه دیوسر انتقال فرمود چون آن مخلص قدیم آمده بابا علیه الرحمة را التماس باز آمدن کرد
قبول خاطرش نیامد در قریه مرقوم مدفن دارد زیارتگاه عوام و خواص است روزی میر ریشی مؤذن را فرمود
اذان بگو گفت هنوز وقت نرسید بعد از لحظه رجوع بباطن کرده بار دیگر تاکیدش کرد گفت حالا وقت
ست که درین ساعت فرشته که بصورت مرغ سفید بر آسمان است اذان میگوید بابا علیه الرحمة را ازین
پیر بانہ — سخن تسلی خاطر شد بحال باطن او وقوف یافت شیخ پیر بانه قدس سره از قریه رانزوین از زمین
اچهه است در سن دوازده سالگی در خدمت سلطان المجاهدین شیخ نور الدین قدس سره راه یافت چون
بپابوس رسید فرمان یافت که در صحبت شیخ عبد اللطیف شتابد شیخ شریف انشوار که در چاترگام
آسوده است نیز در صحبت او بود هر سه بزرگوار را حکم شد که در قریه اوترهل بمقام چوترباله مقام سازند
مدتی در آنمقام فیض انعام مشغول بحق بودند و افطار به گیاه جنگلی نمودند چون شیخ عبد اللطیف قدس سره
بمقام پوشکر رفت شیخ شریف بچاترگام و شیخ پیر بانه بمقام چوترباله نشسته بود روزی ابل سال
که خوراک ایشان بود پیش شیخ عبد اللطیف آوردند سخت بود که اثر طبخ اندک داشت گفت چرا چنین
کردند شیخ بیشتر گفت شیخ پیر باز ساگ خشک می آرد از آنست که اثر طبخ کمتر یابد شیخ پیر بانه گفت
که از گیاه سبز تسبیح میشنوم از انجهت نمی پزم بلیت هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید
و اگر هیزم خون از و جاری میشود روزی شیخ گفت که ببینید تا خود چه میخورد شیخ شریف فرمود که
نمیتوانم دید که شیخ پیر بانه صاحب غیرتست شیخ عبد اللطیف خود باین کار مشغول شد دید که بیخ گیاهی
میخورد خشک شده تر بعد از ان شیخ عبد اللطیف هم ترک گیاه سبز نمود و او را خدمت نه فرمود ولیبید غیرت
کرد و گفت که چوترباله نشینید پس به چوترباله چند سال گذرانید بعد از چند سال این شتر شکل آمد مشهور است
که شیخ پیر بانه را دو خادم بود ریش سفید و پس از و کلان تر روزی در امر او خلاف کردند در جنگل نشسته اند
روز دیگر می بینند که ریش هر دو بر زمین افتاده است و هیچ موی نمانده باز پشیمان شده آمدند و توبه
کردند شیخ برای ایشان یک حجره فرمود در ان یک حجره دو قبر ساختند و تا که بودند مشغول بعبادت
بودند چون رفتند در ان دو قبر مدفون شدند بابا رجب الدین از خلفای بابا بام الدین است
دانای اسرار بودند با سه برادر از ولایت آمده بودند دو دیگر فخر الدین و شکر الدین چندی در لباس
نوکری میگذرانیدند بصحبت و نظر بابا بام الدین دست از دنیا برداشتند و تخم طلب الهی در دل کاشتند
بابا رجب الدین در دامان کوه ناکه نارن پرگنه مارتند اختیار گوشه عزلت نمود و قوت خود از کتابت

کلام الله فرمود با دوازده تن از ریشیان درین مکان تا آخر عمر به تجرید و تفرید گذرانید و خوابگاه او
در بلندی موضع مزبور واقعست مرجع خاص و عام بابا حبیب الله ریشی از خلفای بابا بام الدین است بعد ادای
حقوق خدمت و ریاضت حسب الامر مرشد اهل سعادت در موضع اکهال پرگنه لار که وطن اصلیش
بود و درانزوا و ریاضت کمال سعی نمود قصه زن فاجره که تکلیف فعل نامشروع نمود و ایشان
عضو خود را بریدند مشهور است در قریه اکهال مدفونست اصحاب پاکیزه ذات داشت بابا دریا دین مدت
مدید مرید شیخ زین الدین قدس سره بود سالها در خدمت او اقدام نمود چون اجازت یافت
در تمام کشمیر بگردید چون در خدمت شیخ فخر الدین که در مقام زنگل پرگنه بهاک با کرامات شامله و
مقامات کامله نشسته بود رسید با وی مشورت کرد که کجا نزول فرماید شیخ فخر الدین قدس سره
برخاست که او را جائے نماید هر دو بزرگ به جنگل نهادند غاری یافتند که ماءول و بوده پس شیخ دریا
دین دران غار منزل ساخت حال او چنان بود که اول روز شنبه از مقام خود جستی بر قله آن کوه که
غار او در آنست خود را پنهان ساختی و هیچ چیز برای خوردن همراه نمیگرفت تا شش روز او را
هیچ کس نمیدید و روز آدینه او در مقام خود میدیدند و در همان شب شنبه افطار میکرد روزی در مقام
او قطاع الطریق افتادند و هر چه از اسباب ریشیان در انجا یافتند آنرا غارت کردند چون خواستند
که برند و متاع فقرا را قسمت کنند همه کور شدند پس افتان و خیزان بدست و پای بر پهلو غلطان حرم
خدمت آمدند پس همه اسباب را به خادمان او سپردند و در پای او افتادند شیخ قدس سره بخلق کریم
خود عفو فرمود و برای ایشان دعا کرد تا همه بینا شدند و ترک آن کار نمودند و فتی شیخ قدس سره
به نیت اربعین در غار در آمد وصیت کرد که در پیش او هیچکس نیاید و او را کسی نه بیند چون آن مدت معهود
تمام شد خادمان در غار در آمدند هیچ ندیدند که غیر از خرقه و کلاه او ازو نیافتند در خواب دیدند که می گفت
که بران غار مقبره او بکنند همچنان کردند اکنون آن مقبره زیارتگاه خاص و عام است[۲] رحمة الله علیه
بابا بالده مل از پرگنه کامراج در خدمت بابا زین الدین تائب شده بامر مرشد در مقام تیره کوٹ در حدود شیعوه
ریاضات شاقه کشید عمر در همان سمت بسر برد در موضع هنده ون پوره پرگنه کامراج مدفونست خلفا هم
داشت **حضرت بابا شکر الدین** مسکن اصلیه او قریه آرت از زمین پرگنه ناچهامول بود چون داعیه طلب
از دل او سر زد تمام اموال در راه خدا صرف کرد و طلبگار پیر شد در خدمت شیخ زین الدین قدس سره
آمد و در کار شد از ماسوا الله بر داشت و دل او روی از غیر حق بشست چون از انجا بمقام تیره کوٹ تشریف فرمود
در زندگی خود قبرے راست کرده بود روزیکه از اهل دنیا از علتے گریخته خود را دران قبر پنهان کرده از روز

له در موضع میگام بمقام یار قرار یافت بتاریخ ۷ ماه جمید الاول سنه ۸۹۰ وفات یافت در انجا آسوده ۱۲
[۲] و بروز یازدهم ربیع الاول عرس ایشان معمول و مشهور ۱۲

تا بشب در کمین بود چون شیخ قدس سره از انحال خبر یافت وصیت کرد که او را در ان قبر مدفون سازند
که در آن پای دنیاداری در آمده است همچنان کردند گبری بود بر جادهٔ رهبانیت نشسته صاحب حالات عجیبه و
مقامات غریبه در ساوی نام داشت از روزی مسجد جامع کلان را که در شهرت آتش گرفته آن برهمن را از مقام خود
آب از چشمه بر کنار می باشید آتش فرو نشست او را دیدند که بر بام مسجد استاده می باشید و نه دیدند که از
کجا می آورد از مقام او تا مسجد ده فرسنگ راه بود چون در خدمت بابا شکر الدین قدس سره آمد شیخ او را
راه به پیش خود ندا کرد از کمین گاه خمولت در بیشهٔ انگشت نمای بر جسته آمد آخر بعد از گفتگوی بسیار صحبت
داشتند بتوفیق باری ایمان آورد و یکی از واصلان حق شد بعضی گویند که مسلمان شد ولیکن چون مرا جعت
نمود زنده در غار در آمد بعد از آن هیچکس او را ندید که حضرت ریشی قدس سره منتقی زمانه مرید
شیخ بابا شکر الدین قدس سره بود یکی از ریشیان خود بجای فرستاد چند کس همراه گرفته در کشتی نشست
چون در تال اولر رسیدند ماهیان از آب بر جسته در پای او افتادند سکان کشتی این حال بدیدند ساعتی تالاب
صبر کردند ماهیان باز خود را در آب زدند تا باز یک ماهی بر جست در پای ریشی افتاد همراهان صبر کردند
آن ماهی را گرفتند بریان کرده بخوردند بعد از ان هرگز این حال را ندیدند چون باز در خدمت آن یکی ریشی
رسیدند قدس سره لباس تقوی از همه بر کشید و گفت که ظهور مخالف بطون نباشد کسوت دنیا دارانه
بپوشید آن ریشی که ماهیان در پای افتادند شیخ ردیپه ریشی بود بابا الولی حاجی از ساکنان موضع
چکو پرگنه ادون بود زنی خواسته بود وقت صحبت زنش خوش نکرده خلع بمیان آمد این معنی موجب
برودت دلش از دنیا شده راه کعبه گرفت دوازده سال سیاحت کرده به کشمیر آمده باشارت غیبی
مرید حضرت بابا نصر الدین شد و بقیه عمر در خدمت و صحبت او گذرانید وقت رحلت در آستانه
چرار در جوار پیر بزرگوار آسود شیخ اوتره تهکور سردار زاده بود بسبب اتفاق در عالم جنون افتاد تهاکور
شیخ زین الدین قدس سره یکی را به طلب او فرستاد تا پیش شیخ قدس سره رسید او را دید بهوش آمد
در کار شد تا بمقامات ولایت راه یافت چون باجل موعود در گذشت در مقام عیش مدفون شد
اول کسیکه از طائفه تهکوران در کشمیر نزول فرمود ملک حسن بود که ترک دنیا کرده براه طریقت آمد صاحب
کشایش بود و هنوز از تربتش بوی ولایت بمشام اهل الله میرسد و ملک جلال تهکور که اکثر مردم
این دیار بولایت او معترف اند و از کرامات و مقامات او معتقد نیز ازین قبیله است خانقاه گوجواره بنا
ساختهٔ اوست لچمه خاتون دختر ملک سیف الدین که یکی از وزرای سلطان سکندر بت شکن است مرید
میر سید محمد همدانی قدس سره در تحت یکی از والیان کشمیر آمده آخر زوجهٔ ملک جلال الدین شد و برای خانقاه مذکور

جوی آب از سندلار که دریای خوش آبست آورده و باین فیض جاری گوی سعادتمندی بر دبه لچمه کول اشتهار یافته آب همان جوی را برای مسجد جامع اشتراک قرار دادند[۴] شیخ لدی کتور و شیخ نوری ریشی و بابالدی گنائی مریدان شیخ عبد اللطیف اند قدس سره و در مدت دوازده سال شیخ لدی در خدمت او استقدام نمود درین مدت افطار او معلوم نشد که از چه نوع بود آخر دیدند که بخاکستر گرم و شور روزه میکشاد و معلوم نشد که دیگر چه میخورد بابالدی گنائی در ریاضت و خدمت مرشد دقیقهٔ نامرعی نگذاشته چون وقت رحلتش رسید وصیت کرد که در مقام زنده پال مدفون نمایند بنابر خوف غلبه خرس که در آن جنگل گور مردم را شگافته مرده ها را برآورده میخورد و خادمان در مقام پوشکر دفنش نمودند صبح وقت فاتحه معلوم کردند که قبر خالیست متحیر شدند بعد ساعتی خبر آمد که در مقام زنده پال یعنی بهمان مضطجع است در همانجا خادمان رفته حال را دیده از حرکت خود نادم شدند و بابا را همانجا مدفون کردند مرجع مردم و محل فیض و فتوح ست شیخ لچم ریشی مرید شیخ عبد اللطیف و خادم او بود چون قسمت طعام کردی شبه طعام بی تحریک غیری در مجلس گردیدی از آن طعام بفقرا رسانیدی شیخ آدم ریشی مرید او بود صاحب کشف و کرامات پرهیزگار وقت شیخ نوری ریشی مزبور شیخ عبد اللطیف قدس سره قوت خود بکشت زراعت مینمود و جهه کسب ابتعمیر پلها و رباطها نمودی به فقرا و مساکین بذل فرمودی روزی در مقام او شصت کس وارد شدند شیخ قدس سره دیگچه هشت سیری پر از طعام قسمت کرد همه سیر شدند دیگچه

همچنان پر از طعام بود چون از آن پرسیدند گفت بسم الله الرحمن الرحیم گفته اگر به تمام عالم برسانم سیر رسد روزی در مقام خود حاضر نبود چند فرسنگ از خانه خود دور بود دزدان فرصت یافتند در صندوق شالی در آمدند شیخ قدس سره از همانجا آواز داد حاضران حال پرسیدند گفت دزدان در شالی افتادند چون بمقام رسیدند همچنان شده بود دزدان چیزی نیفتاد که بدان آواز رسیده بودند در قریه لولی پوره کهنه مدفون ست حضرت باباحنیف الدین قدس سره مرید بابا زین الدین قدس سره بود مدتی در خدمت استقدام نمود بایجاز مرشد بر کوه واراه از کوه پانچهامون در حزیده مدتی او را هیچکس ندید مستور و مخفی بود چون اهل اخلاص مردم آنطرف باشتیاق تمام در مغاره او آمدند بصورت قوی هیکل ماری حاضر شد همه فرار نمودند بعد از چند روز بدیدار فیض آثار او مشرف شدند سالها در آن کوه مستور بود وقت حاجت گیاهی که چارپایان میخورند میخورد پوست او چون پوست فیل درشت شده بود چون بدار البقا رحلت فرمود در قله همان کوه مدفون شد محل فیض و فتوح ست شیخ نوروز ریشی از مریدان خاص بابا رجب الدین جمال ظاهری بسیار داشت واقعهٔ او دور و دراز بعد واقعه بابا رجب الدین از تربیت مریدان او نمود و قائمقام شد صاحب کشف و ریاضت بود کارهای عجیبه کرده بعد ظهور او

[۴] روزی که آن نهر فیض بهره ور شهر جاری ساخت قریب هشتاد هزار مردم را در عیدگاه ضیافت بخشید و جوی مذکور وقف عام گردید که تا مدت سه صد سال فیض جاری او یادگار مانده

کرامت مشهوره بتقریب ادای حاجت قرضداری سر بسجده نهاد و جان داد مردم این امر را محمل بر قطبیتش کردند
داو در بند آن هم بنود و این شیخ نوروز ریشی ورای نوروز بابا ست که در موضع کهاک آسوده است و متاخر بسیار است
شیخ هردی ریشی از مریدان بابا رجب الدین است و تربیت از شیخ نوروز ریشی مزبور یافته شیخ نوند
ریشی از مریدان هردی ریشی ست پنجاه و چهار سال چله کشیده انزوا کرده اصلا ردی زنان ندیده صاحب کمال فعلو حال
بود حضرت شیخ اسمعیل خلف و خلیفه حضرت حافظ فتح الله ولد شیخ احمد خوشخوان است که ذکر بر دو گذشت
عالم بعلوم ربانی و کاشف رموز سبحانی بود در ورع و تقوی دستی عجب داشت در عهد خود شیخ الاسلام کشمیر
و مرجع صغیر و کبیر و نقیر و قطمیر بود و خانقاه کلان و طبقه دار یکی در دامن کوه ماران بربست در جائیکه الحال مقبره
ایشانست و دوم متصل مسجد جامع برابر مزار اجداد و آبای ایشان هر دو خانقاه آباد بود چهار صد صوفی
اوراد خوان هر روز در خانقاه حاضر بوده روزینه از ایشان مییافتند و سوای آن مسافرین از فقرا و طالبان
علم بکثرت هجوم آمد و رفت داشتند اکثر از ولایت ماوراء النهر و هرات باین شهر می آمدند و نان از مطبخ
خانقاه او میخوردند برکت در مال و زراعت خصوص انگور زار از شیخ بسیار بود ظاهرا و باطنا تربیت طالبان
میفرمود و کتب بسیار با لوازم دیگر وقف خانقاه کرده و شیخ مذکور عهد از شمسی چک که مرید صادقش
بود گرفته بود که چون وزیر شغل اعانت اهل اسلام نمائی و هدم بت و بتخانه فرمائی چون بنفس مبارک ایشان
بحکومت رسید وصیت بعمل آورده در ترویج شرع مبین بسیار نمود برای شیخ خود قریب آستان سید محمد
نورستانی که مدفن آبا و اجداد شیخ هم نزدیک همانجاست بنای خانقاه کرده و حجرهای هر دو طرف
بالا و پائین معمور ساخته و بعد فوت شیخ مطابق وصیت ایشان کتب خانه و مطبخ بحال بود و بعضی دهات
داخل و بگر که داشت وقف خانقاه نموده بود تا هزار و نود و نه این خانقاه بحال بود و بعد ازان به حادثه آتش
بسوخت و چندین تن از اولیا دران خانقاه خلوت کشیده اند این شمسی چک در پیش دروازه مزار حضرت شیخ
بهاءالدین که بنای آن در عهد سلطان زین العابدین بود مدفون است بیرون مزار متصل خانقاه خشتی ازد
و قبر با سنگهای قبر برابر است بعضی گویند که پسران او دینه بابرادر آل محمد شاه پسر حسن شاه بتاریخ
هشتصد و نود و سه منصوبه تخت نشینی شد نظر بر صغر سن او که هفت ساله بود زمام اختیار ملک بدست سادات
بیهقی افتاد ایشان نسبت بامرای کشمیر باستعلا و افتخار و سخت خوی و سلوک به تحصیر میکردند ازینجهت امرای در کمین ماندند
و سر بشورش بر داشته در دار الاماره چهارده کس از سادات را که کلان تر ایشان سید حسین بود بشهادت رسانیدند
فتنه عظیم برپا شد مزاجها مختلف گردید و مردم در فکر رخنه سلطنت افتادند و از هر گوشه قابو جویان سر
بشوخی و فتنه انگیزی نهادند ازینجهت بجنگاش بعض امرا و سپاه بعد دو سال و هفت ماه محمد شاه معزول شد

تاریخ وفات لهست دمیدان اله گواه جهت قبرستان اهل اسلام وقف خانه امام لموز دوباره مسجد در میدان مذکور تعمیر زده

تاریخ [illegible] ۹۱۶ [illegible] ۱۰۱۵ ه [illegible]

و باتفاق بعض معتمدان راه فرار اختیار نموده خود را باطراف کوهستان رسانید فتح شاه بن ادهم خان
بن سلطان زین العابدین که در نوشهرهٔ کوهستان حاکم بود باشارهٔ مردم کار طلب باتفاق و اعانت
ملک سیف الدین روز یکشنبه جلوس نمود چون تمام حکومت ولایت کشمیر دران حین تعلق باو داشت
ملک شمسی چک باتفاق ملک سرنگ رینه و ملک موسی رینه بمخالفت ملک سیف الدین کمر بسته انواع
مخالفت نموده رفته رفته کار منجر بقتال شد در عین محاربه ملک سیف الدین بکار آمد ملک موسی پیاده گشته
از هجوم عوام بخاک فنا فرو رفت و ملک زخمهای کاری خورده در اندک مدت نیز ملحق عدوی شد چون هر دو
ملک راه عدم گرفتند وزارت بملک شمس چک تعلق گرفت اما احوال عالم مثل عهد ملک سیف الدین
که در عدل و احسان بی‌نظیر بود زیب و رواج نداشت و بسبب بی پروای پادشاه منجر بمخالفت امرا خصوصاً
میر سید محمد و ملک ابراهیم ماگری و ملک کاجی چک و ملک عیدی رینه که از مقربان و ارباب اقتدار بودند
شد درمیان این جماعه و شمسی چک باغوای ملک موسی چادوری محاربات عظیم دست داد و ذکر استقلال میر شمس
عراقی و انحراف مذهب میان مردم کشمیر بسبب اغوای او مخفی نماند که از جملهٔ واقعات عجیبهٔ مشکله که در زمان
فتح شاه و تسلط ملک موسی رینه در کشمیر رو داد آمدن میر شمس عراقی که پیشتر در عهد حسن شاه بتقریب سفارت
درین شهر رسیده و توطن نموده بود چنانچه گذشت چندی بظاهر در زی صوفیان و متوسلان
ولایت دستگاه شیخ اسمعیل کبروی قدس سره در زمرهٔ مروجان ملت اسلام که دران ایام شعار بت شکنی
شایع بود داخل شده و ارادت خاص بجناب شیخ ظاهر کرده و ربط معنوی با بابا علی نجار که از مریدان
حضرت بابا اسمعیل بود بهم رسانیده و او را اغوا نموده چون بنابر همواری وضع آراستگی ظاهرش که زبانی و
بیانی داشت و بعضی علوم غریبه میدانست شاید خدمت بابا اسمعیل بمریدان خود گفته باشد که با این مغل
نشست و برخاست مکنید بابا علی که ناحران مخصوص و بیشتر از همه باو نشسته بلکه بظاهر و باطن باو پیوسته
و ازین غافل که بیت از ره مرو بظاهر هموار مردمان * در خاکهای نرم بود دام بیشتر * باوصف
آن شمس عراقی متردد بود درنگی نگرفت و باز مراجعت بخراسان نموده بود چون سلطان حسین از
خلل باطن او معلوم کرد از نوکریش معزول فرمود باز عازم مراجعت بکشمیر شده پیش از آمدن خود کسی را
برای تحقیق احوال بکشمیر فرستاد معلوم کرد که خدمت بابا اسمعیل بکبر سن رسیده و دامن از صحبت خلق
کشیده است بازار بابا علی گرم است خطی برای بابا علی نوشت که من ترک دنیا کرده خلافت از جناب حضرت
سید محمد نوربخش یافته بکشمیر می آیم بابا علی بکثرت و هنگامهٔ تمام باستقلال و اعتقاد تمام بهم رسانیده
در خانقاه خود نشانید مریدان خود را حوالهٔ او میکرد و اظهار نسبت سید محمد نوربخش برای فریب عوام مینمود

۹۱

داین سید محمد نوربخش بچند واسطه از خلفای حضرت امیر کبیر علی ثانی است و انتساب عراقی بجناب ایشان
افترای محض است سبحانک هذا بهتان عظیم چون بازار خود را گرم کرد و با اکثر مردم مختلط و مربوط شد
رفته رفته بتدریج خفیه مذهب تشیع اجاری نمود سعی با با علی مرجع اکثر امرای کشمیر شده خانقاه در
بدیبل و داشیانه بنا کرده در آنجا سکونت نمود خلوتها بجا آورده و بریاضات شاقه تن داد خوب
گفت هر که گفت بلبیت از ریاضت بدیشکان بد درون غافل مشو * سنگ میزند فلاخن بر شکم چون نان
میخورد * با ملازمان سلطان ربط بهم رسانید و مردم را وعدهای ظهور کرامات و خوارق خود بسیار
داد اکثر ساده دلان فریب خوردند بلبیت بوعدهای تو دل بسته ام چه ساده دلم * که آب خضر طمع دارم
از سراب غلط * اما تا حیات محمد شاه اصلاً کسی قدرت اظهار و اشتهار نبود در پنهانی ترددات امر تشیع
داشت هر جا باتفاق مخلصان بابا اسمعیل در شهر و قری دستش میر سید سعی انحراف مذهب حنفی المقدور
میکرد و خود در جزیرهٔ ساده دلان و نادان تعلیم مینمود در آن اثنا ملک کاجی چک که خواهرش در نکاح محمد شاه
بود و اختیار مملکت داشت باتفاق غازی خان آمد و رفت نزد شمس عراقی کرده بلکه بمذهب او در آمده
شمس عراقی هر دو کس را تحریک نموده که خانقاه میریه کبرویه که یک آشیانه است ویران باید ساخت
و دو آشیانه باید کرد غرضش این بود که بعد ویرانی باز در تعمیر آن توقف بکنانند و راه ندهند با خانقاه او
که در جدیبل ساخته است مرجع شود هر دو کس مدار المهام سلطنت بودند معقول محمد شاه کردند پادشاه
بهمین نیت که دو آشیانه سازند خانقاه معلی ابرهم زد بارادهٔ که مذکور شد بخیال باطل پیر شمس عراقی و
کاجی چک و غازی چک که در رتبه ارادت او آمدند چندی تعمیر خانقاه در خیر توقف و تراخی افتاد و اصلاً
کسی دل به تعمیر آن نداد تا آنکه خواهر کاجی چک زوجه محمد شاه که صالحه ماجی نام داشت و مرید بابا اسمعیل بود توفیق
و تائید الهی بغیرت آمد و کهنه آلات و جهیز خود را جمع کرده و نقد نموده کمر همت بر بنای خانقاه معلی بست
و پشت مخالفان دین شکست برایج معمول آنوقت سه هزار روپیه و شصت هزار تنکه صرف تعمیر خانقاه
معلی نمود و دو آشیانه نمود و بسیار بهوس و اخلاص در تزئین و ترتیب آن پرداخت بعد اتمام آن
یکهزار و دو صد گز پتو زینه گیری که آن را در عرف آنوقت زینه جامه میگفتند به کارکنان و معماران و
نجاران و پنج هزار کلهپوش پتو بمزدوران انعام داد از مردم شهر ده هزار کس را ضیافت طعام کرده و نیز
گذاشتن فلس کنگره بام وقف نامه بمهر محمد شاه درست نمود تولیت آنرا بنام سید محمد بن سید علی
که از سادات سینه آنوقت بود مفوض فرمود و من دخله کان آمناً تاریخ اتمام شد چون ملک
موسی جد ملکان چادوره از راه تقدیر بتبعیت شمس عراقی نموده مذهب او را قبول کرد بازار او بیشتر گرم

دایرهٔ حضرات کبرویه است از دے موجود ماند

شد بامر ملک موسی در جدّ بل جا یافت و باجرای مذهب خود مشغول شد کتابی احوط نام در مذهب
تشیع تصنیف کرده شایع ساخت بابا علی در محله حسن آباد دکان اغوای مردم را سرگرم داشته بیشتر
باعث ترویج گردیده غلبه بهم رسانیدند همه باباهای حسن آباد و بابا پوره وغیره از اولاد بابا علی مذکورند بعد
ازان در وقت خود بابا خلیل و بابا طالب و شیخ حسن جدّ بیلی تائید نموده این مذهب بیشتر شیوع یافت و تا
به ثبت رسانیدند بر اصل سخن رویم فتح شاه میخواست که ولایت کشمیر چون زین العابدین بیک کس مسلم باشد
ملک ابراهیم و بعضی از امیران عهد را متفق ساخته در تاریخ نهصد و شانزده ۹۱۶ سنه پلهاره برید بجنگ و جدال
پرداختند و زمین را بخون کشتگان گلگون ساختند بعد محاربات بسیار و کارزار بیشمار منصب سپهسالاری
بملک عثمان دار قرار یافت بعد دو ماه سرداران قبیله و انگران متفق شده بر ملک کاجی چک و جهانگیر بدر
گدائی ملک غالب آمدند بعض مردم آنها را کشته و ملک عثمان را حبس نمودند و فتح شاه را فراره گرفت بعد
یکماه ملک ابراهیم ماگری به جمعیت تمام فتح شاه که بهیره پور گریخته بود آورده مجدداً بر سریر سلطنت نشاند
و خطبه و سکه بنام او مزین شد یکسال سلطنت بی استقلال داشت بعده محمد شاه باز از سلطان سکندر
لودی والی هند مدد آورده ملک نصرت رینه و ملک کاجی چک و ملک لوهر ماگری مقابل شده داد مردانگی
دادند و فتح شاه طاقت نیاورده راه کوهستان گرفته در کوهستان بدار البقا رفت و کلاه مبارک حضرت
امیر کبیر سلطان قطب الدین عنایت کرده بود تا آن زمان نسلاً بعد نسل سلاطین وقت جلوس بر سر خود
میگذاشتند بدست فتح شاه رسیده بود آنرا وصیت کرده که در کفنش همراه کنند چون این معنی بگوش
شیخ المشائخ شیخ فتح الله خلف و خلیفه حضرت بابا اسمعیل رسید فرمود که سلطنت از اینها رفت الحق
که بعد آن اگر دو سه تن پادشاهت هم کردند اما استقلالی نداشتند تا اینکه منتقل به قبیله چکان شد چنانچه
بمحل خود مرقوم میگردد بالجمله نعش فتح شاه را بکشمیر آورده در مقبره سلاطین مدفون ساختند و سلطنت
کشمیر باتمام استقلال بی مداخلت اقران تعلق به محمد شاه گرفت اما امرای قبائل چکان که از
مرتبه رضاع و چاکری بپایه قرابت و امارت رسیده بودند فی الجمله تسلطی در امور ظاهر مینمودند در تاریخ
نهصد و بیست و شش ۹۲۶ ملک کاجی چک سر خود ملک مسعود و الجمعیت تمام با سیر کردن ملک جهانگیر که از
امرای آن عهد بود و با آنها غالب سلوکی مینمود فرستاده ملک لوهر ماگری و ملک حیدری رینه در قلعه
ناکام بمخالفت پرداختند در تاریخ نهصد و بیست و هفت ملک علی و لوهر ماگری و ملک ابدال در قلعه
جیره او دربار سپاه انبوه بجنگ آنها در افتادند آخرها کشمیر را چهار حصه ساختند یک حصه بملک ابدال
که منصب حکومت بوی بود دوم برادرش ملک لوهر و سیوم بملک علی چهارم بریکی چک و شیخ علی که سردار لشکر

لوهر ماگری

از قبضه سلاطین مسلمین برآمد همچنان بظهور پیوست ۱۲

بود و دیگر آن می آید بارها با مردم کشمیر جنگ نموده در آخر فصل خزان بهندوستان رفت و
ملک علی تا نوشهره همراهش بود تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در تاریخ نهصد و سی و هشت
میرزا کامران ولد ظهیر الدین محمد بابر پادشاه که بتازگی هند را به تسخیر آورده بود ازین عالم رحلت کرد
و سکه و خطبه تعلق به نصیر الدین محمد همایون پادشاه گرفته میرزا کامران اجازت گونه از همایون پادشاه
حاصل کرده بجانب کشمیر توجه نموده در نوشهره مانده محرم بیگ و شیخ علی بیگ را با سی هزار سوار به کشمیر فرستاده
چون کشمیر در میان امرا منقسم بود کسی مقابل لشکر مخالف نشد تا آمده در قلعه جیره او ڈر فرود گشش نمودند آواز
فتح و نصرت جانب هند رفته مردم تاریخها گفتند و خود محرم بیگ این تاریخ گفته و بکامران میرزا فرستاده
تاریخ به حکم پادشاهی کز حریمش * بفهم آسان نشد تفهیم فردوس * سفر کردم بسوی شهر کشمیر * که از
خوبی دهد تعلیم فردوس * چو کردم فتح نیم او بتاریخ * خرد گفتا که فتح نیم فردوس * آخر الامر امرای
کشمیر از جیره او در موضع اته واجن آمدند محرم بیگ بجمعیت تمام در اته واجن بجنگ و حرب استاده
امرای کشمیر بر کوه سلیمان برآمدند بعد از محاربه بسیار چون محرم بیگ مغلوب شد طرح صلح انداخته
آهنگ رفتن به هندوستان نمود بعد مراجعت او هنوز سپاهیان کشمیر کمر وا نکرده بودند که بناگاه
در تاریخ نهصد و سی و نه سلطان سعید خان از کاشغر آمده خود توقف در تبت نموده پسر خود اسکندر خان را
باجمعی از مقربان که سرکرده آنها میرزا حیدر برادرزاده اش بود با چهار هزار سوار در فصل خزان از راه لار
در محلات نوشهره رخت اقامت کشودند و امرای کشمیر همه در قلعه جیره او در نزول نمودند کاشغریان
در عهد فصل فساد موسم سرما روی بجانب کامراج نهادند امرای کشمیر هر چند که تعاقب ایشان نمودند لیکن
از راه غلبه کاشغریان اهل شهر همه جلا شده روی به شواهق خیال و جزایر بحار آوردند اکثر دهاقین از
صغیر و کبیر بدست ترکان اسیر شدند فتح سرسری بگمان خود کاشغریان کردند یکی از شعرا در آنوقت این
تاریخ گفته در پیش سعید خان فرستاد تا مع ایجه فتحه کان شاه عادل * سلطان سکندر خاقان
دوران * و بر گرد اعدا در روز هیجا * فادر شد آندم از لطف یزدان * تاریخ فتحش الحق این است * روز
چهارم از ماه شعبان * بالجمله مردم کشمیر بعد این واقعه ز تمازر الصعوبت و خواری و شدت متاعب
و بیقراری بسر بردند چون آثار بهار روی زمین را جلوه نزهت و خرمی بخشید سپاهیان کشمیر با لشکر
ترک مقابل شدند ملک محمد علی و محمد ملک ناجی چاڈوره و ملک حسین رینه و ملک موسی و غیرهم روی
بمحاربه نهادند بعد از کارزار بسیار بر لشکر کاشغریان غالب آمدند چون اسپ میرزا حیدر بیجان شده
همه سپاهیان او روی بهزیمت نهادند علی بیگ قریب بهزار سوار جانب راست میرزا حیدر و دو هزار

از جانب چپ گرفته دلاوران خود را تحریک و تهدید و استمالت نموده مجدداً نائرهٔ جنگ مشتعل ساخته غلبه بهم رسانیدند تا بحدیکه هزاره و شش کس با چندین امرا از مردم کشمیر بقتل رسیدند باقی مردم رو بگریز آوردند با وجود اینحالت امرای کشمیر از راه جلادت و شجاعت در حربگاه مستقیم بودند و بر جنگ قائم شدند کاشغریان مغلوب گردند و تعاقب نمیگذاشتند در آخر بهار صلح بمیان آمده ترکان رو بجانب تبت از راه لار نهادند چون اکثر سال بمحاربه و تفرقه گذشت و آبادی و زراعت نشده غلها رو به گرانی نهاد و قحط و عسرت بمرتبه رو داد که پدر از دهن پسر و مادر از دست دختر لقمه میگرفت و مردم به گرسنگی هلاک شدند بلیت قحط تا حدیکه خلق از فرط بی قوتی چون شمع جسم خود را سوختنی بر آتش و بردی بکار رفت در تاریخ نهصد و چهل و چهار سلطان محمد شاه قضا کرد شمس الدین شاه پسر محمد شاه بعد فوت پدر بامر خالق خیر و شر بسلطنت رسید اختیار امور مملکت بدست کاجی چک که خواهرش در عقد محمد شاه بود ماند و این کاجی چک از دلاوران نامی بود اکثر اوقات بجهت دفع متغلبان هند در کوهستان میگذرانید سرحد کاجی واره که از امکنهٔ صعبهٔ کوهستانست بجهت اقامت او منسوب باد شمس الدین استقلالی نداشت زیاده بر یکسال نزیست در خمس و اربعین و تسعمایه ازین عالم گذشت اسمعیل شاه ابن محمد شاه بعد واقعه برادر به پادشاهی رسید در زمان او باهتمام کاجی چک که مرید شمس عراقی بود مذهب تشیع بیشتر رواج گرفت دختر کاجی چک در عقد اسمعیل شاه بود بدین سبب اختیار و اقتدار زیاده بر سابقه یافت و برای تعصب در امور مذهب بسیار شتافت امرای کشمیر باز باهم راه مخاصمات و منازعات پیش گرفتند دهات و پرگنه جات را مقسوم ساختند و ماگریان و چکان و چادریان و ملکان که دران عهد از ارباب اقتدار و در ملک صاحب اختیار بودند خصم یکدیگر شده منازعت میکردند در محلهٔ علاء الدین پوره که بدستور قلعه واقعست جنگهای نمایان نمودند اسمعیل شاه چندی به بی استقلالی گذرانده نیز دیکیے درگذشت ابراهیم شاه پسر اسمعیل شاه به سلطنت برداشتند سبب آمدن میرزا حیدر بکشمیر مخفی نماند که ملک ابدال ماگری و ریگی چک که بر مذهب اهلسنت و جماعة بدستور آبا و اجداد خود مستقیم بودند و اصلاً میلی بتشیع نمودند فرزندان خود را به لاهور پیش همایون پادشاه فرستاده حکایت و تسلط تابعان میر شمس عراقی و شیوع مذهب تشیع مفصل عرضه داده بلکه کتاب احوط را که میر شمس تالیف کرده بود با عقاید دیگر بجنس گذرانیده التماس اصلاح و فرستادن افواج بکشمیر نمودند چون در هندوستان هزیمت همایون پادشاه و غلبه شیرخان در همان ایام بظهور آمده بود ابدال ملک و میرزا حیدر در هندوستان از ملازمان همایون

پادشاه بودند و همایون پادشاه حرف میرزا حیدر را که ترغیب عزیمت کشمیر کرده بودند فهمیده راه
ٹهٹه و بهکر گرفته و از انجا بایران رفته میرزا حیدر بسعی خود از لاهور مرخص شده از راه چیره بار بکشمیر آمد
ملک کاجی چک از راه هیره پور با جمعیت خود به هندوستان رفت و ملک ابدال ماگری از دنیا درگذشت
و کاجی چک نزد شیر خان آورد و طلب کمک نمود و شیر خان او را خطاب خان خانانی داده با حسن وجه
پیش آمده لشکر خود را همراه کرد میرزا حیدر تمام جمعیت او تسلط بر کشمیر یافته با مردم کشمیر طرح احسان
انداخته نوعی سلوک نمود که همه را مطیع و منقاد خود ساخت کاجی چک از راه هیره پور قصد شهر نمود
میرزا با اهل و عیال در اندرکوٹ درد چون خبر کاجی چک شنید باتفاق ریکی چک و ملک عیدی رینه جمعی دیگر به
حرب کاجی چک فرستاد مدتی ابواب جنگ مفتوح بود مردم طرفین که دلاوران کاری و لائق سرداری
بودند باهم می جنگیدند اما چون پنجه تقدیر بر تدبیر غالب است جلادت و شجاعت امرای کشمیر سبب فتوح
نگشت و فائده نکرد تا آنکه او در زد و خورد کشته شد و کاجی چک شکست یافت بازرده بهند نهاد ÷
نازک شاه پسر فتح شاه باهتمام و حسن سعی ملک عیدی رینه بسلطنت نشست نام پادشاهی
با او بود در حقیقت میرزا حیدر تصرف و تسلطی می نمود شعار اهلسنت را به تجدید درین شهر ظاهر کرد و خانقاه
جدیبل را آتش کشیده استخوان های شمس عراقی را برآورده سوخت و مقبره اش را مزبله تمام شهر ساخت
مدت ده سال حکومت رانی کرد نواحی شهر را نیک ضبط نمود و تبت و اکثر کوهستان در تصرف
خود داشت او دست اعدا را بضرب شمشیر کوتاه ساخت و ترویج علم و علما و تعظیم اسلام و اهل آن خوب
بجا آورد و ملک عیدی رینه و حسن رینه و ملک محمد ناجی و خواجه حاجی باندی در اطاعت او بودند
تنبیه و تخریب بسیار باهل تشیع نمود بابا دانیال ولد میر شمس عراقی را که بیم میرزا به تبت خود را گریخته بود از
طلبانیده کشت و تنکلی نام پیر شیعه ها را که در حدود بر سپور در لباس ریشیان و زاهدان میگذرانید
و خود را مرید بابا علی میگفت بند از بند جدا کرده سرش را اول بشالی کوب کوفت و بعد آن جسدش
را به خواری سوخت و جمعی از اهل خدمات و اعیان را بشهرت رفض نیز بقتل رسانید بجهت این امور کدورتی
و وحشتی در دلهای مردم از میرزا حیدر جا گرفت و اهل تشیع بیشتر در مقام خصومت و نزاع افتادند
ملک عیدی رینه در تاریخ نه صد و پنجاه و هشت قصد مخالفت و منازعت میرزا بخاطر آورده با حسین
ماگری و خواجه حاجی باندی تعهد و پیمان بسته اند که در نواحی کشمیر و کوهستان لشکر کشی کنند میرزا حیدر لشکر
کشی نموده بملک عیدی رینه و حسین ماگری و خواجه حاجی امر کرد که میرزا بهادر برادرزاده میرزا با جمعیت
خویش همراه دهند تا نظم و نسق کوهستان بماند درین ضمن مخالفات واقع شده ملا قاسم و ملا باقی سرداران

از گور

میر دانیال در مذهب شیعه در آمدند ۱۲

لشکر میرزا حیدر که به تبت رفته بودند مراجعت نموده ملحق بفوج مزبور شدند کار منجر به قتال شد و کشت و خون عجیبی بین الفریقین بمیان آمد عجب محاربه اتفاق وقوع یافت مدتی مردم میرزا حیدر دست و پا زده بودند و خیلی کارزار نمودند و داد مردانگی دادند و بمردانگی رو بدفع خصم نهادند جمعی کثیر از طرفین بهلاک رسیدند آخر الامر شکست بر فوج میرزا حیدر افتاد سرداران عمده تباه شدند از انجمله ملا قاسم کشته شد و ملا باقی رو به گریز نهاده نزد میرزا آمده و ملا عبد الله که هم از معتمدان و سرداران میرزا بود هزیمت یافته نزدیک قصبه باره موله اقامت نموده بود آخر او نیز بقتل رسید و کوکه میرزا که بضبط کشتوار رفته بود در راه شکست یافته با هزار و پانصد کس کشته شد و چون تخم نفاق در زمین دل دوستان افتاد بسبب ظهور چنین حادثات میرزا اهل و عیال را در اندرکوت گذاشته قصد شبخون امرای کشمیر کرده درین اثنا بخاطر میرزا تا چه رسید که در شاخ بندی غنیم با تن تنها در آمد قصابی پرسید که نام تو چیست چون زبان کشمیر فصیح نمیدانست قصاب را یقین شد که مغل ست تبر برده داشت بر سرش کوفت بهمان زخم درجه شهادت یافت بعضی میگویند که بجهت رفع شبهه و نفاق و مخالفت بی یراق برای دیدن اعیان آفاق رفته بود در راه بحسب اتفاق چنین امری رو داد اهل و عیال میرزا با تمام مال و متاع با جمعیت تمام رو بکاشغر نهادند و همه اهل کشمیر را اعانت نمودند و این خبر فوت ناگهانی ایشان موجب ظفر مخالفان خصوصا اهل تشیع که آزار بسیار بایشان رسانده بود بغایت مسرور شدند در مزار سلاطین طرف غرب لب آب مدفون شد در سنه نهصد و پنجاه و هفت چنانچه ازین قطعه که بر لوح قبرش کنده اند معلوم ست تاریخ شه گورگان میرزا حیدر آنکه ÷ بملک شهادت زده کوس شاهی ÷ قضای الهی چنین بود تاریخ ÷ شده بهر وصلش قضای الهی ÷ الآن مزار کلان قریب مسجد ست زیارت و تبرک بعضی گویند که خواجه حاجی از میرزا متوهم شده خیمه بخانپور زده بود میرزا بواسطه تسلی خاطر خواجه تنها رفته چون از زیر خیمه رسید قصابی که از غنیم بود ایستاده بیک ضرب بشهادت رساندند والعلم عند الله غازی چک مذکور و دولت چک پسر کاجی چک خواسته بود که نعش میرزا را دفن کنند و قبر او را مزبله سازند محمد سعید پسر ابدال ماکری که والده اش از قبیله سادات بود با جمعیت ماکریان و مردم دیگر از اهل سنت و جماعت فوج گرفته نعش برداشته در مزار سلاطین بعد پنجره دفن کرد یکماه با مردم مذکور بر سر قبر مزار نشست و دست چکان را کوتاه ساخت و مقبره را محکم و سنگین نمود این محمد سعید خواهر نازک شاه در عقد داشت غازی چک و غیره بسبب حمایت نازک شاه چون دست بر سید محمد نیافتند در اندرکوت بجهت تاراج خانه میرزا حیدر که والده و متعلقانش همانجا بودند با فوج رفته زن میرزا بجنگ مردانه مستعد مانده فرزندان احمد ماکری که از اقارب سید محمد بودند در میان آمده صلح کردند چکان را دفع نموده قبیله میرزا را روانه

بخام پوره

کاشغر کردند این میرزا حیدر مذکور برادرزاده سعید خان والی کاشغر و خاله زاده ظهیر الدین محمد بابر شاه بود
از علوم رسمی و دینی و شعر و سخن بهره وافر داشت و تاریخ رشیدی تالیف میرزا کتابی معتمد و مشتمل بر غرائب
حالات و منافع بسیار در عهد ایشان با اهل شهر رسیده چنانچه بر رود تا دامان میان اسواق و کاغذ گیر و اختراع
خشک کردن شالی بظروف آتش که آنرا ناره للو گویند و حمام و غیره بهم رسانیده اوست سوای این از منافع
عامه از ایشان بسیار منقولست هر چند ده سال حکمرانی در کشمیر نموده اما رفع سکه و خطبه از والی کشمیر نتوانست
نموده چونکه نازک شاه هم از اهل سنت و جماعت بود کسی مجوز تبدیل سکه و خطبه نشد بعد نازک شاه
رفته رفته کار سلاطین فترت گرفته و قبیله چکان که از نوکران آنها بودند تسلط یافته چنانچه مرقوم میشود
مناسب اینست که اول مذکور بطور عبرت دستور شوند سادات و بزرگان که درین مدت بر مسند ارشاد
بودند و قدری از ایشان معلوم راقم اند بدین تفصیل اند حضرت سید احمد مسکن شریف او بیرون
شهر متصل دیوار نست صاحب جذبه عالیه اند مدتی مستور بودند و مقبره ایشان معلوم نبود خدمت شیخ
داود بته مالو باعث ظهور قبر و شهرت ایشان در عهد خود شد حالا مرجع اتقیا و محل فیض است میگویند که
علامت قبر شریف هرگز قبول نمیکند بعضی سید محمد مسعودی نامند والله اعلم حضرت میر سید جمال الدین بخاری
از سادات عالیه درجات است مرید قدوة الاقطاب حاجی عبد الوهاب که به شش واسطه بجناب حضرت
مخدوم جهانیان میرسد در ولایت و سیادت شانی عظیم داشت در اواخر عهد سلاطین کشمیر را
بقدوم خود مزین فرمود عالمی را به فیض ارشاد بهره اندوز نمود انتساب حضرت مخدوم شیخ حمزه بجناب
ایشانست میتوان گفت علت غائیه قدوم ایشان تربیت حضرت مخدوم بود و بعد انقضای حقوق ارشاد و
ارادت باز مراجعت بهند فرموده در دهلی[۲] رحلت نمود مزار متبرکه اش مشهور البریه نور جنت حضرت سید نصیر
الدین خانیاری از سادات عالیشان است در زمره مستورین بود به تقریبی ظهور فرمود مقبره میر قدس
سره در محله خانیار مهبط فیوض انوار است در جوار ایشان سنگ قبری واقع شده در عوام مشهور است که
آنجا پیغمبری آسوده است که در زمان سابقه در کشمیر مبعوث شده بود اینمکان بمقام پیغمبر معروف است در کتابی
از تواریخ دیده شد که بعد قصه دور و دراز حکایتی مینویسد که یکی از سلاطین زاده ها براه زهد و تقوی
آمده ریاضت و عبادت بسیار کرد برسالت مردم کشمیر مبعوث شده در کشمیر آمده بدعوت خلایق اشتغال
نمود و بعد رحلت در محله انزه مره آسود در آن کتاب نام آن پیغمبر یوز آصف نوشت انزی مرو خانیار
متصل واقعست اکثر اصحاب کمال خصوصاً مرشد راقم و خدمت ملا عنایت الله شال میفرمودند که ازینمکان
وقت زیارت فیوض و برکات نبوت ظاهر میشود و العلم عند الله بابا فتح الله فرزند برومند حضرت

[۲] ملا احمد علامه در تاریخ خودی نگارد که یوز آصف پیغمبر زاده در عهد زین العابدین از مصر آمده درینجا ماند تحقیق است که یوز آصف از

بابا اسمعیل ست و تربیت یافته او ظاهراً و باطناً صاحب ریاضات و کرامات بود و امثال قدوة العرفا
مخدوم شیخ حمزه از خدمتش بهره ور بودند در آوان غلبه مخالفان دین که بی تحاشا سب اصحاب سید
المرسلین میکردند بسیار تعب کشید هر سه پسر عالی گوهر را بنام حضرات خلفای ثلاثه تبدیل اسم کرده نیت
آنکه رفض و دشنام مردم بد فرجام راجع بهمین پسر نیک نام باشد آخر با طاقت بنا ورزیده با اهل بیت
بجانب سیالکوٹ هجرت نمود همانجا توطن فرمود آنجا مرجع شد و ملقب بشاه فتح الله حقانی گردید و نسبت
فاضلین کاملین عاملین مولانا کمال الدین و مولانا جمال الدین در سیالکوٹ با صبیه های ایشان بعمل آمده
چنانچه در محل خود مرقوم خواهد شد بالجمله شیخ در همانجا وفات یافت مستجاب الدعوات بود و پسرانش همه اصحاب
علم و تقوی و ارباب فضل و کمال بصدق و صفا بودند بعضی قائل اند باینکه خدمت شیخ بالتماس یکی از
طبقه چکان باز مراجعت به کشمیر فرموده بودند والعلم عند الله زینی ریشی و زونی ریشی دو برادر بودند
از قریه راجور از پرگنه جرات داعیه خدا طلبی بهم رسانیده اند و در خدمت شیخ لولی حاجی که ذکرش گذشت
آمده براه باطل مشغول شدند یکی ازین دو برادر داعیه جنگل نشینی بخاطر آورده برادرش گفت تا از بالیست و شایست
خود بگذریم یعنی خواهش و عار را نگذاریم جنگل نشینی بی فایده است پس بامر شیخ یکی مشغول علم شد و دیگر
بکمال ورزید کار هر دو بکمال رسید زینی ریشی در مرج کاشغر یان در پی اسپ مرشد خود شیخ
لولی حاجی که گریخته بود بمیرفت ترکی او را بشهادت رسانید سه روز لاشه اش افتاده بود و سگی نگهبانی می
کرد از انجا یارانش برداشته بتجهیز و تکفین کردند زونی ریشی قائم مقام شد صاحب احوال بود شخصی را با وردن
نمک فرستاده پای او در بیره پنجال لغزیده افتاده زونی ریشی بروپوشی حاضر شده دستگیریش نمود او
بمجهولیت نفرین کرد بسبکه او را فرستاده بود دگر زه مراجعت نمود یاد نفرین و دشنامش او داد منکر شد
خدمت ریشی صحبتش مفصل بیان نمود مزدور مذکور بعذر آمد ازین دست حکایات زونی ریشی
بسیار مذکور است چون رحلت نمود در مقبره چرار آسود شیخ سنگ ریشی صندوق دار عصمت پرست سینگه
بی بی زاهده بود و بدلالت او ارادت در خدمت شیخ بابا شکر الدین ریشی حاصل نمود حالات برجسته داشت
بعد واقعه سنگه بی بی مزبوره در مقام بهتو که در آنوقت آبادی بود وحوش و سباع مسکن داشت بجای او
نشست بنیاد اسباب دنیوی را بالکل شکست چیزی موجود نگذاشت دست از همه برداشته حتی اکه
خرقه خود را هم لسائلی بخشید بالای تن خود بوریائی کشید و آخر تمام عمر همانجا گذرانید سباع و
وحوش الغنی و النبی در خدمتش بهم رسانیده همه را مطیع و منقاد خود ساخت و شام و چاشت سفره
خوردنی برای آنها می انداخت هر کدام بی مزاحمت یکدیگر بحصه خود می پرداخت بعد تصرف وجد

هیلی ریشی

شیخ نوروز که در احوال مرقوم خواهد شد او را قائممقام کرده از عالم فانی رحلت فرمود همانجا آسود
واین سنگه بی بی مزبوره هم از عارفات معروفه بود در ریاضت و زهادت گوی از مردان برده نزدیک
مقبرهٔ او مکانیست که مشهور بقبر موسی ست علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بزرگان واصحاب حال
از ظهور فیض و برکات آنجا نقلها دارند مولانا میر رضی الدین از فضلای وقت و نحاریر روزگار بود
و جامع علوم عقلیه و نقلیه در آخر عهد سلاطین و اوائل زمان تسلط میرزا حیدر مدرس مدرسهٔ محله قطب الدین
پوره بود در اکثر علوم تالیفات میکرد و دختر او در عقد مولانا فیروز مفتی المعروف بملا پچی گنائی بود
چون رحلت نمود و تاریخ وفات او یکی از اکابر گفته تاریخ میر در سجده جان سپرد بحق ۹۵۶ سنه نهصد
پنجاه و شش مشهور بر افواه دائر ست که وقتیکه در مدرسه از زبان حافظ البصیر صادر شد که شیعه هم سخنی دانند
و همه علما مثل بابا داؤد خاکی و ملا شمس الدین پال وغیرهما او را تشنیع کردند بمدرسهٔ ملا رضی الدین آمدند
و دیگر بمدرسهٔ حافظ البصیر نرفتند و العلم عند الله میر داؤد علامه دوار کی دانشمند بی نظیر بود وطن او هرات
ست و گویند که تحصیل علوم از ولایت کرده به کشمیر آمده بود و سید صحیح النسب ست در مزار سلاطین سلطان
زین العابدین طرف یمین قبور سلاطین مدفون شده در حیات او در وقت خود بنوبت سر گرم افاده و استفاده
علمی و آراسته به تقوی و صلاح و زهد بوده اند و هستند مولانا کمال الدین از اولاد و امجاد قاضی محمد میر علی ست
که جد تمام طبقهٔ قاضی ست و این مولانا در جوانی به تحصیل علوم عقلیه و نقلیه کرده و رتبه مولویت حاصل نموده
شب و روز با فاده و افاضه اشتغال داشت در عهد خود از اصحاب کمال بود قاضی موسی شهید قرابت قریبه
به مولانا داشت بلکه برادر زاده اش بود قاضی زاده های خانیار یعنی قاضی محسن و قاضی مقیم انتساب خود را
بمولانای مذکور درست میسازند و این مولانا کمال سوای مولانا کمال الدین ست که ذکر او و ملا جمال الدین در
محل خود مرقوم میشود ان شاء الله تعالی مولانا نوری گنائی معروف بملا پیجی نبیرهٔ مخدوم عثمان بابا
احجب گنائی ست در اکثر علوم در عهد خود کامل بوده بعد تحصیل علوم به سلوک راه معنوی سعادتمند شده
بمقامات عالیه ترقی نموده در زهد و تقوی عجب شانی داشت و اصلا نظر بر غیر نمیگماشت و در محله قلاشپوره
مدفون گشت هنوز از مسجد و خانقاه او روائح فیض و فتوح استشمام میتوان نمود مولوی ملا شنگرف
گنائی از احفاد حضرت بابا عثمان احجب گنائی ست و عم ملا فیروز شهید مفتی ست و شنگر یا مرخم
شنگرف ست یا در لغت کشمیری بمعنی شاعر ست چنانچه شنگار کلام موزون و بی تجنیس را گویند
و کلام موزون با تجنیس را رنگ خوانند و گنائی دانا ی قوم را گویند القصه ملا شنگرف گنائی از اعیان
این دیار و دانشمند با وقار بوده تحصیل علوم عقلیه و نقلیه نموده راه حرمین محترمین گرفت در آنجا بازبدهٔ

از مهره و ای اکه مر سنه

المتاخرین خاتم المحدثین شیخ ابن حجر مکی صحبت داشته وکسب فواید نموده چنانچه اجازت نامهٔ مزبوره بخط شیخ ابن حجر بر پشت اسماء الرجال کتاب شمائل نبوی که تمامش بخط بابا شنگرف است نزد راقم حروف موجودست بابا شنگرف از اجداد مادری راقمست گویند که متصل قبر بابا نوفی گنائی در مزار قلاشپوره مدفونست رفع الله درجاته ورزقنا من برکاته مولانا البصیر المعروف به ملا بابا اعمی مادرزاد صاحب استعداد خداداد بود چشم از ماسوی بسته بدنیا آمده از پرگنهٔ کامراج بشهر رسیده ضبط علوم بی پایان بدستور حفظ قرآن در صغر سن کرده باوجود عدم ابصار صوری در بصیرت قلبی همتا نداشت در عهد خود مرجع فضلا وفقرا بود وگویند بخضر علیه السلام ملاقات کرده فیض وفتوح یافته در سنه نهصد و چهل وشش وفات یافته در خنده بون مدفون گشت وحضرت شیخ صرفی در مرثیهٔ او چند بیت انشا فرموده آخرش این بیت بلیت آن حافظ علم وادب بوده بصیر از فضل رب ٭ تاریخ فوتش زان سبب شد عالم تفسیر دان ٭ مزار متبرکه اش محل فیض وفتوح است هر چند بعض اکابر که در آنوقت در خدمتش تلمذ می کردند مثل بابا داود خاکی وملا شمس الدین پال وغیرهم بنابر حرفی که در صفحهٔ بالا مرقوم شد از صحبتش یکسو بودند دامن همتش از آلایش قیاسات مردم مبرا بود قاضی ابراهیم نبیرهٔ شرافت شریعت مرتبت قاضی میر علی بیت که از بخارا وطن اصلی خود جدا شده در کشمیر سکونت اختیار نمود وفرزندان داشت واین قاضی ابراهیم فرزند قاضی اسکندرست واکثر قبائل قاضی شهید به اولاد قاضی ابراهیم اند فاضل متبحر بود در عهد میرزا حیدر شهید مغفور خدمت قضا یافته چون بفتوی او میرزا حیدر با بادا اینال پسر میر شمس الدین عراقی را کشته کینه در دل اهل تشیع جاگیر در رفته رفته منجر بعداوت شد ودر باب قاضی موسی بظهور آمد چنانچه بمحل خود مرقوم میشود مولانا محمد آنی میگویند که از تلامذه وتربیت یافتگان حضرت مولانا عبد الرحمن جامیست آخر بامی ودر سلاطین در کشمیر وارد شده جمعی را از کمالات خود بهره اندوز نمودند خدمت حضرت شیخ یعقوب صرفی هم آمد شدی به صحبتش داشتند باوجود کسب علوم عقلیه ونقلیه میلی بشعر هم داشت از هر قسم ابیات موزون میکرد یک بیت اینجا از نزادهای طبعش وقت تحریر این صفحه بخاطر بوده مرقوم شد فرد عرق نشسته زبندم رخ نکوی ترا ٭ زمن مرنج که هیچم آبروی ترا ٭ چون رحلت نمود در مزار حضرت شیخ بهاء الدین گنج بخش مدفون شد فرش سنگینی مرتفع با طول وعرض مناسب دارد حضرت سید محمد کرمانی بسیار بزرگ وصاحب جذبهٔ قویه بود درون قلعه طرف غربش آسوده است حالا قبر شریفش در رخنهای مردم آمده است ومردم از زیارت محروم اند بدستور صفه مربعی داشت انتساب ایشان در طریقت معلوم راقم حروف نشد شاه کالو سید کالو هم می گویند که از منسوبان خانوادهٔ شیخ العرفا حضرت شیخ فرید گنجشکرست صاحب حالات

سند احادیث صحاح سته اخذ نموده ۱۱

نه مولانا

در سنه ۹۲۸ وفات یافت

عالیه بود کشمیر را بوجود مسعود خود مزین فرمود مزار فائض الانوارش بالاتر از مسجد عدالت ست جانب
بسیار رهگذری که از آنجا بآستانه حضرت سید محمد مدنی یک تیر پرتاب خواهد بود محل فیض و فتوح ست
سادات پارسایه چندتن از اکابر ولایت کشمیر را بقدوم خود آراستند اکثری میگویند که هفت برادر
بودند از اهل سیادت بعضی قائل سیادت نیستند در کمال ورع و تقوی و زهد و صلاح ایشان همه
متفق اللفظ و المعنی اند زیر داماں کوه ماران جانب جنوب در جوار حضرت مخدوم شیخ حمزه یکجا آسوده
اند بانه قبور پرنور ایشان آثار فیض جذبه و فنا ظاهرست اسامی سامی ایشان بدین تفصیلست سید
جلال الدین سید محمد باقر سید محمد حسین سید احمد سید ابراهیم سید جعفر سید محمد ملک بلند
او باهفت برادر عالی گوهر رو بخدا پرستی آورده داد ریاضت و عبادت داده در اندک زمانی بعز لت
ربانی فائز شدند جا بجا اختیار کرده بدین تفصیل مدفون اند ملک بلند بر قلعه کوه نارچه که در پرگنه
شاوره در موضع اجهن واقعست مدفون است و ملک جلال الدین ٹهاکور در محله گوجواره خانقاهی وسیع آباد
ساخته بعبادت خدا مینمود و چون انتقال نمود در آنجا آسود ملک آرغوش بتاریخ هفتم شوال انتقال نموده
در قریه قاضی پوره پرگنه شاوره آرمید ملک آل پال از مقربان آله و واصلان درگاه بود چون
از دار دنیا انتقال نمود در موضع آره موله مدفون گردید ملک گدا صاحب کمال خاص درگاه ذوالجلال
بود پس از رحلت در موضع سیران مقبوره گردید ملک ناصر صاحب شان عالی داشت روشن ضمیر و
صاحب تاثیر در ڈهیه پوره پرگنه شاوره آسود +

آغاز سلطنت چکان

بر متتبعان تواریخ حکام و متفحصان حالات سلاطین عظام ظاهرست که از آوان ظهور عمارت
جنت نظیر کشمیر تا آغاز دولت شهمیر بنا بر تسلط راجها هر چند معموره بیشتر رو آبادی داشت اما نفوس
دین و آئین را هر فرقه بخیال خود بر لوح عقیده می نگاشت و ضوابط امور ملکی هم چندانی بقاعده و معتد به
مرعی نبود چون بعد فترت ها هنگامه و لچو و تخریب مردم او و انقضای دور رینچو سلطنت این صوبه دلپذیر
بخاندان سلطان شمس الدین معروف به شهمیر تعلق گرفت خالق البرایا و مالک الملک تعالی اقتدار و عنایت
باین دودمان توفیق شعار کرامت فرمود به تخصیص شرف قدوم حضرت امیر کبیر و اطاعت و انقیاد ایشان
بآنجناب بیش از بیش ابواب فتوح بر روی روزگار ایشان کشود هر چند از ابتدای دولت سلطان
شمس الدین تا عهد نازک شاه چهارده پانزده نفر ازین پادشاهان نیک اختر متکی و نشان مملکت بودند

ح رحلت سید جلال الدین برادر بزرگ ... سنه ۸۹۰ واقع شده ... سید محمد مدنی ... از ... ایشان ...

انظهار نسب خود را بعضی با ایشان نمایند و العلم عند الله ۱۲

و ترویج مذهب اهلسنت و جماعت بسیار نمودند از زمان فوت سلطان فتح شاه که کلاه حضرت
امیر کبیر را در قبر خود برد روز بروز فتور و وهن و قصور بکارخانه سلطنت ایشان لاحق میشد و بتدریج
قبیله چکان که نوکران کوکهای ایشان بودند غلبه و اقتدار حاصل کردند رخنه کلی در امور سلطنت و قصور در دین
و ملت رو داد و تسلط چکان هم با وصف آن تغلب بمسمی چهل سال اتفاق نیفتاد چنانچه در محل خود مرقوم
میشود تمهید آغاز دولت و حکومت چکان به تقدیر رب المستعان مخفی نماند که چون ملک عیدی رینه
علم دولت و اقتدار برافراخت چنانچه در اوراق گذشته بقلم آمد قبیله چکان را علی الخصوص ملک دولت
چک و غازی خان و علی خان را که بعد از مردن ملک کاجی چک ایام پریشانی و اوقات عسرت دیده بودند مشمول
عنایات نمود بر خلاف گذشته لوازم محبت و تربیت بجا آورد چون بمرور زمان بپایه اصلی رسیدند
ایام ماضی یاد آورده از عهد و قول سابق که بملک عیدی رینه در میان بود برگشته اند و بخرابی ملک و اختلال
ملک در کوره پرداختند لیکن دست بردی نیافتند ناچار با ملک محمد ناجی که جد حیدر ملک چادوره است ساختند ملک
هم با عیدی رینه گونه مخالفتی به سبب مقدمات میرزا حیدر که بالا ذکر یافت داشته با چکان عهد از سر نو و
مرابطه جدید با مواثیق قدیم مضبوط ساخته کمر عداوت بر خرابی ملک عیدی رینه محکم بستند در علاء الدین پوره
که یکطرف شهر است و قلعه کوته است پلهای شهر بریده نشستند و جماعه چکان و غیره در خانقاه میر به اجلاس
نمودند درین اثنا برادر عینی ملک محمد ناجی نیک وزیر نام سنگی از بالائی خانقاه بر آن جماعه انداخته آن
سنگ خطا شده بر ستون خانقاه خورده چنانچه اثر آن در خانقاه قدیم از سوختن باقی بود ثابت است
این امر شنیع بندوقی از غیب بر زانوی نیک وزیر رسید افتاد و مرد ملک ناجی باتفاق چکان عیدی رینه
را زهر رسانید او آهنگ گریز براه کوهستان هند نمود چون براول پوره رسید از زیر درخت انگوری
گذشت که شاخ انگورش گلوگیر شده از اسپ افتاد چون حمله آورد باز قصد سواری نموده اسپ
لگد زد از جان گذشت سزای مخالفت نفاق که در حق میرزا حیدر بکار برده بود یافت و در پهلوی پدر خویش
مدفون شد بلیت در جزای فعل بنیاد است تیغ انتقام ٭ هر که بد کرد دست بد ببیند برای خویشتن ٭ مزار
اینها در محله دده مر قریب مزار ملک احمد ایتو است در میان دو مزار راه عام است بعد این واقعه دور
فلک اقتضای آن نمود که نوبت حکومت این ملک به خاندان چکان انتقال کرد نسب چکان مخفی نیست
که در اواخر دور راجها پیش از ظهور نور اسلام لنگر چک نام شخصی از سرحد دارد و خانه کوچ شده با اهل و عیال
به کشمیر آمد و در نسب او اختلاف زیادی است بر زبان عوام مشهور است که در زمان قدیم عورتی از اطراف دارد
بر نهر یکه در آن سمت جاری است بجهت آب گشتی هر روز عبوری داشت روزی یکی از اجنه بصورت اژدهای متمثل شده میل

بشری بآن عورت فرمود و او را مسخر تصرف خود نموده رفته رفته صحبت اینها بار شده آن عورت از دست
آن اژدهای بی پروا حامله شده و بوقت خود پسری قوی هیکل بر خلاف نوع بنی آدم تولد یافت و این
پسر آثار رشد و قوت بهم رسانیده در وقت خود بر امثال و اقران بزور و توان تفوق و غلبه بسیار داشت و این
لنگر چک شش پشت هفت واسطه از اولاد اوست و تمام ذریاتش در قوت و نیرو و زور بازو مشهور و بر السنه
آفاق مذکور اند سوای اینهم در نسب چکان حکایاتست که بنابر طول سخن بیفایده تحریر آن موقوف شد
بالجمله لنگر چک مزبور در زمان سلطان شمس الدین داخل ملازمان پادشاهی شد و تا اواخر عهد سلطان
زین الدین نسلاً بعد نسل درین خاندان بملازمت و خدمتگاری اوقات گذاری میکردند چون بعد
سلطان حیدر و سلطان حسن فتوری بحال سلاطین راه یافت ایشان اقتدار و استقلال پیدا کرده
چندی علاقه رضاعی و کوکگی بخاندان سلاطین حاصل کردند آخر الامر ترقی بمرتبه امارت و حکمرانی ممتاز در
امور ملکی نمودند و در عهد نازک شاه قرابت با احفاد سلاطین پیدا کردند و دختران خود منسوب بسلاطین
ساختند و از انهم در گذشته بنابر فتور حال سلاطین خود متمکن پایه سلطنت شدند اکثری باغوای میر
شمس و تابعانش مذهب تشیع اختیار کرده اند و جمعی بر عقیدهٔ اهل سنت و جماعت ماندند مشهور است که در
تاریخ نهصد و شصت هجری جماعه چکان که شرحی از مبادی حالات آنها مسطور شد عرصه حکومت ولایت
کشمیر را خالی یافته روی از اطاعت و تبعیت خاندان سلاطین بر تافته داعیه استقلال و اقتدار که از مدت
مدید مکنون ضمیر داشتند بر لوح ظهور بر نگاشتند چون از جانب سلاطین چنان کسی که قابل معارضه شود
نبود بی تردد و مزاحم چکان کوس حکومت نواختند و لوای دولت بکامرانی تمام برافراختند اسمعیل شاه را که
از اولاد سلاطین بقیه بود بحسب ظاهر بر تخت نشانده بودند اما زمام اختیار مملکت بدست دولت چک بود
و اجرای امور سلطنت او می نمود از آثار انقلاب دولت و سلطنت که در اکثر ازمنه سابقه نیز بوقوع آمده است
قصهٔ غریبست که بحسب تقدیر خالق کبیر در آن هنگام در شهر واقع شد یعنی مردم بزلزله عظیمه شدیده باستمبر مبتلا
شدند گویا زلزله قیامت بود عمارات مردم با مردم در زمین فرو رفته اقل قلیلی از راه روزنه مفری بیافتند
یا سفته این جهلکه دایر بود و از واقعات غریبه ظاهر از الجمله میگویند که در پرگنه مراج پایان موضع بجباره
نزدیک شدسی مرگ حسن پوره و حسین پوره نام دو موضع در دو طرف بهت مقابل یکدیگر بودند نیم شبی
زمین معموره هر دو ده فرو رفته بجای حسن پوره حسین پوره شد و در مکان حسین پوره حسن پوره نمودار
گشت چنانچه هنوز کیفیت تبدیل زراعت دال برین احوال است و تا الیوم در مردم آنجا این نقل شهرت
دارد بعد این واقعه انقلاب سلطنت رو داد بالجمله ملک دولت چک در قوت و تیراندازی بحدی بود که تیرش

تابدو کرده میر سید روزی چوب درازی که چهل گز طول داشت و دو گز مدور پهنا در بود و صد کس آنرا
بر بالای خانه میکشیدند از دست آنها جدا شد بر سر ملک آمد نیزودی هرچه تمامتر بیکدست چپ خود بزیر
محکم نمود و بدست راست چوب را گرفت و مردم را حکم بریسمان بستن نمود همه دیدند که دست چپش نیم گز بزمین
فرو رفته است و دیگر هر دو دستش استاده پایابان هر دو را نویش میر سید بصحبت پیوسته است که در دهلی بحضور
شیر خان بکرر فیلرا در کوچه مردم گرفته هر دو پای خود محکم ساخته بند ساخت هرچند که فیل زور نمود نتوانست
قدم از جای خود برداشت حالاتش ازین قبیل بود و در تهور و شجاعت بعدیل چون در کمال اقتدار از قضا
زن عموی خود بعقد آورد غازی خان و حسین خان و علیخان بنی اعمام او ازین ممر بکدر شدند در فکر آن
بودند که انتقام از ملک بگیرند روزی به شکار تالاب ڈل رفته بود افواج را در حسن آباد گذاشت جماعه مرقوم قابو
یافته اسبابش را تصرف نموده مردمانش را که قلیلی بودند کشتند چون این خبر به ملک رسید طاقت مقاومت
نمانده راه گریز گرفت بدست چوپانی افتاد دستگیر کرده حواله غازی خان نمود میل در چشمش کشید و محبوس
ساخت بعد اینواقعه در تاریخ نهصد و شصت و یک حکومت این سرزمین باستقلال تمام و اتفاق خاص و عام
بنام حبیب شاه ولد اسمعیل شاه که خواهر زاده غازی خان بود مسلم شده بود چون لیاقت این امر کما ینبغی با او
نیافتند در تاریخ نهصد و شصت و دو علیخان برادر غازی خان تاج از سر حبیب شاه برداشته بر سر برادر خود
بنهاد پادشاهی بنام غازی خان مقرر شد بعد دویست و چند سال سلطنت از خاندان شاه شمس الدین
منتقل به چکان گردید و انقلاب ملک و ملت در ولایت کشمیر یافت غازی شاه اول پادشاهیست که از
قبیله چکان و در سنه مذکور جلوس نمود در ایام دولت خود نواحی کوهستانرا ضبط نموده از کشمیر بر آمده دختر
کمال خانرا که از سرداران عمده کوهستان بود در عقد خود در آورد هر دو تبت را مسخر ساخته از
راه پکلی دواره و دو گلگت عبور نموده و این همه را بچنگ خویش در آورده باز براه باره موله آمده ملکرانی و رعیت
پروری می کرد ترویج مذهب تشیع بسیار نمود که بناگاه پیش بینه که پیشتر از طرف ملک دولت چک اعمی بدرگاه
پادشاه عالم پناه همایون پادشاه رجوع نموده بود و بندگان همایون پادشاه در همان ایام از بام افتاده
بخلد برین رحلت گزین شده بود میرزا ابوالمعالی پسرخوانده پادشاه براه نوشهره شمسی بنه لشکر عظیمی
بر سر غازیخان آورده بغتةً در موضع پتن رسید غازی خان بزودی هرچه تمامتر در موضع هانجیوره
لشکر کشید روز دیگر از آب گذشته از یکطرف لشکر مغل از یکطرف لشکر غازیخان در پی مقاتله شدند هرچند
پانش باتش بود لیکن همت و تهور خان از ان بیش بود درخش همت که هرسو می تاختند سر از تن سرداری
می انداخت خواهان شجاعت کیش فدویت اندیش بیش بیش بودند و بکمال جانبازی کارزار مینمودند

بلیت هر یک بجای جامهٔ دیبا و جام می ؛ در بر فگنده جوشن و بر کف نهاده جان ؛ ازان طرف
لشکر مغل باتفاق شمسی بینه غایت سعی و تردد در دلاوری بکار برده مخالفان روی بهزیمت می آوردند
نائرهٔ جنگ از صبح تا شام اشتعال بظاهر غلبه از مغل بود ناگاه رعبی در لشکر مغل افتاده روی بکوهستان آوردند
شمسی بینه دست و پا گم کرده در اخراج مغلان سعی نمود که مبادا دستگیر شوند و بر مراجعت خود و مغلان خود
ساعی بود و کشته شدن خود را بر تقدیر سلامتی میرزا ابو المعالی و عود او بهند غنیمت میدانست درهمین کنکاش
اتفاق چنین افتاد که غازیخان غلبه بر لشکر مغل یافت قریب یکهزار و هفتصد کس مغل را معه شمسی بینه دستگیر نمود
و در حربگاه سه چهار هزار کس طرفین نیز بقتل رسیده بودند آخر الامر این مغلان اسیر را به تیغ بید ریغ کشت
بعد ازان با میر محمد برادر ملک شمسی بینه و جیبب چک جنگها کرده میر محمد بر غازی شاه غلبه آورد غازی شاه
فیل خود را پناه ساخته هر چند میر مذکور آلات ضرب و حرب بسیار بکار می برد غازی شاه آنرا جود نمی
داد جیبب چک از عقب رو بروی فیل شده حملهای بسیار کرده لاچار اسپ را بدریا انداخت فیل غازیخان
تعاقب او نموده حمله کرده اسپ او در جبله بند شد فیل برگشت و خرطوم را رها کرد چون سلاحی نداشت بدندان
خرطوم را چنان گزید که فیل باز گریخت چون اجلش در رسیده بود اسپش مغلوب شد فیل از عقب آمده ریزه
ریزه نمود بنجاک یکسان شد غازیخان ازین رزمگاه با فتح و نصرت برگشت بعد از چندی ابنائی جنس
خودش کوتک از هندوستان آورده تجدید هنگامه برپا کردند غازی شاه ازین امر از جا برفته عجالتاً تهیه
کرده با لشکر خود غنیم را تا هیره پور استقبال نمود ربط ائفه و دو نبان که برای حراست مقرر این شهر اند حکم فرمود که
هر که سر مغل آرد یک اشرفی از من بردارد و قریب پنج شش هزار آدم روان شده با مغلان جنگ نمودند
آنا فانا بتائید غیبی مغلان را قسمی مغلوب ساختند که دامن دامن سرهای آنها را نزد شاه می آوردند زیاده از
وعدهٔ انعام میبردند انیمرتبه نوبت بجنگ سپاهان رسید بلیت سر یکه ز امر تو سر میکشد گردنش ها بر
آستان تو اینک کشان آورد ؛ آخر بواسطه قضیه که در عیدگاه واقع شده و بجهت کمال عدالت
غازی شاه که یکی از نوکران حیدرخان پسرش عنایی چند از بیگانه برداشته هنوز بدهان نرسانیده بود که
خبر بغازیشاه رسیده حکم قطع یداو فرموده حیدرخان آزار کشیده ترک ملازمت پدر کرد و محمد ملک خالوی خود
را که نصیحتش میکرد بیجان کشت و خود هم سوار شد و مادرش قسم داده باز گرفت غازیشاه بصدور چنین امور
بغضب آمده پسر خود را در راه عیدگاه بدار کشید هرگاه ازان راه بعیدگاه می آمد چشم ازان می پوشید لیکن
بحکم اولادنا اکبادنا جگرش پاره پاره شد و بر بستر مرض صعب افتاده نه سال و دو ماه حکمرانی کرد چون از
حیات خود مایوس گردید در قید برادر خود را حسین شاه نام سریر سلطنت و دولت و مملکت بسپرد درین

ان آن وفات او بظهور رسید حضرت شیخ دا اپس آمد ۱۲ اص

عهد حضرت سید کمال که از سادات عمده صحیح النسب بود در موضع زوگره که از توابع پرگنه
پهاک است بقضای خود یا بشربت مسموم رحلت فرمود حضرت سید حمید رینه را که بتهمت علاقه خویشان
مادری پرگنه بانکل مدفون گردید انطبقه رینه بودند غازیخان دیگر را شهید کرد در موضع بانخیره مدفون است بعد فوت
برادر مادری خود استقلال سلطنت کشمیر یافت خسرو عادل تاریخ جلوس است او و با رعایا و رعیت پروری
مائل شد و امور سلطنت را بتدبیر و مشاوره ملک محمد ناجی المعروف بنجی ملک که جد ملکان چادوره است
مفوض و جاری می نمود اما یکبارگی براه ترویج مذهب تشیع شتافت و همه عنان عزیمت را بجانب
تعصب و تقید مذاهب برتافت و مردم شیعه را بسیار پیش آورد اما با وجود غلبه اهل تشیع خدمات شرعیه
را اهلسنت و جماعت کار فرما بودند در آنوقت قاضی حبیب الله قاضی شهر خطیب مسجد جامع بود امر
عجیبی و واقعه غریبی سبوح نمود اجمال قصه اینست که در زمان حسین شاه بر قاضی حبیب الله بعد نماز جمعه
بی ادبی جرأت کرد و دستار قاضی را از سرش فرو آورد مردم ازین حرکت نفرین به حسین شاه کردند ظاهراً
به حکم قاضی یوسف مزبور را مردم کشتند حسین شاه در مجمع عدالت از دو مفتی بزرگوار یکی مولانا شمس الدین
الماس دوم خدمت مولانا فیروز معروف بملا سحجی والد بابا نوفی گنائی قلاشپوری که از اولاد حضرت بابا
عثمان گنائی بود فتوی خواست که هر که ناحق بر قتل کسی حکم کند او را شرعاً چه میرسد ایشان خالی ذهن
نوشته داوند خون او بگردن حکم کننده است و از زبان یوسف مذکور همان نوشته را حجت کرده دعوی نمود
که یوسف مسطور بیرون مسجد شمشیر بازی میکرد بخبط شمشیر او بر دست قاضی رسید و دستارش بزمین
افتاد بهمین خطا بامر قاضی و فتوای مفتیان او را ناحق کشتند به همین دعوی حسین شاه هر دو مفتی
بیگناه را بشهادت رسانید آنروز بحسب اتفاق مردم شهر بتقریب روز معهودی که اجتماع عامه بود بسیر تالاب
رفته بودند و شهر خالی بود حسین شاه تردد هنگامه عوام نداشته عرصه را خالی دیده و هر دو بزرگوار را بشهادت
رسانید آغاز فتنه مذهب و نزاع شیعه و سنی منجر به فتنه و فساد شد و کینه عداوت بنیاد بهم رسانید
مرزا مقیم برعایت تشیع دختر حسین شاه برای اکبر پادشاه گرفته روانه هندوستان شد حسین شاه
بجهت نفرین مردم توحش بهم رسانیده از افعال خود نادم گردید راه ملکداری و احسان پیش گرفت
وسعی تدارک افعال گذشته داشت علی ای حال در ایام سلطنت ایام عمر را باعتقاد خود مقسوم نموده هفت روز
یا هفت طائفه صحبت میداشت جمعه با علمای اهل اسلام شنبه با برهمنان و پنڈتان یکشنبه با
مشائخ و فقرا و دوشنبه با قاضی و مفتیان سه‌شنبه بسیر و شکار چهارشنبه با سپاه و تیراندازان
و پنجشنبه با مردم اهل نشاط و مردم محل و انعام هرکدام از خزائن نقدی و جنسی معین و مقرر کرده بود با وجود

یوسف مذکور ماچی از غلامان میرزا مقیم را بطرف لوهر سفارت از پیش حسین شاه ۹۷۱ معه بود

اشتغال سلطنت گاهی فکر شعری هم میکرد و این شعر از وست بلیت حمایل کرده تیغ و بسته خنجر
یار می آید ؛ ولا بر خیر کاری کن که جان در کار می آید ؛ و اینهم از وست بلیت آن ترک آل پوش
سوار سمند شد ؛ یاران حذر کنید که آتش بلند شد ؛ از جمله وقایعی که درینوقت رو داد اینست که
شاه روزی بشکار تالاب تهنار رفته بود و ملک محمد ناجی را بکاری فرستاده بود خان زمان و بهادر خان
هر دو بلیاقت و شجاعت در خدمت شاه اعتباری تمام داشتند و در کمین ملک لچی بودند آخر در قابو یافته
بر ملک سایر یختند یکی از جماعت داران اتفاقاً رسیده ملک را از کشتن باز داشت همان روز به حکم شاه خان زمان و
بهادر خان مذکور را کشتند و خون شد تاریخ این واقعه است دران اثنا ابراهیم خان پسر شاه بعلت آبله
بمرد و ازینمعنی بسبب عروض مرض شد برادر خورد علیخان نام را جای نشین خود ساخت و مملکت و حکومت
مفوض بدو گردید خود در موضع زینه پور که در طراوت و نضارت گویا دار السرور بود رفته چندی همانجا
گذران کرده جان بخدای خود سپرد در نهصد و هشتاد و هفت علیشاه در تاریخ نهصد و هشتاد و هشت بر سریر
سلطنت نشست و حسن خان برادر خود را که هنگامه برپا کرده و خود را لایق و فایق قرار داده متقلد امر حکومت
شده بود از سلطنت معزول ساخته در قلعه زینه پور محبوس داشت بعد سه ماه حسن خان وفات یافت و
علیشاه غایت سعی در عدل و احسان و رعیت پروری نمود اکثر اهل شهر را راضی داشت دران اثنا از نسل سلاطین
حاجی حیدر خان و سلیم خان پسران نازک شاه با جمعی از امرای هندوستان آمده بجنگ علیشاه استاده اند
لوهر خان و محمد خان برای دستگیر ساختن سلیم شاه و غیره مقرر شده اند محمد خان چون چالاکتر از لوهر خان
بود یکی ازین شاهان را به قید آورد علیشاه ظفر یافت برای تسخیر کشتوار سه فوج کرده برآمد چون
راجه بهادر سنگه راجه کشتوار باری خود را سست دید خواهر خود شنکر دیو نام را برای یعقوب خان نبیره علیشاه
مقرر کرد و طرح صلح پیش انداخت سال بسال باج بر خود مقرر کرد کرت دوم باز راجه سرکشی کرده اسمعیل گنائی
و حیدر چک را فرستادند راجه بهادر سنگه از راه لاعلاجی برادر خود نارائن سنگه را پیش علیشاه فرستاد و
عفو جرایم خود درخواست فتح خاتون نام زنی که مطلوب علیشاه بود نیز فرستاد پادشاه بعقد نکاح خود
آورد و قضیه نزاع بسبب آن بموافقت شد از جمله وقایعی که بظهور آمد اینست قاضی صدر الدین و مولانا
عشقی سفیران جلال الدین اکبر پادشاه بطریق رسالت نزد علیشاه آمده دختر برادرش را بجهت
سلطان سلیم خواستگاری نموده علیشاه برسم تواضع و نیازمندی سکه و خطبه بنام اکبر پادشاه جاری
کرد و سفیر را با دختر و هدایا و تحف سایر روانه هندوستان فرمود رسولان که در حقیقت جاسوسان
بودند اوضاع کشمیر را دیده بعرض اکبر پادشاه رسانیدند دیگر سانحه عظیم که درینوقت رو داد اینست که از قضا

رب المتعال در وقت بخیتن شالی چنان برف بیوقت بارید که کسی از قدماشان آن نداد و قحط عظیم
در ولایت کشمیر افتاد بمرتبه که گوشت آدم را حلال دانستند مرده ها و قحط زده را بی تحاشی میخوردند بلیت
قحط تا حدیکه خلق از فرط بی قوتی چو شمع ٭ جسم خود را سوختی بر آتش و بر دی بکار ٭ پادشاه خزاین معموره خود
به محتاجان صرف نموده غم و غصه تمام مردم شهر بر پادشاه افزود دو سال بدین منوال گذشت بسال
سیوم در اثنای راه زینه کوه چک مجذوب معروف بزیتی شاه که از قبیله چکان بود در نظر حضرت جناب مخدوم شیخ
حمزه قدس سره بجذبه افتاده و ذکرش می آید بشاه ملاقی شد پرسید که این امر تا چند بپا شد گفت تا تو زنده
بعد از آن محصول ربیع اندکی آباد شد و سال چهارم مردم از عسرت بر آمدند اگرچه شاه را فرح و شادی بسیار
رو داد لیکن از حرف مجذوب هراسان بود در مسجد جامع به حضور علما و صلحا از تایب شده آخر روزی در عیدگاه
به چوگان بازی مشغول بود در وقت کج شدن خلل رو داده خود یافت زود چوگان از دست داد و گوی انداز گانی
فراموش نموده بسرعت هرچه تمامتر متوجه خانه شد چون محاذی آستانه قدوة المشائخ حضرت بابا بلبل رسید
ابدال چک برادر شاه بر خلاف عادت جدا شده بخانه رفت و منتظر خبر برادر ماند شاه پسر خود یوسف شاه را
بر تخت نشاند و در گذشت در ۹۸۶ نهصد و هشتاد و شش اینواقعه بظهور آمد یوسف شاه بن علیشاه در ست
و ثمانین و تسعمائة بر تخت نشست مایل عیش و عشرت بود اکثر اوقات را صرف بزم نشاط و انبساط
می نمود طبع موزون داشت به فارسی و کشمیری شعر میگفت این شعر از وست بلیت لیلی جمازه را بر مجنون
بخود براند ٭ زور کمند جذبه معجز نمای اوست ٭ بالجمله بخبر جلوس یوسف شاه ابدال خان مغموم شد
در فکر دور و دراز افتاد ندیمانش بحرب و جنگ دلالت نمودند افواج او بر ویرانی پلها طیار شده اند ابدال
خان حرف کسی نشنید و گفت خانمن و جان علیشاه یکی بود و ابدان جدا آخر من بیش از برادر بقبر
خواهم در آمد بمصحوب جهانگیر لون پیغام بخدمت یوسف شاه فرستاد که اگر عهدی درمیان آید
برای تجهیز برادر بر سیم یوسف شاه عهد نامه بدست بابا خلیل مرشد شیعه ها و سید مبارک خان و محمد خان
بابدال خان رسانده و پیمان به ایمان موکد نمود که اگر ابدال خان برای تکفین و تدفین برادر خود بیاید از
جانب یوسف شاه مزاحمتی نیست ابدال خان هر سه مدار المهامی یوسف شاه را رخصت کرد خواست
که بر طبق عهد نامه امر تدفین علیشاه را منتشی سازد و امرای او بر خلاف آن تدبیر داشتند و تخم مخالفت و
انحراف را بخوبی گماشتند یوسف شاه این کنکاش رو داد شنید پدر را بر تخته تابوت گذاشته در فکر
تخت و سلطنت افتاد و بر سر ابدال خان سوار شد چون این خبر بابدال خان رسید او هم مستعد از خانه بر آمد و در
نوهته محاربه عظیمه رو داد بناگاه بندوقی بر پهلوی ابدال خان رسید چون نیک متوجه شد طرف راست سینه مبارک

جو باشنده محمد نوکرل

خانزا با فوجی از متعینه او دید باوجود چنین زخم همچون فیل مست حمله بر آن فوج آورده خلل در لشکر خود انداخت
و مقابل شده نیزه بر سید مبارک خان زد چون سخت بند شده بود سید بزور کشید دران اثنا ابدال خان
از اسپ بزمین افتاده و جان داد قاضی موسی شهید آمده ابدال خانرا از رزمگاه برداشته بمازور دفن کرد
یوسف شاه از راه مصیبت و شادی خندان و گریان تربت پدر در مقبرهٔ جد خود رسانید و سکه و خطبه بنام
خود حکم فرمود لیکن توفیق سلوک و روش مملکت رانی نیافته اوقات را با زنان و قوالان بسر می برد و حیدر
چک و علیخان و نور وز چک و شمسی چک کوپاواره بایکدیگر عهد بسته و سید مبارک را موافق نمود نزدیک خانه
بابا خلیل از نوکدل گذشته باهم گرد را افتادند قریب سه صد کس از جانبین کشته شدند و اکثر اولاد نجی ملک
چادوره که به ملک محمد ناجی مشهور است درین واقعه بقتل رسیدند یوسف شاه که در زالدگر بود تاج و تخت و چتر
شاهی بدست ملک محمد ناجی لسید مبارک خان فرستاد خود بجانب هندوستان روی نهاد و ملک محمد ناجی
از زخم پسران بدرد آمده بود و دق گرفته بعد از چهل روز در گذشت سید مبارک خان در تاریخ نه صد و هشتاد
و هفت لوای حکومت کشمیر برافراخت و بر تخت یوسف شاه نشست مدت حکومت او هشتاد و پانزده روز
بود چون سید مبارک خان نیز بدسلوکی و ناهمواری پیشه گرفت باشارهٔ یوسف شاه که در کوهستان که در کمین
بود شنکر چک و حیدر چک و شمسی چک کوپاواری و امثال آنها کنکاش مخالفت و منازعت سید مبارک خانرا
مستحکم نمودند و کس بطلب یوسف شاه فرستادند هنوز یوسف شاه نیامده که حیدر چک و لوهر چک پلهار
شهر را بر بید در زالدگر اسباب حرب برپا کرده لوهر چک را بر تخت نشانده اند سید مبارک خان از بسکه زیر دست
چکان بود و عهد و قرار مخالفت یوسف شاه هم به ناچاری و بی اختیاری آمده بود دست بحرب نانموده تخت و
تاج و چتر شاهی و پیش گوهر چک بدست باباخلیل فرستاد خود بخانه باباخلیل آمده در تاریخ نه صد و
هشتاد و هفت **لوهر شاه** از بنی اعمام یوسف شاه بود لوای دولت برافراخت و کوس حکومت بنواخت
یوسف شاه بر کشمیریان اعتماد نا کرده بجانب جلال الدین محمد اکبر پادشاه التجا آورد چون بملازمت رسید بعنایت
و نوازش شاهانه معزز و ممتاز گردید مدت حکومت لوهر چک یکسال بود عدل و احسان و رعیت پروری
بنوعی کرد که یاد از عدل نوشیروان میداد ارزانی غله به حدی شد که یک خروار کرا ده نیم من شاهجهانی بیک
فلوس فروختند و سکنه شهر مرفه الحال و فارغبال ایام جمعیت خود بسر میبردند و لهر مندو که هنوز متعارف
این شهر است در عهد او بود یعنی نان کلانی بچند کوڑی میفروختند محمد بٹ وزیر یوسف شاه در بهلول ابو
به یکهزار سوار و پیاده گرفته انتظار یوسف شاه می برد چون بعد از یکسال یوسف شاه برگشته بلاهور
رسید و زیر ش ملازمت نمود یوسف شاه بنابر پریشانی احوال لاعلاج شده از تجار لاهور مبلغی قرض

تاریخ وصال اوست در مقبره بهاء الدین گنج بخش مدفون شد سید ابراهیم خان جاگیردار پدر او ست ۱۲

له سید مبارک خان از اعیان سادات بیهقی است در عهد حکومت چکان شیره و اقوام شد چنانچه حکومت کشمیر یافت بحضور حضرت سلطان مخدوم شیخ حمزه رح رجوع آورده توبه و استغفار کرد در ۹۹۹ بقضا پیوست شهید

گرفته مقدار نه صد و هشتصد سوار و پیاده سرانجام کرده متوجه کشمیر شد و احکام بنام مردم پرگنه جات
کشمیر نوشته که بکمک پادشاه چندین هزار سوار و پیاده گرفته آمده ام هر که با طاعت و انقیاد پیش نیاید بسزا
میرسد مردم پرگنه جات نوشته او را بخاطر راه نداده و پروائی نکرده راهها را مسدود ساخته منتظر بودند
یوسف شاه از راه بهلول پور به جمعیت تمام نزد وزیر رسید از انجا روانه بکشمیر شده یوسف را از جانب لوهر
شاه دو سه هزار سوار و پیاده در نوشهره حاضر بود بآوازه یوسف شاه در هراس افتاده مقابل نا شده بکشمیر آمد
و نامردی بکار برده و سبب هزیمت لوهر شاه شد چون راجه بهادر راجه راجور دید که یوسف و ار نا کرده
کار روی بکشمیر گذاشت آمده اطاعت یوسف شاه نمود و با مردم خود هراول فوج یوسف شاه شده مورد
عنایات شاهانه گردید چون یوسف شاه بهیره پور رسید یوسف شاه نازک مکور زمیندار را با جمعی از راه
سد و فرستاد از انجا یوسف خان ملحق به لشکر یوسف شاه شده این امر سبب سستی لوهر شاه گردید از راه
چیره هار پل سوپور را خراب ساخته به کامراج رسید حیدر چک که در بهیره پور بود و بشهر آمده با لوهر شاه یکی
شده ده دوازده هزار سوار و قریب بیست و پنجهزار پیاده بسوپور روانه ساختند یوسف شاه خود مقابل
شدن مصلحت ندانستند در فکر فرار به هند یا پکلی یا به پونچ بود درین ضمن بابا خلیل پیر شیعه پیغام به
یوسف شاه از گوهر شاه آورد که خود را بر باد ندهد که رایگان کشته خواهد شد طرفی بیرون سوپور اختیار
کند در جاگیر خود بگیرد و دست از پادشاهی کوتاه سازد یوسف شاه حرف بابا خلیل قبول نکرده بامید
كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللهِ شبا شب از گهات دلنو گذشتند دو سه هزار کس
گهات ... لنه
گوهر شاه که بر سر بهت بودند همه دست و پای گم کردند چون تمام سپاهان یوسف شاه از آب گذشته بودند
ابدال سیه از دلاوران گوهر شاه بود مقابل شده از آنطرف ملک حسن رو برو شده به روی یکدیگر زخمهای
کاری رسانیده آخر هزیمت نصیب ابدال خان شده گوهر شاه شکست یافته گریخت یوسف شاه کرت
دوم طبل شاهی نواخته متوجه سرینگر که پای تخت بود شده چون بموضع هاره ترت رسید گوهر شاه از
هاره ترت
هر سوی پریسان راه او بود تا بموضع برتهنه رسید افواج افواج مردم شهر و گروه گروه سکنه سرینگر
از صغیر و کبیر و پیر و برنا بخوشی و خرمی باستقبال می آیند ملا محمد امین مستغنی قبل ازین فال از کتاب حافظ
غیب اللسان کشاده بود این بیت آمد **نظم** یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور الخ انواع
انعام و اصناف اکرام در خور حال هر کس مبذول داشت و از مخالفان هر کرا دستگیر و اسیر آوردند از خون
او در گذشته خلاص می نمود محمد بت بعرض رسانید که لوهر شاه در خانه قاضی موسی خزیده است یوسف شاه رعایت
شریعت کرده خواجه ملک خواجه سرا از برای تجسس فرستاد هر چند تفحص نمود مدعا نیافت بر خبر پیش آمده معلوم شد که

کسی بغیر از مادر قاضی خبر نداشت نشان بحجرهٔ تنگ و تاریک داده از انجا بر کشیدند و بحکم شاه چشمانش را میل
کشیدند بیت قوة الظهر پشت او شکست ؛ قرة العین کرد چشمش کور فَاعْتَبِرُوا یَا اُولِی الْاَبْصَار المرای
یوهر شاه را از هر جا که می یافتند دستگیر نموده می آوردند بعضی را به میل کشیدن حکم میشد بعضی را اخراج حیدر چک با
چندی در تبت و چندی در کشتوار گاهی مردم لشکر را قزاقانه دست برد کرده میرفت آخر عاجز آمده برجوع بر لو
مان سنگه حاکم لاهور آورده بنبر و نوشهره بجاگیرش مقرر نمود انجامی بود یوسف شاه بر خلاف گذشته چندی
یقوالان و مطربان بمیپرداخت تا آنکه از طرف جلال الدین محمد اکبر پادشاه میرزا طاهر با جمعی از مردم پادشاهی بطرز
ایلچی گری آمده فرمانی بنام یوسف شاه آورد مضمون فرمان اینکه از ان باز یکه رفته در شهر خود آسوده
احوال خویش بعرض نرساندی و خود هم نیامدی اکنون بر خلاف گذشته روی اطاعت باین جانب بیاری والا
تو دانی ازین سبب هراسی عظیم بیوسف شاه و وی و مردم مدبر دانسته اند که اکبر شاه قصد تسخیر اینولایت دارد
یوسف شاه بیدل شده قصد فرستادن میرزا حیدر پسر کهتر خود با پیشکش سنگین نمود هر چند وزرا و امرا مانع این
چیزها آمده بودند قبول خاطر نیفتاد چون تحائف کشمیر از نظر جلال الدین محمد اکبر پادشاه گذشته بیشتر مشائق
اینولایت گردید و بعد یکسال پسرش را باز فرستاد و عذر قبول نیفتاده حکم آستان بوسی صادر شده ازین
خبر وحشت اثر بیش از بیش دست و پا گم کرده وسواس و تشویش بخاطر راه یافت باز در مقام عذر آمده بر
پیشکش سابق چند چیز افزوده پسر کلان خود یعقوب شاه را بحضور فرستاد ازین هم مردم شهر بسیار
غمگین شدند مردم سابق خبر داده بودند که وقت چکان کشمیر از دست میرود یعقوب شاه دو سه سال در
پای تخت اکبر پادشاه بود کسی اقبال نمود روزی جلال الدین اکبر شاه بخاصان خود به حضور یعقوب شاه
گفت که یوسف خان از درگاه ما سر افراز شده بعشرت میگذراند فرمان ما که رفته اول پسر کهتر مرتبه دوم
فرزند اکبر خود فرستاد خود از خانه عیش و عشرت پای بیرون نه کشید و ارادهٔ قدم بوسی ننمود حکیم علی را حکم
شد که تا رسیدن لشکر اینجانب به لاهور یوسف خان را از کشمیر آورده باستان بوسی مشرف سازد عذر و
حیله مسلم ندارد چون این خبر یعقوب خان بلا واسطه شنید به پدر خود نوشت یوسف شاه با وزرا مشوره
نموده از راه بیدلی گفت که اگر لشکر اکبر شاه بیاید آب و علف هم درین شهر نه خواهد ماند بهتر اینست که من
میروم ازین تقریر اهالی و موالی صغیر و کبیر برنا و پیر آمده بیوسف شاه ظاهر نمودند که از هنگامهٔ حادثه
زودلجو تا الیوم هنوز آبادی شهر به خوبی نشده اکنون اگر پادشاه از شهر بر آیند ستم ستوران بیگانه درین
ملک در می آمد باز روی بویرانی می آرد تا قیام قیامت بحال نخواهد آمد یوسف شاه بظاهر دلاسا نموده
اما به باطن میل رفتن داشت درین اثنا خبر رسید که پادشاه هند از لاهور بکابل متوجه شد یعقوب دی گردان

شده بکشمیر آمد بزودی هر چه تمامتر خود را از کوه کاجداری گذرانید و از بیم حیدر چک بهمبر و نوشهره در
تصرف او بود براه دیگر براجور رسید و حکیم علی در نوشهره خوفناک شد حیدر چک دلاسا نموده بکشمیر
راهی ساخت یعقوب شاه پیش از حکیم بسرینگر رسیده پدرش میخواست که بحبس نماید که چرا باین حرکت که
موجب شورش مزاج اکبر پادشاه شد ارتکاب نمود شفیعان مانع آمده اند بار سلام وی نگرفت تا حکیم
رسید حکیم را به خانپور استقبال نموده به تعظیم تمام بحویلی سید علی جا داده تا دو ماه انواع اعزاز و تکریم بجا آورد
گفت که همراه شما یعقوب خان را دست بسته میدهیم حکیم از اصل کار واقف شده عرضداشت نمود یوسف خان با بیان
خلافی دارد آوردن او ممکن نیست پادشاه بمضمون عرضداشت واقف شده بهگوان داس راجه را با پنجاه هزار سوار
پیاده از اتک براه باره موله فرستاد این خبر بسمع یوسف شاه رسانیده اند حکیم را رخصت کرده متوجه علاج
شد و قصد پای بوسی نمود مردم کشمیر علما و فضلا خاص و عام آمده باز التجا نمودند و بعرض یوسف شاه رسانیدند
که مغلان را آمده هیم تا همه یار را کشته برند از خرابی زد لجو بتوجه جد و پدر شما خلاصی یافتیم و روی آبادی دیدیم اکنون
باز ویران ساختن از انصاف دور است صلاح کار اینست که در کوهستان رفته استقامت کرده عنان
لشکر مغل خواهیم گردانید درین اثنا خبر رسید که بشیر در تنگ لشکر مغل رسید از نوجن و کهادره گذشت یوسف شاه
به بهانه شکار رفته در باره موله نشست و لشکر خود را سه طائفه قرار داد یوسف خان و شمسی چک کوپه واره
حسن ملک چادوره هراول و علم شیر خان ماگری و غیره هم در چنداول شده یعقوب شاه با امرا و سرداران دیگر از تک جانب
متوجه گردیده روی به محاربه مغل نهادند جنگها شد که رستم داستان رشک از آن میبرد اگر گیو و پشن هم حاضر
می بودند ازان دار و گیر از حیرت و غیرت خون میخورد مثنوی چنان خون روان شد ز دشت نبرد ❊
که چون سیل رفته زجا پای مرد ❊ چکاچاک شمشیر برنده فرق ❊ زمین را بدریای خون کرده غرق ❊
سنان آتش کین برافروخته ❊ پر مرغ را در هوا سوخته ❊ باوجود ایام سرما و گرانی غله نوعی پای
جلادت مستحکم کردند که لشکر مغلیه و راجپوتیه باوجود آن کثرت عبرت گرفتند و گیرانی در لشکر مغل و کشمیر بجای
رسید که مثل آن در کشمیر کم یاد داده باشد میگویند که یک سیر برنج بده روپیه رسید و شکم اسپان
و شتران پاره کرده آب میخوردند مولانا احمد در آن واقعه حسب حال گفته است نظم گر نظر بر هلال میکردند ❊
لب نانی خیال میکردند ❊ گردن خود دراز میکردند ❊ دهن آنرا باز میکردند ❊ باز خبر باکبر شاه رسید قاصد
یوسف شاه که در ضمن نامه و پیغام داشت فرستاد اتفاقاً این هر دو ایلچی معه نامه بدست یعقوب شاه افتاد
میخواست حکم بقتل فرماید از قاعده دور دید بخدمت پدر فرستاد ازین سبب مردم را بیدلی و ناامیدی
رو داده یوسف شاه به فکر تباه باوجود آنکه پانزده هزار سوار و بیست و پنجهزار پیاده و هفت هزار بندوقچی

وچهنه ن

نیل ن

طیار نموده بود دلتنگ شده لاعلاج ملحق به لشکر مغل گردید بعد ظهور این سانحه یعقوب شاه باتفاق بابا طالب
اصفهانی که پیر بابا یعقوب شاه و مردی مدبر بود از جا در رفته بر صف قتال قائم ماند و نوعی قافیه لشکر مغل تنگ
کرد که از جان به تنگ آمدند شکمهای فیل و اسپ پاره نموده جای نشستن خود میکردند و بجای غله گوشت اسپ و
شتر میخوردند راجه مذکور لاعلاج شده طرح صلح با یعقوب شاه انداخته روی بگریز نهاده وطن باز گشت نواخت
وچون به پکلی رسید یوسف شاه را محبوس ساخته در پیشگاه خلافت اکبر پادشاه رسانید در تاریخ نهصد و نود و چهار
یعقوب شاه با فتح و نصرت تصرف استقرار پای تخت کشمیر یافت و تاج حکومت بر سر نهاد و سکه و خطبه بنام خود
جاری ساخت تا مدت یکسال و شش ماه حکومت کرد لیکن اوضاع پسندیده و اخلاق حمیده نداشت و پیش او حرف
کسی را اثر نبود از بسکه خدمت شریعت مرتبت کمالات منزلت قاضی موسی شهید ابدال خان را بطور خود
دفن کرد و از یوسف پسر شنیده بود ثانیاً لوهر شاه را در خانه ایشان یافتند و حالانکه قاضی خبری نداشت
بقصد انتقام با قاضی بحث مذهب در میان آورده مخالف رای ارکان دولت خود نمود با وجود آنکه مذهب اهل
تشیع تقیه است از راه غرور و علانیةً با قاضی بی ادبی نمود مخلصان قاضی هر همه خصوصاً شمسی چک کوپه واری
و ملک حسین چادر و علم شیر خان ماکری و علی دار و غیرهم سرداران که بر سر چشمه اچهه ول با یعقوب شاه رفته بودند
از انجا راه کوهستان گرفته در هیره پور نزول فرمودند و بر یعقوب شاه ملامت نمودند که همچون اکبر شاهی را
به غضب آورده مردم شهر را ناراضی داشت اکنون حرف مذهب با قاضی شهر در میان می آرد معهذا قاضی نرم و گرم
سر سخن بسته میداشت و یعقوب شاه بر خلاف آن پیش می آمد جماعه مذکوره قصد هندوستان کرده بودند و ملک
حسین مانع رفتن هند آمده مقرر کردند که زود رفته سرینگر خواهیم گرفت تا یعقوب شاه برسد تخت بدست
خواهیم آورد و یعقوب شاه در موضع نون پاک بود که این خبر وحشت اثر شنود و محمد بٹ را از حبس خانه برآورده
مشوره پرسید گفت لشکر زود بشهر نمیرسد که سرینگر را بگیرند شاه خود را از زودی تمام بسرینگر رسانید در نوهٹه
که جای سکونتش بود فرود کش نموده شمسی چک و غیره جانب غرب آمده بودند پلها را ویران ساخته مستعد
جنگ استادند تا هفت شبانروز مقابله و مقاتله بود آخر بابا خلیل و شیخ حسن جڈیبلے که هر دو از
پیران یعقوب شاه بودند در میان آمده طرح صلح انداختند و قرار دادند که از سوپور معه کامراج تعلق به شمسی
چک و غیره باشد و باقی بیعقوب شاه مسلم دارند برین قرار از سرینگر بر آمده بسوی سوپور رفتند و مردم این دو
شیخ اهل تشیع را که هر مرتبه باعث نفاق و فتنه می شدند میخواستند که بکشند ملک حسین چادر و مانع آمده
کسان خود را همراه داده هر دو را از شهر فرستاد چون هر دو پیر سرگذشت خود بشاه نوجوان بیان کردند
یعقوب شاه بغضب لشکر انبوه تعین نمود شمس چک و غیره از راه طمع سرینگر باز بشهر آمده زیر دست شده اند باز

یعقوب شاه با قاضی حرف مذہب در میان آورده علانیةً ترویج تشیع نمود ملا عینی را متصدی این
کار قرار داده و بخطاب تبراخوانی رسوای ازل و ابد ساخته تکلیف نمود که فقره علی ولی الله را داخل اذان
سازند ہر چند در صدق این قول کسی را اختلاف نیست و جناب مرتضوی شاه ولایت اند چون اہل التشیع
این عبارت را بہانه ترویج مذہب خود و دلیر یہای نامشروع کرده اند و مکتفی برہمین قدر نیستند و رفته
رفته منجر به جراحتہای دیگر می شود و راه جرأت آنہا مفتوح میگردد قاضی اصلا از صلابت شان بسید
راضی بخلاف سنت نه گردید یعقوب بدبخت باوجود منع امرا و فضلا قاضی را بر تخت شہادت نشاندند و بسعادت
و نیکنامی دینی و دنیوی رساندند میگویند که لاشه مبارک حضرت قاضی را بر دم فیل بسته در شہر میگردانیدند
چون بدر خانه ایشان رسید والده ایشان برآمده مجمر خود را بطریق نثار برگرد لاشه گردانید شکر الہی
بجا آورد که در راه حق شہید شد ہمان روز که واقعه خدمت قاضی شہید رو داد چنان رعد و برق پیدا شد
که اکثر مردم از ترس آن بیجان شده اند خصوصاً علی دار وزیر پادشاه مع سه چہار کس مرد و زن در خانه
یعقوب شاه از آتش برق سوختند خدمت قاضی موسی از اولاد قاضی میر علی ست و بفنون کمالات
علمی و عملی آراسته ابا عنجد از عہد قاضی ابراہیم قضای کشمیر تعلق بخاندان داشت و در احفاد ایشان ہم پرورده
برکات علمی و مالی و عرضی باقی گذاشت بالجمله بعد شہادت قاضی مردم شہر از یعقوب شاه متنفر شدند و دلہای
خلائق از و برگشت و بزرگان اکثری ازین شہر حرکت کردند حضرت بابا داؤد خاکی بقصد زیارت پیران
خود به ملتان رفت و حضرت جامع الکمالات شیخ یعقوب صرفی با جمعی دیگر از اکابر و روسا و فقرا حرکت اکبر
پادشاه شدند و بشارت تصرف و تسخیر کشمیر با ولیای دولت پادشاه دادند و عہد و قرار بمیان آوردند
از جمله مواثیق و عہود که بزرگان مقرر نمودند این امور ہم بود که در مقدمه مذہب غلة الخرافی از جانب
حکام تبایدوداه و غلام از مردم کشمیر معمول نباشد و مردم کشمیر را از تکالیف مرفه دارند و در امور ملکی قوت
و اقتدار ہم بآنہا ندہند و غیر ذلک عہود بسیاری بمیان آوردند بعد تقریر این پیمان بندگان اکبر
پادشاه به جزم عزم متوجه به تسخیر کشمیر شدند و کسان را تعین نمود چنانچه در اوراق آینده مشروح میشود
و این ملا عینی مذکور از فضلا و شعرای عہد بود و چون بی صرفه گوی مذہب اہل التشیع ست نسبت
بعارف نامی حضرت مولانا عبد الرحمن جامی نیز بی ادبی کرده ببیت حریفان باده ہا خوردند و رفتند ❊
تہی خمخانه ہا کردند و رفتند ❊ جواب ملا عینی ببیت ہنوز آن ابر رحمت درفشانست ❊ می و میخانه
با مہر و نشان ست ❊ درین دیر مسدس خم تہی نیست ❊ تہی گفتن بغیر از ابلہی نیست ❊ حالانکه این
ابله بدبخت که مقتضای لب و دہن خود مخاطب تبراخوانی شده است نمیداند که مراد حضرت مولانا انقضای

در ... واقعه شہادت او [illegible]

مجلس پر فیض انبیا و ائمه اهلبیت و صحابه کرام ست که ظهور مثل آن درین زمان صورت ندارد اگر بنظر انصاف دیده شود در هر طائفه چه از اهل عرفان و اهل علم و سخن دانان تفاوت در فیضان شده است لاحقین البته مثل سابقین نیستند بلکه سخن درد یافت این تبرای هم هست که چون گفته است ع می و میخانه با مهر و نشانست و گویا معتقد اینست که سابقین هم مثل لاحقین از فیض محروم مانده اند **قسم سیوم در ذکر واقعات کشمیر** از ابتدای تسخیر سلاطین چغتائیه تیموریه مخفی نماند که درین هرج و مرج و خوف و رجا از جانب اکبر پادشاه محمد قاسم خان میر بحر با مقدار سی هزار سوار از راه راجور پیدا شده از امرای کشمیر با حیدر چک و الد یوسف چک و جمعی دیگر از بزرگان و مشائخ خصوصاً جناب جامع الکمالات مظهر آیات بینات قدوة الواصلین حضرت ایشان شیخ یعقوب صرفی قدس سره ولد خواجه حسن گنائی که از حرمین محترمین مراجعت فرموده بودند رهبر شدند تا رسیدن منزل یعقوب را خبر شد بعد از استماع آن با لشکر بیکران متوجه هیره پور شده در راه از غایت تعصب مردم سپاه کشمیر پشت پا زده روی به قاسم خان نهادند چون یعقوب بازی خویش برگشته دید فرار به کشتوار مصلحت دانسته چون به پرگنه برنگ رسید غیر از معدودی چند بنام سپاه که فی الحقیقت حکم کاه داشتند با او نماندند روز دیگر لشکر هندوستان به بیرم کله رسید و از انجا خان مذکور حضرت شیخ صرفی و جی تواجی را که از کارکنان عمده بود همراه لشکر داده که به پیش رفته سری نگر را بگیرند و از راه حسن خان و شنگی چرار بود و شمسی گنائی از راه حماقت باتفاق بهادر خان موسی الیه را ابند کرد بخیال آنکه لشکر مغل با این خبر برگشته برود در هیره پور نشسته حسین شاه ولد زینه شاه بر تخت نشانیدند و از غنیم غافل ماندند وجی تواجی خوشوقت شده باز راه هیره پور گرفته منزل اول در موضع یادر مانده روز دیگر بهیره پور رسید چون حسین خان را پادشاه ساخته بودند از دست او بمشیت کار بنظر نیامده بعد از ان شمسی چک را بپادشاهی برداشتند و این خبر بشهر رسید ظفر خان پسر کلان شمسی چک که از سینان متعصب و صاحب داعیه ملکی بود بنا بر تعصب دین و دولت محله چدیبل را آتش کشید خانقاه چدیبل را که ساخته دولت چک بود و میز میسوخت مدفن شمسی عراقی را مزبله ساخته شیعه ها را بسیار رنجانید درین اثنا خبر مردم مغل که قریب بهیره پور رسیدند رسید یعقوب خان که به کشتوار رفته بود در آنجا رفته بود و در انجا اقبالی نیافته باز مراجعت نمودند در پرگنه برنگ جمعیت کرده باتفاق آنکه یعقوب شاه متوجه بآنسمت شد آغاز محاربه نمودند آخر عساکر اکبر شاهی غلبه کرده مردم کشمیر را متفرق ساخته داخل کشمیر شدند خیر مقدم تاریخ دخول قاسم خان است یوسف خان ابنه خان و حسین خان و ملک چادر و غیره مقدار هفت و هشت هزار سوار پیاده بمراج رفته در موضع چندره کوت جمع شدند و شمسی چک و پسران سید مبارک و سید ابو المعالی قریب به چهار هزار و هشت هزار پیاده بسو پور رسیدند و مردم مغل بترس فتنه جویان قدم از شهر بیرون کشیدند

وشنگی چادوره

شمس الدین

تا آنکه یعقوب از چندره کوت شبخون بشهر سری نگر آورده اکثر خانهای مغرب رویه سوخته تاراج نمود
و خانه قاسم خان را نیز سوختند مردم لشکر او باین حرکت خام طمع شده اند که کسی از غنیم حالا مقابل نمیتوانند
شد یعقوب شاه از راه او بار ایام خود مردمی را که در هنگام محاربه در لشکر خودش رفاقت کرده بودند بقتل رسانید
ازین عمر مردم بسیار از فوج او متوهم شده قدم بر فرار نهادند یعقوب شاه هزیمت کلی روی داده حیدر چک
که در قید قاسم خان بود بقتل رسید مردم مغل قوت یافته هر جا جمعی از دلاوران کشمیر میدیدند قتل عام
مینمودند و مردم بر شمسی چک ریختند تا مدتی شمسی چک پای ثبات قدیم کرده داد دلاوری داده بود مشهور است
که بلیت به تیغ به چوب بسنگ بمشت ملک شمس چک شصت کس را بکشت با وجود کثرت اعدا خود را
از چنگ آنها خلاص کرده رو بکرناو که از کوهستان کامراج قلعه جدا افتاده است نهاد یعقوب شاه با امرا قرار
بر فرار نموده بجانب کشتوار رفت نام و نشانی از دو از پدرش یوسف خان در کشمیر نماند شعری که پیشتر در وقت
فرار سلطان یعقوب بیگ ترکمان ولد قرا یوسف بیگ ترکمان که از سلاطین ایران بودند گفتند راقم حروف را بنابر
اتفاق مناسبت اسمی درینوقت بخاطر آمده نوشت بلیت نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری
عزیزان یوسف ار گم شد چه شد یعقوب را باری زمستان مردم اکبر شاه بفراغت تمام در کشمیر گذرانیدند اثری
از غنیم ظاهر نبوده یعقوب شاه وقت بهار باز از کشتوار آمده با جمعی بالای کوه الور بار اقامت کشود و شمسی
چک از کرناو آمده بسویور نشست دو ماه برین منوال گذشت یعقوب شاه در کهوده ون نزول شمسی چک آمده
بحیره او در فرو کش کرد تا طرفین بمحاربه افتاده جم غفیری کشته شدند یعقوب شاه بر سر کوه سلیمان و شمسی چک در زیر
قلعه هانجنک جای گرفت مغلان که نفس شهر در تصرف بود جمع شده دو فرقه گردیدند یکجماعت از راه موضع پاندرتهن
و جماعه دیگر از راه آونتی گجی آمده به یعقوب شاه مقابل شدند دلاوران طرفین کار زار با تهور و اقتدار کرده جمعی
کشته شدند نزدیک بود که مغل مغلوب شود ناگاه در چشم نورنگ خان که سردار فوج یعقوب شاه بود تیرے از غیب
رسید افتاده و جان داد لشکر کشمیر شکست یافت قاسم خان با فتح و نصرت بشهر مراجعت نمود صبحی دیدند که خبر
یعقوب بر جاست متوهم شده پای در شهر قائم کردند تا آنکه یعقوب شاه شمسی چک لوشت و ملک حسن چادوره را
فرستاده بر حرب دلیر کرد روز دیگر یعقوب شاه نزد شمسی چک در هانجک آمده بالشکر او پیوست مغلان مقدار
هفت هشت هزار سوار بر هانجک رسیدند و صفوف محاربه را آراسته کشیدند و چون یعقوب شاه دید که مردم مغل غلبه
آوردند پسران سید مبارک و شمسی چک مالان را کمک فرستاد ساعتی چند خوب دلاوری نمود اما بازوی یعقوب شاه
بازور است نشد هر چند یعقوب شاه پیغام استقامت کردند باز نتوانست مقابل نشد لیکن مدتی
به شبخونی مردم مغل را ایذای حالی و جانی میرسانید مردم مغل نیز هر کرا می یافتند گرفتار می کردند تا صحبت

قایمیت

کهده ونی
نموده
هانجنک
آیت

طرفین بهمین احوال گذشت تا آنکه کرت سیوم خبر بجلال الدین محمد اکبر پادشاه رسید که لشکر مغل از شهر
نمی تواند بر آمد اکبر پادشاه میرزا سید یوسف خان رضوی را با محمد بت که وزیر پادشاه کشمیر سابق بود و بابا خلیل پیر
اهل التشیع که برفاقت یوسف شاه بهندوستان رفته در اردوی اکبر شاه بود همراه داده با بیست و پنجهزار سوار روانه کشمیر
ساخت یعقوب باین خبر با امرای کنکاش نمود گفتند که لدجو چک را در شمسی چک و بر روی یوسفیان شود ملک حسن
گفت که لدجو چک با بابا خلیل متفق خواهد شد شمسی چک تقابل اینها و یعقوب خان برسر قاسم خان رود یعقوب شاه
این تدبیر را پسندید و لوهر چک را فرستاد مردم اکبر پادشاه باتفاق بهرام نایک زمیندار شاهراه از راه
بهرام کله از راه کنز بل روی بکشمیر نهادند چون بهیره پور رسیدند رعب و هراس در لشکر چکان افتاده از قلعه
ها نچک آمده متفرق شدند امرای کشمیر باتفاق بابا خلیل و محمد میرزا یوسفخان را میدیدند و به حضور میرسیدند
تا آنکه بسبب استماع اخبار مختلفه بذات خود بندگان جلال الدین اکبر پادشاه با عساکر نصرت اثر حرکت
را ضرور دانسته در ولایت کشمیر دلپذیر جنت نظیر در تاریخ نه صد و نود و هشت نزول فرمودند یعقوب شاه لاعلاج
شده خود را در لشکر ظفر اثر رسانیده کارسازی نمود کفش ظل الهی بر سر بسته بعتبه بوسی مشرف گردید و حصول
تعلق به سلاطین چغتائیه گرفت اکبر پادشاه خود هم اصلاح فرمودند و متصدیان دیگر نصب کرده رفتند
لیکن تا مدتها خروج چکان بود از هر سو سر فرازی سری مینمود دران اثنا هنگامه میرزا یادگار بمیان آمد جناب
ولایت اکتساب قدوة العارفین شیخ بابا والی قدس سره العالی متوجه شده رفع فساد فرمودند اجمال این
قصه بجای خود مرقوم میشود الغرض از هر گوشه کسی از چکان سر بشورش بر میداشت و تشویش در مردم پادشاهی
می انداخت تا اوسط سلطنت نور الدین جهانگیر پادشاه سنه هزار و بیست و یک ملک بی خلل نبود بعد از ان
پادشاه باهتمام حکام و روسای کشمیر سعی و ترددی نموده از فساد باصلاح آورد اگر اجمال این حکایت را ایراد در اق
آینده موقوف داشته بالفعل بتحریر احوال سادات و مشائخ و علما و شعرا که از زمان ظهور دولت میرزا حیدر
و قبیله چکان تا ابتدای تسخیر سلاطین چغتائیه در کشمیر تشرف حضور داشتند یا در آنوقت انتقال نمودند بقلم آید
می شاید حضرت سید احمد کرمانی از کرمان آمده متوطن هندوستان بود چون بعض والیان کشمیر از
بنی اعمام خود منهزم شده طرف هند افتاد سراغ خادمان سیادت و ولایت که مستجاب الدعوة بودند یافت و بعجز و
زاری در خدمت آن عین بزرگواری شتافت بعد حصول سعادت قدمبوس عرض مطلب نمود جناب
حضرت سید عهد و قرار اجرای احکام شریعت و رفع آثار رفض و بدعت بشارت حصول مدعای او داد و بعد انجام
مطلبش بموجب التماس او خود هم روی عزیمت بجانب کشمیر نهاد در پنجار رسیده دید که هنوز آثار خلاف ظاهر است
تیری در شصت کرده بر هوا انداخت در حال آن کاذب غدار جان خود را باخت و مقبره در گور تنگ و تاریک

ملک

ساخت بعد آن حضرت سید سکونت درین دیار اختیار فرمود و یکے از اعیان بنای خانقاهی در محله نروره
اصل آنجناب
بجهت خادمان نمود و والی ملک سه هزار خروار برای وظائف درگاه مقرر کرده بود چندروز صرف مطبخ آمده
چون در حالات باطنی تفاوت دید باختیار خود دست ازان کشید اکثر بزرگان عهد مثل حضرت مخدوم شیخ حمزه قدس
سره وغیره در خدمت سید بهره اند وز صحبت و فوائد معنوی بودند چون رحلت نمود در مزار حضرت شیخ بهاء الدین
آسود مرقد اسعدش محل فیض و فتوح ست مولانا قاضی حبیب الله سید بود و خود از ولایت توران
خوارزمی
آمده ظاهرا خوارزمی ست و در کشمیر توطن نمود در عهد حسین خان چک اقضی القضات این شهر شد و تالیفات
مفیده دارد ازانجمله عقاید نصرتیه ملک نصرة الدین چک در اصول و فروع اهلسنت وجماعت رساله جامعه
سنبام
بزبان فارسی تالیف کرده در بحث امامت و خلافت بسط بسیار دارد و نسب خود را در رساله مذکوره بملک
العلما هروی که مولانا محمد نام داشت میرساند و متصل دروازه مسجد در مزار سلطان زین العابدین مدفونست
ملافیروز مفتی معروف به بچه گنائی ولد بابا نونی گنائی معروف ملا ایلچی در جوانی سفر کرده و بحرمین رسیده
ملا ایلچی
بعد مراجعت در اود و بدآون تحصیل علوم نموده و باخضر علیه السلام چهل روز مقابله تفسیر و حدیث کرده و
مخدوم الملوک استاد اکبر پادشاه شاگرد او شده چون به کشمیر که وطن اصلی بود معاودت نمود مفتی اعظم
شد واجرای احکام شرع به کمال دیانت مینمود و ارادت معنویه در خدمت حضرت مخدوم شیخ حمزه داشت
و تعلیم باطنی گرفته چنانچه خدمت شیخ بابا داؤد خاکی در ورد المریدین می نویسد نظم بیت کمولوی فیروز از فیروزی
تلقین او زود از انتاج نور ذکر فرسخ فرشده است در عهد حسین شاه از دست رفضه بشهادت فائز
شده در دامان کوه ماران نزدیک ولاب صحن مسجد سنگین ملاشاه مدفون شده هفتاد سال عمر داشت و از
ظلم خود تاریخ عند الشهادة گفته و جناب حضرت شیخ یعقوب صرفی در تاریخ او فرموده تاریخ از پے
تاریخ آن در دین وحید ❊ گفت شد از بهر دین ملا شهید ❊ یکے از فرزندان او ملا عبد الوهاب دانشمند
و صاحب تالیفات بود در معماد فنون و علوم غریبه تالیف نموده حاشیه توفی و شرح مواقف و
شرح شمسیه را حواشی نوشته است ملا الماس گنائی نام او ملا یوسف بود یکی از سلاطین او را مخاطب بالماس
ساخته شاگرد ملا فیروز بود و باخضر مکرر ملاقات نموده و تحقیق بعض مشکلات علمیه کرده و مفتی بوده با ملا فیروز
یکجا بدرجه شهادت رسید چنانچه قصه شهادت هردو بزرگوار در احوال حسین شاه بتقریب قضیه یوسف هند
مرقوم شد ملا جوهر گنائی از نجبای این شهر بود اکثر عمر صرف تحصیل علم نموده شاگرد و مدرس مدرسه سلطان
قطب الدین که متصل مسجد صراف کدل بر کنار شرقی جوی مار بود او در آخر عمر راه حرمین محترمین گرفت بعد ادای
حج اسلام تحصیل سند و اجازت حدیث از فحول اکابر علماء و محدثین مکه معظمه کرده و خدمت مولانا علی

قاری را دریافت بلکه بصحبت حضرت شیخ ابن حجر مکی هم رسیده و اجازت بسند معنعن حاصل ساخته چون به
کشمیر معاودت فرمود گوشهٔ انزوا اختیار کرد و بعبادت و عزلت اشتغال نمود و بجهت قوت حلال کسب
پشم پیشه گرفت و بسیار به قناعت می گذرانید و توکل و انزوا را بدرجهٔ اکمل رسانید و درس علوم دینیه هم
میگفت در واقعهٔ وبای عامه و سال هزار و بیست و شش رحلت فرمود رحمة الله علیه رحمةً واسعةً بعض
اولاد امجادش بکمالات صوری و معنوی فائز شدند مزار ایشان طرف شرقی مقبرهٔ حضرت اخوند ملا حسین
خباز به کمال بی تکلفی واقعست کنگی ریشی و میری ریشی و شیخ ریشی هر سه کس از مریدان رومی ریشی که زینتی
ذکرش گذشت بودند در ریاضت همتا نداشتند و در عهد خود بی نظیر بودند بعد وفات مرشد استقامت
بر جادهٔ شریعت و سجادهٔ طریقت نمودند خوب زیستند و خوب گذشتند حضرت محبوب العالم مخدوم
العارفین سلطان شیخ حمزه کشمیری قدس سره وطن آنجناب موضع تجر از پرگنه زینه گیر است محض بذوق
صلاح و راستی بشهر رسید در صغر سن میل خدا پرستی و سلوک راه حقیقت بهم رسانیده شب و روز بعبادت و
ریاضت و انواع وظائف و طاعت که از صلحای وقت استماع داشت میگذرانید اکثر تربیت از غیب و در خواب
و معامله می یافت میتوان گفت که اویسی بود چون جناب حضرت سید جمال الدین بخاری قدس سره
درین شهر رسیدند باشارهٔ غیبی بخدمت ایشان رفت بکمال عنایات و الطاف آنجناب مخصوص شد شش ماه آداب
سلوک کما هو حقه به تقدیم رسانید و مبشر به بشارات عظیمه شد در اندک زمانی بقوت استعداد و کسب
خدا داد طی اطوار سبعه فرمود بعد مراجعت مرشد باجازت دادن آنحضرت باستقامت تمام مسند نشین
ورع و تقوی و ارشاد گردید مصدر حالات عجیبه و کمالات نجیبه شد با وجود آن در ریاضت و تقوی تقید
عبادات شاقه راسخ قدم داشت اکثر چارضرب تمام شب بحبس نفس می کرد از نهایت مغز سر مبارکش
تمام گداخته بود هرگز از حرارت درونی و درد و سوز باطنی آرام نداشت شب و روز بآه و ناله میگذرانید
در حل عقدهای طالبان و چاره سازی درماندگان و طی مکان و احاطهٔ زمین و زمان و خوارق و
عادات و جذبات و تصرفات آیتی بود از آیات بینات الهی اعلم العلماء و مفخر الاولیا شیخ بابا داود
خاکی که اکمل اصحاب آنجنابست نوشته که حضرت شیخ مخدوم مرتبهٔ ابدالیت داشته آخر بجمیع سلاسل عمل میفرمود
ذکر جهر بطریقهٔ حضرات سلسلهٔ سهرویه هم می کرد تفصیل احوال آن قدوهٔ اهل کمال در کتاب رد المریدین
تصنیف اعلم العلمای مذکور و در کتب دیگر از خلفای ایشانست اینجا چند بیت از متن ورد المریدین تیمناً و
تبرکاً ایراد می یابد نظم سیر کرده عالم ملکوت و هم جبروت را ÷ باز در لاهوت مرغ جان او سیر شده است
سالها شد رخصت ارشاد و بیعت یافت لیک ÷ محترز از شیخی و بابائی لنگر شده است ÷ هر سحرگه بود غلطی

[illegible]

لازمش در سالها ❊ قلب و روح سراو زین روی اطهر شده است ❊ توبه و زهد و توکل هم قناعت خلق خوش ❊
کرده او در عزلت از توفیق حق اذکر شده ست ❊ در توجه رو نهاده صبر شیرینش شده ❊ در مراقب ثابت و
اندر رضا شاکر شده ست ❊ همچنین در واقعه هر لحظه از فضل خدا ❊ صحبتش با اولیای اعظم وافر شده است ❊
کسب کرد از هر یکی کیفیت ذکر و دعا ❊ در رموز رهبری زین روی دانشور شده ست ❊ چون شود نار تجلیات
عشقش شعله کش ❊ از مزاج و خنده تسکین بخش این آذر شده ست ❊ زد کرامات از قبیل کشف قلب و کشف قبر ❊
در میان مخلصان هر لحظه مستظهر شده ست ❊ هم کراماتش ز نوع نشر وقت و طی حرف ❊ همدمان مخلصش را تجربه
اکثر شده ست ❊ از سماع چنگ و نی کاره ز روی منع شرع ❊ گر چه ذکر اوند شنو از تار و از مزمر شده است ❊ از
دعای مستجابش به شده بسیار کور ❊ خاصه آن کوری که آن فتح اوند کاحر شده ست ❊ نیست در محفل حقائق
گفتنش را خصلتش ❊ از حقائق پر اگر چون لجه اذخر شده ست ❊ ظاهرش خندان ولی گریان دلش از
ترس حق ❊ همچو برگ بید لرزنده از صرصر شده ست ❊ محضر ارشد شمه با صاحبش منت نداشت ❊ گاه اکل مشتبهه
از حفظ حقش عقده بر خنجر شده ست ❊ ناگهی گر خورده شد بی اختیاری او بقی ❊ در زمان از معده پاکش بیرون
بر شده است ❊ خوردنش زین واقعات اکثر بوقت مخمصه است ❊ شاهد قولم تنش بنگر که چون لاغر شده است ❊
تاریخ وصال کرامت مثال حضرت مخدوم العرفا ازین ابیات که زاده فکر خدمت شیخ بابا داؤد خاکی است
مستفاد میشود ❊ تاریخ شیخ حمزه مرشد والاگهر ❊ فوت شد در بیست و چهارم از صفر ❊ رفت اکمل
یافت فضل کردگار ❊ عاقبت در نهصد و ~~هفتاد~~ هشتاد و چهار ❊ **ایضاً** عقل گفت از موت مرشد آه
می باید کشید ❊ و نیز از واردات شیخ داؤد خاکی قدس سره در تاریخ وصال آنمرشد با کمال مشهور است
تاریخ پی تاریخ سال وصل مخدوم ❊ مناسب یافتم مخدوم مرحوم ❊ شیعه رفضه بنا بر بغض کمال و عداوت
آنجناب تاریخ بی ادبانه مقتضای حال خود یافته بودند سینان آنرا بلفظ شیخنا پاک درست نمودند چون این
تاریخ از فصاحت بیرون بود راقم حروف وقت تحریر احوال آنحضرت همان لفظ را تصحیف کرد و شیخ پاکان
گفت خلفاء حضرت مخدوم یعنی اصحاب فضل و کمال اند ذکر چندی در محل خود می آید حضرت سید اسمعیل شامی
از سادات عظیم الشان است در سلسله علیه حضرات قادریه مرید میر سید محمد قادری است سیاحت بسیار روم و شام و هند
بسیار کرده چون به کشمیر رسید با خدمت شیخ العلما بابا داؤد خاکی آشنا شد و همدیگر با هم صحبت ها داشتند
و از یکدیگر محفوظ و مستفید شدند و اجازت سلاسل خود بیکدیگر دادند جناب حضرت سید صاحب ورع و
تقوی بود و عقدهای طالبان را بناخن همت میکشود و در توحید و تفرید عجب قدمی داشت و هرگز نقش
هستی را در دل راه نمیگذاشت بی تکلف بسیار بود و خود را بالفقر و فاقه آراسته میداشت در سال نهصد

و نود و دو کشمیر را به قدوم خود مزین فرمود و در خواست طالبی از خدمت شیخ بابا داؤد کرد ایشان مقتدای قدوة العرفا میر نازک را که از مخلصین بود بایشان سپردند چنانچه در اوراق آینده در ذکر میر نازک مفصل مرقوم خواهد شد خدمت سید علی سند چندی در کشمیر گذرانده مراجعت فرمودند حضرت سید میرک میر هر چند اویسی بود در ظاهر دست ارادت بدامن سید نعمت الله حصاری قادری از سادات باکمالات بود زده و از صحبتش مستفید شده فرزند برومند حضرت میر سید شمس الدین اندرابی ست ابن میر سید ابراهیم بن میر سید احمد بن سید محمد در صغر سن بوعظ و نصیحت خضر علیه السلام در خواب به هوش آمده طالب این راه شد ترک ملازمت امرای کشمیر نمود و در خانقاه سادات اندرابیه انزوا فرمود رفته رفته صاحب اجابت دعوات و مرجع خلائق کائنات شد غائبانه بسید نعمت الله بمراسلات رشته معنوی حاصل نمود چهل سال صایم الدهر و تارک حیوانات بود باشاره حضرت سید الاولین و الآخرین با دختر میر سید عبد الله ابن میر سید حسین قمی مناکحت نمود سه پسر و شش دختر تولد شد والده ماجده اش صبیه میر سید فضل الله بن السید داؤد میر سید حسین بیهقی برادر حضرت بابا میر ولی اویسی است که در موضع دنتی پوره مدفون است خدمت سید با اولاد و احفاد در محله نوهٹه مدفون است ذکر چندی از ایشان درین رساله مرقوم خواهد شد صبیه حضرت میر سید میرک در نکاح شیخ بابا داؤد خاکی بود حضرت هردی ریشی بابا مشهور که از قبیله آهنگران بود گویند شیخ العرفا و المرتاضین حضرت شیخ نور الدین پیش از صد سال از ظهور آن صاحب کمال خبر داده بود آنجناب در صغر سن ذوق خداپرستی بهم رسانده مشغول بطریقه ریشیان شد اویسی بود که بظاهر بکسی انتساب ننمود صایم الدهر و قائم اللیل تا آخر عمر گذرانید در خوردی هم مظهر کرامات بود میگویند که خدمت مهمانان بسیار میکرد روزی مهمانی در خانه اش وارد شد والده اش گفت که ماهی نرسیده بود غلیواج برد خدمت هردی بابا ریشی بر زبان آورد که اگر ماهی را برای ما فرستادند غلیواج را چرا راه دادند و اگر حق او بود ماهی را چرا بما فرستاده در همین حالت غلیواج ماهی را گرفته آورد سالم پیش رو گذاشت ازین ست امور بسیار بظهور می آورد میفرمود که کشایش من بیشتر بذکر پاس انفاس بوده است الحق که در آن قدم راسخ داشت آخرها بصحبت جناب حضرت مخدوم العرفا شیخ حمزه رسید و بهره اندوز فوائد کلیه گردید مشهور است که بعد عمرے باشارهٔ حضرت مخدوم گوشت خورده راه ترقی برد بلکه بواسطه حضرت مخدوم داخل طریقه سهروردیه هم شده و شجرهٔ پیران گرفت بالجمله از عجائب روزگار و مهبط فیوض پروردگار بود و اسرار معرفت و انوار توحید ازان یگانه فرید بسیار به ظهور آمده است او بروحانیت انبیای عظام بسیار فائز میشد خدمت اورع العلما شیخ بابا داؤد خاکی از

کمالات و حکایات و مدارک اتش در تصانیف خود به نظم و نثر بسیار نوشته چون رحلت فرمود در قصبه
اسلام آباد مدفون یافت تاریخ عمر و روز قضایش را بابا داود چنین فرمود تاریخ شیخ دین بود وصالش
اندرین کشمیر اندر عهد خویش ٭ بهر فوتش شیخ دین بود آمده تاریخ سال ٭ اولین روز مه ذیقعدهٔ
این سال بود ٭ ذکر گویان نیم شب رفته بوصل ذوالجلال ٭ بود با هفتاد سالش هفت سال و چند ماه ٭
سالهای عمر او اگر شماری با هلال ٭ مزار تمام انوارش محل فیض و فتوحات ست شیخ نوروز ریشی مزار و ترک
از ملازمان سلطان وقت خود بقهر و شدت و غلظت طبع شهرت داشت و سلطان در جاهای زر طلب
او را میگماشت روزی در اثنای سیر شکار عبورش به جنگلی که خدمت شیخ نیک ریشی سکونت داشت
افتاد مردم همراهی را دور تر گذاشته مجهولانه جای خزیده دید که در آنوقت شیخ سفره برای سباع
و وحوش کشیده اتفاقا خرسی بر حصهٔ شغالی تغلب کرد شیخ نیک ریشی طرف خرس گفت که ظاهرا
اثر عبو نوروز ظالم بتو راه یافت که تعدی بشغال می کنی شیخ نوروز این را شنیده جامها را دریده
در خدمت شیخ حاضر شد و جذبهٔ الهی یافت و ترک کل کرد شیخ او را بتمام شب بکارهای ترک
عادت امتحان فرمود و آخر شب تعلیم کار باطن نمود و چند روز تربیت احوالش فرمود او را قائممقام
خود کرده بنزدیکی در گذشت شیخ نوروز مدتی بجای مرشد بسر برده چون آوازهٔ ظهور حضرت مخدوم
شیخ حمزه بگوشش رسید دست از شیخی کشیده بجهت تحصیل بقایای سلوک بجناب حضرت مخدوم دویده
غاشیهٔ خدمت و ارادت بر دوش گرفته در اندک زمانی بر اقران خود تفوق یافت و صاحب حالات
عجیبه و مقامات نجیبه شد الحق بجاست که ع آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند مولانا خواجه شمس
الدین پال اعلم علمای دهر و مرجع فضلای شهر بود در زمان میرزا حیدر بسبب حق گوئی از میان
علما امتیاز داشت و بحثها با علمای میرزا کرد و غالب شد بدلالت خواجه داود طوسی که شاگردش بود به ارتحالش
ملازمت حضرت مخدوم رسید و صحبت اول باشراف خطره که از فراش و لباس آنجناب در دلش
گذشت کارگر شد و بتوبه آمد و بران استقامت ورزید و واقف راه شد بعد شهادت میرزا طاقت
نیاورده و راه حرمین گرفت همانجا رحلت نموده آسود حضرت مخدوم شیخ احمد قاری
خلف وحید محرم سبحانی شیخ عباس ملتانی ست که از مشاهیر پیران طریقهٔ سهروردیه است و نسبت خود
را بواسطهٔ آبای کرام خود بشیخ الاجل شیخ بهاء الدین زکریا میرساند مخدوم احمد سفر و سیاحت
بسیار کرده بحرمین رسید بعد ادای حج از راه ولایت آمده و در لاهور تحصیل قرائت از خدمت
شیخ محمد که در اکثر علوم آگاه و در طریقهٔ قادریه از پیران راه بود و عنان عزیمت بجانب لاهور منعطف

مود

فرموده‌اند به بی تکلفی در ماکول و ملبوس میگذرانید و باوجود کم اختلاطی مردم فیض قرات بوقت بطالبان میرسانید چون جناب شیخ باباداؤد از زیارت عتبات ملتان به لاهور رسید بملاقات مخدوم مسرور گردید و هرگاه توجه او بجانب کشمیر شد در وقتی رسید که غازی خان محاربه با بعضی مخالفان که از هندوستان آمده متعرض حال او شده بودند داشت دریوزه توجه و مدد از مخدوم احمد نمود تیر دعا بهدف اجابت رسید و غازیخان مظفر و منصور باز گردید نذر و نیاز و ضیافت او را قبول فرموده گفت که اکتفا بر آب و دانه شهر شما دارم و بر تقدیر چنین تکالیف سوی شهر دیگر آرم عجائب و غرائب از حالات و برکات مخدوم بسیار است مظهر آثار بزرگان بود چون رحلت فرمود در محله قطب الدین پوره در مقبره که الحال معروف بمقام مخدوم است آسوده و بالفعل مسجد سنگین بیگم که مشهور بنو مسجد است متصل آن مقبره واقعست فرزندان صاحب کمال داشته ذکر چندی از ایشان در محل خود مرقوم میشود انشاءالله تعالی حضرت شیخ باباداؤد خاکی قدس سره آنجناب از نجبای کشمیر بود و تحصیل علم ظاهر بکمال نموده بجاذبه الهی در خدمت حضرت مخدوم العرفا فائز شد و داد خدمت و فدویت داد و رابطه فنا فی الشیخ و ترک رسوم و عادات و رفع ننگ و ناموس بحد کمال رسانید و جناب تصانیف عالیه است مشتمل ورد المریدین و شرح آن مسمی بدستور السالکین و قصیده جلالیه و رساله غسلیه وغیره نسبت ازدواج با صبیه عفیفه حضرت السیدات سید میرک قدس سره که از سادات مسلم الثبوت این دیارند حاصل کردند از ان اولاد شده و محرم اسرار پیر بزرگوار بود و با مشائخ دیگر هم صحبت داشته مثل السید السادات میر سید احمد کرمانی و مولانا شیخ احمد مخدوم قاری و میر سید اسمعیل شامی که اجازت و خرقه قادریه از ایشان یافته و سند خرقه سهروردیه هما نا از شیخ گرفته و در وقت خود در علم و عمل بی نظیر بوده و امر معروف و نهی منکر بسیار فرموده و اکثر به جهت آن در حرکت بوده مکرر به ملتان بزیارت حضرات پیران خود رفته و در انجا بعد زیارت گذشتگان کسب فیض باطنی و نقابای طریقه و خرقه از احبای آن سمت فرموده به کشمیر آمد چون قاضی موسی از دست اهل تشیع بشهادت رسید باز راه هندوستان بگرفت و در حق چکان دعای بد کرد و بشارت قلع و قمع بنیاد آنها بمردم داد و همراه لشکر اکبر پادشاه معاودت بکشمیر نمود و در راه مرض بهم رسانده بود همان سال در کشمیر رسیده رحلت کرد و خیر مقدم تاریخ رحلت است اول در اسلام آباد مقبره اش مقرر شده بود ثانی الحال مخلصان بشهر آورده در حظیره مرشد خودش دفن کردند مصدر فیض و برکات بود راقم حروف گوید که در ایام تحریر این اوراق ورقی چند بخط شریف حضرت باباداؤد بدست آمد چون تحریر آن مناسب حال است درین رساله نقل آن مرقوم میشود و آن اینست **این ذکریست** مشتمل بر آنچه در سال نهصد نود و سیوم ۹۹۳ در دور مبارک سلطنت سلطان محمد یوسف اسعده الله تعالی در قریه واره پوره بلده کشمیر

رینه واری هر کس صاحب شد ننه ۶ سال عمر ایشان بود

ظهور روحانیت حضرت رسالت بمقام کشمیر

حفظها الله عن الآفات والله میر مومنی صالح در وقت دمیدن صبح برای استعداد نماز بهر طهارت
کردن بر کناره جوی رفته بود آنجا مردی معتبر ملبس دید که یک پای بر سنگ نهاده و یکپای در آب
مانده و بعد ازان پای را نیز بر آب ماند چند گام بیشتر رفت و از نظر آن ناظر غائب شد و آن ناظر خیال
کرد که شاید این عزیز درین قریه مهمان کسی بوده باشد که بمسجد این قریه برای نماز رفته باشد و من
هم به مسجد بروم تا با او جماعت نماز ادا کنم چون بمسجد رفت او را نیافت و تنها نماز خود ادا کرد باز به
همان جا که او را دیده بود آمد تفحص کرد و دید که آن سنگ که قدم آن عزیز بر آن رسیده بود معطر شده
است و نشان قدم در سنگ پاره فرو رفته است و بعد ازان ازین واقعه باهل آن قریه خبر کرد همه کس
بوی خوش آن قدمگاه را شمیده اند و اثر قدم را دیده اند و هنوز آن اثر نمایانست و دو مرد صاحب
واقعه که صدق واقعات ایشان اکثر مجرب شده بود استخاره کرده اند برای تعیین آنکه صاحب این
قدم بزرگوار که بوده هر دو بشارت یافتند که آن عزیز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
بود که بقوت اعجاز خود با روح و با بدن یا بولایت بطریق سیر آمده بود و موثر و معطر شدن حجر از
اعجاز اوست و علمای حدیث روایت یافتند که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از وفات
صوری هنوز هم با بدن و روح قوت تصرف کردن هست با جسد و روح هر جا که میخواهد در اقطار زمین
آسمان سیر میکند والله اعلم تا اینجا کلام حضرت باباست که بعینه از عبارت و خط شریف ایشان
نقل کرده شد راقم این سطور محمد اعظم گوید که عجب نباشد که ظهور نبوی در آنوقت محض بجهت اصلاح امور
این ملک که از تسلط چکان بخرابی رسیده بود شده است قرینه این روداد آنکه همانسال تبدیل سلطنت و
انتقال آن از چکان اتفاق افتاده والعلم عند الله ملهم الاسرار محیی البلاد حضرت شیخ بابا علی والی آنحضرت
از ترکستان اند در سلک مریدان خاص حضرت مخدوم اعلم شیخ حسین خوارزمی بودند تکمیل و خلافت از
جناب شیخ محمد شریف حسین حاصل نمودند مظهر کمالات عالیه شدند و غزوات اسلام باتفاق
شیخ خلیل الله بدخشانی مکرر فرمودند در سال نهصد و نود و نه کشمیر را بقدوم خود مزین نموده در خانقاه
معلی سکونت فرمودند مرجع خاص و عام اینجا شدند استغراق بکمال داشتند حتی در اوقات نماز بلکه
در ارکان آن بتحریک دیگرے خبردار می شدند در هنگامه میرزا یادگار که میان مردم کشمیر و کسان اکبر
پادشاه نفاق شده کار به فتنه عظیمه انجامیده بود جناب شیخ خود توجه فرموده رفع نزاع کردند
بهمان قضیه مخالفان دین و دولت شربت مسموم به شیخ رسانید شهید ساختند وکان ذلک فی
خامس عشرین صفر سنه هزار و یکصد و یک شیخ کامل تاریخ ست در زمان ارشاد آنحضرت اکثر اکابر

استفاده از خدمت ایشان بلیغ نمودند از انجمله جناب سراج الملة و الدین شیخنا و امامنا حضرت خواجه
محمد الباقی قدس سره که در آن عهد کشمیر را بقدوم خود مزین فرمودند و اختیار کسب فیض صحبت تا دو سال از خدمت
شیخ ممدوح نمودند اما غلبه استغراق آنحضرت صاحب را به افاده طالبان نشد بهر کیف در مزار فائض الانوار صحن
خانقاه علیه امیریه آسودند از اکمل اولیای عهد بودند امتحان پادشاهی که زنده را در تابوت مرده قرار داده
و شیخ را تکلیف جنازه کرد و حضرت شیخ اجازت جنازه به تکرار و تاکید خواسته چار تکبیر خواندند آن زنده را
مرده برآوردند بر السنه خواص و عام مشهور است حضرت شیخ یعقوب صرفی خلف شیخ حسن گنائی علیهم الرحمة
که از اکابر کشمیر بود در نهصد و هفت و هشت هجری بوجود مسعود آمده از صغر سن آثار فطانت و تیزفهمی و بزرگی
ظاهر داشت در سن هفت سالگی حفظ قرآن کرده از خدمت مولینا محمد آفی که شاگرد حضرت مولینا جامی بود
استفاده علوم نمود و از ایشان مخاطب به جامی ثانی شد پس در جناب مولانا النحریر حضرت اخوند ملا بصیر
که از عرفای علمای زمان بودند ذکرش گذشت کسب علوم فرمود بجاذبه الهی که بروح مبارک حضرت شاه علی ثانی
بکر جلوه گر شد ذوق خداپرستی بهم رسانید از آنحضرت در خانقاه معلی که متحیز بودند بشارت های امر دریافت
خدمت حضرت مخدوم اعلم شیخ حسین خوارزمی یافته عازم ولایت شد و ممانعت والدین و استاد که بمبالغه
بود سودی نکرد بلکه آنها در واقعه آنها هم در واقعه از جناب علی ثانی مامور شدند از راه با نهال با چهار رفیق
روانه گشتند در راه عجائب و غرائب بسیار از آنجناب مشهود رفقا شد چون بسمرقند که وطن حضرت مخدوم بود
رسیدند بیرون دروازه آنجناب نشست و معادت درون رفتن نکرد آنحضرت از انطرف ایشان را طلبیده
و نوازشها فرموده خلفای هفتگانه که به هفت در متعین بودند بنا بر معتاد که تفویض طالبان بیکی از آنها
باشد حاضر آمدند حضرت مخدوم فرمودند که کار این جوان علیحده است تا خود تربیتش می کنم بعد تعلیم باطنی می
فرمودند که از جنگل هیزم آورده باشد در همان اشاره و داد خلوت اربعین در ایام شدت سرما شدند و پاک
کردن متوضای چله کشان شد چندگاه در خدمت حضور مانده داد مجاهده و خدمت داده نظری
بر مراعات ظهور فرقت والدین بعد اجازت ارشاد مرخص به کشمیر شد مجرد رسیدن بوطن ابواب ارشاد و تصرف
خداداد بر آن جناب وا شده فوج فوج سالکین و جوق جوق طالبین باستفاده برجوع نموده عالمی مستفید
خدمت و صحبت بجذبه و سلوک شد حضرت ایشان را بعد مدتی باز سودای ادراک خدمت مرشد آفاق
غلبه نموده عازم احترام حریم ملازمت گردید باستماع خبر توجه حضرت مخدوم بحرمین حرکت را غنیمت
دانسته براه خراسان متوجه دریافت زیارت هر دو کعبه شدند در راه فتوحات بسیار بصحبت ابرار روزگار
حاصل نموده از انجمله مصافحه شیخ ابوسعید معمر حبشی بوساطت شیخ سلطان علی ادهمی که بدو

واسطه به شیخ ابوسعید میرسد و زیارت مشهد مقدس رضویه و رفع سبب علت قتل سینه که رفضه ایران میکردند بتاثیر نصیحت که بشاه طهماسپ صفوی در اثنای ملاقات او فرموده و ظهور کرامات دیگر و تحصیل سند احادیث بروایات مختلفه از خدمت زبدة المحدثین شیخ ابن حجر وغیره در حرمین و یافتن جبه مبارک آنحضرت امام الامت ابوحنیفه کوفی در بغداد و صحبت شیخ المشائخ شیخ سلیم چشتی و اجازت طریقهٔ ایشان و عطیات دیگر که تفصیل آن در ثمرات الاشجار است بهزاران هزار مرحمت و مکرمت الٰهی به کشمیر رسیده در آنوقت بسبب شورش والیان اینجا که بعناد مذهب ملک و دولت را بر باد دادند کشمیر محل حوادث و آفات شده بود حضرت ایشان متوجه شده بظاهر و باطن سعی و مدد نموده ملک را بمردم اکبر پادشاه تفویض فرموده و یعقوب خان چک که از راه تفاوت ذاتی مصدر امور نامشروع شده بود بسزا رسید حضرت ایشان بعد اطمینان اصلاح شهر برای حفظ دل خود باز سفر حرمین اختیار فرمودند در اندک زمانی معاودت فرموده کتب تفسیر و حدیث و فقه که درین شهر آوردند مردم را مستفیض ساخته شب پنجشنبه بعد عشای اخیر دوازدهم ذیقعده سنه هزار و سه رحلت فرمودند شیخ امم بود تاریخ میشود شیخ اهل مجد شیخ اوحد دین شیخ الباطن شیخ بجمال شیخ جمیل تصانیف آنحضرت در همه علوم بسیار است از انجمله تفسیر قرآن که در غایت تبحر و بسط و دقت است اما با آخر نرسید مسلک الاخیار و وامق و عذرا و لیلی و مجنون و مغازی النبوت و مقامات مرشد که هر پنج نسخه مقابل خمسه حضرت مولینا عبد الرحمن جامیست دیگر مناسک حج و شرح صحیح بخاری و حاشیه توضیح و تلویح و تفسیر دو پاره آخر قرآن و روایح و شرح رباعیات و رساله اذکار خلفای حضرت ایشان بسیار اند مجمل خود مذکور میشود حضرت خواجه طاهر رفیق سهروردی از سوداگران بود از قبیلهٔ اشائیها در پردهٔ تجارت سعی خداپرستی و زهد و تقوی می نمود و سبب شهرتش این شد که اتفاقاً پدرش خواجه ابراهیم بتجارت لاهور رفته بود در آنجا در خدمت کثیر البرکات مطلع نور حضرت شیخ عبد الشکور که از اولاد حضرت قطب الاولیا شیخ بهاء الدین زکریا بود رسید و عنایات خاصه دیده در حق بعض فرزندان خورد که در کشمیر مریض بودند دعائے خواست جناب شیخ دعای شفا کرده پسر خواست خواجه ابراهیم غائبانه خواجه طاهر رفیق را قبول فرموده مورد عنایات و الطاف نمود و خطی مشتمل بر احکام طریقت و آداب خلوت و اجازت بیعت برای او حواله کرد و قرار کرد که در مهمش حاضر باشند قبل من قبل بلا علة خواجه بزرگوار بعد از استماع این اخبار ترک دکان بزازی نکرد و بجهت کسب قوت حلال بدستور گذشته بباز ار میرفت باشارهٔ حضرت خضر که حدیث شر البقاع اسواقها یاد داشت و از دوکانداری برخاست

صد کتاب در علوم و فنون تصنیف نموده بودند مطلب الطالبین نام مغازی النبوة

دزراعت اختیار کرد و فتوحات را الفقر امیداد و بریاضات و کمالات و مقامات عالیه رو نهاد از عجایب
روزگار بوده و اخلاق و اوضاع ملکیه داشت اگرچه چون رحلت فرمود خلفا و فرزندان برجسته و آراسته گذاشت
ذکر چندی می آید در محله فتحکدل آسوده است صحبت مولانا داود طوسی که از نجبای وقت خود بود تلمذ علوم
صوری در خدمت مولانا شمس الدین پال نمود و بسعادت ازلی توفیق السلاق در زمره خادمان حضرت
مخدوم شیخ حمزه یافت و براه طے منازل سلوک شتافت و از مقبولان آنجناب شد و باعث و واسطه
هدایت جمعی گردید و استاد خود را نیز راه نمونی نموده بجناب شیخ رسانید مدتی بافاده صوری و معنوی
مشغول بود حضرت میر سید مسافر فرزند ارجمند حضرت میر احمد کرمانی ست صاحب مقامات و حالات
برجسته و آراسته در شرع و تقوی قدم بر قدم والد ماجد داشت ظاهراً در پیش روے مقبرهٔ پدر بزرگوار
آسوده است سید جمال الدین از خلفای خاص حضرت سید احمد کرمانیست در تصوف قدرت عجیبی
داشت و مروج سلسله بود وقت رحلت در حظیره علیه آسود حضرت سید محمد عین پوش در اواخر
عهد چکان کشمیر را بقدوم خود مزین فرمود چون چشم ظاهر و باطن از دیدن اغیار می پوشید و اصلا
بجانب بیگانه نمیدید مشهور بعین پوش شد صاحب کرامات عالیه و حالات سامیه بود و تبرک و
انزوا میگذرانید مقبرهٔ شریفه اش در محله حول مشهور است زیارت و تبرک بابا مسعود سهروردی
خلیفه حضرت سید محمد کرمانی ست از اغنیای این شهر بود بجاذبه الهی ذوق راه نامتناهی در دلش جا
کرد و باین نیت باراده دیدن شمس عراقی بر آمد او هنوز بلباس درویشی بود خود را از منسوبان حضرت
بابا اسمعیل میشمرد مذهب تشیع مستور میداشت در راه مردمی دوچارش شد و از اصل کار آگاه و منع
رفتن جڈیبل نمود و دلالت بخدمت حضرت میر سید احمد کرمانی که در محله بلبل لنگر نزول فرموده
بودند فرمود بحجره ملازمت مامور باستخاره شد همانشب دید که سرور دین و دنیا بکشتی میروند و
مشایخ عظام سهروردیه رسنها در گردن کرده کشتی را میکشند او هم بامر عالی ریسمان در گردن
کشیده کشتی را می برد چون بعرض سید مرشد رسانیده فرمودند که الحمد لله حبل متین ارشاد در
گردن تو کردند همانروز دست از مال و متاع برداشته براه باطنی مشغول شد و تقید و رزش او کار
بجدی نمود که در اندک زمانی غبطه جهانی گردید چون در ان نزدیکی مذهب رفض و تشیع درین شهر
شیوع یافته بدلالت او اکثرے ازین مذهب تائب شده اعاده تسنن میکردند بالجمله
خدمت و جانفشانی حضرت سید بدل و جان بجا آورد او با اجازت ارشاد از خدمت میر سید مسا
مخدوم زاده یافته و بصحبت سید جلال الدین اخلف الخلفا بسیار شتافته و بزرگان دیگر را هم مثل

حضرت مخدوم شیخ حمزه و شیخ احمد قاری و غیرهما بسیار دیده و حضرت مخدوم شیخ حمزه اکثر ذکر
خیرش میکرده و از علو استعدادش خبر میداد بابا مسعود ادای سنت تناکح نموده فرزندان صالح
که همه اصحاب باطن بودند بظهور آورده و خلفای برجسته داشته ذکر چندی در محل خود می آید **خواجه**
ابراهیم کول ملا رتے از دانشمندان بے نظیر بوده ملا باقر ناره للو شاگرد او بوده در سلک مریدان
حضرت قدوة الواصلین سلطان مخدوم شیخ حمزه انتظام یافته رواز هر چیز برتافته مشغول بعبادت
الهی شد ذکر چندی از مجاذیب که دران زمان بر منصه روزگار جلوه فرمائی اثر بودند **غیبی**
شاه از مجاذیب وقت کشف گونه بسیار داشت گویا آئینه بیرنگ بود در زمان حضرت مخدوم ظهور فرموده
امثال بابا داؤد خاکی در صحبتش میرفتند و تحقیق اسرار میفرمودند در سال نهصد و هشتاد و یک رحلت
نمود و پیش از ان از رفتن خود خبر داد مقبره حضرت هردی ریشی بابا در اسلام آباد جا یافت +
زینی شاه مجذوب از قبیله چکان است برادر مسعود چک بزمان علیخان چک نوکری میکرد در نواحی
رنگیل پوره که از سوپور یک منزل است با یاران صحبت میداشت برقی از آسمان افتاده خانه هستی او را
برباد داد مدتی بیهوش و حرکت چون فی الجمله بحال آمد برهنه و عریان میرفت و اظهار مغیبات میکرد
میگویند که در خدمت حضرت مخدوم شیخ حمزه آمد و رفت داشت و کسب فوائد صحبت می نمودند گونه خط
در صفحات گذشته که در احوال علیشاه نوشته شد منسوب باوست و سبب ظاهری مردن علیشاه
جذبه او بود زینی شاه در منت های کامراج مشهور است میان **مانک شاه** عبد الرحمن نام داشت
عالم دوران و اعجوبه زمان بود آخر ها مجذوب شد معارف بلند میگفت و کشف صاف داشت در اوائل
سلوک زراعت میکرد چون به نماز مشغول میشد گاوان خود قلبه می راندند و خط ها میکردند بظهور
چنین امور شهرتی یافت بر خود خط جذبه و جنون کشید در جناب حضرت مخدوم بسیار با ادب و نیاز مندی
پا برهنه میرفت شرابی مکرر باشاره او صورت شیر دیدند سرگذشته سرمست بود چون رحلت کرد
در محله رانیواری آسوده **شاه بدیع الدین مشهور بادی شاه** از مجذوبان مشهور المجذوب
بود زبانش حکم شمشیر بران داشت باوصف غلبه جذبه حرف توحید و معرفت را صاف و منقح میگفت
در اظهار مغیبات و حرف جذبات گویا حاکمی بود بیرون قلعه در بله کول آسوده است العید وفات هم
جلال از قبر او ظاهر بود و هر که قسم دروغ می خورد در ساعت ابتلا میرسید **زنده شاه** مجذوب
شوریدگی عجبی داشت باوجود آن کار فرمای هوش بود هر گاه کسی استفسار حال از و مینمود منسوب به
جانوران کرده جواب میداد یعنی زاغ چنین گفت و کرگس چنین خبر داد و بلبل باین قسم ظاهر کرد

هنود زاده عالی تخم برخسر پوره گذشته بر بود در خدمت میان مانک شاه آمده مسلمان گشته ۱۲

وگرنه چنان گفت هر چه میگفت بظهور می آمد در راستواری بالای سنگ نشسته آسوده است **ذکر جمعی از شعرا و** سخنوران
سخندانان که از ابتدای عهد چکان تا اوائل تسخیر سلاطین چغتائیه مسند آرای بزم کمال و چمن آرای گلشن
قیل و قال بودند **شاه فتح الله** از مردم ایران علامه زمان و فاضل دوران بود میگویند که سیادت هم
داشت از ولایت بدکن آمده احترام تمام یافت و بعد از آنکه بخدمت اکبر پادشاه رسید صنوف مراحم شاهنشاهی
گردیده باعلی مراتب دولت قرب و صحبت داری و منزلت عروج نمود در سنه نهصد و نود و هفت در
زمانیکه اردوی پادشاه در کشمیر جنت نظیر بود به تب محرق مبتلا شد چون در فن طبابت کمال حذاقت
داشت بخوردن هریسه معالجه نمود هر چند که حکیم علی که از تلامذه شاه بود از علوم حکمت و حذاقت آگاه
و دیگر از اطبای حذاقت دستگاه منع کردند ممتنع نه گردید و متقاضی اجل گریبان گیر وقت او گشته کشان
کشان بمقر اصلی رسانید و بر سر کوهی که تخت سلیمان مشهور است مدفون گردید خالی از شاه انزوا و فقر
نبود اهل تشیع مقبره او را مطاف و مرجع گردند **میر ابو الفتح** ممدوح ملا عرفی شیرازی که قصائد غرا
در مدح او دارد از انجمله قصیده مشهور است که یک شعرش این است **بیت** میر ابو الفتح آنکه لوح دانشش ؛
بر سر افهام واذهان میزنم ؛ دیگر بیت سوای این شاه فتح الله میرزا علیخان ولد محرم بیگ است که از
امرای همایون پادشاه بود طبع زیرک و سلیقه شعر داشت در سنه نهصد و نود و شش در کشمیر شبی که یعقوب
خان ولد یوسف خان کشمیری بر قاسم خان میر بحر شبخون آورده بود در جنگ مغلوبه بقتل رسید صاحب
دیوانست از وست بیت شام چو از چهره فگندی نقاب ؛ تاب نیاورد نشست آفتاب ؛
بابا طالب اصفهانی در زمان حکومت چکان به کشمیر رسیده با حکام اینجا آشنائی ورزیده چون
بفنون علم آراسته و بانواع کمالات پیراسته بود قبولیتی بهم رسانید و در قرب سلاطین از اقران
درگذرانید و در نزاع امرا و فتن ارباب داعیه سعی مصالحه بسیار داشت چنانچه قدری ازین حکایات را
در اوراق گذشته علم عبرت رقم بنگاشت تا ایام تسلط اولیای دولت اکبریه چمن پیرای نکته
سنجی بود چون رحلت کرد در محله بابا پوره در مزار بابا خلیل آسوده در فنون شاعری ماهر بود و لطف
طبعش از حسن معنی ظاهر صورت گذرانش معلوم نیست این چند بیت از وی به قلم می آید بیت از بیم
کو تیغ دل با دیده تر می رود ؛ شعله در داغ لاله بر لب خاک بر سر میرود ؛ حرف شرح درد دل گر آه
لب کنم ؛ خون ز جیب دیده تا دامان محشر میرود ؛ شعله در پروانه افتد بلبل آید در خروش ؛ گر بگویم
آنچه ما را بی تو بر سر میرود **وله** در حلقه ما زمزمه سور نباشد ؛ ما غمزدگان را دل مسرور نباشد
بیرون تو بیرون کنم از دیده نظر را ؛ کز ذوق تماشای تو منظور نباشد ؛ ویرانه دل چون شد تعمیر

ندارد ٭ بگذار که این غمکده معمور نباشد ٭ **مولانا میر علی** از اصحاب کمال و شعرای با قیل و قال
بود از ولایت به کشمیر آمده و پیش حسین قربی داشت در نستعلیق نویسی بی‌نظیر روزگار بود و کسی در آن
وقت مثل او نه نوشت فکر شعری جسته جسته میکرد و این دو بیت از نزادهای طبعش وقت تحریر بیاد
آمد بیت گل بدستم چه نهی در کف من خار خوش ست ٭ این گل تازه بران گوشه دستار خوش ست ٭
بیت سبو سبوده و خم خم دل لوند مرا ٭ قدح چه آب زند آتش بلند مرا ٭ مسجد موزون و مختصر
سنگین در اطراف نو لشتهر قریب بوته کدل جائیکه الحال باغ علیمردانخان ست ساخته اوست
ظاهرا مسکن بلکه مدفن او همانجاست و این میر علی سوای میر علی قدیمست که واضع الاصل
خط نستعلیق بود و در عهد میرزا الغ بیگ در توران ظهور کرده چنانچه این رباعی که بخط میر علی
ثانی دیده شد شاهد حالست **مولانا نامی** از شعرا و مصاحبان حسین خان چک بود مرد فقیر و
گمنام نحو و صرف را نیک میدانست با آنکه در هم شکسته قد خم کرده پیوسته چون لاله با پیاله و مدام با جام
بزم آرای طرب و شوق افزای اهل سوز و شغب بود مقتضای مقام این چند بیت درین هنگام
مرقوم است **نظم** عروسیست حی شادی آیین او ٭ که نتوان روان داد کابین او ٭ بنجا مو
چهره زبانی دهد ٭ بعز توت روز جوانی دهد ٭ چو پیداست چون عود تن را گهر ٭ می آتش که پیدا
کند شان هنر ٭ این نیز از منظومات اوست **نظم** هرگز دلم بغیر تو مایل نمی شود ٭ در دیده نقش
روی تو زائل نمی شود ٭ از دوریت چه باک که از بعد ظاهری ٭ اصلا میان ما و تو حائل نمی شود ٭ دستم
بریده باد چه کار آیدم بگو ٭ در گردن بتان چو حمائل نمیشود ٭ **ملا نامی ثانی** نیز از شعرای عهد
حسین شاه بود و در صحبت شاه گستاخی و محرمی بسیار داشت یکبار بجای دو خلعت عیدین باین
رنگ استدعای اسپ کرده بود و برای شاه نوشته **بیت** خلعت شاهی مرا اسپی رسد
یا زین رسد ٭ شاه در جواب نوشته مصراع دیگر اینچنین کم فهم را نه آن رسد نه این رسد ٭
مولانا مهری از شعرای عهد علیشاه بود و استاد خوش فکر ست از فضائل علمی بهره داشت
این بیت در منقبت امیر المومنین ع از اشعار او از خزانه حافظه بجلوه گاه تحریر آمد **بیت** مرتضی
پادشه مسند عالی نسبی ست ٭ آفتابیست که برج شرفش دوش نبی ست ٭ **مولانا محمد امین مستغنی**
زاد و بوش کشمیر ست بوفور ذهن سلیم و طبع مستقیم در عهد یوسف شاه پایهٔ اعتبارش بسیار افزود
با وصف تحلی بزیور فضل و کمال به فکر شعر هم اشتغال داشت این ابیات از وست **بیت** بسوزش عرق
منت آتشی نبود ٭ تحملی که کرم را کنیم داغ کجاست ٭ جهان زکم شده من اگر همه خیر ست ٭ سر و کے

حسین شاه چک
خان ابدال
علی المرتضی رض

که بگیرم ازو سراغ کجاست * سیاهی شب ما از نیر پرتو مهر * رخی که در ره ما می نهد چراغ کجاست
وله در این چمن همه بیگانه هم اند ولی * ز بلبلم سخنی آشنا بگوش آید * بر همین گرد تو گردم ره کفرم
که ز ایمان خودم شرم بسی می آید * این رباعی از وست که دلالت بر کمال قدرت و لطف طبع او دارد
رباعی من خنده نیم بطبع عاشق ناساز * یا گریه که بر روی روم چون غماز * یا ناله که سر بگوش بیگانه
نهم * من درد دلم خلوتی محرم راز * این رباعی نیز از وست ابیات ای سینه ز وسواس تو ام
مارستان * رگهای وجودم ز تو زنارستان * عیسی کده از چشم تو بیمارستان * نازه تو بکائنات
در کارستان * و نیز این رباعی ست که در تعریف کشمیر گفته است رباعی دوشینه بچشم دل نهان
از مردم * دیدم نه بهشت بلکه کشمیر دوم * خاکی ز عبیر و مشک آگنده خمیر * آبی ز صفا وجود خود یافته
گم * در محله آروت مدفون است بیرون آستانه حضرت سید جلال الدین بالجمله چون سلطنت ملک
دلپذیر جنت نظیر صانها الله تعالی عن التخریب و الله نیز بجهت شامت تعصب مذهب و انحراف ملت
از مردم چک که همگی سی چهل سال متصرف این ولایت فردوس تمثال بودند با دولیای دولت قاهره اکبری
منتقل گشت و نام حکومت به محمد قاسم خان میر بحر تعلق یافته سپاهان کشمیر چند گروه شده بعضی
فتنه جویان کوته اندیش در خیال قلاع با راده افساد و اخلال در آمده و جمعی عاقبت اندیشی نموده اطاعت
ناظم کرده اند بعضی بحضور رفته منصب یافته اند و بعضی خریده و دانسته براه بغی و فتنه انگیزی قاسم خان
میر بحر صوبه داری کشمیر میرزا یوسف خان که از امرای قدیم اکبر شاهی بود تعلق گرفت یکسالی مشار الیه
بضبط و ربط امور ملکی پرداخته اما بسبب شعورش و سرکشی ارباب داعیه کاری نه ساخته و مامور بملازمت
حضور شد و محمد قلیخان صوبداری یافت قاضی نورالدین و قاضی علی که به جهت ضبط محالات و
جمیع تعلقات خالصه مقرر بودند بنا بر مخالفت و مضائقه ارباب خیانت که در صورت ظهور توفیر
محالات بیم آفات داشتند از سر انجام کار ماموره خود عاجز آمدند شیخ حسن بیگ نامی بمعاونت آنها
از حضور تعیین شد شیخ مشار الیه بکشمیر رسیده مقرر نمود که علوفه سپاهیان متعینه را نقد داده جمیع
محالات را ضبط نماید این معنی موجب تردد و خلل احوال اعمال که توفیرات و حنانات درمیان داشتند
گردیده شعورش بر داشتند و جمعی از مردم میرزا یوسف خان که در کشمیر مانده بودند تحریک نموده
و گرفتار فن و فریب و فتنه مضره با خود متفق ساخته میرزا یادگار که عموزاده میرزا یوسف خان بود
به سلطنت بر داشتند طرفه حالتی بر مردم پادشاهی گذشت اما بتوجه جناب حضرت شیخ با بادوالی
قدس سره العالی که خود قدم در آن مجمع هجوم فرموده بودند فتنه آن روز فرو نشست آخر الامر طرفین در کمین

بکدیگر مانده میرزا یادگار بسوپور رفته جمعیت بهم رسانیده باز باطراف شهر آمده بازار سرکشی
را گرم ساخت وخیال خام پادشاهی طفلانه در سر شوریدهٔ خود انداخت ومردم را بخطابها و
مناصب بی اعتباری و ناپایداری بنواخت روزیکه در کشمیر باین امر خطیر مشغول شد بندگان
اکبر پادشاه بتایید غیبی از لاهور اراده سیر کشمیر فرموده بودند و پیش از حرکت خود خدمت امیر الامرا
شیخ فرید بخاری میر بخشی را که از سادات صحیح النسب و امرای عظیم الشان بتمام توفیق و احسان
بود روانه کشمیر نموده بودند میرزا یادگار باتفاق توابع نابکار نظر بر ایام زمستان و انسداد
طریق کوهستان فال اقبال به تنخواه اموال و پندار استقلال در فکر ممانعت و مخالفت افتاده
چون کسان پادشاهی مغلوب شدند حسن بیگ مذکور بلطائف الحیل خود را ازین شهر بر آورده
دیگران چندی اسیر وچندی فراری شدند اکبر پادشاه در راه این اخبار بناگاه شنیده زین خان
کوکه را از راه پکلی وصادقخان را با فوجی بکمل از راه پونچ وشیخ فرید بخشی را بطریق ایلغار براه راست
تعین کرده خود هم با لشکر منصور منزل در منزل عبور می نمود چون خواص مردم کشمیر و جمهور
سکنه این جنت نظیر راضی بچنین حرکات نبودند همه باستقبال شیخ فرید که با معدودی
چند قریب بهیره پور بایلغار و رعب بسیار رسیده بود شتافته او را تقویت و دلیری نمودند
و جمعی از مردم میرزا یوسفخان از افعال خود منفعل شده در تعاقب میرزا یادگار افتاده بعد
جنگ و جدال روپوش شده بود سراغ یافته بمردم پادشاهی که سرکردهٔ آنها شهباز خان نیازی
و ابراهیم خان کاکری وغیرهم بودند نشان داده میرزا یادگار را بدست آورده و بقتل رسانیده
سر او را از نظر پادشاه گذرانیدند اکثری از مفسدان بسزا رسیدند و جمعی راه فرار یافتند و بعضی
مورد عفو و تقصیرات شدند اما احوال یوسف شاه و سرفرازان دیگر از قبیلهٔ چکان اینست که بعد
استقرار امر سلطنت بخاندان چغتائیه اکثری را که از ارباب داعیه دانستند در حضور فتح گنجور
بمحافظت گذاشتند از انجمله یوسف شاه با توابع خود بیست وچهار سال از ابتدای تسخیر
اکبری تا اوائل سلطنت جهانگیری در حضور مانده و خدمات عمده و جاگیرها یافتند ابیه خان
و چندی از دلاوران این دیار نیز در رفاقت شاه می بودند در محاربهٔ شهزاده خسرو که از پادشاه
روگردان شده بود عجب ترددات نمایان از یوسفخان و اعوان او بظهور آمد چون پادشاه در لاهور
فتح کرد یوسف خان معزز و مشمول عنایات شد در کارهای سلطانی جانفشانی میکرد تا اجل
موعود در گذشت اولاد و اعوان یوسف خان با رفقای خود بصورت امرا گذرانیده آخرها تغییر

اکبرآباد مدتی مدید شده و چندی تنخواه بر هانپور بودند و تا الیوم هر دو جا از نسل آنها مردم
هستند و مشهور به جلادت و دلاوری ... و مصدر کارهای عمده شدند باز بر سر اصل سخن می
رویم بعد تسخیر ملک اکبر پادشاه راجه تودرمل برای رفاقت ناظم و بندوبست امور خراج و
ضوابط دیگر در کشمیر گذاشتند بنای قلعه پادشاهی گرد کوه ماران و دولتخانه که در میان آن واقع
شده است در سال هزار و ششم باتمام رسید مدت حکومت راجه و قاسم خان سه سال بود مدت
حکومت سید یوسفخان یک سال بنای عمارت بر کوه ماران جانب شمال روی از و بود بعد از ان
اکبرشاه باظهار استالولوی نجار کشمیری که پیش پادشاه جای حرف داشت برهم خورده و از تغیر
یوسف خان محمد قلیخان سلطان صوبدار شد او در اطفای آتش فساد مردم چک که از هر طرف
سر بشورش بر میداشتند سعی بلیغ نمود یازده سال به نظم و نسق گذرانید بعد آن از تغیر مشار الیه
در هزار و سیزده هجری میرزا علی اکبر بنظامت کشمیر سرافرازی یافت قحط عظیم در زمان او
رو داد که عالم خلقت رو بویرانی نهاد خرابی ملک و حکایات آنوقت از ان باز یادگار است
دو سال حکومت رانی کرد در نظامت او در سنه هزار و چهارده هجری اکبر پادشاه رحلت
گزین شد شصت و چهار سال عمر یافت و پنجاه و دو سال سلطنت هندوستان و فتح
بلاد باقتدار کرد و ایجاد ضوابط و قواعد نمود الف کشید ملائک نے فوت اکبرشاه تاریخیست ملا
مظهری کشمیری هنگام چنین تاریخ یافته است تاریخ پادشاه اکبر که پنجاه و دو سال * عدل او ظلم زحل
سیمای سوخت * هر کجا رخشش ز جنبش نعل ریز اند * خسروانرا چتر گردون سای سوخت *
ناگهان باد اجل بر شمع خورد * جامهٔ فانوس بزم آرای سوخت * دولت شاهیش چون جای گرم
نعره زد گردون که خیز انجای سوخت * مظهر از صاحب قران تاریخ جست * گفت ازین حضرت
دل چغتای سوخت * احوال حضرات که تا آخر عهد اکبر پادشاه در کشمیر بر روی روزگار
بودند و در آنوقت رحلت فرمودند بدین موجب است اهله ریشی بابا ازمرتاضان وقت بودند
در سلک تربیت یافتگان زبدة المرتاضین هردی ریشی با باراه یافته روی از لذات و راحات
بر تافته همگی دل بر نفس کشی و مخالفت طبیعت نهاد داد ریاضت و عبادات داد چون رحلت
کرد در قصبه بجباره در حظیره که حضرت السیادات محمد قسم ریشی اند متصل آن مدفن یافت رحمة
الله مظهر فیض ذو الجلال اخوند ملا جمال نحریر روزگار و علامه اسیر بود در علوم دینیه شانی
عظیم داشت با کمال شغل علوم خاطر مبارک را اکثر بجانب طی منازل راه معنوی میگماشت

ارادت معنویه در سیالکوٹ در خدمت عارف جانی بابا فتح الله که ذکرش گذشت درست نموده
شب و روز عمر اسعد خود را صرف درس علوم ظاهری و باطنی میفرمود در جناب حضرت شیخ المشایخ
شیخ نور الدین ظاهرا اخلاص کمتر داشت شبی برویت سرور عالمیان علیه افضل الصلوٰة والسلام مشرف
شد عزیزی را دید که در پهلوی آنحضرت قریب جا یافته است حضرت رسالت فرمودند که ای جمال این
شیخ نور الدین ست کاری که این کرد کسی بگرد آن نمیرسد بالجمله اکابر مشائخ وقت مثل حضرت
بابا الفیب و شیخ اسمٰعیل چشتی و امثال ایشان از خدمت مولانا مستفید بودند بلذات جسمانی هرگز
میل نبود گوشت کمتر خورد بکرته بے تکلفی و فرش بوریای می ساخت میگویند که یک صبیه حضرت
بابا فتح الله در عقد مولانا نیز بدستور برادر بزرگوارش مولانا کمال الدین بود چون رحلت نمود
در کشمیر آسوده والعلم عند الله **مطلع انوار لایزال اخوند ملا کمال** برادر مولانا جمال است
حلال دقائق و کشاف حقائق بود نسبت علمی غالب داشت چنانچه برادر عالی قدرش را جهت تقوی
راجح بود با وصف آن مجموعه علم و عمل و زهد و تقوی بود علاقه دامادی بخدمت بابا فتح الله بارادت
معنوی جمع کرده و سلوک باطن در صحبتش نموده بعد آن در خدمت با برکت حضرت خواجه عبید
الشهید نقشبندی احراری که از احفاد امجاد مقرب پروردگار حضرت خواجه عبید الله احرار است
رسید و بهره مند کمالات گردید در سیالکوٹ و لاهور مسند افادهٔ علوم برا راست و عالمی از فیض
خدمتش بصاحب کمالی برخاست درس فن و حکایات آنها در مدرسه داد مشهور است و کراماتش
در افواه مذکور حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی فاروقی هم اوائل حال کسب علوم صوریه
در صحبت او کرده و علمای بسیار مثل مولا عبد الحکیم سیالکوٹی از خدمتش مستفید گردید چون
اجل موعودش رسید در لاهور رحلت فرمود و همانجا آسوده در سنه هزار و هفده تاریخ وصالش
چنین ست **مصراع** ملحق حق قطب و تاج اولیا ملا کمال **شیخ عبد الکریم** از طبقه ارباب
حرفه کشمیر بود به توفیق الهی و سعادت نامتناهی مرید شیخ فتح الله شده و جذبه بهم رسانیده
بسر میگذرانید از ارباب مکاشفه بود و برای ستر حال و قوت عیال هریسه پزی میکرد و دیگ دیگ
میفروخت و یکدیگ بفقرا میداد در ایام قحط که بشدت بود کشائشی از استشفاد کثرت دعا
اصلا ننمود یکی از اکابر در خواب اشاره سرور کائنات را یافت دعای توجه از شیخ عبد الکریم یافته
بموجب آن مردم رجوع باو نمودند و الحاح و عجز بسیار فرمودند مجرد دعا تعالی بحصول پیوست و این
معنی موجب ظهور و اشتهارش شد در محله علاؤ الدین پوره بر فتح کدل آسوده است **حضرت**

میر محمد خلیفه اخلف الخلفا جناب حضرت شیخ یعقوب صرفی ست در سفر دوم جمیع اصحاب را حواله تربیت او فرمودند همه احباب جوع بخدمتش نمودند بعد وصال حضرت ایشان هم قائممقام بود غیر از یک کرته تمام سال نمیداشت در ابتدای سلوک بکمال شدت همت برامر مجاهده گماشت آخرها باستدعای والی پکلی از کشمیر رفته در پکلی سکونت نمود و سلطان آنجا خانقاهی برای او بنا کرد تا بود بارشاد و اشتغال داشت چهارم محرم سنه هزار و پانزده رحلت فرمود حالات غریبه و ریاضات عجیبه داشت **شیخ اسمٰعیل چشتی** از سوداگرزاده های این شهر بود اول به تحصیل علوم مشغول شد و سفر اختیار کرده در خدمت کثیر البرکت مولانا جمال الدین که ذکرش گذشت تحصیل و استفاده نمود و از صفای احوال و کمال ورع او را البیاره می ستودآخر الامر در صحبت شیخ خدا آگاه شیخ نور الله که از اکابر حضرات چشت بود افتاده روی ارادت در خدمتش نهاد و مراتب سلوک را طی کرد و از جناب میر عبد الله بلخی نیز مجاز شده همعنان وسعادت وارشاد مراجعت به کشمیر فرمود در کنج عزلت و خلوت را اختیار فرمود استغراق بسیاره داشت و هرگز سر را طرف بالا نمی افراشت و التفات به کسی نمیکرد دوازده سال در یک مدرسه مداومت کرد تاک انگوری بالای آن مدرسه بود که سایه بر ساکنان می انداخت روزی قطرهٔ آبے از ان تاک بر کتاب آن برگزیده ایزد پاک افتاد متحیر شد حاضران او را از تاک و سایه او مطلع ساختند مقبره اش در مله کوه بالا تر از مقبرهٔ قاضی موسی شهید ست و نزدیک به مقبرهٔ مولانا جمال الدین سره واقعست در احاطه بنداد بسیار بابرکت ست **شیخ محمد یوسف مانجی** از قبیله تجار بود بعنایت الٰهی هدایت یافته ارادت جناب حضرت شیخ یعقوب صرفی حاصل کرده و براه سلوک آشنا شده راه حرمین گرفته سفر بسیار کرد و مشائخ بسیار را دید و خدمت نمود بهره ور فیض شد و بعد مراجعت به کشمیر در قصبهٔ باره مولہ متوطن گردیده و همانجا در سال هزار و یازده آسود امجد مشائخ تاریخ ست **خواجه بهاء الدین محمد خوارزمی** الاصل ست بقصد حج سفر نموده بعد احراز مثوبات وارد هند شده چون بفنون آداب آراسته بود در سلک ندمائی اکبر شاه منتظم گردید بجاذبهٔ الٰهی ترک منصب نموده در سنه ۹۹۴ وارد اینجا شده در محله بلدیمر ساکن شد مرید خدمت میر سید اسمٰعیل شامی بود و بعض بنا بر ادات عیال را اینجا گذاشته بدهلی رفته در انجا در سنه هزار و دو رحلت نمود در شیخ رده یی با بارستی از خوردی باز بعجز و نیاز ذوق بندگی خالق بے نیاز کارسازه داشت بجذبهٔ الٰهی در خدمت حضرت مخدوم شیخ حمزه قدس سره رسید و قسمی که آنجناب او در خلوت خود دیده بود

بهره از آن یافت و مرید شد و در اندک زمانی ترقیات بی نهایت نمود مرتاض بسیار بود یکصد و
بیست سال عمر یافت از انجمله یکصد و نه سال صائم الدهر بود در روز رحلت هم افطار نه کرد روزه دار
رفت غیر از یک خرقهٔ پشمینه از خود چیزی نگذاشت عالی همت بود در محلهٔ حبه کدل مدفن قرار نمود
محل فیض و زیارتگاه خاص و عام است خدمت بابا نصیب و در خدمتش بسیار رسید و کسب فوائد جزیله
نمود **مولانا میر محمد افضل** از اشرف روزگار بود و علم وافر داشت و متبحر دقیقه یاب بود
امثال بابا داؤد خاکی در خدمتش تلمذ میکردند بعنایت الهی توفیق انسلاک در زمرهٔ مریدان حضرت
مخدوم شیخ حمزه یافت و به بیدای ناپیدای سلوک شتافت در اندک زمانی بر اقران فائق شد و از
خاصان الهی گردید باشارهٔ رسالت پناهی که در خواب مورد الطاف فرمودند صبح بی اظهار از
خدمت پیر بزرگوار تصدیق آن یافت بامر ایشان راه حرمین گرفت و در آنجا رسید عنایات بی
نهایات دیده رحلت کرد و همانجا مدفون شد رحمة الله رحمةً واسعةً **خواجه حسن قاری** بلدیمر است
بهره ور از علوم بود و کسب قرائت پیش یکی از خلفای عبدالملک قاری نمود و همیشه درس میگفت
بجاذبهٔ الهی در خدمت حضرت مخدوم شیخ حمزه رسید و مشرف اند و ز بیعت و تعلیم باطنی گردید مجاهده
بسیار کرد و بترک اشغال پرداخت و همگی همت بر امصروف و یاد حق ساخت و اکثر از روحانیت سرور
دین و دنیا علیه افضل الصلوات و التسلیمات و الثنا فیض یاب می شد و مرجعیت بهم رسانید و آخرها در موضع
شیو که از قریات مشهوره پرگنه زینه گیر است گوشه نشین شد و همانجا مدفون گردید مقبره اش محل
فیض و زیارتگاه است و حلاوت بخش خاص و عام **خواجه اسحق قاری** برادر خواجه حسن است او هم از علم
قرائت حفظ وافر داشت و همیشه بصحبت ارباب باطن هر دو برادر مائل بودند و با شیخ احمد نام عزیزی
که صاحب جذبه و فتوح باطنی بود ملاقات نمودند و از و چیزهائی غریب دیدند و بفوائد رسیدند
بعد آن بچندی مخدوم العصر بار یافتند و این خواجه با دیگری هم از قلندران آشنا بود و بامر او مرتکب
شغلی که جای سخن داشت شد چون بخدمت حضرت مخدوم رسید از آن امر بکشف ایشان
ممنوع گردید و بر توبه مستقیم ماند و از صادقان این راه بود روزی بنابر حرکت سهلی چند تازیانه
بامر مرشد مخدوم خورد اصلاً تغیری بحالش راه نیافت و به بشارات قبول توبه افتخار حاصل نمود و
بیست و دو سال در مقام شیو بعزلت و انزوا گذرانید آخرها خود را به شوق تمام بحرمین شریفین
رسانید بعد ادای مناسک حج یکسال و شش ماه در جوار رسول الله بسر برد و همانجا جان بجانان سپرد و
در بقیع مدفون شد رحمة الله رحمةً واسعةً **شیخ حسن** از قریهٔ چنده پوره پرگنه کهاور پاره است

از مریدان خاص حضرت مخدوم بود و مرتبه فنا فی الشیخ حاصل داشت و شیخ را هم عنایت بر حال او بود
از کمال اعتقاد با نفس در هر کار بسم الله و یا حضرت مخدوم بر زبان آورد و باین سبب فائده یابد
شیخ بهرام گوره ننگے از پخته کاران دنیا بود و توفیق سلوک در خدمت حضرت مخدوم یافت و دل از
همه برتافت و برودت کلی از دنیا حاصل کرد با مر پیر در قریه کوتنکوتیه او تر منتهای کامراج بر سر چشمه
سکونت کرد و انزوا نمود و مسعود چک برادر زرقی شاه مجذوب که از مخلصان حضرت مخدوم بود خدمت او
میکرد و همانجا عمارتی کند در نفس کشتی کارهائے عجیبه بظهور آورد تا انقضای حیات در طی مقامات
سر گرم بود و در همان مقام رحلت فرمود شیخ حیدر لاری در زبان عوام مشهور بمیر حیدر
اما خدمت بابا داؤد مشکوتی که از همین طبقه و قریب العهد اوست در اسرار الابرار از اظهار سیادتش
نکرده از مریدان حضرت مخدوم صاحب ریاضات و کرامات باهره و اکثر اوقات جنیان از خدمتش
استمداد مینمودند سخنها در احوال پیران خود دارد که بعض مردم آنرا محمول بر کمال اعتقاد و اغراق و
مبالغه می دارند والعلم عند الله چون رحلت نمود در تیله موله پرگنه لار آسوده شیخ بایزید
شمناکی از پرگنه انچ ابنست مرید حضرت مخدوم شده سیاحت بسیار کرده بلکه بحرمین هم رسیده
زاویه نشین بود و آن زاویه دررو دریچه بند داشت روزی حضرت مخدوم قدم در قلبه اش گذشت حالتش
را دیده شاکر گردید بعد آن یکی از مخلصان در فکر دررو دریچه آن کلبه افتاده شیخ بایزید قبول نکرد
گفت که بنظر حضرت مخدوم همچنین بے دررو دریچه در آمده است و ایشان به همین دستور مسلم داشتند
و امری نه کردند و من نمیتوانم مرتکب خلاف منظور ایشان شد سبحان الله اطاعت پیران و مراعات
نظر و خاطر ایشان به چه درجه بود جانبازی تا کجا از مریدان ظهور مینمود مخدوم حاجی موسی فرزند
ارجمند حضرت حاجی احمد قاری ست از غرائب روزگار بود حالات عجیبه داشت از قیود و رسوم آزاد
و بنیاد هستی او برباد گاهی رو به جنگل می نهاد و گاهی به سکونت خانقاه تن میداد یکباری به
لاهور رفته چون در انجا مواجهه فیل مست باین مقبول الست و دفع او بضرب دست موجب شهرت
او شد مراجعت به کشمیر فرموده جمعی را مستفید ساخته در مقبره والد بزرگوار آسوده مولانا شاه
دولت به جاذبه الهی درین راه آمده ارادت در خدمت بابا داؤد خاکی نموده اما با حضرت هردی
بابا ریشی بسیار نشست و ایشان را پیر صحبت میدانست اکثرے مغلوب حال میشد و نعره میزد
مدتی مدهوش می بود و اخبار از احوال آینده می نمود اکثر با عورات و عروس و ابکار می نشست حضرت
هردی بابا ریشی فرمود که پنبه و آتش یکجا نمی توان گذاشت پاره آتش در میان پنبه گذاشته

نزد ایشان فرستاد اصلاً یک فره از پنبه نسوخته بود شیخ حاجی ادهم از مریدان قدیم حضرت
باباداؤد است تمام زهد و تقوی بود توفیق زیارت حرمین یافت بصوم نهار و قیام شبهای تار
میگذرانید پیاده به سفر حج میرفت و در سفر افطار نمیکرد نه در رفتن نه در آمدن چون مراجعت نمود
در قریهٔ ابهو پرگنه گروهن اقامت فرمود و همانجا آسود مولانا قاضی محمد صالح خلف الصدق مولانا
قاضی موسی شهید است عالم و عامل و فقیه کامل بود و در تقوی شانی داشت بعد شهادت والد بزرگوارش چون بنیاد — شهید
چکان برهم خورد و سلطنت کشمیر تعلق به سلاطین چغتائیه گرفت بنا بر استحقاق و وراثت و لیاقت
به منصب قضای کشمیر مکلف شد طوعاً و کرهاً اجابت نموده در اجرای احکام حتی المقدور شرعاً و
عرفاً نیکنام بوده و مراعات تقوی و افادهٔ علوم صوریه هم میفرمود و شرف ازدواج ابنهٔ سیده عارفه کامله — ازدواج
حضرت بی بی بیگمان بنت ولایت مرتبت سیادت منزلت جناب حضرت سید میرخان دریافت و
شیخ گنگی ریشی در عین جوانی و اسباب کامرانی ذوق زهد و خداپرستی بهم رسانیده و طریقهٔ ریشیان
گرفت گویا اویسی بود آخرها ارادت حضرت باباداؤد خاکی اختیار نمود گاوی داشت وقت حاجت
خادمان به جهت نمک آن گاو را فروختند گاو بر صومعهٔ شیخ ایستاده عرض حال کرد شیخ خدمه را از فروختن
گاو منع فرمود تا آخر عمر ترک نمک نمود حیوانی هرگز نمی خورد ماهی بریانی هدیه‌اش آوردند و به منت
آنرا ده خورانیدنش کردند گفت که برای رفع اثر نمک در آب بشوئید بمجرد رسیدن با آب آن ماهی بریان
جان یافت و در آب رفت ازین دست حکایاتش بسیار است در پرگنه بانگل قریهٔ وانی گام آسوده
در سال هزار و هفت از دنیا گذشت نورالدین جهانگیر بادشاه سلطان سلیم نام داشت
بعد رفع مدعیان سلطنت تاج و تخت را زینت بخشید جلال الدین محمد اکبرشاه بعد از تسخیر کشمیر هفده
سال زیست و این جهانگیرشاه مکرر سیر و شکار کشمیر نزول اجلال فرموده است و در رعیت پروری و
آبادی ملک و تعمیر و تربیت قلعه و عمارات و باغات پادشاهی درون قلعه و بطرف تالاب خصوصاً
فیض بخش بنا فرموده و چشمه سار را آباد کرده فواید و منافع بسیار بمردم رسید در تاریخ یکهزار
و پانزده که سال دوم از جلوس پادشاه است در سنه ۱۰۱۵ حکومت کشمیر به نواب قلیج خان رسید تا مدت
سه سال ایام حکومت خویش بسر برده در نظم و نسق شهر و ترویج اسلام و رعیت پروری بی‌نظیر بود
چون معزول شد در تاریخ هزار و نوزده صوبه‌داری بنواب قاسم خان مفوض گردید تا مدت سه — هاشم خان
سال حکومت رانی بکار برد و از تغیر او در هزار و بیست و دو بعمل آورد در سنه ۱۰۲۲ تعلق بنواب
صفدرخان گرفت او تا مدت دو سال هرچه توانست بسعی در رفاهیت خلق الله و عدل نمود در هزار و

وبیست و چهار صوبه تعلق بنواب احمد بیگخان یافت تا مدت سه سال تا توانست سعی رفاهیت خلق الله و عدل و احسان کرد دران ایام بحسب تقدیر خالق الانام در سنه هزار و بیست و چهار آتش قهر الهی و تند باد سخت نا متناهی وزیدن گرفت یعنی آثار بلای باد و باران و طاعون ظهور نمود و کار بجائی رسید که کافه برایا مضمون آیه کریمه یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ بر صفحات روزگار معاینه نمودند و تکفین و تجهیز یکی بدیگری محال شد حسن شال نام مردی متمول بود تمام متعلقانش بدرجه شهادت رسیدند مواشی بسیار داشت به جهت عدم تصرف مالکان وی به جنگلها نهادند این حادثه تا چهل روز می افزود قریب دو سال خان مذکور کار فرمای حکومت بود در سال هزار و بیست و هفت حکومت بدلاور خان مفوض شد و هنوز مردم ثابت نگشته بلکه اهل تشیع از تعصب باز نه مانده اقربا و یاران خاص حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم به بی ادبی یاد میکردند و چیزی بر در ها می نوشتند باز باد سموم قهر الهی در رسید مقدار ده دوازده هزار خانه به سبب واقعه آتش بر باد رفت مسجد کلان بنا کرده سلطان سکندر بت شکن درین حادثه نیز سوخت چون دران ایام جهانگیر پادشاه وارد کشمیر بود اهتمام تمام در محافظت آن فرموده لیکن تقدیر کار خود کرد حیدر ملک در تاریخ خود می نویسد که سنیان بعلاقه تهمت سوختن خانقاه جڈیبل بنای مراد خان مرا متهم بسوزانیدن مسجد جامع ساختند و اینمعنی را بگوش پادشاه رسانیدند ازین جهت بامر پادشاه تعمیر مسجد را بر گردن اینها بستند و پدرش ملک محمد ناجی سعی زیادی کرده سر نو تعمیر مسجد بدستور سابق نمود و تعدد بنای مسجد تا تاریخ مذکور ازین چند بیت که در آنوقت گفته اند مستفاد می شود تاریخ نخستین مسجد جامع ز شاه اسکندر ثانی * عمارت یافت و نگه سوخت از تقدیر سبحانی * دگر باره حسن شاه آنکه بود از نسل پاک او * بشد بانی این مسجد از توفیق ربانی * ولیکن از دو جانب بی ستون آراست بی نقش * ز ابراهیم احمد ماگری شد راست تا دانی * ز هجرت نهصد و نه بود تا دور محمّد شاه * که این جنت سرا شد زینت دین مسلمانی * بتاریخ هزار و بیست و نه از هجرت سید * بروز عید روزه سوخته در نوبت ثانی * ملک حیدر رئیس الملک در عهد جهانگیری * نهاد از نو بنایش باز روز عید قربانی * چو تاریخ بنایش جست گفتا هاتف غیبی * نهاد از نو اساسش بارگاه عید قربانی * تا مدت چند سال دلاور خان بمقتضای وقت و حال اعمال و افعال بوقوع آورده و جرأتها بکار برده معزول گشت در تاریخ هزار و بیست و نه پادشاه اول بهار از راه پونچ که در زمستان باهتمام علی ملک و حیدر ملک صفا شده بود با اهتمام لشکر داخل کشمیر شدند ارادت خان صوبه دار شد دو سال هرچه ارادت الله بود از وی صدور نمود و یک ناقه بوده

جائیکه آنرا "سومنتی بتن هار" میگویند و یکطرف جانب مغرب جائیست که آنرا "اقرش مرگ" نام ست
بنای عمارت نموده بود و در طرف مشرق آن باغ بر جهار زینه پایهای سنگین بر پا داشته چون
در آن عهد کار عمارات اکثر از چوب بود پنجرهای عمارت نوعی ساخته بود که در جای دیگر نبود گویند که
آن نجار کارکن را دست برید تا در جای دیگر مثلش نسازد و صله اش هم بسیار داد چون ایام
حکومتش کوتاه شد نواب اعتقاد خان اوائل سال سنه ۱۱۳۲ (۱۰۲۲) بکشمیر آمد و عمل او ضرب المثل اهل این ولایت
ست فتح پونچه در عهد او شد و بنای مسجد جامع کلان در پونچه باهتمام حیدر ملک صورت گرفت مردم
چک در عهد او بسیار کشته شدند و هر جا که خبر اقامت چکان می شنید مردم را تعین مینمود و حبس و
قتل آنها میفرمود و در پیش دروازه خود فوج فوج و گروه گروه آورده بقتل میرسانید چکان را چون دانه
شالی از انبار برنج بر می آوردند درین عهد قوم چکان از طمع ملک گیری دست شسته گمنام شده وجود
عدم گرفتند و از داعیه شجاعت برخاسته پیشه مزدوری و حمالی و مزارعت اختیار کردند در زمان اعتقاد
خان نور الدین جهانگیر پادشاه در شهور هزار و سی و پنج باز روانه هندوستان شد باز در سال سی و
ششم نزول بکشمیر نموده و از ابتدای جلوس تا آخر وقت هفت بار به کشمیر رسیده و هر مرتبه ترتیب
باغات و تعمیر عمارات نموده این بار که مرتبه اخیر بود بیست و هفتم صفر هزار و سی و هفت (۱۰۳۷) در سرای
جنگیرهتی وقت مراجعت از کشمیر جانب هندوستان در قصبه راجور رحلت نمود در خدمت پادشاه
مزبور از میان اهل خطه افضل العلماء مولانا محمد رضا المشهور به حکیم دانا و کمالات دستگاه مولانا
حبیب الله میر عدل از مقربان و باریابان مجلس پادشاه بودند و از کارپردازان لشکر میر تنک میر
شکار هم بار سلام و عرض داشت و بالتماس نور جهان بیگم حیدر ملک چادوره را همیشه بامور تجدیدات
مینمود و خطاب رئیس الملک چغتائی داد و این حیدر ملک در ابتدا بوسالت مهر النسا بیگم منصب یافت
بوطن خود لشکر زمینداری تعین شد چون در کشمیر بی نظیر رسید ترتیب بعض امور بقدر وسعت
نمود و تلاش مرمت جوی لچمه کول آورده ملک جلال تهکور بجهت مسجد جامع کلان و سکنه محلات
که بی آب بودند کرد و در آبادی حد سیل و اهل آن که تا حال ویران بودند هم تقصیر نکرد خانقاه بابا
شمس عراقی را که ساخته دولت چک بود بسجاده آتش سوخته پدرش حسن ملک ابن محمد ملک از سر نو
بنا کرده بود و بالجمله اعتقاد خان در صوبه داری خود هر چند کارهای دست بسته بظهور آورد به تخصیص
قلع و قمع بنیاد چکان که مظهر افساد بودند بخوبی نمود و اکثر بدعات و ظلم و تعدی را درین شهر پیدا
کرد و بجهات کثیره قافیه آرام مردم را تنگ ساخت و اختراعات بی نهایت بر رعیت و مزارع چه که

بر سکنهٔ شهر هم از بابت سلامیانه و رسوم اعمال داخذ و جبر زیاده بر حال و طرح
گل زعفران و تکلیف چیدن آن باکثر اعیان و امور دیگر و ضبط میوهٔ باغات مردم و تکالیف دیگر نحوی
جاری نمود که مردم از حیات خود سیر شده مستعد فرار ازین دیار گشتند چون اینحالت بعرض پادشاه
رسید در اول جلوس حکم بتغییر او فرموده تدارک واقعی بظهور آورد چنانچه در صفحات آینده مرقوم کلک
عبرت سلک میشود احوال حضرات که از اوائل عهد جهانگیری تا آخر دور سلطنت او در کشمیر بر جلوهٔ
ظهور بودند یا در آن عهد رحلت فرمودند قدوهٔ اهل شهود خواجه مسعود پانپوری از تجار
طبقه بود در عین شغل کاروبار توفیق طلب پروردگار یافت و بویرانه دور از خانه شتافت و بی
اطلاع احدی سه ماه که دو نیم چله است گذرانید باشارهٔ خضر علیه السلام میل ارادت حضرت بابا داود
خاکی بهم رسانید چون بخدمتش رسید سرگذشت را از آن طرف شنید و مامور بخلوت شد و در ملازمت
ایشان بصحبت زبدة العرفا هردی ریشی بابا هم فائز گردید و از خدمتش نیز موکد بملازمت شیخ
شد و کسب کمالات سلوک بجد و جهد نمود و بقیهٔ عمر در وطن خود که پانپور است سکونت فرمود
قوت از حاصل زعفران داشت و همت را بکمال احتیاط در زراعت میگماشت در وقت خود از اصحاب
کشایش ممتاز بود فتوحات را صرف فقرا مینمود اصلاً بمصارف خود و اهل بیت چیزی از آن نمیداد
در کشف و اشراف آیتی بود بتاریخ ۱۲ در سال هزار و بیست و یک رحلت فرمود در مقام خود
در قصبهٔ پانپور آسود فیض و برکت بلکه آثار جذبه از مقبره‌اش ظاهر است اولاد و خلفای برجسته گذاشت
که ذکر چندی در محل خود می آید شیخ محمد لبیب خلف الصدق حضرت مولانا شنگرف گنائی است
که ذکرش گذشت جوهر خداداد و مورد الطاف ربانی و تربیت صوری و معنوی از خدمت
والد امجد یافت و همانا که از خدمت حضرت ایشان شیخ یعقوب صرفی هم استرشاد نمود در جوار
والد ماجد آسود دهفتم جد شیخ محمد امین جد مادری راقم حروف است حضرت میر نازک قادری
از نجبای این شهر و مقتدای دهر نسبش به قاضی میر علی است که جد طبقهٔ قاضی شهیدیه است امیر سید
بصحبت حضرت مخدوم شیخ حمزه رسیده است اما ارادت در خدمت بابا داود خاکی حاصل کرده
بعد از آن تربیتش حواله سید علی مرتب میر اسمعیل شامی خوب داراست ایشان شده بود و طریقهٔ علیهٔ
قادریه را خوب ورزیده و بامر سید مزبور مسند آرای این سلسله درین شهر شده و لوازم آنرا
کماهی بظهور آورده و طریقه را جاری ساخته از علم و عمل بهرهٔ موفور داشت و صاحب تمکین بود
و شانی عظیم حاصل نمود در ماکولات و ملبوسات احتیاط واقعی میفرمود و اصلاً بپیروان امور سکریه نگشت

مشهورست که یکے از بزرگان آنوقت که بسماع مشغول و بآن مشهور بود بذوق دیدنش آمد تن
بصحبتش نداد و بیرون بر نیامد آن بزرگ شقه نوشت که ما از اشتیاق سوختیم خدمت میر نازک بر
پشت آن شقه تحریر فرمود که ما سوختیم و خاکستر شدیم و بر باد رفتیم الغرض خدمتش در ریاضات و اجتناب
از فضولیات از قران خود ممتاز بود و غیر از جمعه و جماعت حرکت نمیفرمود مریدی التماس ضیافتش کرد
چون برادرش که شرکت داشت غائب بود قبول کرد دیگرے میوه باغ خود باظهار حلال آورد نه خورد
و گفت معلوم نیست که حق خراج و عشر کماهو ادا کرده باشی یا نه حالات تمام کمالاتش از گنجایش
تحریر و تقریر بیرونست و کرامات و برکاتش از حد افزون سلسله علیه قادریه درین شهر از خانواده
او ترویج یافته تا الیوم جاریست ذکر بعض احفاد ایشان که بر سجاده بودند در محل خود مرقوم میشود
در سال هزار و بیست و دو جانورے عجیب الخلقت غریب الهیئت در محضر عامه در مسجد جامع بهم
رسید بچهار اسطوانه مسجد طواف کرده دران نزدیکے خدمت میر نازک قضا کرد همان جانور دو سه
مرتبه دیگر بهمین نهج باختلاف مکان در مسجد جامع طواف نمود هر مرتبه حادثه عظیمه رو داد یکبار
طاعون بار دوم قحط اتفاق افتاد تاریخ وصال حضرت میر تقیا نقیا مکرر یافته اند رفع الله درجاته
و رزقنا الله من برکاته **شیخ بابا عبد الله** فرزند ارجمند حضرت بابا مسعود نرور یست یگانه وقت
بود در علم و تقوی و فقه و ورع و مرجع خلائق منبع حقائق و اولاد با کمال داشت کشف قلوب و قبور گویا
در دست او بود زوجه تند خو و ستیزه رو داشت از دست او متاذی بسیار شد هر چند مردم تحریک
دفع او میکردند میفرمود که چرا بر دیگرے بیفتد **شیخ بابا حاجی** نخل برومند حضرت بابا مسعود
نرور یست صاحب استعداد عالی بود و بمرتبه ارشاد رسید در کشف و کرامت و ریاضت و استقامت
شان عظیمی داشت کوه عبادت بود **شیخ بابا ابراهیم** نیز فرزند سعادتمند بابا مسعود است بلند
احوال و احسن المقال بود و بامر معروف و نهی منکر اشتغال مینمود مولانا شاه گدای مولدش
موضع کرنکشون از توابع سوپور است بتقریبی ساکن شهر شد روزی گذرش در خانقاه حضرت شیخ
احمد قاری مخدوم افتاد خدمت مخدوم حاجی موسی که ذکرش گذشت مشغول افاده صوری و معنوی
بودند و نظر بجانب او هم نمودند متاثر شد و التزام صحبت و خدمت ایشان کرد بعد تحصیل لوازم
علوم دینی بتلقین اشغال باطنی یافته و متلذذ شده از همه تافت و در اندک زمانی و فتوحات غیبی یافت
که بر اقران فائق شد و مرجع کائنات و مشهور الکرامات گردید چون هجوم خلائق افزود و خواجه داود
مجذوب نزد او رفته ملامت کرد که چرا مثل من مجنون نه بودی و اینهمه کثرت و ازدحام قبول کردی

گفت هنوز چه دیدی فردا بازار گرم تر خواهد شد روز آدینه بود که یکی را امر فرمود که در یکی از اطراف
خانقاه جای طیار نماید که جمع دیگر بکار آید شب جمعه دیگر زیر ایوان با چندی از خادمان معارف و
لطائف بسیار گفت و آخر شب طرف دریا آمده تجدید وضو فرمود و چون بحجرهٔ خود رسید خانقاه جنبید
و عالم را از آن خبردار کرد تا وقت چاشت خلائق از بیرون حیران و نگران بودند بنصف النهار جان
سپاره شد سنه الف واربعه وعشرین گدای شاه اقلیم ولایت تاریخ ست خواجه حبیب الله
نوشهری از طبقه تجار بود چون داعیه طلب حق در دلش جا کرد توفیق ارادت در جناب حضرت
شیخ یعقوب صرفی یافته و روی دل از هر چیز بر تافته بالکل بامر حق قیام نمود مورد فتوحات
شد و در غیب حضرت ایشان باشارهٔ آنجناب به فیض و تربیت حضرت میر محمد خلیفه که ذکرش
گذشت رسیدند بعد مراجعت حضرت ایشان باز از آن جناب مستفید شده خلافت یافت با وجود
غلبهٔ شوق و استغراق و تقید و وجد و حال و شدت سماع جمعی را بارشاد رسانید و در غلبات شوق
به نظم و اشعار می پرداخت و غزلها درد آمیز شعله انگیز موزون می ساخت گاهی بنا بر مغلوبیت و استغراق
اطفای احتراق به نغمات و آلات سماع هم میفرمود دیوان اشعارش تمام سوز و گداز و ناز و نیاز است
از انجمله این چند شعر غزل ایکه بهشت برین بی تو عذابم عذاب ٭ آتش دوزخ همه با تو گلابم
گلاب ٭ گرمی شوقت چه کرد زمی ذوقت چه کرد ٭ سینه کبابم کباب دیده پر آبم پر آب ٭ بیتو نه
سرو و نه گل بیتو نه جام و نه مل ٭ بیتو کدامست ماه بیتو کدام آفتاب ٭ حبی بیچاره بین اشک فشان
بر زمین ٭ کرده زراعت چنین زد و بست طعام و شراب ٭ نسخه در احوال مرشد بزرگوار خود هم به نظم و نثر
درست کرده است و حالات آنجناب او نوشته در سال یکهزار و بیست و شش در ایام غلبهٔ طاعون رحلت فرمود آستانه
متبرکه اش در محله نوشهره مرجع و مطاف آفاق است خواجه داود مجذوب در اثنای طلب شورش
بهم رسانیده بدر غیبت و بیخودی زد در حقیقت از عقلا بود چون علت وبا شیوع یافت و عالم
عالم مردم براه فنا شتافت بغیرت آمده بخدمت خواجه حبیب الله نوشهری و میر یوسف
قادری ولد میر نازک بنازی پیغام کرد که چرا بدل عالم خود را فدا نسازیم این گفت و عنقریب
رحلت نمود و وبا دفع شد در محله بوده گیر آسود میر یوسف قادری خلف صاحب شرف
حضرت میر نازکست بکمالات ظاهر و باطن آراسته بود واقعه والد بزرگوار بر مسند ارشاد و خلافت
نشست همگی چهار پنج سال زیست در واقعه وبا در سال هزار و بیست و شش رحلت فرمود
در حظیرهٔ والد ماجد آسود شیخ محمد شریف المعروف لشوک بابا از واردات غیبی جذبه یافته بود اهل

بنیش حمل بر جنون کرده در خدمت حضرت خواجه مسعود آوردند خواجه او را در حجره نشانید و همانجا آرامید
رفته رفته تعلیم باطنی از خدمت خواجه گرفت جذبه اش قوی شد و براه بی پرواهی افتاد اما در ضمن آن کارها
داشت حرفش بلند بود و کشف حالات بسیار مینمود خواجه اکثر اصحاب را حواله او کرد بعد واقعه مرشد هفت سال
زیست و در سال هزار و بیست و هفت هجری حلت نمود و در حظیره مرشد بزرگوار خود آسوده مخدوم شیخ عباس
و مخدوم شیخ عبد الله و مخدوم عبد الواحد پسران حضرت مخدوم احمد قاری حاجی در علم و عمل نیز و یک برادر
بزرگ خود حاجی موسی بودند و از اصحاب کشف و حالات عجیبه در حظیره والد ماجد آسوده اند شیخ حاجی
داؤد بلخی از خلفای حضرت بابا داؤد خاکیست بعد ادای مناسک حج در موضع انجار غاری اختیار کرد و مشغول
بعبادت پروردگار شد از اصحاب ذوق و حال بود و مرجعیتی داشت بعد آن متاهل شد و ببرکت سنت از مزاحمت خلق
نجات یافت خدمت حضرت میر نازک واقف حالش شد تفقد ظاهری مینمود حضرت سید نعمت الله حصاری
در اواخر عهد چکان از هندوستان تشریف آورد و در محله چچه بل سکونت اختیار فرمود و اکثر حالات با وراد و
اذکار و حفظ نسبت قلبی پروردگار مشغول بود و جد و سماع هم احیاناً بوقوع می آورد و هرگز بسر بصحبت اغنیا
و حکام فرو نمیبرد گویند که روزی چند بضیافت مردم دولتمند تن داد تفاوت فاحشی در احوال خودش مشاهده
افتاد متردد و متحیر در فکر اصلاح حال شد چون آوازه کمالات حضرت میر نازک قادری در آنوقت شایع بود از
راه کمال صدق و انصاف زیارت خدمت میر نمود جناب میر نازک حصه از طعام ارتبه خود که از وجه کسب عورات
بود بسید دادند بمجرد تناول یک لقمه حالت قدیمه باز براه باطنش رو نهاد خدمت میر فرمودند که سید حفظ حال
خود را خود خبردار باید بود و اجتناب از مواقع نمود و الا این لقمه من هر روز بهر کس میسر نیست نشستگاه
سید نعمت الله در چچه بل واقعست بیزار و تبرک خدمت .... بابا حاجی کانجه قادری از خلفای او ست
شیخ محمد سعید فرزند سعادتمند حضرت بابا داؤد خاکی ست بکمالات صوری و معنوی آراسته و
بفیوض ظاهری و باطنی پیراسته چون منظور نظر حضرت هردی ریشی مالو بود در وقت رحلت بعی سکنه اسلام آباد
در حظیره مقدسه ریشه مالو آسود و اولاد امجادش اکثری اصحاب علم و ورع و تقوی بودند حضرت شیخ
محمد برادر در تربیت کرده حضرت ایشان شیخ یعقوب صرفیست و از میان برادران که هفت بزرگوار
بودند خدمت شیخ بحضرت ایشان بسیار عزیز و قریب بود و از صغر سن در ذیل تربیت و عاطفتش می
آسود حضرت شیخ ابراهیم برادر خورد حضرت ایشان شیخ یعقوب ست بعلو استعداد و همت خدا
داد مشهور بود از کلانان مسموعست که صبیه رضیه زکیه اش عایشه بی بی نام در عقد حضرت شیخ حیدر
بود که از اجداد مادری راقم حروف ست و بی بی مسطوره از صالحات و عابدات روزگار بود مقبره اش در

اقصای پرگنهٔ دیوه سر مشهور و مرجع ارباب عبور است و وجه معیشت متروکه‌اش از همان ده در میان ورثهٔ مرحومه مقسوم حضرت خواجه یعقوب در ارا از قبیلهٔ دارا که مشهور است و طبقهٔ دارهای عالیکدلی از اولاد رنگیی ڈار اند که در عهد سلاطین کشمیر از اعیان روزگار بود و اعتبار دنیوی داشت خانقاه لب دریای بهت بنام او منسوب است و این خواجه یعقوب در عنفوان جوانی و کمال کامرانی بود و ذوق خداپرستی بهم رسانید در خدمت حضرت شاه قاسم حقانی قدس سره مرید شد و جذبه پیدا کرد در همان اثنا حضرت شاه قاسم حقانی بسفر حرمین متوجه شدند غایبانه از خواجه یعقوب امری بظهور آمد یعنی بی ادبی بجذبهٔ او هلاک شد حضرت ایشان صورت بباطن معلوم کرده کارفرمای غیرت و تهدید شدند اتفاقاً در کشمیر واقعه رحلت حضرت خواجه یعقوب در کمال جوانی سوداد و غلغلهٔ عظیمه در طالبان افتاد در محله سازگران مقبره‌اش مشهور است میر حمزه کریری از اولاد امجاد حضرت سید حاجی مراد است چون طلب الهی پیرامون دل سعادت منزلش گرشت در خدمت بابرکت حضرت ایشان شیخ یعقوب صرفی قدس سره پیوست و قفل غفلت به ابواقعی شکست ملازم خدمت آنجناب بود چون حضرت شیخ بسفر حرمین رفت بدستور دیگران از صحبت میر محمد خلیفه بهره یاب شد بعد واقعهٔ وصال شیخ ارباب کمال را مرآنحضرت مشغول بارشاد عباد گردید از علوم صوریه نیز بهره موفور داشت جمعی از فیض انفاس او فائز شدند که ذکر آنها می آید در رساله در احوال حضرت ایشان با خلفا و اصحاب و فرزندان باختصار نوشته است در وطن مالوف خود موضع کریری در جوار جد بزرگوار آسوده است در سنه هزار و بیست و شش رحلت فرمود و بخدمت شیخ باباوالی هم بهره اندوز شدند خواجه محمد یوسف مانتجو ثانی او نیز در سلک ارادتمندان حضرت شیخ یعقوب صرفی انخراط داشت اما تربیت واقعی از خدمت خلفا یافت در مجاهدات مشهور است چون رحلت فرمود در مقام بجواری که بیرون شهر است در کمر کوه تخت سلیمان مدفون شد پایان آنطرف قبله آستانهٔ محمد سعید است که آثار جذبه از قبر شریف او هویدا است و همانجا شیخ قاری که بسیار متقی بود شیخ موسی بلدمری کبروی بعد تحصیل علوم ضروریه ذوق طلب الهی دامنگیرش شد سفرها کرد و بحرمین هم رسید و ادای حج نمود آخر الامر در کشمیر بجناب حضرت شیخ باباوالی قدس سره العالی متوسل شد و فواید طریقه گرفت در همان اثنا حضرت شیخ رحلت فرمود باشارهٔ حضرت ایشان در خواب ارادهٔ ملازمت حضرت شیخ خلیل الله که از اکابر خلفای حضرت شیخ حسین خوارزمی بود نمود چون در بلخ رسید از رحلت آنجناب که در همان ایام شده بود شنید و حیران و بکدر گردید و بالهام ملک علام در خدمت حضرت شیخ پاینده ساکتری که مسند نشین طریقهٔ علیهٔ کبرویه بود در رفت چندروز بار سخن و خطاب نیافت چون استقامت کرد و اظهار طلب نمود شیخ متوجه احوالش شد سه سال در خدمتش گذرانیده و فواید

در سنه ۱۰۱۰ رحلت نمود

طریقه گرفته با جازت ارشاد مراجعت بکشمیر نمود و در بلد میر سکونت فرمود و خانقاه بنا کرده مشغول باجرای
طریقه شد عمر بسیار یافته و شب و روز بعبادات رب الارباب و تربیت اصحاب صرف میکرد و ترویج طریقه
بسیار نمود اکثر ارباب ارادت آخر شب بزیارت آمده باجتماع بلکه بجماعت ادای نماز تهجد در خانقاه با
ایشان میکردند و این امر درین شهر در آنوقت عمل مخصوصه مجدده شیخ بود گویند که زیاده بر صد کس وقت
تهجد در خدمت ایشان حاضر می شدند در شهور سنه هزار و بیست و شش رحلت فرمود و در صحن خانقاه
معلی در روضه حضرت شیخ بابا والی بالای صفه که الحال خطیره مشائخ دیگر هم هست مدفون گردید رحمته
الله علیه رحمةً واسعةً **شیخ موسی زنگیر** از تربیت یافتهای حضرت خواجه طاهر رفیق سهروردیست
که ذکرش گذشت یتیم بود و ذوق این راه بهم رسانید اول در خدمت بابا کنکی ریشی و ثانیاً بجناب حضرت
شیخ یعقوب صرفی و ثالثاً به صحبت حضرت خواجه رفیق رسید و همانجا استقامت یافت و در زهد و
مجاهده صاحب کشایش شد و بمرتبهٔ اجازت بلکه خلافت رسید و بر سنت پیران مستقیم ماند میر علی قر
مولانا حسن لنک و شیخ محمد شریف نیز از خلفای شیخ بودند و همه آراسته و بریاضت و تقوی
استقامت پیراسته ذکر همه موجب تطویل کلام است **حضرت شاه قاسم حقانی** از احفاد میر شمس
الدین شامیست که او در رکاب حضرت علی ثانی بکشمیر آمده است و همین جا توطن کرده شاه ممدوح
را ملا قاسم میگفتند بحاجی هم مشهور بود و چون باشارهٔ حضرت ایشان در عین انکار و ارادهٔ اجتناب
جذبه یافت و بخدمت میر محمد خلیفه رسید مخاطب بشاه شد در مجاهدات گوی از اقران برد و بعد
مراجعت حضرت ایشان انظار عنایات آنجناب بسیار یافت روزی از حرارت ذکر جا جهاش سوخت
و شبی بعد غسل که معتاد هر وقت نماز داشت به شدت سرما خون از تمام بدن مبارکش جاری شد
طرف منکری بقهر دید از جان گذرانید بعد واقعه حضرت ایشان بمدتی سفر حج فرمود و فتوحات بسیار
حاصل نمود از انجمله حضرت سلسله علیه قادریه با کرته مبارکه حضرت غوث العالم از شیخ فیض الله
قادری و اجازت سلسله علیه نقشبندیه از قدوة الاولیا خواجه دیوانه صوفی که از خلفای کامل خواجه
جویباری و اجازت طریقه چشتیه از شیخ سلیم فتحپوری با تبرکات و عنایات دیگر به کشمیر رسید جوش
ارشاد را بافلاک رسانید و عالمی را بتربیت و افاده از عوائق وجود رهانید در هزار و سی و هجری
رحلت فرمود روز چهلم از قبر مبارکش که خود فرموده بود نی از کوره آهنگر رست و سبز شد و هنوز هست
و خوارق سوای این از خدمتش بسیار مشهور است **شیخ مهدی علی سوپوری** از برگزیدگان
وقت بود بهرهٔ وافر از علوم داشت سفرها کرده و اکثر مشائخ را دیده و بصحبت حضرت مجدد الف ثانی

شیخ احمد سرهندی فاروقی هم رسیده وبهره اندوز فوائد گردیده چون مراجعت به کشمیر نمود در
قصبهٔ سوپور توطن فرموده و در جلد دوم مکتوب حضرت مجدد بنام مشار الیه بتقریب جواب تعزیه نامه مرقوم
است مقبرهٔ شیخ در سوپور مشهور است **حضرت بابا اسحق** از مریدان بلکه خلفای حضرت شیخ مسعود
نروری است صاحب حالات علیه و کرامات سنیه بود و شهرت باستجابت دعوات داشت و از خلفای شیخ امتیاز تمام
حاصل کرده در استقامت و مداومت و شدت ریاضت و ادای سنت زبان زد عقلا بود سید محمد نشینی بابا که
ذکرش در محل خود می آید از مریدان است **ملا حاجی گنائی** مدرس مدرسهٔ سلطان قطب الدین در محله لنگرهته
شاگرد حضرت شیخ یعقوب صرفی استا ملاجیت از نجبای وقت بود تحصیل علوم کرده میر عدل ملا حاجی
باندی مفتی شاگرد شیخ یعقوب صرفی از نجبای وقت بود تحصیل علوم کرده اکثر عمر بافاده و استفاده
گذرانید باندیهای گنگین ظاهر از اولاد او نید **شیخ بابا حسین** بن شیخ عبد الکریم مرید والد ماجد گنگن
خود است که ذکرش گذشت بهره تام از علوم صوری هم داشت چون بفقر آمد بالکل دست از همه برداشت و دیگه
در مسکن خود مقبرهٔ قرار داد مردم در حروف حکایت افتادند گفت روز وفات من مردم را امکان حرکت
نخواهد بود در روز جمعه که بارش بکمال شدت آمد و راهها را بند کرده رحلت نمود در همانجا آسوده مردم به محنت
رسیدند سخن او است که اگر یکروز زانه زاویه خود برآمدم جهل روز بی آرام بود محرم راز **آخون ملا حسین خبّاز**
اول ارادت در خدمت مخدوم الآفاق مولانا خواجه اسحاق قاری که ذکرش گذشت حاصل نمود و تحصیل
کمالات صوری و معنوی میسر نمود بعد واقعه مرشدش در سفر حج مسافرت اختیار کرد و بجناب خواجه عبد الشهید
که از احفاد مقرب پروردگار حضرت خواجه عبید الله احرار در هندوستان تشریف داشتند و در آگره
آسوده اند خود را رسانید و حظ کامل و فیض شامل حاصل نمود و نسبت حضرات خواجگان عالیشان بدست
آورد بلکه بملازمت تمام و سعادت افتخار خواجگان عالیشان مرشدنا و امامنا حضرت خواجه عبد الباقی
در دهلی نیز نمود بالجمله بعد مراجعت به کشمیر همگی همت را بر ترویج شرع مبین و دفع بدعت آمین بست
و بهمین جهت مناظره و مجادله کرات و مرات با خدمت حضرت خواجه حبیب الله نوشهری که در آنوقت
بجهت غلبه سکر و حال مشغول سماع و صحبت قوال بودند بسیار گردید منجر به مرافعه طرفین نزد حاکم
وقت شد هر مرتبه بنابر قوت دلائل شرعیه غلبه با مولانا بود و این مولانا صاحب تصانیف است مثل
هدایة الاعمی و غیر ذلک و در ان رساله در حق حضرات گذشته مثل حضرت شیخ فرید الدین عطار و مولانا
جلال الدین رومی و امثال ایشان نیز جواب سوال دارد یکی از ارباب فضل و صلاح ناقل است که خواجه محمد امین
صوفی میگفت که بعد نماز جمعه شیخ ابو الفقرا بابا نصیب و مولانا حیدر علامه و پسر او خواجه محمد افضل بدیدن

مولانا در خانقاه ملک جلال الدین ٹھکور مذکور آمدند و من خورد سال بودم و کفش برداری بابا نصیب می
کردم من نزدیک دروازهٔ خانقاه استاده بودم آخوند ملا حسین بجانب ملا حیدر علامه پرسید که این حدیث
را کدام صحابه روایت کرده است خواجه محمد افضل در جواب کرده گفت که حضرت عثمان رضی الله عنه راوی است آخوند
باو التفات نکرده بجانب مولانا حیدر متوجه شد ایشان هم تصدیق کردند و گفتند که خلیفه ثالث راوی
این حدیث است آخوند گفت اگر اولاً شما گفتید قبول میکردم چون پسر تقریر کرد مرا تردد شد حالا ضرور
شد که از خدمت خلیفه ثالث تحقیق شود و خواجه محمد امین میگفت که در همان حالت شخصی مرقع از دروازهٔ
خانقاه در آمد و در صدر جلوس فرمود و آخوند ملا حسین و بابا نصیب و مولانا حیدر علامه علیه الرحمه به تعظیم
برخاستند و دست بقدم مبارک اقدام قدسی مقام رسانیدند مذکوری با همدیگر پست پست کردند
آن بزرگ برخاسته رفته و از زیر دروازه خانقاه من هم دست بقدم مبارک رسانیدم و این بزرگ
که حضرت امیر المومنین عثمان بود العلم عند الله الودود و راقم حروف این حکایات را از عزیزی عالم صالح
شنیده و او بیک واسطه بخواجه محمد امین صوفی میرساند در شهور سنه ۱۰۵۲ رحلت فرمود و در محله گوجواره
مقبره اش مشهور است **فیروز شاه مجذوب** عجب شوری و استغنایی داشت و صاحب کشف قوی بود
و اشرات خواطر بسیار مینمود جهانگیر شاه یکباری او را با خود در کشتی خود آورده اشرفی و روپیه فرداش
بسیار کرد همه بدریا انداخت و دشنام بسیار آن خواه نورجهان بیگم که باعث تکلیفش او بود کرد در ضمن
مذکورات باهل مطلب و حاجات خیر از مدعا میداد خصوصاً بزمرهٔ سالکان که در پردهٔ نصیحت و موعظت
و اشارهٔ مطلب صاف می نمود در بحبارهٔ آسوده است **شاه یعقوب مجذوب** ظاهراً از بعض حضرات کبرویه
تعلیمی یافته رفته رفته کارش بجذبه کشید زیاده بر یک هفته و ده دوازده روز بیکجا بیخور و خواب
افتاده می بود و اخبار از مطالب اهل حاجت مینمود خدمت بابا مجنون بزرگ دری شهر وردی در مبادی طلب ظاهرا
ترک شغل علمی مصمم کرده بود در روزی عبورش براهی افتاد که شاه یعقوب گذر داشت بر بول نشسته طرف
بابا گفت که کتاب و درس را گذاشته نشسته چه میکنی تنبیه غیبی یافته مشغول بدرس شد حکایت
سه تعویذ که به مستوره بیولد داد و هر کدام را پسری معمر و صاحب اقبال اخروی و دنیوی شد از زد
مشهور است یکی بحرم خواجه محمد افضل جرخی و دوم همشیرهٔ علی محمد قاری که شیخ ابو الفتح از دست او است
سوم هدیگری از اعیان چون رحلت نمود در حظیرهٔ حضرات مشائخ که در خانقاه علی بالای صفه که مقبره
حضرت والی است آسود **خواجه صادق سود** از اکابران این شهر بود اکثر عمر را صرف تحصیل علوم
نمود و از مقتدایان اهل علم شد و بخدمت نفر آمد و مسافر شد و صحبت حضرت مجدد الف ثانی سلطان

منبع فیض تاریخ اولیا

۳ برسر راه عام

شیخ احمد سرهندی را هم دریافت طبعی موزون داشت گاهی شعری بحال موزون میکرد و از اصحاب ایشان
بود بنود دیکید و مکتوب حضرت مجدد بنام او هست چون رحلت نمود در روانه پوره آسود مولانا محمد
رضا معروف به حکیم دانا فرزند ارجمند حضرت مولانا کمال الدین سیالکوٹی ست که ذکرش گذشت جامع
علوم عقلیه و نقلیه بود و در فن تدقیق و تحقیق بدرجه مولویت رسید جهانگیر شاه آوازه کمالاتش را شنیده
باریاب مجلس خودش کرد در وقت امتحان و معارضه علمای سنیه و شیعه سر آمد علمای اهلسنت مولانا بود
با عانت ملا حبیب علمای شیعه را ملزم نمود در محله جمالته در خانه خود آسوده است **ملا حبیب گنائی** از قبیله
گنائیهاست تحصیل علوم نموده بمعسکر سلطانی رفته به یکی از امرا آشنا شد و رفته رفته بصحبت جهانگیر
شاه رسید و در امتحان و فائق علوم خصوص بحث شیعه و سنی بر اکثر اقران فائق گردید کمالات جزئیه
از خط و انشا هم به کمال داشت راقم حروف کتاب مرصاد العباد را در تصوف بخط او یافته عجب خط نمکین
شیرین پخته نستعلیق داشت که از اول تا آخر بیک قلم ده هزار بیت نوشته است **قاضی ابوالقاسم** ملا
جمالی فرزند مولانا جمال الدین سیالکوٹی ست که ذکرش گذشت بفنون علم آراسته و بمتانت تمیز آراسته
بود و اکثر علوم در خدمت والد بزرگوار خود و عم عالیمقدار تحصیل نمود و در خدمت فضلای دیگر هم
رسیده است او گفت که بذری بجهت هیزم در یکی از قریات رفتم کسان درخت کلانی را بریدند یکی
از جنیان در خدمت والد من آمد و استغاثه نمود والد بزرگوار ازین کار منع فرمود و این قاضی ابو
القاسم بعلاقه نسبت مصاهره قاضی صالح خلف قاضی موسی شهید مشرف شد و خدمت قضای
کشمیر یافته بدیانت و احتیاط انصرام امور می نمود چون رحلت فرمود در مقبره والد بزرگوار آسوده
ملا حبیب میر عدل در محله لنگرته سکونت داشت و استفاده علوم دینیه از ملا حاجی گنائی قدس سره
جد پدری قاضی محمد یوسف کرده و از علوم غریبه و فنون فضائل خطی وافر داشته و در سفر سند علوم
بسیار حاصل کرده و بعد از مراجعت بوطن بتقریب خدمت میر عدلی با قاضی صالح ولد قاضی موسی
شهید در محکمه فیصل خصومات میکرد و درس تفسیر بسیار میگفت و تفاسیر بسیاری از سفر همراه خود
آورده بود و ملا ابوالفتح کلو و ملا طاهر کوجبائی و ملا یوسف خاموش و شیخه میر چه تاجی و ملا حیدر
شاگردان او بودند ملا محمد طاهر صدر نواسه اوست **ملک علی پتنک** دانشمند معقول در ان میانه قد
بود و جهانگیر پادشاه او را پتنک گفته بهمان ملقب شد صاحب حسن طبع هم بود تاریخ وفات
اوست مصراع ع وای پست و بلند همت کو **خواجه علی نیوهر** انیواری از خدمت ملا شمس پال
و جامع الکمالات شیخ یعقوب صرفی اخذ علوم کرده و مرید قدوة الواصلین مخدوم شیخ حمزه قدس سره بود

ملتزم

کوچهابی

باوصف مرتبهٔ فضیلت بهره‌یاب از معارف و دقائق تصوف هم حاصل داشت و از اصحاب صفا و تقوی بود در اواسط عمر بسفر اختیار نمود شده و بزیارت حرمین محترمین مشرف گشته و از شیخ ابن حجر مکی سند اجازت حدیث حاصل کرده باز به کشمیر مراجعت نمود و اوقات را صرف افاده علوم نحوی فرموده که غبطهٔ اقران گشته و بصلاح و تقوی گذرانید چون رحلت نمود در جوار مسکن خود در محله رانیواری مدفون یافت در سنه ۱۰۱۲ سوای این حضرات مذکور ذکر بعضی از ریشیان ریاضت کیش و مشائخ حقیقت اندیش بر سبیل اختصار و اسم نویسی بقلم می‌آید نند ریشی مرید هردی بابا ریشی قدیم بود نیتجه ریشی بم ریشی بابا مردی آگاه آوت ریشی مرید لچم ریشی که ذکرش گذشت پستی ریشی مرید و مرتاض بابا حنیف الدین ریچمار ریشی مرید بابا شکر الدین عزیزی از بقایای ریشیه قدیم بود جنید ریشی و بهرام ریشی مرید نوری ریشی غیر ازین ریشیان دیگر هم بودند که ذکر هر کدام موجب تطویل کلام است اما مشائخی که درین زمانه ظهور داشته اند اکثری منسوب خاندان حضرت مخدوم شیخ حمزه و خلفای ایشان بتخصیص بابا داؤد خاکی اند از انجمله است یعقوب میر که در وقت غلبه رفضه بنابر تعصب مذهب دست چپ و پای ارست او را بریدند و بعد آن عمری بکتابت و عبادت گذرانید خواجه زین الدین که مرقوم شد غیر زین الدین رانیواریست خواجه یزید بنابر مرضی حضرت بابا مرید بدان پای او فرمودند بهمان حال بحج رسید و در انجا مدفون شدند و خواجه داؤد گنائی باره مولی متورع و متشرع بود از مخلص اصحاب بابا بود مولوی شیخ دولت نحو بلیدار و مؤذن بود بابا حاجی بهرام مدرس و خوشنویس بهزار تنکه قرآن هدیه میکرد و آن را صدقه مینمود خواجه زاهد لاری تارک دنیا شد بابا یوسف مرد متزکی مولانا محمد کامراجی بابا حسن زاهد پوری اکثر حلیه ها میکشید خواجه اسمعیل نادهلی قاضی بود از اصحاب کمال خواجه محمد پارسا بود بابا یوسف اولی شیخ اوتر عمادی شیخ خداد رومی ترینه بابا سیاه پوش و خواجه ارزان چیره هاری هر دو عزیز صاحب وقت و شوق بودند شیخ حسین کوهامی شو که ریشی سوای شو که بابا پانپوری که ذکرش گذشت شیخ محمد ماکری شیخ محمد پکلی صاحب تجرید و تفرید بود و خواجه احمد داد کاست صابر حاجی ابراهیم خواجه احمد سلوکل شیخ ابراهیم بجباری جانباز شیخ حسن مجذوب ریشه باباکه در آسو مقام آسوده است بسیار بافیض و بابرکت بودند شیخ حیدر از احفاد امجاد حضرت مولانا شنگرف گنائیست که ذکرش گذشت بعنوان علم آراسته و بصلاح و تقوی پیراسته بود و در مقبرهٔ شیخ ابو العطا که از منسوبان حضرت بابا عثمان او جب گنائی ست و ادعای نسبت صوری هم بخدمت شیخ مذکور ورثه شیخ حیدر دارند و نیز میگویند که حضرت عائشه بی بی صبیهٔ شیخ ابراهیم که ذکرش گذشت در عقد ایشان بود و شیخ محمد امین جد مادری راقم و شیخ محمد شریف مشهور بخلیفه فرزندان ایشانند

ریکی ریشی

الذوقی

تا دور جلوس شاهجهان [illegible] ۱۰۲۵

تعلق و تصرف محصول قریه که مسکن و معیشت حضرت بی بی ست دلالت بر صدق دعوی دارد والعلم عند الله ذکر شعرا و ارباب سخن که از عهد اکبر بادشاه تا اواخر دور جهانگیری بر منصهٔ روزگار بودند تا رحلت نمودند ملا مظهری از مردم کشمیر ست در شیوهٔ سخن گستری و آداب شعر و شاعری در میان همگنان از مشهوران بود در جلبی که ریحان جوانیش در لباس عونت بود و سپاه برنای را از خیل هوا و هوس ملک دو متعوّنت پای ثبات از آن عرصه برکنده بجانب ایران در حرکت آمد سیر عراق و خراسان کرده با محتشم کاشی و دیگر شعرای آنعهد صحبت داشته و پس از آنکه مانند باد بسیاری از منازل و دیدبان سحاب برگردید بسی از مراحل گردید حب وطن بر ضمیر فنش مستولی شد به کشمیر معاودت نمود و بعد از چند وقت در سلک بندگان حضرت شاهنشاهی منخرط گردیده در حینی که کشمیر به تحت تصرف اولیای قاهره در آمد میر بحری این دیار که معظم ترین مهمات خطهٔ فیض آثار ست ممتاز و سرافراز گشت پس از آنکه دیوانش مشتمل بر شش هزار بیت ست و این اشعار را که بلا فاصله نوشته میشود از واردات اوست **نظم** فدای آئینه گردم که دلستان مرا ✽ درون خانه به گلگشت گلستان مرا ✽ مظهر بجهان چو بی نصیبان می باش ✽ و ز گل بنوای عندلیبان می باش ✽ با دیدنی از خوبی عالم می ساز ✽ مهمان نظاره چو غریبان می باش ✽ اقبال حسن کار ترا بیش میبرد ✽ ورنه صلاح کار ندانسته که چیست ✽ سیری چنانکه ابر بهار دیر و گذشت ✽ عرفی چنانکه باد بهار دید و رسید **غزل** کو خلوتی که عزلت عنقا برآورم ✽ تا بام آسمان در دنیا برآورم ✽ چون کودکی که خوی وی از شیر واکنند ✽ من دیده از ذوق تماشا برآورم ✽ چون نارسیده میوه که بادش بر افگند ✽ از دل بعنف بیخ تمنا برآورم ✽ خون شد دلم خوشم که بهر جزو در رود ✽ تا کار عشقت از همه اجزا برآورم ✽ هر صبح آتشی شوم و در خود افتم ✽ چون گل به خار سوزی غوغا برآورم ✽ **وله** لطفی نه کرده دهر ز دیوانه پر شدست ✽ حرفی نه گفته شهر ز افسانه پر شدست ✽ یکقطره از قرابه ساقی فرو چکید ✽ چندین هزار ساغر و پیمانه پر شکست ✽ گلعذاران که لب از شکرشان نتوان بست ✽ هیچ طرفی ز بهار و برشان نتوان بست ✽ چه گشاید دل ازین مردم بیگانه منش ✽ کاشنائی بدل کافرشان نتوان بست ✽ جام جمشید دل مظهری آسان مشکن ✽ که دگر باره بیکدیگرشان نتوان بست ✽ غم ترک و خوشی خویش گفتست امروز ✽ در خون خلاف طبع جفت ست امروز ✽ شادی ز دلم چو گل شگفتست امروز ✽ یکلحظه کسی نخبیده مفت ست امروز ✽ از شادی آن جامه که وی پوشیدم ✽ چون چرخ بگرد خویش میگردیدم ✽ پامال بزرگیم فلک میشد و من ✽ در جامهٔ آسمان نمی گنجیدم ✽ **وله** در عشق بآه و ناله می باید زیست ✽ دل کرده بغم حواله می باید زیست ✽ آماده کفن فگنده در گردن جان ✽ کم مهلت تر ز لاله می باید زیست **ملا محسن** بهره از علوم رسمی داشت

در سنه ۱۰۲۶ در کشمیر رحلت نمود در محلهٔ بلبل لنکر بمقبره سید بلبل شاه قلندر آسود

واز خدمت مولانا میر علی کسب خط نستعلیق نموده در اندک مدتی کمال این فن حاصل کرد و بینظیر وقت
شد خط او به افتخار توران و ایران میبرند و سلاطین به کتابه مینویسانند ملا محمد مراد زرین قلم که از مشاهیر
خوشنویسان شاگرد اوست بعضی بیک واسطه میگویند والله اعلم **اوجی کشمیری** مهر اوج بلاغت
و مهر پروری بود در حکومت آصف خان جعفر طالعش از حضیض میل اوج نمود و پس از تغیر آن خان نکته
دان هر حاکمی که بدین دیار می آمد از خوان عطا و نوال او بهره مند میگردید و آن سبوکش خمخانهٔ معانی
ساقی نامهٔ رنگینی گفته و درر غرر مضامین بالماس اندیشهٔ فکرت پیشه سفته گویند مولانا محمد صوفی چون از
1032 ۴۲ وفات اوجی — ساقی نامهٔ اوجی این بیت شنید که **بیت** مرا دامن خویش زنجیر شد ٭ مرا دست در آستین پیر شد ٭
آن منصف متصف باصناف انصاف از استماع این دو مصراع بغایت محظوظ شد و فرمود که اگر این
بیت می شنیدم ارادهٔ نظم ساقی نامه نمیکردم در سنه هزار و سی و دو ستارهٔ عمر اوجی از اوج حیات میل حضیض
ممات نمود صاحب دیوان است از اشعار اوست **بیت** اوجی از بیگانه بتقریب مینجیم ما ٭ دیده و دانسته
ما را آشنا تاراج کرد ٭ این چند بیت از ساقی نامهٔ آن باده نوش مصطبهٔ معانی است **مثنوی** لب از هم بجز
ناله نگشاده ایم ٭ بماتم مگر تو امان زاده ایم ٭ مرا شیشه بر دوش و باران سنگ ٭ نه یارای رفتن نه پای درنگ ٭
مرا دامن خویش زنجیر شد ٭ مرا دست در آستین پیر شد ٭ اگر فی المثل حسن صد نوبهار ٭ بروید ز روی
زمین سبزه زار ٭ نخندد ز پهلوی ش از سال و ماه ٭ بگهوارهٔ چشم طفل نگاه ٭ چنان در غمش دیده خونبار
شد ٭ که شب جای خوابم جگر زار شد ٭ بیا ساقی آن راوق تاک را ٭ ضیا بخش خورشید ادراک را ٭ بده تا
بدانم که آن نوش لب ٭ چرا میگریزد ز من بی سبب ٭ نسیم سحر خاطر انگیز شد ٭ ز سیمای گل آتشم تیز
شد ٭ بیک نغمه پرداز ای ارغنون ٭ دلم از ره گوش آید برون ٭ نمی بینم اوجی در آفاق جای ٭ سفر
بایدم کرد زین تنگنای ٭ **وله** اوجی چراغ عمر بافسانه سوختیم ٭ کاری نکرده ایم و دمیدن گرفت
صبح ٭ و این اشعار هم از وست **بیت** هر سر که تشنه در خم فتراک او بود ٭ دانم یقین که روز جزا
سرخرو بود ٭ از بس خیال زلف تو در سینه جا گرفت ٭ آهی که زد سر ز دلم مشکبو گرفت ٭ نشسته
عکس جمالت چنان بخانهٔ چشم ٭ که کسب نور کند مهر ز آشیانهٔ چشم ٭ چو دیده باز کنم بر رخ تو از حیرت ٭
کند نگاه فراموش راه خانهٔ چشم ٭ بیا که بی تو همی تا بگردن اندر خون ٭ نشسته مرغ نگاهم در آشیانهٔ
چشم ٭ بجای سبزه شرر رسید ز خاک اوجی ٭ بهر کجا که بر افشانده ایم دانهٔ چشم ٭ **ابوالمظفر شهاب
الدین صاحبقران ثانی شاه جهان معروف به سلطان خرم** در زمان واقعهٔ جهانگیر پادشاه
در حد دکن بود باهتمام و حسن سعی آصف خان بعد قلع و قمع برادران در سال هزار و سی و هفتم پادشاه

شد چون رسوم کفر را که سابق بران معمول بود برهم زد زینت شرع تاریخ گفتند صوبه کشمیر را
باعتقاد خان بحال گذاشت در سنه یکهزار و چهل و سه ظفر خان بنظامت صوبه مقرر گردید در سال های چهل
و چهارم مسجد جامع که سوخته بود بعد هفتده سال مرتبه سیوم باتمام رسید تا مدت هفت سال این مرتبه
حکومت داشت درین سال بادشاه متوجه جانب کشمیر شده چند ماه بسیر و شکار و ترتیب و تصفیه باغات خصوصا
شالهمار گذرانیده مراجعت نمود فرح بخش را با فیض بخش منتظم ساخت بالجمله ظفر خان مردی عیاش و
خوش خلق بود باغ ظفرآباد که در جوار موضع بربه واره است او و باغ گلشن که نزدیک پل حبتیان است بنا نموده
است او انواع درخت میوه و اقسام گل از ولایت بسعی و تردد تمام آورده درین دو باغ مذکور نهال نموده
خصوصا گل زنبق و گل گلاب و میوه گیلاس که بیشتر در کشمیر نبود در عهد او بهم رسید و اکثر بدعات سلطانی
و بعضی مخترعات مظالم اعتقاد خانی در عهد او دور شده سرختی و بیکاری زعفران و تکلیف طرح
آن و سائر ممنوعات شرعی به حسن سعی او مرفوع گشت چنانچه موجب عرض او فرمان برفع این بدعات
صادر شده نقل آن بر سر دروازه مسجد جامع بر سنگی نوشته اند از ان باز کالنقش فی الحجر شده از وقائعی
که در عهد ظفر خان رو داده است اینست که به حسن سعی او قلعه تبت مسخر اولیای دولت قاهره شده بجل مندار
انجا بکشمیر آورده اند و فتحنامه بحضور فرستادند و نیز از جمله واقعات شدیده که در عهد ظفر خان که در کشمیر رو داد
قضیه مردم اهل تسنن با مردم اهل التشیع ست که آتش آن اول از موضع مایه سومه که جای توت زار بود اشتعال
گرفت مردم به جهت توت خوری رفته بودند و هنگامه و هجوم مردم بسیار شد در میان سنیان و شیعان
نزاع افتاده شیعه ها از روی بی پروائی لب بسب گشوده ند مدعیان سب در خدمت قاضی ابوالقاسم پدر
قاضی محمد عارف ظاهر کرده اعلام شرعی بنام سابیان گرفتند در احضار آنها از طرف صوبه دار اندک
مساهله رو داده مردم عوام بشورش آمده اند و قاضی را منسوب بمداهنه نموده خاص و عام بجناب ولایت
شرافت مرتبت هدایت منزلت قدوه ارباب شهود حضرت ایشان خواجه خاوند محمود قدس سره که از
اکابر سلسله نقشبندیه در کشمیر ساکن بودند رجوع آوردند و ایشان به حاکم شرع و ناظم صوبه را پیغام کردند
چون در تنبیه سابیان تاخیری بوقوع آمد حضرت خواجه بهفت چنار برانده نشسته اند ازین ممر ناظم صوبه
نسبت بحضرت خواجه افتادگیها نموده و بالحاح تمام باز آورده و سابیها را بسزا رسانیده اند لیکن
ظفر خان نقار حضرت خواجه در دل آورده و در ضمن شکایت بمبالغه و تفاوت به حضور بر نگاشت حکم
پادشاهی بطلب حضرت خواجه صدور یافت مجرد ورود حکم از خانه حرکت فرمودند و منزل اول
در هفت چنار قرار دادند جمعی از اعیان شهر در رکاب ایشان شدند بعد زیارت بزرگان شاهجهان آباد

بامر سلطان در لاهور توطن فرمودند و مرشد السالکین خواجه معین الدین را بجهت ترویج طریقه و خانقاه بعد اجازت پادشاه بکشمیر فرستاده در سال هزار و پنجاه رحلت آن مخدوم الانام در لاهور داقع شده و مقبرهٔ متبرکهٔ ایشان در انجاست بزاره و متبرک چون تقریب ذکر حضرت خواجه درین صفحات اتفاق افتاد لازم است که برای تذئین این رساله رشحی از احوال ایشان مرقوم شود ملیت لازم آمد چونکه آمد نام او شرح کردم نان گردن رمزے از انعام او مخفی نماند که جناب مقرب بارگاه معبود حضرت ایشان خواجه خاوند محمود از اکابر سادات بخارا اند والد بزرگوار ایشان میر سید شریف است که به پنج واسطه بحضرت قطب الابرار خواجه علاء الدین عطار قدس سرهم میرسد چون حضرت ایشان در آوان جوانی داعیه طلب بجوش آمد باشارهٔ غیبی در خدمت حضرت خواجه محمد اسحٰق ده بیدی که از فرزندان حضرت مخدوم اعظم خواجه احمد کاشانی اند بسلوک راه باطن مشغول شدند و در حقیقت جذبات روحانیت حضرت خواجه بزرگ مشکلکشا رضی الله عنه قائد راه ایشان بوده اند در اندک زمانی بحالات عجیبه و ارادات غریبه فائز گردیده بر اکثر اقران فائق شدند و رفته رفته طی مقامات را بانتهار سانیده مسافرت از بخارا اختیار فرمودند و از گجرات اول بکشمیر رسیدند چندی ارشاد بخشی فرموده متوجه بهندوستان شدند در انجا نیز مردم را بفیض رسانیده باز بکشمیر مراجعت فرمودند و اراده سکونت نمودند در محله که الیوقت مسکن اولاد ایشان است و خانقاه و اصل آن مکان خانه حسین شاه پادشاه کشمیر بوده است تعلق بخادمان حضرت خواجه گرفت مسجدے مختصر بنا فرموده بودند چون روز بروز رواج طریقه و کثرت اهل ارادت در تزاید شده اراده خانقاه وسیعی فرمودند میگویند درین باب از جناب نبوی علیه الصلوٰة والسلام مبشر گشتند و خانقاه جناب قدوة السادات منبع البرکات حضرت میر سید موسی بابا در راشم نان به جنس در غایت تکلف و آراستگی و پیراستگی بود آنرا به جنبش بر داشته آورده درین موضع نصب کردند تا از ویرانی بآبادی بیاید و انجا مسجدے مختصر بنا نمودند که الآن موجود است درین باب فتوی از مفتیان و علما گرفته اند بالجمله ظفرخان باغ ظفرآباد را که تله وتشته نوعی معمور ساخته که از نوادر کشمیر شده و آب جاری و آبشار و فواره و جوی و صفه سنگین نوعی بطراوت بود که مردم به تماشای دیدنش میرفتند ظفرخان در آخر سال
۱۰۵۱ هزار و پنجاه تغیر شد شاهزاده سلطان مرادبخش که پسر خورد شاهجهان پادشاه بود در تاریخ یکهزار و پنجاه و یک بر تخت حکومت نشست یکسال از آب و هوای کشمیر منتفع گردید و علاقه زمینداران شاه آباد که بیشتر دختر آنها را در عقد آورده بود موجب اتهام گردیده زود تر طلب حضور شده و در تاریخ یکهزار و پنجاه و دو روانه حضور گردید علیمردان خان بنظامت این صوبه مسند عزت بر افراشت و در مدت یکسال از آب و هوای کشمیر فائده برداشت ظفرخان کرت دوم در تاریخ یکهزار و پنجاه و سه بر سر حکومت نشست

ع تولد حضرت ایشان در بخارا سال ۱۰۰۷ و ظهور ... لفظ فاتح از ان است

و تغیر شد

تا مدت چهار سال نظم و نسق این صوبه تعلق بوی داشت و چون خبر تغیرش شائع شد عزیمت سفر هند نمود
احسن الله نام و ظفر خان خطاب داشت و در شعر و غزل احسن تخلص میکرد از خوانین شاهجهان پادشاه بود
بهر طرف که عزیمت مینمود شاهد فتح و ظفر نقاب از چهره میکشود در سخندانی و سخا و جود گوی سبقت از
اقران میربود در وقتیکه صوبدار کابل بود صائب شاعر از ایران بدیدن او بکابل رسیده در مدح او
قصیده غرا در سلک نظم کشید و این بیت از آن قصیده است بیت خان توئی گر تو زر برند بخوان ؛
خانی دیگران بیک خانی ؛ خان مذکور رعایت بسیار بآن نکته دان فصاحت نثار کرده از صحبتش
بسیار محظوظ گردیده باسرانجام تمام و سامان لائق روانه گردانید وقت رخصت میرزا صاحب غزلی
در مدح او گفته که این مقطع از وست بیت خانخانا نازا بنزم و در رزم صائب بدیده ام ؛ در شجاعت و در سخاوت
چون ظفر خان تو نیست ؛ هنگام تحریر این نسخه یک دو شعر ظفر خان از خزانه حافظه بمنصه املا رسید رباعی
جهان جوان شده عقد بهار می بندد ؛ بهار پای چمن در نگار می بندد ؛ مسافران چمن نارسیده در کوچ
اند ؛ شگوفه میوه دو شاخ بار می بندد ؛ در تعریف کشمیر کلام بسیار دارد در ایام صاحب صوبگی مملکت
به پٹنه سنه ثلث و سبعین و الف از دست ساقی اجل ساغر ممات در کشید و پیمانه عمرش لبریز گردید تربیت
خان پدر سیف خان مقرر بصوبداری می شد و در تاریخ یکهزار و پنجاه و هفت بر مسند حکومت نشست و مدت
دو سال انتظام و نسق و بندوبست بقید تمام نمود هر چند که خیر خواه و نیک اندیش بود لیکن از قضا نقصان
کلی غله روی آورده قحط پیدا شد مردم از تنگی معیشت و از ضیق عسرت شکنجه الم بسیار یافتند و از
نایافت قوت لایموت بوادی فنا می شتافتند القصه سکنه این ولایت ضرر مالی و جانی بسیار و بیشمار
کشیدند و مدتی لب نانی و روی طعامی ندیدند و پادشاه از کمال رعیت پروری غمخواری مردم کشمیر بسیار
نموده و از اطراف کوهستان مثل گجرات و سیالکوٹ بلکه لاهور رسد غله برای آبادی کشمیر مقرر نموده و برای
این کار محصلان و سزاولان تعین ساخته و در حضور هم حکم جاری کرد که شاهزاده و بیگمان و امرا اکثر خیرات
بمردم غربای کشمیر که قحط زده بحضور رسیده بودند رعایت کرده باشند بهر کیف مردم به جهت قحط شدید
محنت زیادی کشیدند از این سبب صوبدار را آبروی ریزی شد و تغیر یافت حسن بیگ خان به صوبداری
متعین شده تا مدت دو سال حکومت نموده و در نوشهره تعمیر باغ فرموده و ایام حکومت کما ینبغی
بسر برده طلب حضور شد علیمردان خان کرت دوم در هزار و شصت و یک بصوبداری تقرر یافت
این مرتبه تا هفت سال حکومت راند نسبت بسائر حکام صاحب خزانه بود و خرج و اخراجات بیشمار
و طرح عمارات بسیار مینمود حویلی سکنی بطراوت و نظارت طرف نوشهره ۴ بنا کرده آبجوی و آبشار و فواره برپای

۴ بر بنیاد باغات سلطان بدشاه قریب به زیارتگاه سید محمد مدنی رح

داشت و در پرگنه پهاک در موضع تیل بل طرح باغی انداخته بدیوار پخته هر چهار طرف احاطه نموده آب جوی
کلانی از عقب کوه آورده و بست حوضهای کلان در باغ آراسته که در کشمیر هیچ باغی نیست و از درختهای
میوه دار و چنار سفیدار پر ست حاصل آن را در حساب وقف مشهد مقدسه رضویه نموده بود علی ساکنها التحیه
والثناه در آمد و رفت این گلستان جوی آب تیل بل در میان است که دو طرف فرش سبزه مخمل و اشجار بید و بید
مشک سر سبز است و در ایام بهار آبش لبالب می باشد سرد و گوارا بعض اوقات مریضان از آن بشفا
می آیند و علیلان بصحت می رسند و در وسطه کوه پیر پنجال سرای بنا کرده و از راه پائین در برآمد
باره موله نیز بنام هر دو علی آباد ساخته زیر کوه راهها‌ی کوهستان را مرمت نموده که جا بجا خوف هلاک
بود شش ماه زمستان به لاهور که نیز در صوبداری او بود گذران مینمود و شش ماه تابستان به جنت
نظیر می آمد درین آمد و رفت لکها خرج می شد بسیار بتجمل میگذرانید و در خانه و بیرون بجاه و حشم
داد کامرانی میداد و روز دیوان یمین و یسار مردم قزلباش زرین پوش عصا و گرز طلا و نقره در
دست گرفته ایستاده می بودند و در ظروف طلا و نقره و چینی و غوری با دستارخوان زرباقت
و کلنات می بود این مرتبه در عهد علیمردان خان از واقعاتی که در کشمیر رو داد قصه سوختن مهادیو
پیشکار ناظم است که بتقریب نالش قحط غله از دست عوام سر دار حاجه بام بظهور آمد باین جهت از
روی شکایت ناظم مزبور سر کردهای کشمیر را بحضور طلب شد جناب ارشاد و ولایت دستگاه میر محمد
علی قادری هم در آنها بودند و بزودی مراجعت نمودند و ملا یوسف کاو صدر صوبه کشمیر هم در آن
میان بوده چون روشناس دربار بود شاهجهان پادشاه از و استفسار منشاء آن فتنه نمود و گفت
که کاوس از کدام راه آمدی و از عوام و مهادیو کدام گناه دارد ملا یوسف گفت که از راه پونچ آمدم و
سوال دوم را بمقتضای دانائی خواست که چنان بتمهید شاید که طرفین مورد عتاب نشوند گفت که
این مهادیو گناه دارد و نه عوام گناه دارند تا اظهار توجیه و تمهید میخواست بکند پادشاه غصه شد و
گفت که هر دو فریق گناه ندارند پس گناه از من است که مثل تو خرف شده و مختل الحواس را معتمد
دانسته تخاطب نمودم واقعه راست است که از راه پونچ چه که از راه پونچ آمدی بهمین عتاب جان را بجان
بعالم عقبی شتافت نمود در تاریخ یکهزار و شصت و هشت تغیر علیمردان خان بمیان آمد لشکر
خان بر مسند حکومت قرار یافت و تا مدت دو و نیم سال ایام سیر و شکار بسر برده در رعیت پروری
و آبادی شهر تقصیر روا نداشت و در عهد او ارزانی غله تا بحدی بود که در دهات یک خروار دو و نیم من
شاهجهانی باشد بیک مرغ میفروختند از این ممر خلق الله جمعیت و آرام بسیار داشتند در

پرگنه پهاک طرف شمال کول ترل طرح باغی بر بلندی نموده و آبجوی و آبشار و فواره جاری ساخته بودند
مرجع و سیرگاه مردم شهر بود و در آن زمستان دریای بهت نوعی یخ بسته شده بود که اسپان بار بردار بی
تکلف بالای یخ بست ازین سر دریا بآن سر میرفت آخر همین سال بندگان پادشاه بلند اقبال ابو
المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر از اقصای ممالک دکن باراده صلاح امور ملکی که بسبب نارسائی
دارا شکوه برهم خورده بود رو به سمت جانب هندوستان فرموده چنانچه به مجمل خود مرقوم خواهد شد اگر
درین مقام رشحی از احوال شاهجهان پادشاه بطریق اجمال مرقوم گردد از سیاق تاریخ نویسی دور نیست تولد آن
که ابتدای عهد شاهجهانی بر منصهٔ ظهور بودند یا دران دور رحلت در کشمیر فرمودند بدین تفصیل اند حضرت
ابو الفقرا بابا نصیب غازی از مشاهیر مشائخ این دیارست از خوردی بازه باصناف ریاضات و صحبت
حضرات اشتغال نمود و گوی سبقت از اکثر اقران خود ربوده خلیفهٔ برجستهٔ حضرت شیخ بابا داؤد خاکی
ست و سوای ایشان فقرا بسیار را دیده تمام عمر بترک لذات گذرانیده حتی ترک فواکه ربیعی و خریفی
و آب سرد هم داشت و عالم باعمل و مروج اهل علم بود و مساکین در خدمتش برجوع تمام داشتند در وقت خود
ملجا و مآب غربا و بیچارگان بود و یکجا سکونت نمیفرمود باوجود ترک کل بنقد و جنس تفقد حال فقرای
مینمود با حضرت خضر اکثر صحبت داشته همیشه تجرید بود و تمام عمر بصیام ترک حیوانی بسر برد و اکثر مریدان
طی مکان و تصرف اکوان و اعانت غائبان از شیخ دیدند و نقلها دارند یکی از مریدانش در سفر تبهتی
گرفتار شد و به قید آمد و مردم آنجا مستعد قتلش شدند از بیگناهی ملتجی بباطن شیخ شد نصف شب
در مجلس حاضر گردید و او را از انجا برداشت و قدم بالو براه گذاشت پاسبانان در خواب بودند و کسی آگاه
نشد و در رفتن تبت هم همچنین باعث شد و راجه آنجا که مرید او را قید کرده بود شیخ متنبه شده
حلقهٔ اخلاص کرده باز درخواست عالی قدوم شیخ کرد بالجمله اکثر در قریات و پرگنات بتقریب ارشاد هدایت
خلائق میگذرانید و در هر جا بنای مساجد و اجرای احکام شرع مینمود آخرها قصداً بشهر آمده همه
مشائخ و درویشان عهد را دید و فرمود که شاید باز رسیدن و دیدن نخواهد شد از شهر رفته در قصبه
بنجباره غلبه کردند سیزدهم محرم سنه هزار و چهل و هفت رحلت ایشان واقع شد و سنو خیر الصالحین
مولانا ملا حیدر علامه چرخی که شاگرد وی بود فرموده و محمد مومن بجهت شیخ مومن گفتند که معنی اضافی دلالت
بر آن دارد و الامتباد در ترکیب تعصیفی ست راقم حروف گوید که بحسب اتفاق تحریر این صفحه در احوال
شیخ هم سیزدهم محرم الحرام اتفاق افتاد شیخ شمس الدین برادر بابا نصیب و مرید شیخ اسحق ست
که خلیفهٔ برجستهٔ حضرت بابا مسعود نروری بود در ریاضت و استقامت از اقران خود ممتاز و بی انباز

حضرت مخدوم و فن سازند مردم

بود هرگز از عبادت حق و یاد معبود مطلق نمی آسود بعد وصال برادر عالیقدر حیدری قلادهٔ وجود
مستعاره برگردن داشت و علم ارشاد را زمانی کثیر افراشت چون برحمت حق پیوست مضجع در بچیاره
در مقبرهٔ بابا یافت **سیهه ریشی بابا** از خلفای برجستهٔ صاحب کمال شیخ اسحٰق مسطور ست
چون قدم در بیدای ناپیدای فقر گذاشت خود را بفن زراعت بجهت حلاوت طاعت مشغول
داشت از اصحاب شوق بود نعره های دلسوز جان گداز در شبهای دراز بعجز و نیاز از وسر میزد و
اکثر اوقات در گریه می بود در هزار و چهل و هفت رحلت نمود در مقام موضع دار اطراف شاله مار گرینه
پهاک آسود **خواجه زین الدین** علی دار سوداگر زاده بود شعله از آتش طلب در باطنش افتاد و در محبت وجد
حضرت حبیب الله نوشهری نهاد بمراتب ولایت و عرفان و مناصب کرامت و ایقان فائز گردید
و در خدمت مرشد بجان سپاری و خاکساری ادای حق عقیدت و اخلاص بنمود گویند که روزی براه عیدگاه
بخدمت پیر حق آگاه میرفت در راه حضرت خضر علیه السلام دوچارش شد و اشاره بصحبت نمود
تن نداد و عذر تاخیر بلازمت پیر پیش آورد لیکن در اثنای سلوک بجوش و خروش سکر افتاد و او را
جذبه و استغراق قوی رو داد وجد و حال بتقریب نغمه و ترانه و سماع عاشقانه بر طبیعت شریفش غالب
شد خدمت مولانا حسین جبار که ذکرش گذشت با او هم معارضات درین باب داشت بهر حال خواجه
در کمال جوانی که از چهل بالا نگذشته بود در سال هزار و چهل و دو رحلت فرمود در مسکن خود در محله
کاتل آسود مقبره اش مشهور و به فیوض معمور ست تاریخ وصالش عارف خاص **ملا حسین** حاجی
گنائی در جوار مسجد جامع کلان سکونت داشت در خانقاه بابک جلال الدین تهکور درس میگفت
و خدمت خواجه حیدر علامه بعض علوم از و استفاده کرده است * **حضرت خواجه حیدر** نتنو علامه
والد بزرگوارش خواجه فیروز نام داشت داد از ارادتمندان حضرت خواجه عبد الشهید احراری نقشبندی
بود بتقریبی در جناب حضرت خواجه ظاهر کرد که چهار دختر دارم چون پسری نیست تنگدل و بسیار
عیال بارم خواجه دعا کرد و بشارت پسر عالی گوهر داد چون بوطن مراجعت نمود بعد انقضای
مدت خدمت خواجه حیدر تولد فرمود در هفت سالگی مشغول بعبادات و ادای سنن شد از انوقت
تا آخر عمر هیچ فضیلتی و سنتی از دست نداد اوائل در خدمت حضرت بابا نصیب بتعلیم علوم یافت
و ثانیاً بخدمت بابرکت حضرت خواجه مولانا جوهر شتافت و ثالثاً بهره اندوز صحبت سراسر
افادت قدوة المتاخرین شیخ عبد الحق دهلوی شد و بمراتب علیه علم و عمل رسید و بر اقران خود
فائق گردید در تجوید قرائت قرآن والتزام سنت سید انس و جان و سیر علم و عرفان برهان ایمان و ایقان بود و اکثر

* تفصیل مضمون در صفحه نمبر ۳۸۳ ملاحظه فرمایند
الدین تهکوره

اعمال به ابو ورع کار مستمر بود با وجود تکلیف و مصاحبت حکام اجابت خدمت قضا هرگز نه نمود و بخوف اکراه آن فرار اختیار فرمود و بنام فرزندان خود هم مجوز این امر نشد چون تعلق بدیگری گرفت بشهر باز آمد در سال هزار و پنجاه و هفت رحلت فرمود خیر الوری تاریخ رحلت اوست در مزار اسلاف آسود و اختیار تکلف در تعمیر روضه و مقبره اصلا ننمود اولاد صاحب کمال داشت ذکر بعضی بمحل خود می آید **خواجه عبد الله غازی** در انواع علوم مستعد و تحریر در علم طب خدمت او تحصیل کرده گویند که در طب تالیفات مفیده دارد علم طب و عمل آن در کشمیر گویا آورده اوست دانشمند خان که یکی از امرای شاهجهان است نیز در این شهر رواج این علم داده و منتشر ساخته **ملا حیدر اشو** علامه روزگار و تحریر بی نظیر وقت بوده و اکثر امرا و علمای هندوستان از و استفاده علوم کردند **ملا فاضل** محرر دانشمند مدقق بود و به جدال بجائی اشتهار یافته اکثر حواشی ملا عبد الحکیم سیالکوٹی را رد می نوشت **ملا عبد الرزاق بانڈی** خواهرزاده ملا فاضل در معقولات بی نظیر وقت بود بر شرح تجرید حاشیه نوشت و میگفت که تالیف مرا دانشمندان قرائت نمی توانند کرد تا بفهم چه رسد بعد تحصیل اتفاق سفرش افتاده شاهجهان پادشاه او را تدریس مدرسه کابل تفویض نمود و شبهها بر محاکمات رد می نوشت خلل دماغ بهم رسانید کز آنکه حلقه خود زده شاگردان زخمش را بسته اند و استعفای تدریس کابل کرده به کشمیر آمد و فوت شد در گوجواری سکونت داشت **ملا ابو الحسن معروف بشاه هم بابا** در علوم مستعد و جید بود اخوند ملا یوسف گنائی میفرمود که در مجلس بعض ناظمان خطه علما جمع می شدند و عبارات تفسیر قاضی بیضاوی و عصام الدین محشی مثل قرآن بیدرنگ می خواندند و اکثر مذکورات ملا عبد الحکیم را رد میکرد و گاهی التفات بجانب علمای حاضر نمیکرد **حضرت حاجه بابای قادری** از قبیله کانتجوها ست که طبقه معروفه است از تجار کشمیر چون داعیه طلبش دامان زن شعله درونی گردید خدمت و ارادت سید حق آگاه شاه نعمت الله قادری را برگزیده و رتبه ارشاد حاصل نمود و جهد بلیغ در تقوی و ورع و ادای سنت نبوی فرمود روزیکه والده اش رحلت کرد بعد دفن والده راه حرمین گرفت در آنوقت شش سال عمر داشت و همت بر اقامت در حرمین بر گماشت چون چند سال بجوار روضه محبوب ذو الجلال گذرانید شبی در واقعه از جناب مقدس مأمور بمعاودت کشمیر و ادای سنت امر خطیر یعنی تزویج گردید و مبشر بمولودی عثمان نام شد بر طبق اشاره تمام بشارت آمده ادای امر سنت نمود و خدمت بابا عثمان تولد یافت در هزار و شصت و شش رحلت فرمود روز برات افتاد دستور دین تاریخ است در جوار سید بزرگواری عالیمقداری در محله بلبل لنگر آسود **شیخ بابا علی** از خلفای برجسته حضرت خواجه مسعود پانپوری است در تقوی و ریاضت بی بدل و در وقار و تمکین

ف زیارت گاه سید بلبل شاه قلندر

والهار اسرار حقیقت ضرب المثل مظهر دقائق و مطلع حقائق بود آخوند ملا شاه بدیدن بابا علی رفته بود
او در خانقاه بر سر بوریا نشسته سبحه در دست داشت زمانی آخوند نشسته بود چون آخوند زبان کشمیری
را هنوز آشنا نبوده و بابا علی فارسی کمتر فهم میفرمودند کوری نا کرده آخوند برخاست و روی بدروازه
کرده بلند گفت که اینجا غیر از بوریا چیزی نیست بابا علی از حضار استفسار فرمود که مغل چه گفته رفت
گفتند چنین گفت که اینجا غیر از بوریا چیزی نیست بابا علی سر در دست در مقام تاسف بر هم زده گفت
که اگر ذره معرفت و آشنائی مید اشت حق میدید بوریا نمیدید گویند که آخوند برگشته آمد و عذر خواست
در سال هزار و پنجاه و نه رحلت فرمود در حظیرهٔ مرشد آسود **شیخ بنگر ریشی** از خلفای باکمال
خدمت خواجه مسعود پانپوری است بصیام نهار و قیام شب تار مانوس بود عمری غار نشینی کرده و از
زعفران زار قوت خود بکسب حاصل میکرد و در ماکول و ملبوس غایت احتیاط بظهور می آورد از خواجه عبد
الرحیم بانجه قادری که ذکرش می آید منقولست که میگوید در اوائل سلوک این راه بنابر ملال و الد خود راه
پانپور گرفتم و خود را در خدمت بنگر ریشی رسانیدم در غار بود استفسار حال نمود اظهار آرزوی
سکونت غار کردم فرمود که خوش باش من چند روز بمزدوری زعفران میروم تو درین غار بنشین و بر همین
قوت من که کاک خشک برنجست قناعت کن خود رفت و مرا در غار بهمین کار گذاشت چند روز قسمی
که گفته بود بعمل آوردم اقسام انوار و اسرار ملک و ملکوت بر من ظهور کرد و روز هفتم شیر برنجی از شهر گرفته
پرسان و جویان نزد من رسید بی اختیار از آن غار بر آمدم بقصد اینکه این شیر برنج را در پیش بنگر
ریشی برسانم چون نزدیک بجائیکه او نشسته بود رسیدم پیش از انکه نظر من بر او بیفتد با خود حرف
میزند و میگوید که این بقال پسر آمده که مرا بازی بدهد امتحانی کرده او را در غار نشانیدم بی رخصت بجهت
خانه بر خاسته آمد مرا طعام شیرین او چه حاجت است بکار و پیشهٔ خود مشغول شود که از دست او
این کار نمی آید خجالت زده برگشتم که در همان غار باز بنشینم چون نزدیک بدر غار رسیدم شیری
بهیبت بنظر من آمد چون از غار راه خانه میگرفتم ناپیدای شد و چون باز میل آن غار میکردم شیر
ایستاده و آماده بود مایوس و ملول برگشتم و راه خانه گرفتم ازین دست حکایت بنگر ریشی بسیارست
از اغنیا و اهل دنیا بسیار مجتنب بود ازین جهت هم پیر خود حضرت شیخ نجم الدین یعنی نجی ریشی بالو
را که سعد الله خان وزیر مرشد او شده نیز معارضه میفرمود چون رحلت کرد در همان مقام خود ظرف
پانپور آسود رحمة الله رحمة واسعة **شیخ اهله ریشی** نیز از خلفاء خواجه مسعود است در ریاضت و
کشف آیتی بود و صحبت غیب داشت و از انها اخبار رود ادعالم از خیر و شر می شنید **شنگر** بابا شنگر ریشی

ریشی از مریدان حضرت بابا نصیب است صاحب ریاضات و مقامات بود و عجائب و غرائب این راه براو منکشوف شد و همت بر اعمال شاقهٔ ریشیان بست و غار نشین شد با دیو و دد انس و الفت داشت و در شدائد تایید و اعانت حضرات معاینه مینمود از واقعه رحلت حضرت بابا پیش از مدت خبر داده و تعیین مقام عالی ایشان کرده بود و بعد واقعه مرشد سه سال زیست و چون رحلت نمود حسب اشارهٔ غیبی که دران واقعه سابقه دیده بود در همان روضه علیه آسود

بابا شمس الدین نائک از خلفای حضرت بابا نصیب است در صغر سن بنظر حضرت بابا راه یافت و روانه کائنات بر ریاضات صاحب حالات و خدمات بود در پرگنه برای امر معروف رفته بود و سکنه آنجا تغافل کردند و اجابت نصیحت او ننمودند بحلال پیش آمد و آب چشمه آن پرگنه خشک شد چون عجز و الحاح نمودند دعا کرد و آب چشمه باز آمد و روان شد

شیخ شمس الدین برادر مادری حضرت بابا نصیب است در کمال جوانی تارک اللذات شد و ریاضت را بنهایت رسانید و بخلافت حضرت بابا به تبت رفت و مرجعیت بهم رسانید توحید شهودی را مائل و قائل بود

شیخ داؤد کوهی هم از مریدان حضرت بابا نصیب است که عمر را در تجرید گذرانیده و امر معروف بت شکنی را بحد اتم رسانیده در میان کفره در قریه پاین گهن کشتوار و کشمیر منزل ساخته و شعار کفر و بت پرستی را از ان قریه بر انداخت همانجا آسوده است

شیخ یوسف از خلفای حضرت بابا نصیب است عالم بود و صاحب تصانیف و اصناف کشف داشت

شیخ حاجی حسن از خلفای حضرت بابا است امام حضرت بابا بود در قرائت عجب سینه داشت و دل و عمر به تجرید بسر برد و جهاد و حج اسلام بعمل آورد صاحب ایثار بود و خدمت فقرا و مساکین بجان و دل مینمود

** **بابا صالح** ساکن موضع گواگوه پرگنه اجهه از خلفای شیخ ابو الفقر است در قریهٔ مذکور در غاری می نشست و کتابت قرآن میکرد در اوائل سلوک ترک حیوانی کرده و بیضه نمیخورد شیخ ابو الفقر تعریض فرمود که بعض یاران مرغ را با بال و پنجه میخورند از خوردن بیضه هم محترز شد سلطان دارا شکوه در شکار آمد و را او در رفته بود بدیدن او آمد بابا چندان التفاتی نکرده سلطان بجانب همراهان خود گفت بزبان ترکی که این مرد کیف کرده است او بفراست دریافت و گفت حیف بر کسی که کیف کرده باشد و صد حیف بر آنکه کثیف باشد سلطان محظوظ شد و یک خوان زر سرخ و سفید حاضر ساخته تکلیف قبول نمود بابا بعد الحاح سی روپیه برداشت و حمائل بخط خود در خوان گذاشت و گفت هدیه قرآن من همین است گرفتم باقی رد کرد

* **شیخ صالح** و **شیخ درویش** نیز از مریدان حضرت بابا اند در ورع و تقوی بی نظیر این چند کس قریب العهد حضرت

ا * البقیه مضمون بر صفحه نمبر ۲۸۳ ملاحظه نمایند

بخط الفقیر [illegible] ۱۳۰۳ [illegible]

بابا رحلت نمودند وجمعی دیگر که بعید العهد اند در محل خود می آید شیخ بابا طاهر از نبایر حضرت خواجه مسعود پانپوریست صاحب ریاضت وسخاوت ومطلع درایت وولایت بود از اولاد خواجه مثل او کم کسی برخاسته در حظیرهٔ جد بزرگوار آسوده است مولانا یوسف ترکی از مریدان مقرب بارگاه معبود حضرت خواجه خاوند محمود نقشبند نسبت مرتاض وصاحب ورد وایثار بود در نفس کشی وشکست بدن عنصری همتا نداشت بدین جهت قبول خلق وملامت بسیار میکرد وبآن محظوظ بود واکثر از ضروریات خاصهٔ خود ادای حاجت فقرا می نمود شبها غائب میشد وبطرف کوه ماران بی اطلاع یاران باسینهٔ سوزان ودیده گریان میگذرانید مقبره اش در محله دیده مر بر لب جوی بابا ست بابا مجنون نروری جامع علوم ظاهریه وباطنیه شاگرد قاضی ابو القاسم خلف مولانا جمال الدین بود از خدمت مولانا جمال الدین هم استفاده کرده وازه ملا عبد الله غازی لب اخذ نموده ودرین شهر منتشر ساخته حافظ محمد شریف کانی حکیم وخواجه عبد الرحیم اشائی کسب علم طب بطریق یونانیان از خدمتش کردند بالجمله خدمت بابا مجنون سلوک راه طریقت وخدمت حضرت شیخ عبد الله خلف حضرت بابا مسعود سهروردی باتصرام رسانید وصاحب حالات عالیه شد بی ریا وبی تکلف بود ومشائخ را بسیار دیده وخدمت ایشان کرده وخود را بجهت حوائج مسلمین وقف نموده بود وبرای ادای مهمات محتاجان هر جا تردد میفرمود واو را اجرای کلمة الحق خوف لوم لائم نداشت باوصف این حالات از سوز وگداز وعجز ونیاز بهره وافری داشت چون رحلت نمود در مزار اسلاف خود در نروره آسود وفات ایشان   خدمت حاجه بابای قادری قریب العهد در عرض یکدو ماه شد ازینجهت   تاریخ هر دو بزرگوار چنین اتفاق افتاد ستون دین افتاد ۱۰۲۶ ملا علی المایس برادر زادهٔ ملا المایس مفتی شاگرد ملا جوهر نات مرید شیخ ابو الفقرا بابا نصیب قدس سره بود در موضع اوکمنو پرگنه بانگل مدفون گشت ملا حاجی طوسی دانشمند بی نظیر بود ودر علوم غریبه وتنجیم واصطرلاب ید بیضا مینمود ودر بعض علوم شاگرد ملا جوهر نات است ومرید حضرت ایشان خواجه خاوند محمود قدس سره بود در مزار داتی واری قریب بمقبرهٔ مولانا جمال الدین مدفون ست ملا یوسف کاشو تحصیل علوم در کشمیر کرده ودر فن انشا ماهر بوده واز کشمیر با یکی از مقربان شاهجهان پادشاه باردوی او روانه هندوستان شده اتفاقاً نامهٔ والی روم برای پادشاه مذکور در کوهستان پیر پنچال رسید پادشاه حکم کرد که زود جواب نویسند وروان کنند منشیان سرکار حاضر نبودند مگر ملا یوسف بیان تمام ظاهر کرده که با من ملای کشمیری هست باو حکم شد نه ودر نوشته جواب نامه پرداخته وبکمال ایجاز و

نروری

کاوسه

بلاغت و ایهام نوشت بنظر پادشاه گذشته منظور شد و داخل نشیان سرکار گشته و با فضلای هندوستان
تکرر مباحثه نموده در وشناس شده و بتقریب صدارت به کشمیر آمده اهل علم را جمع مینمود و بدرس افادهٔ
علوم مشغول بود چون در ایام نظامت علیمردانخان قحط شد و دیوان ناظم مهادیو نام بتهمت احتکار
اشتهار یافته عوام الناس از راه اضطرار خانهٔ او را سوختند و غارت کردند و این معنی بپادشاه رسید
اعیان خطه را بحضور طلب شده ملا یوسف هم دران زمره بود و پادشاه از و استفسار آن فتنه نمود
بمقتضای انانیت نحوی مذکور فتنه را تمهید کرده که گناه نه بر عوام و نه بر دیوان ناظم لازم شود پادشاه غصه
کرده و آخون از راه ملال مبتلا باسهال گردیده در دهلی فوت شده چنانچه این قصه به تفصیل در اوراق گذشته
مرقوم شد خواجه بدیع الله باندی المعروف به بدیع الزمان از اکابران کشمیر بوده پدرش
خواجه طالب چون در حضور پادشاه رفتند بخدمت قانونگوئی سرافراز شده مراجعت نمود فرزند ارجمند
خواجه محمد حاجی باندی که ذکرش گذشت مردی متورع و حق آگاه اولاً از مریدان حضرت بابا داود
خاکی بوده و ثانیاً بجذبه حضرت محبوب الودود و خواجه خاوند محمود در طریقه عالیه نقشبندیه مرتاض و صاحب
ذوق و احوال شده چون رحلت نمود در محله خود نزدیک مدرسه شاهی آسود مقبره اش محل فیوض و
برکات است ملا احسن کوجو در انواع علوم مشار الیه بود و حواشی او بر تفسیر بیضاوی فوائد و نکات
عالیه افاده میکند ملا باقر صباغ برای تحصیل علوم بایران دیار رفته از فضلای آنجا بهره اندوخته شاگرد
میر باقر داماد شده در معقول بینظیر وقت بود محله کلاشپوره سکونت داشت ملا باقر ناره للو در معقول
شاگرد ملا باقر صباغ بوده و در هندوستان با ملا عبد الحکیم و علمای پنجاب و پورب معارضه ها کرده
و آنها را ملزم میکرد ملا یوسف چچک مفتی دانشمند بینظیر بوده و اکثر در صحبت حضرت ایشان
خواجه خاوند محمود قدس سره بهره مند میشد و در دقایق علم فقه و تفسیر افاده میکرد و میگویند عجب واقعه
داشت که او را کسی در مباحثه و معارضه مغلوب نمیتوانست کرد و ملا فاضل محرره و ملا عبد الرزاق مدرس
کابل بعلامگی و کمال او معترف بودند و با او نمیتوانستند جدل علمی کرد پسر او ملا عبد الغنی نیز فقیه و
دانشمند بینظیر بوده در صکوک و سجلات مثل او هیچ مفتی ماهر نبود قاضی عبد الله ملارٹی لقب او
زنگیر بوده و در سلطنت شاهجهان پادشاه اولاً مفتی و قاضی ابو القاسم پسر حکیم دانا فرزند مولانا
کمال الدین قاضی بود و هنوز جوان بود و در دیوان عدالت ملا محمد طاهر منک به توسل صدر الصدور
بحضور پادشاه استفتا کرد و بجانب قاضی القا نموده که شخصی قسم خورده است که نان نخورد اتفاقاً از بیرون
آمده بخانه خود گرسنه رسید و در طاقچه خوانی بود گفت اگر خوردنیست بمن بدهند چون اهل بیت معلوم

ذکر جمال الدین قاضی

داشتند که نان نمی خورد ندا وند قسم خورد که آنچه درین خوانست اگر نخورد کذا وکذا چون خوان
برداشتند دران نان بود حالا خالف چه کار کند تا حانث نشود از قاضی جواب حاضر نشده نظر
پادشاه بر ملا عبد الله که مفتی بود و محاسن او سفید بود افتاد و گفت که این پیرگی کیست گفتند مفتی است
پادشاه گفت پیش بیائید و جواب بگوئید او گفت که از آداب فتوی این ست که بعد ملاحظه کتاب جواب
مسئله باید گفت پادشاه تحسین کرد و گفت ملا همین ست همین مرد قاضی باشد از همانجا
تفویض امر قضا باو شد **میر محمد باقر** خلف الصدق میر حمزه کریری است صاحب استعداد عالی
بود کسب معانی از خدمت والد بزرگوار خود نمود بلکه از خدمت حضرت میر محمد خلیفه هم بهره اندوز شده
است و بنظر حضرت ایشان شیخ یعقوب صرفی هم قدست اسرارهم رسیده و خدمت آنحضرت هم چندی
کرده و در سیر پکلی در رکاب آنجناب بوده قبولیت بسیار یافته آخر از همه تافته اشتغال بحسن اعمال
فرمود و در مقبرهٔ آبای کرام خود در موضع کریر آسود **ذکر شعرا و سخن سنجان** چه از مردم
کشمیر چه از مردم ایران و هندوستان که در عهد شاهجهان پادشاه در کشمیر سکونت داشتند و رحلت
گزین همانجا شدند هر چند دران وقت کثرت شعرا بسیار بود اکتفا بتحریر حالات چندتن مشهور نمود
ملا ذهنی شاعر از شعرای برجسته کشمیر ست باوصف کمال این فن از علوم دینی بهره ور بود و پیرایهٔ تقوی
هم داشت در عهد خود در فن سخندانی در کشمیر بی نظیر بود و هر وقت بزم آرای محفل پیر بابا بسخن
می نمود منقبت حضرات خلفای اربعه بسیار بمحبت گفته است چهار قصیده طولانی برای هر چهار خلیفه
بر حق موزون کرده و عنوانش را به تعداد اشیای کلیه عالم که اکثری بعدد چهار است خوش گفته و به
نظر حضرت بابا نصیب گنج زاینده و مورد تحسین و عنایات ایشان شده بیت یار پیغمبر نشاید برگزیدن
جز چهار * حجت آن بشنو از ذهنی که باشد یادگار * از ملایک واز کتب جز چار نگزیدست حق * کین
عدد مستحسن است از روی معنی در شمار * نهر خلد و رکن کعبه اصل طبع و فصل سال * هین چهارست و چهارست و چهار
ست و چهار * در منقبت حضرت عمر ابتدا باین طرز کرده است ابیات مقبول شد عمر تا شدم مردود دوران دون نشین

یعنی ندیم در نگر فاروق امیر المومنین از اشعار اوست **وله** دانشورم ز فیض ولی نکته دان خویش سرگرم انتخاب دیوان کس نیم مانند نکته سر بگریبان نشسته ام	آن برتر از درک غنی داماد داماد نبی خرم دل از نسیم گلستان کس نیم طفل طپانچه خورد دبستان کس نیم همت بمیفروشم و منت نمی خرم دست طمع دراز بدامان کس نیم	قدرش چه داند اجنبی گو از خرد در خون نشین روشن نظر ز شمع شبستان کس نیم کلکم ز نظم خود همه شب مست در رقم یعنی مراد دل طلب از خوان کس نیم ذهنی چو آستانه مقیم در خودم

لب تشنهٔ اجازت دیدار کس نیم ولہ
آگه کند از جنون من بلبل را
شد ابجد شادیم فراموش
گر عاشق صادقی بدست آر
چون بلبل هرزه گوی مخروش
نیشی که ز دست دوست باشد
از دو رخ دل بگیر سرپوش
از نشهٔ جام عشق ساقی

گر با تو کنم آرزوی دیدن گل
چشمک زدن نرگس و خندیدن گل ولہ
از شوق تو زیر پیرهن موی است
جوشنده دل و زبان خاموش
آن دل که خریدهٔ بصد لطف
خوشتر ز هزار چشمهٔ نوش
یعنی که ز آه آتشینم
دل بی دل گشت هوش بیهوش

آمادهٔ نگاه بر پرستیدن گل
تا حرف غم تو کرده ام گوش
فوارهٔ اضطراب در جوش
پروانه صفت بسوز و تن زن
اکنون بعتاب و ناز مفروش
ای حور بهشت رو ازین پس
اندیشه کن ز مهر می کوش
در محلهٔ قاضی بابا متصل محلهٔ

کنیزی کو دو وطن داشت حاجی محمد جان قدسی وطنش مشهد مقدس رضویست بجنت النعیم بعض مهمات بهند آمده بود شهرت کمال ورا مستور نگذاشت بصحبت پادشاه باریافت و ملک الشعراء عصر شاهجهان شد شاعری صاحب قدرت بود در قصیده گوئی و غزل پردازی گوی بلاغت از اقران میربود ظفرنامهٔ شاهجهانی را به فصاحت و بلاغت تمام ادا کرده چون دید که نام عبدالله خان بهادر فیروز جنگ در بحر شاهنامه گنجایش ندارد باین حسن و تلاش ادا کرد و بلبیت نهنگی که از غایت احتشام ٭ نه گنجد به بحر از بزرگیش نام ٭ چون فیل سفید از جای برسم ندرت و غرابت بدرگاه پادشاه پر زر و زیور مزین ساخته آورده بودند حاضر بود بلا واسطه خود رباعی گذرانید رباعی برفیل سفیدش که مبینا دگزند ٭ شد شیفته هر کس که نگاهی افگند ٭ چون شاهجهان بر و بر آمد گوئی ٭ خورشید شد از سفیدهٔ صبح بلند ٭ بجایزهٔ لایق مفتخر و مباهی گشت مثنوی در تعریف کشمیر و صعوبت راه بسیار خوب گفته از انجمله است این اشعار مثنوی

بود قطع رهٔ کشمیر مشکل
که گوئی کوه را موی کمر نیست
گروهی دست از جان بر فشاند
که گام اول او ترک دنیاست
مسافر کی تواند زین بلا جست
جهان در چشم ره پیماش تاریک
ز بس در رفتنش تدبیر کرده
که بر میگردد از همدوان راه

بحق نتوان رسید از راه باطل
ز بیم این ره باریک خونخوار
درین راه چون گره بر تار باشد
ازین ره چون توان آسان گذشتن
مگر لغزیدن پا گیردش دست
رهی پیچیده تر از موی زنگی
فلک را فکر این ره پیر کرده

نگر زین راه باریکت خبر نیست
خلد موی کمر در دیدهٔ خار
رهٔ فقر از رهٔ کشمیر پیداست
که گام اولست از جان گذشتن
رهی همچون دم شمشیر باریک
بتندی چون تیغ فرنگی
ازین پیمانهای زندگی آه

گویند با آن کمال و ملک الشعرای روزی غزلی گفته پیش ملای

بمکتب داری میخواند چون باین بیت رسید **بیت** ساقی به صبوحی قدحی پیشتر از صبح ٭ برخیز که
تا صبح شدن تاب نداریم ٭ کودکی می شنید وگفت مولانا اگر بجای قدحی نفسی گفته شود برای صبح
مناسبت تمام دارد حاجی قبول کرده در جودت طبع آن کودک حیران ماند **غزل** نگهت عشوه گرد
عربده سازست هنوز ٭ چشم مخمور تو در فتنه نازست هنوز ٭ تازه شد دوستی ما بخط تازه تو ٭ تازگی
ناز که آغاز نیازست هنوز ٭ خاک شد پیکر مخمور ز تاثیر وفا ٭ دل او در شکن زلف ایازست هنوز ٭
راه نزدیک حرم سعی مرا باطل کرد ٭ لیک شادم که ره عشق درازست هنوز ٭ گرچه نبود سر موی
ز حقیقت خالی ٭ دل قدسی ز پی عشق مجازست هنوز ٭ **ولده** ز دود به کردم من بی صبر داغ خویش را ٭
اول شب میکشد مفلس چراغ خویش را ٭ **بیت** یارم نشسته تا مژه در دل نگاه کیست ٭ روزم سیاه کرده
چشم سیاه کیست ٭ دل دادن و سخن نشنیدن گناه من ٭ دل بردن و گناه نه کردن گناه کیست ٭
جوانی رفت و داغی ماند بر دل یادگار از وی ٭ چو آن سرخی که بر ناخن پس از رنگ حنا بندد ٭ اگر دستم دهد روزی
بجیب ناامید خود بین ٭ چو شمع آرم برون یکدسته زنار از گریبانش ٭ باینقدر که ببالین من نهی قدمی ٭
بترس هیچکست مهربان نخواهد گفت ٭ عیش این باغ باندازه یک تنگدلست ٭ کاش دل غنچه شود
تا دلها بگشاید ٭ در چنین فصلی که بلبل مست گلشن برگلست ٭ گر همه پیمانه عمرست خالی خوب نیست ٭
کجا تا آب و رو پیش سرشک دیده فرسایم ٭ دو اندیشه گر چون شمع مژگان تا کف پایم ٭ چو غنچه گل صد برگ
آسمان دو رنگ ٭ یک صد برهنه دهد یک قبا و آنهم تنگ ٭ دنیا معشوق عاشق دین نشود ٭ شیدای آن
شیفته این نشود ٭ بار دل عارف نشود جلوه دهر ٭ آئینه ز عکس کوه سنگین نشود ٭ هر کس که سخن
ز قدر و مقدار کند ٭ کی حاجت خود تواند اظهار کند ٭ خواهی هنرت عیان شود پستی جو ٭ خورشید
فرو آید و بس کار کند ٭ **در ایران پسری داشت** محمد باقر نام در کمال جوانی قضا کرد حاجی محمد جان از
غصه ترک معاودت بایران کرده در هند گذرانید آخرها بکشمیر آمد و متوطن آنجا شد و سخن طرازی بسر
برد و در کشمیر رحلت نمود بالای بلندی متصل خانقاه در گجن بچبوتره که نزدیک بلست در مقبره شعرا آسوده
ذکر آنها می آید **طغرا** شاعر خوش فکر و معنی یاب و منشی طبیعت بود بیشتر در انشا پردازی اوقات مشهدی
بسر برد و در تعریف کشمیر و راه عبورش رساله نوشته داد سخنوری داده اشعارش نیز خالی از چاشنی
مضامین نیست من اشعاره **بیت** خوش آنست که بزم آرا نشینی برلب جوی ٭ خط پشت لبت چشم آن ساعت
قدح را گرد ابروی ٭ از میر و دار دست بآمد شد غیر ٭ چون حباب از همه جانب ره کاشانه ببند ٭
رقعاتش بطرز خیال بندی و تعریفات باغ و اقسام میوه و گل و جام و دل و از هر چیز و کل بکمال دلپسندی

مشهور ارباب خیال است از فقرات اوست درخت آبی از بی آبی روی بهی ندیده نیز از دست که تحریر وصف
ناشپاتی نماید صفحه کاغذ نباتی از دست رباعی کشمیر بود فصل خزان عالم نور * بر طالب فیض دیدنش هست
ضرور * گویی که درین باغ چمن ساز قضا * آورده نهال شعله از خرمن طور * از نوکران شاهزاده سلطان
مرادبخش بود و قصیده در مدح شاهزاده گفته اول آن قصیده این است بیت دارای عرش کوکبه سلطان
مرادبخش * زینت فزای سلطنت اورنگ آسمان * آخرهای عمر به کشمیر تجرید و رفاقت میرزا ابوالقاسم
دیوان مشهور قاضی زاده به کشمیر آمده در گوشه معنی سنجی مشغول بود و استغنای عجیبی داشت در محله رانیواری
نزدیک مشرب نایید یار در یک کافی دیوانه وار سکونت میکرد چنانکه شاله بابا صالح جراح گفته میشود
چون رحلت نمود به صفه مقبره شعرا که بر سر بلندی پل رنگین آسوده محمد قلی سلیم در زمان شاهجهان
از ولایت ایران به هند آمده و از خوشخیالی و معنی یابی داد سخنوری داده در ملازمت نواب اسلام خان وزیر اعظم
میگذرانید و شعرهای خوب برجسته و فکرهای دست بسته بر منصه ظهور میرسانید از انجمله است بیت
چشم تو ز بیماری خود بر سر نازست * مژگان تو همچون شب بیمار درازست * گدای کوی خراباتم و غمم این است
که باده آتش سوزان و کاسه چوبین است * دل چو شد گرم ز می جلوه معشوق کند * ماهی موم به آتش چو
رسد آب شود * دلیل توان از داغهای سبحه دانست * که دلها را بدلها هست راهی * در تلاش سوختن چون
کاغذ آتش زده * داغهای سینه ام باهم به جنگ افتاده است * بسته کمر کینم از قبضه کمان او * در کشتن من تیغش
افتاده بیک پهلو * بیماری چشمش را تعویذ چو بنویسند * از پرده چشم آرند خوبان ورق آهو * بعیش آباد
هندوستان غم پیری نمیباشد * که نتواند از شرم کمر باشد سفید آنجا * کمتر نیم از قیصر و فغفور که من
در هند سیه بختی خود شاه سلیم * مثنوی قضا و قدر را بسیار به تلاش گفته است او گوهرهای معانی خوشاب
دران سفته زبان زد اصحاب کمال و سند ارباب خیال است بتقریب رفاقت بعض امرا به کشمیر آمد و چون
طبع سلیمش مستقیم شد و از عالم فانی رحلت گزید در صفه شعرای ما تقدم مدفون گردید کلیم موسوم به
طالبا مولدش همدان ست که از بلاد عراق عجم است و معاصر شیدا چون محمد جان قدسی را فردوس
آشیانی به زر سنجیدند بغیرت پیچید و بسیار رنجید و گفت شخصی را به حلق باید کشید عجب که او را به زر
کشیدند اوائل حال آن عندلیب سخندانی در آغاز جوانی بشیراز شتافته بهره تمام از دانش و علوم رسمی
یافته ره نورد هندوستان گردید اگرچه مدتی در دکن و دیگر ممالک هندوستان سیر کرد آخر بدرگاه
شاهجهانی رسید در سلک ملازمان منسلک گردید او را بجهت نظم نمودن پادشاهنامه بکشمیر فرستاد و همانجا
بود تا نظم سلسله وجودش از هم گسیخت از اشعار اوست بیت تا شد مژه بی اشک فتاد از نظر من *

اکنون چه کنم رشته که وقتی گهرے داشت ولیکن دوست به هیچم فروخت با همه یاری یار فروشی درین
زمانه همین ست بلیت میان غمگساران سوزم از غم چو آن کشتی که در دریا بسوزد قوالیه که دل بیجا تواند
داشت پیش چشم شهلایش ۳ آئینه بیرون عکس امژگان گرایش مفلس از آنکس نمیخواهد زمینان کن
قیاس تا تهی شد دیگرش کس دست در گردن نکرد ولیکن وضعی بهم رسان که ببازی بعالمی قلمی همتے که از
سر عالم توان گذشت بدنامی حیات دو روزے نبود بیش گو ید ترا کلیم که آنهم چسان گذشت یکروز
طرف بستن شد باین و آن روز دگر بکندن دل از جهان گذشت و تاریخ فوتش ازین ابیات
مستفاد میشود که مولانا طاهر غنی موزون کرده است غزل این غزل حیف کز دیوار این گلشن پرید
طالبا آن بلبل باغ نعیم رفت و آخر خامه را از دست داد بی عصا طی کرد این راه را کلیم اشک حسرت
چون نمیریزد قلم شد سخن از مردن طالب یتیم هر دم از شوق دل اهل سخن چون زبان خامه میگردد
دو نیم عمرها در یاد او ریزد زمین خاک بر سر کرد قدسی و سلیم عاقبت از اشتیاق یکدگر گشته اند
این هر سه در یکجا مقیم گفت تاریخ وفات او غنی طور معنی بود روشن از کلیم ۱۰۶۱ در مقبره شعرا
که مسکن طالبان همانجا بود آسوده فیل جنگ شاهجهانی را بسیار خوب گفته است اکثر کتبهای باغات در
کشمیر از دست میر الهی ۴ از سادات ایران و از نوادر دوران بود در عهد جهانگیری بنکته سنجی
و سخندانی شهرت تمام داشته از انعام آن پادشاه دریا نوال پیوسته فیض یاب و چون تخت و تاج بوجود
شاهجهانی زینت و رواج یافت جانب گلشن کشمیر عنان عزمیت و توجه برتافت و در کشمیر جنت نظیر
طرح اقامت انداخته مدتی به گلگشت آن گلزار همیشه بهار پرداخته چون خلعت صوبداری بظفر خان
عطا شد شاهجهان پادشاه در دیوان فرمود که از ظفر خان ضامن بگیرند که سکنه کشمیر را از خود راضی
بدارد و میر الهی که حاضر بود بدیهه بعرض رسانید مصراع خدا ضامن رسول و چار یارش پادشاه محظوظ
شد و ظفر خان عرض کرد که حکم شود که میر الهی رفیق و امین باشد منظور شد با ظفر خان در کشمیر آمده آخوند
ملاشاه فرموده بود که بلبیت پادشاهی را گذاره ده دست آگاهی گزین چون با آگاهی رسید هر چه
میخواهی گزین این بیت را بآب طلا نوشتند وقتیکه بمیر الهی رسید بدیهه زیر همین بیت نوشت بیت
که بلبیت من نمیگویم گدائی یا شهنشاهی گزین خویش را بگزین و دیگر هر چه میخواهی گزین
این معنی موجب غبطه و غیرت آخوند ملاشاه گردید چون میر الهی وفات یافت در مزار حضرت شیخ بهار
گنج بخش نزدیک بمقبره ایشان جانب غرب مدفن یافته سنگی بر بالین قبرش استاده است در انجا کنده
شد بلبیت میر الهی بملک ملک نظم بود در اقلیم سخن بیقرین سال وفاتش طلبیدم ز عقل گفت بگو

۳ فند

۵ آبا و اجداد او در مقام استرآباد از توابع طهران سکونت پذیر بودند مدتی در اصفهان ماندند تلمذ او از آقا رضی یافت ۱۲

بود سخن آفرین ❊ ازینجا معلوم شد که در سنه هزار و شصت و سه از دنیا رفته است والله اعلم بالصواب و از اوست بیت یا الهی نه الهی تو چه پرسی در حشر ❊ آنچه او کرد تو دیدی و چه گفتن دارد ❊ چشمت از سرگرمی با یار عهدی تازه بست ❊ خط مشکینت کتاب حسن را شیرازه بست ❊ نشاه از تندی او دارم که چاک سینه ام ❊ چون خمار آلوده نتواند لب از خمیازه بست ❊ واله شب هجران ز بس لبریز کلفت گشته ام ریزد ❊ چو گرد از دامن مژگان نگاه حیرت آلودم ❊ چنان آب متاع زندگی را میدهم از کف ❊ که گویا کاروان عمر می ز بس بار است ملا ندیمی از شعرای برجسته کشمیر است اوائل بکسب فضائل اشتغال داشت با اقتضای لطافت طبع در صحبت مولانا ذهنی رسیده و اشعار خود را گذرانیده در اندک زمانی برگزیده ارباب این فن شده ملا محمد صالح نام داشت ولد خواجه علی پتوانی ساکن محله نوهته بود و ندیم تخلص میکرد خوب گوی بسیار گو بود از اشعار اوست بیت از آه سرد آتش داغم فرو نشست ❊ باد بلا وزید چراغم فرو نشست گردی ز چار سوی ازین جست بر هوا ❊ برگشت در حریم دماغم فرو نشست ❊ غبرده گشت بر مژه لخت جگر مرا ❊ نم در فتیله بود چراغم فرو نشست ❊ پامال دست برد خزان غم ندیم ❊ خار و گلی که خاست ز باغم فرو نشست ❊ داغ دل ابلند نداد آهی هوس نتوان کرد ❊ چمن آرایی گلزار قفس نتوان کرد ❊ جذبه همتی از عشق طلب نی ز هوس ❊ سیر عنقا به پر و بال مگس نتوان کرد ❊ خاطری در دگزین باید و جانی غمگین ❊ سخن عشق تو پیش همه کس نتوان کرد ❊ نغمه عیش ندارد اثر ناله درد ❊ ره بسوی چمن از کنج قفس نتوان کرد ❊ اختر بد که بود گردش گردون چکند ❊ گله بنیاد ندیم از همه کس نتوان کرد ❊ پیش با دانش و فرهنگ میباید نشست ❊ یکزبان و یکدل و یکرنگ میباید نشست ❊ جای گرم خاک عاشق را که برخاکستر ست ❊ نیستم سلطان که بر اورنگ میباید نشست ❊ رنج میباید کشید و صبر میباید نمود ❊ لعل میباید شد و در سنگ میباید نشست ❊ کار بر دلها ازان دنیا بهترین دین آمدند ❊ دور ازین مردم بصد فرسنگ میباید نشست ❊
گر گل مقصد شگفتن آرزو داری ندیم ❊ غنچه سان در باغ هم دلتنگ میباید نشست

پروانه گرد شمع شبستان کس نیم	بلبل فراز شاخ گلستان کس نیم
پای هوس بدست قناعت شکسته ام	دست طلب بدامن احسان کس نیم
همت ز بس که کرد بلند و در معاش من	با صد گرسنگی مگس خوان کس نیم
از اشک و آه خشک و تری شد میسرم	بی آبرو در آرزوی نان کس نیم
بی برگیم بهار هزاران شگفتگی ست	آشفته سر بحسرت سامان کس نیم
دامان صلح گل بکف آورده ام ندیم	سرپنجه جدل بگریبان کس نیم

مشکلکشا ز دفتر مفضل خودم ندیم
طبع آزما ز وقت دیوان کس نیم

داغم نصیب سینهٔ افگار کس مباد
این گل چراغ غمکدهٔ تار کس مباد
بی نغمهٔ بلبل چمن از رونق او فتد
در سینه بی فغان دل غمخوار کس مباد
داغ دلم ز دیده پذیرفت آب و رنگ
این ابر غنچه پرور گلزار کس مباد
صحبت برآر ز روی دل اهل درد مرد
این غم نصیبهٔ دل افگار کس مباد
گر خود در آفتاب قیامت طپد دلم
منت پذیر سایهٔ دیوار کس مباد

صد دل بدر روانگند از هر سخن ندیم
در کار شرح هجر تو گفتار کس مباد

نیست پروای کس از قید تعلق جسته را
هر دو عالم گر خورد بر هم چه غم وارسته را
بر سر مژگان من شد لخت لخت دل گره
بسته میدارند آری از گیاه گلدسته را
عشق دردم داد از جان کاهیش آگه نکرد
تلخی دارو طبیب افشان ز دو خسته را
بیغم عشقت گشاد کار دل صورت نبست
بی کلید آری کسی نکشود قفل بسته را
دانش و دیوانگی هرگز نمیسازد بهم
از خرد باید بریدن با جنون پیوسته را

عافیت را نیست ره در بزمگاه ما ندیم
عشق هم صحبت نخواهد با بلا نشسته را

ز فیض دل مژه اشکبار گلریز است
نه تازه روی این باغ خار گلریز است
دلت ز هیچ نوا وا نشد چو گل ورنه
بنغمه هر چمنی را هزار گلریز است
چه تار سبحه در ایام گل چه تار رباب
نسیم صبحدم از تار تار گلریز است
شگوفه نیست که ریزد بخاک از سر تیغ
که شاخ گل ز نسیم بهار گلریز است

بیاد کاکل مشکین ندیم در هر شب
بجای اشک ز چشم خمار گلریز است

پوشیده راز بخت سیه داشت داغ ما
هرگز نه گشت پرده در شب چراغ ما
آر دید بست داغ دل آن دیده در که او
دارد بصارت گهر شب چراغ ما
در جست و جوی ما نه نهد مشفقی قدم
آوارگی کجاست که گیرد سراغ ما

بی غم نشاط در دل ما راه نیافته است
در حرف راست خامهٔ ما خاکسار نیست

با هم نهد بهار و خزان رو بباغ ما
هرگز خرام کج ننموده است زاغ ما

در تنگنای دل همه مطلب میسر است
فارغ نشین ندیم بکنج فراغ ما

رونق افزای کار خویشتنم
اشک شوقم گره بمژگانم
تازه دارم بگریه غنچهٔ داغ
رخ نیفروختم به بزم کسی
سر زند ناله از رگ جانم

چون هنرها به دار خویشتنم
غنچهٔ شاخسار خویشتنم
آب و رنگ بهار خویشتنم
شمع شبهای تار خویشتنم
نغمه پرداز تار خویشتنم

زندگی روشنم نگردیدم
ورنه شمع مزار خویشتنم

سر زلفت که با دل او ربط آشفته حالی را
غمت ویرانهٔ دل را اگر آباد چون گردد
دل از خون جگر لبریز خواهم داشت در مجلس
ز اظهار زبان چون سود بنده خوابیت دم در کش

ببوی عقده وا کرد آرزوهای حالی را
ولایت پیشه معمور دستور است حالی را
که انداز ندمستان از نظر مینای خالی را
که بازرگان نمیسازد عیان نقصان مالی را

ندیم از بیت ابرویت غزلخوان عزّ الالفت
که تضمین میکنند اهل سخن مضمون عالی را

در کشور تو گل غمناک شاد باشد
اسرار غیب دانی حل کن اگر توانی
تا دل وهم هوس را غارت کند نفس را
در سینه دل همه تن افروز دار دم من
از چشم فتنه بارت صد جور یک اشارت

حاصل چو شد تحمل بیداد داد باشد
در سر نوشت خوانی باید سواد باشد
بر و ز دخانه کس را کی اعتماد باشد
اینجا چراغ روشن از روی باد باشد
آری برای غارت ترک استاد باشد

از نفس و خصلت او دل کن ندیم یکسو
باور مکن که بدخو نیکو نهاد باشد

ساز داد ناله مرا فوج غم انگشت نما
که سپهدار شود از علم انگشت نما

آن زمان از دهن دوست بهدبوسی دست ... که وجود تو شود در عدم انگشت نما
دستی از تیغ شود شهره و دستی ز قلم ... ای خوش آن دست که شد از کرم انگشت نما
مهربانی کندت شهرهٔ عالم چون مهر ... که بدلجوئی مور است جم انگشت نما
حسن در موسم طفلی ز تو عالم افروخت ... آفتابی که شدی صبحدم انگشت نما

گر ازین دست ندیم از تو زند دستان سر
میتوان شد بحجاز و عجم انگشت نما

فصیحی از شعرای مشهور کشمیر است در دور شاهجهان چمن پیرای گلزار سخندانی بود و ندیمی مولانا ندیم اختیار نموده صاحب دیوانست این چند شعر از نتایج افکارش مرقوم شد غزل حسن بپیاله وکان هوس نتوان کرد ٭ شعلهٔ طور چراغ دل خس نتوان کرد ٭ طوطیان کز لب دریوزهٔ نجات بستند ٭ شکرستان همه در کام مگس نتوانکرد ٭ چون حیا پرده نشین شو که گل خوبی را ٭ دست فرسود نگاه همه کس نتوان کرد ٭ بال و پر سوز که تا ثروت پروازی هست ٭ بمراد دل خود سیر قفس نتوان کرد ٭ همه تن بال شو و تن پروازی گیر ٭ تکیه بر کرم رهرویهای نفس نتوانکرد ٭ چه طلسمیست فصیحی که ز میدان وفا ٭ بیش نتوان شد و در باز پس نتوانکرد ٭ **وله** آشفته تر از ماست پسی انجمن ما ٭ بی نور شود شمع طرب از لگن ما ٭ بر ناصیهٔ غنچه با نقش طرب نیست ٭ شرمنده برون رفته نسیم از چمن ما ٭ شگفته نمایدیم بگلزار شهادت ٭ پاشیده مگر رد غمی در کفن ما ٭ از سوختن ما نشود هیچ تسلی ٭ خوش بر سر لطف آمده پیمان شکنی ما ٭ **فهمی** از اقران ندیمیست فهمی عالی داشت و در مشاعره علم مقابلت با فصیحی و ذهنی می افراشت از اشعار او غزل فکر سر زلف تو مرا بی سرو پا کرد ٭ اندیشه پابوس توام پشت دو تا کرد ٭ گفتم که بوصل تو رسم گر بود عمر ٭ نی وصل میسر شد و نی عمر وفا کرد ٭ دردا که ترا مهر بنا موخت معلم ٭ در مکتب خوبی همه تعلیم جفا کرد ٭ تا رو بره بادیهٔ عشق نهادیم ٭ صد گونه غم از هر طرفی روی نما کرد ٭ فهمی نتوان رست ز اندیشهٔ خوبان ٭ زین گونه که در دل غم ایشان طائفه جا کرد ٭ **فطرتی** نیز از همکنان ندیمی و فصیحی است ظاهرا او هم شاگرد ملا ذهنی بود فطرت بلند داشت در وقتیکه میرزا فطرت به کشمیر آمد و اشعار او را شنید گفت که اگر معلوم میداشتم تخلص خود فطرت نمیکردم از اشعار فطرتیست بیت از باغ و گل هوای ما غم فرو نشست ٭ پای هوس بکنج زاغم فرو نشست ٭ پرتو فگند عشق فروغ خرد نماند ٭ سر بر زد آفتاب و چراغم فرو نشست ٭ روشنی گلشنی مشتری مهری سوای ایشان شعرای بلاغت نشان نیز در آن وقت بر منصهٔ ظهور بودند بجهت اختصار برهمین مقدار اکتفا رفت اما روشنی و کس اند یکی از آن هم ادنیست که روشنگر الفاظ

شبستان معانیست این بیت از وست بیت در بزم ازان به پهلوی خود جا دهد مرا ٭ تا راست سوی
او نتوانم نگاه کرد ٭ ذکر مشتری شمهٔ می نگارم اما مهری مشهدی بود و لیش مشهد مهر شاهدان معانی و
کلامش مقبول طبایع سخن دانیست و گلشنی از عنادل نغمه سنج گلشن شیراز بود بهر استشمام روایح گل مقصود
بگلزار هندوستان جنت نشان توجه نمود **مشتری** از سادات محله خنده بون شاگرد ملا ذهنی است در
شعر صاحب قدرت کامله بود و بالجمله در هنگامیکه لشکرخان صوبه دار کشمیر بود بندگان ظل سبحانی زینت بخش
صاحب قرانی ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بهادر پادشاه غازی از بلاد دکن برقا
ارادهٔ بند و بست مملکت نموده دارا شکوه برادر کلان را بعد محاربات بسیار بقتل آورده بر سریر سلطنت
جلوس فرمودند و شاهجهان پادشاه در قلعه اکبرآباد محبوس شد محمد شجاع و مراد بخش برادران را منهزم ساخته
ع زیب اورنگ تاج پادشهان ٭ ظل الحق تاریخ ست لشکرخان بحکم ظل الهی عالمگیر شاهی طلب حضور شده
اعتماد خان بنظامت کشمیر سرافراز گردید در تاریخ یکهزار و هفتاد و یک خان مذکور بکشمیر آمد مدت دو سال
حکومت رانی نمود مصراع هر کرا پنجروز نوبت اوست ٭ در عدل و احسان نوعی ساعی بود که خود متوجه
قضایا شده مدعی و مدعاعلیه را پیش خود می طلبید چند نوبت ابواب دربان نمود و علما و فضلا را تعظیم و تکریم
مینمود و خود هم واقف کتاب و مسئله بود و طرح باغ و عمارت در پیش روی خانه و عمارت ارادت خان ار روی
بشرق نموده بود و چون طلبش از حضور آمد در تاریخ یکهزار و هفتاد و سه روانه حضور شد مخفی نماند
که چون دور نوبت سلاطین گذشت لعبت و عجلت انصرام یافته قلم وقایع نگار تحریر احوال فضلا و شعرا
و مشایخ کمالات شعار که بر منصهٔ روزگار بودند بعد انقضای دولت هریک از سلاطین نامدار پرداخته
حالا که عالم و عالمیان بجلوس پادشاه کامگار کامران رونق افزای اورنگ صاحبقران طراوت گرفت و
علم و کمال و تقوی بوجود مسعودش افزون تر از ازمنه گذشته هزاران هزار رواج یافت و حقتعالی این سلطان
عالیشان را چنانچه برکت تامه در علم و عمل داده بطول عمر و فرصت حکومت و وسعت مملکتش نیز منتی بر عالمیان
نهاده و در عهدش در هر گوشهٔ عالمی از اهل کمال افتاده ضرور شد که بجهت حفظ قانون تاریخ نویسی
بعد هر پنج و هفت و غایت ده سال احوال اهل کمال که علت غائیهٔ این نسخه همانست مرقوم میشود
میر شاه بابا نبیرهٔ حضرت میر سید میرک ملا رفی دانشمند بینظیر بود و بعض علوم از ملا باقر زاره بلو
اخذ نموده و همیشه بدرس علوم دینیه اشتغال داشت در عین جوانی رحلت فرمود **خواجه مومن جیل**
متخلص بغازی پسر خواجه ابو القاسم جیل ست که رفیق یوسف خان کشمیری بود و در علم موسیقی تالیفات
دارد و این خواجه مومن استفادهٔ علوم اول در پیش مولوی ملا جوهرنانت بعد آن از خدمت مولوی

خواجه حیدر چرخی کرده و ترک دنیا نموده بطلب مرشد سفر اختیار کرده و باداى حج موفق شده
واز روضهٔ شریفه جناب نبوت صلی الله علیه وسلم مبشر شده که مرشد تو در وطن تست ازانجا بکشمیر آمده
و دلش در صحبت سیهه رشی بابا در پرگنه کامراج قرار گرفته دو هفته پیش او بوده واز و جواب یافته
که بانکه مبشر شدی من نیستم شیخ تو ابوالفقرا بابا نصیب است بنابران بخدمت ایشان رسیده متوجه شدند
بدرجه بلند رسیده تا حیات ایشان در خدمت ایشان بود چون ایشان برحمت الهی پیوستند باز بسفر
کرده در بغداد پذیرهٔ بسیار یافته و مرشد و مقتدای طالبان الهی شد و برادرش خواجه عبدالخالق بعد
فراغ حج به بغداد رسیده و با او ملاقات کرده و چند صباح یکجا بودند چون حاجی عبدالخالق بقصد
وطن اجازت خواست وقت مفارقت فرمود که ای حاجی عبدالخالق تاریخ یادگار که حظ نماند طبع
عالی داشتند چنانکه تاریخ رحلت شیخ ابوالفقرا او گفت شیخ مومن از واردات اوست بیت ای باد او تره
گر گذری در دیوه سر ؛ از من خبری بیز با آن دلبر بره ؛ کشمیری و فارسی اگر گوش نکرده ؛ هندیش بگوی که
او ز میر او تره — **وله** عمریست درین رشته پریشان گشتیم ؛ گفتیم گران شویم دار زان گشتیم ؛ در طالع ما کساد
بازاری بود ؛ آیینه فروش شهر کوران گشتیم ؛ **ملا حاجی گنائی** عرف رضوی در اکثر علوم بدرس
بوده اتفاقاً بحضور رخنه و در خدمت پادشاه عالمگیر در ایام شاهزادگی ایشان باریاب شد پیش او
عالمگیر بادشاه تلمذ میکرد بمنصب قضای اردوی پادشاه در وقتیکه صوبدار اورنگ آباد بودند رسیده گویند
که چون بی پرواهی شاهجهان و حرکات نامشروعه دارا شکوه قصد خروج نموده فتوی از علمای اردوی
خود خواسته همه قاطبةً تصدیق خروج نمودند الا ملا حاجی مذکور صراحةً طرف شده و گفته که هرچند
فسق و فجور از سلطان بظهور آید خروج که موجب فتنه است خاصةً که مقابل پدر باشد جائز نیست
الغرض بحلیه عدالت و حقانیت آراسته بود **مولانا خواجه محمد توپیکر** و شاگرد مولانا جوهر نات است
و در اکثر علوم مستعد بوده و بیشتر بدرس و بحث صرف و نحو می پرداخت و اکثر اهل علم این دو علم را ازو استفاده
نمودند **شیخ داؤد المعروف به بته مالو** ساکن و دیاران و نی در جوار پل دیار مردی توانا بود و نمک
از تهنه می آورد و میفروخت چون خواهش خدا طلبی بیادست داد بخدمت خواجه یوسف کانیجو
که مردی پرهیزگار و تقوی شعار بود ارادت نهاد و این خواجه یوسف در مزار ملکه گواه مدفون است
بتوسط ایشان بخدمت دل آگاه الدریشر بابای بجراری که خلیفه حضرت ارشاد دستگاه هرمی بابا بود
رسید و معنی تربیت بواقعی ازیشان دید با آنکه امی بود علم ظاهر ندانست صاحب باطن شد و علم لدنی
بیافت و مصدر حالات معتبره گشت و یاران صاحب احوال بهمرسانید و بظهور خوارق گونیه

در ۱۲ ... سنه ۱۱۰۱ رحلت نمود

شهرت تمام در میان انام بیافت و مرجع خاص و عام شد باوجود آن بحکم حدیث اطلبوا الرزق من خبایای
الارض کسب زراعت میکرد و خشاده بذات خود میفرمود محرر از زبان مرشد خود و آنجناب از خدمت
ولایت مرتبت بوزه بابای پروانه که خلیفه خاص بود شنود که پیر ما در کشف و کرامات از مخدوم شیخ حمزه
قدس سره کمتر نبود لیکن احوال ایشان کسی بقلم نیاورد در روزے بوزه بابای مذکور یکبیے در پرده حال خود میگفت
که درویشی را در موضع مذکور در خدمت بته مالو شب احتیاج غسل افتاد ایام شدت هوای برودت بود و
جوی چچه کول آن یخ بسته درویش آخر بهر بهر خود قهر نمود و بر لب جوے حاضر آمده و یخ شکسته بدفنی آب بر بدن
بکرر ریخت افتاد و بیهوش شد و کسی را ازین معنی خبر نبود چون وقت نماز شد در خدمت شیخ در آمده و
شیخ به سر آن درویش حرکت داد و گفت که تیمم درینوقت روا است خود را چرا باید کشت چون ملاحظه نمود خود
را در مسجد دید و از انکه او را از سر جوے که آورد خبردار نشد و نیز مرشد راقم از زبان دیگری نقل کرده که روزی
شخصے بخدمت ایشان به تضرع گفت که فلانی مرا براند و از خدمت دور گردانید امید شفاعت دارم
و فرمودند بهتر چون برفت از صورت معاملت پرسید شد و فرمودند که فلانی ابدال بود و این را بجهت
نگهبانی زراعت این سمت مقرر فرموده بود در خدمت مقرریه از و تقصیرے واقع شد لهذا معزول
ساخته اند الکنون باز میخواهد که سرگرم کار باشد مرد صالح رقیق القلبے نقل کرد که من در سن چهارده | چهارده سالگی
یا پانزده پیش بودم که در خدمت حضرت بته مالو حاضر آمدم ناگاه مردے صوفی نما آمده و بته مالو آنرا دید و گفت
که اینک کال آمده است یعنی ابلیس پس تعظیم او بجا آورد و فروتنی و شکستگی بسیار نمود و گفت که من از دامن تو
کے بیرون روم و هنوز خلاصی از تو نیابم هرچه کنی بر من چاره ندارم که گنهگارم زارزار اشاره و بگوشه چشم بناقل
کرده که بشنو چه می گوید بته مالو گفت که وی مرد بی نامراد است چه میداند نزد تو مردم عمده و امر عاجز اند
پس اشاره بنماز گذاران بته مالو جیو نموده برفت ناقل گفت که صورتش چنان دیدم که گویا آتش از زرد پیش
یکبار بیدر روزے مردی از تصرف جنی در خدمت شیخ شکوه نمود و استمداد از ایشان کرده آن جن را بحضور طلب
فرمودند و نرم و گرم نصیحت کردند و بآن مرد بیمار فرمود که همین مرد ترا تصرف کرده بود اکنون خلاصی
داد عبرت تمامتر عقبش برو بیدار و او را بگیرد چون بدروازه رسید که چیزی ندید و این هر دو صحبت در ایوان
روضه ایشان گذشت بحضور مردم حکایات تصرفات و خوارق عادات از خدمت بته مالو جیو بیحد و
نهایت در هزار و هفتاد رحلت فرموده در مسکن خود مدفن یافت مقبره اش محل فیض و فتوح است
بعد از رحلت ایشان ملا محسن خوشنویس که مرید ایشان بود در فکر تاریخش افتاده بته مالو جیو به خواب
در آمده گفت فلانی چرا تصدیعه میکشی تاریخ وفات من ع غ ست هزار و هفتاد سنه ١٠٧٠ هـ

غرق بحر توحید اله حضرت آخوند ملا شاه شاه محمد نام داشت از مردم بدخشان است
از خوردی آثار علوم استعداد از باطنش ظاهر بود در ایام تحصیل قرآن در علوم غریبه و شعر بسبقت اقران
ید بیضا می‌نمود چون براه فقر و انقطاع آمد و در اکثر عالم سیر کرد آخر الامر تربیت از خدمت حضرت میان
شاه میر لاهوری قادری قدس سره که از محبوبان مجذوب نما بود یافته و مدتها بسیاحت قلندروار
میرفت و در سطوات توحید سوز و گداز عجب داشت در همان حالات بکشمیر رسید دامن کوهماران کشمیر را معبد
مسکن ساخته صیت شیخی و آوازهٔ بزرگی او اشتهار یافته شاهزاده دارا شکوه و بیگم بارادت آمده
خدمت مالی و بدنی بسیار بکار برده اند و تعمیر خانه و خانقاه سنگین و اماکن معروفه بعمل آورده و هنگام
سکونت بکوهماران برادرانش پرسان و جویان احوال به کشمیر رسیدند و اتفاقاً بخدمت ایشان آمده چون
نام و نشان وطن و آبا و اجداد بیان کردند فرمود که هم آن شاه که الحال مرا ملا شاه میگویند اخوان و
سایر خویشان چون برادران حضرت یوسف علیه السلام با ایشان پیوستند بعد ازین دیگر خویشان و اقارب
آمده در دامنهٔ این کوه جائے گرفتند خدمت آخوند مسند تجرید را آراسته و هرگز تاهل نخواسته
امرا و فضلای عصر و بعض مشائخ در خدمت ایشان اکثر میرسیدند طبع موزون داشته و نشاهٔ وحدت
را در کثرت یافته قریب لک بیت مثنوی بر لطائف در بیان حقائق و معارف تصنیف نموده
باوجود کمال عرفان لطیفه گوئی را از دست نمیداد مشهور است که شاهجهان پادشاه پیش از ملاقات
خود موسوی خان صدر را برای امتحان در خدمت آخوند فرستاده چون بصحبت رسید آخوند اصلاً
تن به تعظیم و تکریم نداده خان مذکور حمل بر ناشناخت نمود گفت که من موسوی خانم آخوند جواب داد که
ما محمدیانیم موسوی و عیسوی را نمیدانیم ازین دست حکایات و لطائف از و مشهور در زبانها مذکور است
غرق بحر توحید بود و کثرت موهومه مزاحمت حال باطنش نمی نمود در زبان کنارهٔ حوض غلو مردم بسیار
دیده از سبب پرسید کسی گفت خدمت بابا نصیب بزیارت حضرت مخدوم شیخ حمزه قدس سره تشریف
آورده چون آخوند شوق دیدن بابا نصیب الدین مدت داشتند عزیزان خدمت بابا را ترغیب شده بخدمت
ایشان آوردند مکالمه و ندا کرده بمیان آمده آخوند از بابا پرسیدند که این کثرت ضد وحدت است بابا فرمودند
که وحدت در کثرت است چون تخت و تاج سلطنت در سنه ۱۰۶۹ بپادشاه جهان پناه اورنگ زیب
عالمگیر رسید مخالفان دارا شکوه سعی کرده آخوند را بحکم پادشاه بحضور طلبانیده آمد لاچار بلاهور
رسید در آنجا چند سال زیسته ایام بعزت بسر برده در خوف و رجا میگذرانید و میفرمود الحمد لله
اول و آخر من بعزت گذشت چون ایام مفارقتش از دار فنا نزدیک رسید متوجه شده در پالکی نشسته

در جوار مزار مرشد زمینی از مالکان تجرید و وصیت نمود که مدفن من اینجا باشد دیگر بیمار افتاده شب رحلت در واقعه آخوند ملا محترم و میان اسمعیل لاهوری آمده و ایشان را مطلع از وفات خود ساخته به تکفین و تجهیز خود تاکید نمود و این نقل را بلا واسطه محرر از زبان مرشد خود شنید که ایشان مشافهه از جناب حضرت مهر محترم استماع نمودند و تاریخ وفات خود را وقت نزع خود گفته تاریخ داد در توحید ملا شاه جان ٭ الحق که در فن تاریخ گوئی بی نظیر وقت بود و بعض اشعار آخوند مذکور می شود رباعی مشهور است

رباعی از علم نظر اگر باکسی خبر است ٭ قطع ره یار رشح پیر شاه پر است ٭ از ذکر و فکر جهان از اثر است ٭ قربان نظر شوم که کار دگر است ٭ در مقام فنا گفته است غزل شاه جهان آفرین جای مرا بر گرفت گفت تو برخیز شاه جای تو شد جای ما ٭ صاحب دیوان و مثنویات است و اکثرش در توحید و معارف و بتقریب حالات سرگذشت خود هم موزون کرده است

حضرت شیخ نجم الدین المعروف نبجی ارشاد بابا از تربیت یافتگان خدمت عارف بالله خواجه مسعود پانپوری است در اصل از ده بود و بعد کسب کمال باطنی و اتمام سیر معنوی سکونت در موضع کهوشی پوره در زیر دامان شاه کوٹ که تخت سلیمان علی نبینا و علیه الصلوة والسلام معروف است فرموده مدتی آخر حیات بریاضات شاقه شدیده مشغول بود قدم تجرید و تفرید و صوم دهر و ترک حیوانی استوار نمود جز یک کرته در بر نمیکرد و بسیار کم میخورد سالن دوم اصلا نمیخواست مائل بعزلت و انزوا بسیار بود اما آخرها بتقدیر ربانی در آوان نزول رایات شاهجهانی بسبب آمد و رفت سعد الله خان وزیر اعظم شهرتی زیاده پیدا کرد و اکثر مردم مصدع خاطر شریف و مضیع وقت لطیفش میشدند سعد الله خان روزی رخصت طلب نصیحتی نمود چون بفارسی آشنا نبود فرمودند سعد الله خان را بگوئید که با این همه علم و کمال طالب مولای حقیقی بی زوال ناشده خدمت مخلوقی گیرند کارهای نافع عام که خدمت بابا کرد بسیار است از انجمله سد قاضی زاده که بسبب فوت بانی ناتمام مانده قسمی لخشان میشد که عبور آدم کرا ازان ممتعذر بود و در روزانه بکثرت لای و گل تردد می افزود خدمت بابا بمبلغی خطیر خرج کرده سنگریزه بر تمام آن ریخته درست کرد و اسانی برای مسلمانان و عامه مخلوقات حاصل شد محرر از زبان مرشد خود شنید که روز ملازمت ایشان باتفاق والد خود و حقایق آگاه خواجه اسحاق نام چو یک کرته در بر و چندی پیچی بر سر و نعلین در پا دلاغر دیده شد چون ایام حیات ایشان منقضی شد در سال هزار و هفتاد و دو در موضع مذکور مدفون شد صائم الدهر و صاحب تجرید بود و با وجود امکان سواری پیاده میرفت رحمة الله تعالی و بی تکلفی بسیار داشت و در کمال مرخصیت

صوری که امرا و وزرا در خدمتش آمد و رفت داشتند تفقد احوال دوستان و همسرها بسیار مینمود اصلاً
فکر ذخیره برای وابستگان نمی فرمود روزی خواهرش یک اشرفی از هدایا بامتحان گرفته در سر بند خود
بپیچید و گذاشت همان ساعت خواهر مذکور درد شکم بهم رسانیده و اشرفی را باز بخدمت باگذرانید
باوجود اینحالات بسبب تشویش آمد و شد حکام اقران و همسرهاش حرف و حکایت داشتند و
استدعای تعویذ میکردند چون امی بود مهری بنام خود کنده بودند این دعا نوشته یا خفی الالطاف
نجنی مما نخاف و همین مهر را بجای تعویذ هم میکرد و بر کاغذها و اسناد مردم بجای نشان میگذاشت
راقم حروف آنرا دیده و زیارت کرده حضرت میر محمد علی قادری فرزند برومند حضرت میر
نازک قادریست از سه برادر عالیقدر خورد بود چون خدمت میر محمد یوسف در واقعه وبا در کمال
جوانی از دار فانی انتقال فرموده خدمت میر احمد بنا بر فرط شغل علمی اقتبار سجاده نشینی نمود
جناب حضرت میر علی محمد بجای اسلاف کرام قائممقام شد در علم و عمل آیتی بود از آیات ربانی برای
ترویج طریقهٔ علیه قادریه بسیار کرد و ظهور این سلسله درین شهر از انفاس شریفه اش بسیار شد و اخلاق
کریمه داشت در حسن صورت و سیرت جامع بود و تصرفی هم بسا اوقات ظاهر مینمود و چون همه اوقات اجرای
احکام میفرمود و در اثنای ذکر جهر طرفه جوششی و خروشی در حلقهٔ ایشان ظهور می نمود صبیهٔ زکیهٔ مولانا
میر داود داری در عقد داشت و هرگز بنقش فرزند نرینه بر لوح تمنا ننگاشت اما جمعی از اصحاب
بدرجات کمال از خدمت و صحبتش ارتقامی نمودند و مسند ارشاد و هدایت را مزین فرمودند
خدمت میر آخرهای عمر بتقریب هنگامهٔ مهادیو که قصهٔ آن در ذکر علی مردان خان گذشت بشاه
جهان آباد رسید و در اثنای عبور سرهند حضرت عروة الوثقی شیخ محمد معصوم فاروقی را طریقهٔ محبت
و صحبت ورزیده باشارهٔ بابشارات آنجناب همگی یازده روز در لشکر مانده باز مراجعت فرمود
و در کشمیر رسیده در سال هزار و هفتاد و دو رحلت نمود روز چهارم اصحاب ارادت طعامی بنام
آنجناب باهل شهر مهیا کرده در مسجد جامع ترتیب مجلس ضیافت نمودند کثرت و ازدحام بدرجهٔ
شد که چهار کس در هجوم مردم جان بحق سپردند پیش روی والد بزرگوار مدفون ست گویا در کنار شر
واقع شده است رحمة الله رحمةً واسعةً ذکر بعض خلفای میر محمد علی بجای خود مرقوم میشود
ابراهیم خان پسر علیمردانخان در هزار و هفتاد و یک از پیشگاه خلافت بحکومت کشمیر مقرر
گردید تا مدت یکسال حکومت کرده قضیهٔ آروٹ در باب مسجد میان اهل التسنن والتشیع
واقع شده بود آخر مسجد بدست سنیها افتاد چون نوبت بآخر رسید تغیر خدمت شد پادشاه

۱۰۲۱ منبع فیض تاریخ وفات اوست
۲۴ و مقبره سید جمال الدین محدث

دین پناه عالمگیر قریب همین تاریخ در اوائل سال هزار و هفتاد و سه کشمیر را بقدوم خود آراستند چون در برآمدکوه
متصل علی آباد فیل گردون شکوه برگشت و عالمی از اهل لشکر بر باد رفت و از بیگمات و مخدرات هم جمعی تلف شدند
مزاج مبارکش ناخوش شد همگی سه ماهی سیر این گلشن همیشه بهار فرموده مراجعت نمودند اسلام
خان بصوبداری مقرر گردید در تاریخ هزار و هفتاد و چهار داخل ولایت کشمیر شده تا مدت دو سال
حکومت راند و ترویج اهل اسلام نموده و با فضلا و علما صحبت میداشت در عهد خود در عیدگاه بنای مسجد
مصلا کرده و دیوار پخته بر داشته وسیع تر از ان مسجد یکه قبل ازین ساخته بود از چوب حطب علی
مسجد آنرا از ان گویند که علی شاه از برادر سلطان زین العابدین در عهد سلطنت خود آنرا ساخته
بود و هنوز هم بهمان نام مشهور است و صحن مسجد پر از درخت توت بوده اسلام خان درختهای قدیم
تناور آنرا بریده مسطح نموده چنارزاری قرار داد و ستونی که در عیدگاه استاده است هم ساخته اوست
و این اسلام خان از اهل سخن بود و طبع موزون داشت و الا تخلص میکرد میر ضیاء الدین نام اصلی او بود
تمام عمر در خدمت و استرضای خدیو خدا آگاه عالمگیر شاه صرف ساخته و مصدر خدمات عمده گشته از
عنایات شاهنشاهی داخل امرای پنجهزاری بود اشعار آبدار و منظومات بلاغت و ثار دارد و این دو بیت
مشهور او بر السنه سخن فهمان مذکور است بلیت ای تو شامم تا بروز ما شبخون میکند ٭ مردم چشم ز
گریه غوطه در خون میزند ٭ وسعتی پیدا کن ای صحرا که امشب از غمش ٭ لشکر آه من از دل خیمه بیرون
میزند ٭ و بعد از صوبداری کشمیر که بنظم صوبه مستقر الخلافه اکبر آباد سرفرازی یافت در همانجا مسافر
ملک بقا شد و در خطیره صاحب المعارف و الایقان میر محمد نعمان که از خلفای حضرت مجدد الف
ثانیست قدس سره مدفون گردید و غنی کشمیری قطعه در تاریخ فوتش گفته که ماده تاریخ این است تاریخ
مرد اسلام خان والا جاه سیف خان پسر تربیت خان در هزار و هفتاد و شش بنظامت کشمیر مقرر
گردید سه سال حکومت رانی نمود مرد مهیب و ضابط و شاق بود با وجود آن از قید خمس اوقات
ملکه اوراد و اذکار خالی نبود پیمایش اراضی شهر و قصور قرامین و تغیر و ترخیم طلبه از بدعتهای اوست
چون سیف خان داخل هیره پور شد زمیندار و منصبداران با جمعهم بموجب حکم او استقبال کردند به
طمطراق طرفه داخل شهر شد و داد و دهش و اطعام طعام زیاده بر دیگران از میان حکام خاصه بود نظر به
مهابت او منصبداران و اکابر شهر لاحول گویان میرفتند بدعوی هسند و مجروح البدن زیر برج
دارای که مسکن او بود خواجه محمد صادق نقشبندیرا استاده کرده زیر گره گرفت تا حدیکه بحبس و حرکت
شد چون بخانه رسانند رحلت نمودند از جمله واقعاتی که در کشمیر در عهد سیف خان گذشت این است که یکی تسخیر

۱۲ نام او میرزا فقیر الله بود در بدخشان می ماند راگ در این فن موسیقی و نقش بلندی بعبارت فارسی تالیف کرد ۱۲ محشی

قریه تبت کلان ست که ولدل مخل نه میند ار آنجا بشرف اسلام مشرف شده خطبه و سکه پادشاه جاری ساخته
بنای مسجد در تبت کلان نمود واقعهٔ دیگر این است که شیخت پناه تقوی دستگاه شیخ عبدالرشید حکیمی دعوی سب و رفض
بر حسین ملک چادر و ابن حیدر ملک کرده تفصیل این مقال اینکه شیخ مذکور با آستانه چرار سیر رفته و ملک سر دروازهٔ
خانه خود در چاڈوره بوده و بیبی در بیان گفتگو واقع شده صحبت بنجر بمنازعه گردیده در عین بحث و گر بیان می
گویند که بی ادبی از زبان ملک در شان اصحاب کرام سید الانام علیه الصلوة والسلام سر زده باشد شیخ
عبدالرشید حکیمی استغاثه بحاکم نمود و محضر کمله استدعای اعلام کرد چون صوبیدار باظهار اعیان شهر که
جمعی قرابت و اکثری خلطه او رعایت ملک داشتند در اجرای حد شرعی توقف نمود و روداد بحضور نوشت
و از روی وقایع همه کیفیت بعرض رسید پادشاه طرفین را بحضور طلب کنانید انجا هر چند بعض
امرای حضور که مذهب تشیع داشتند سعی و حمایت کرده بودند پیش نرفت بعد گفتگوی بسیار پادشاه
عدالت شعار ملک را به حکم قاضی عسکر بقتل رسانید درین واقعه بعض اهل تشیع جرأت کرده این شعر را
موجب اتهام خود نمودند **بیت** شد از ظلم سید او قوم یزید ها حسین ابن حیدر دوباره شهید ها
سیف خان باغ سیف آباد را در کناره تالاب ڈل طرف مغرب آراسته اصل آن باغ از پدر گر
بود و در عهد حکومت خود جوی آبشار و حوض و فواره درست نموده بود[14] در همان نزدیکی جوئبار
حکومتش خشک شد و خبر تغیرش تغیر ساخت مبارزخان در سنه یکهزار و هفتاد و هشت هجری
بصوبداری مقرر گردید تا مدت قریب سه سال حکومت نمود مردی سید صالح بود با وجود صوبیداری
کفش می پوشید بمسجد جامع حاضر می آمد در سفره هم وسعتی داشت لیکن همراهیانش مردم اوزبک
پرده حیا دریده به بیباکی بلکه ناپاکی با مردم سلوک داشتند و اکابر و اصاغر را باهانت و خواری گذاشتند
بلکه خونهای ناحق ریخته میشد ازینجهت مبارزخان خط غزل بر صفحه عمل خود کشید در ایام نظامت
مبارزخان عبدالله خان والی کاشغر بجهت مخالفت پسر خود نوارش خان وداع سلطنت کرده
باراده حج اسلام بکشمیر رسید و بحکم پادشاه قدردان والی مذبور رشد مبارزخان پنجاه هزار روپیه
از خزانه کشمیر داده باتفاق خواجه صادق بدخشی و دیگر ملازمان که از پیشگاه حضور برای مهمانداری
والی مسطور به کشمیر آمده بود در رسانیدن تحایف و انعامات و لوازم عنایات پادشاهی از ملبوسات
و ظروف طلا و نقره آلات او را مشمول اختصاص نموده در رفاقت عبدالله خان بحضور رفت
در عهد سیف خان سال هزار و هشتاد هجری سوم شهر صفر حادثه زلزله رو داد از شام تا صبح تمام
عمارات کشمیر بدستور گهواره در تزلزل و حرکت بود لیکن چندان آسیبی نرسید سیف خان

بنظامت کشمیر کرّۂ ثانیہ مقرر گردید در باغ زینۃ النساء که باهتمام تمام آراسته بود نزول نمود سیف خان قاضی
عبدالرحیم را منصوب کرده استقلال داد قاضی ابوالقاسم پسر ملا محمد رضا[۱۴] که در عمل گذشته با سیف خان
کدورت داشت در حمایت مبارز خان ازین شهر بدر رفت درین مرتبه سیف خان سعی بلیغ در آبادی مزروعات
نموده و قریۂ محمدآباد را احداث کرده آباد ساخت در عهد سیفخان سال هزار و هشتاد هجری سوم شهر صفر زلزله
رو داد از شام تا صبح تمام عمارات کشمیر بدستور گهواره در تزلزل و حرکت بود لیکن چندان آسیبی نرسید
از جمله برکاتی که در عهد او رو نموده اینست که در هنگام حکومت او جناب عارف امجد محبوب الصمد مرشدنا
و وسیلتنا الی الله قدوت شیخ عبدالاحد السرهندی الفاروقی قدوم میمنت لزوم بکشمیر ارزانی فرمودند برادر کلان
ایشان شیخ سعدالدین محمد با پسر خود میان محمد قطب نیز همراه بودند چون خان مذکور را با عنجد اراده واقعی
باین خاندان داشت بلکه خود پرورده مزار فایض الانوار بود آداب خدمت و عقیدت را کما ینبغی ادا نمود
و حضرت را متصل مسکن خود در آتشخانه جا داد و خود هر روزه در خدمت حاضر میشد و لوازم روزمره
بجمیع جهات بکمال حسن عقیدت مهیا میداشت جمعی کثیر به حلقۂ ارادت حضرت شیخ عبدالاحد مشرف
شدند خصوصاً خدمت کمالات منزلت مرشدی شیخ محمد مراد که ترک دنیا کرده از مدت دو سال در طلب
مرشد صاحب کمال بود ارادت و عنایت و قرب علاقۂ معنویه حاصل کرد و بواسطۂ ایشان جمعی از فضلا مثل مولانا
عبدالرشید زرگر علامه مولانا محمد حنیف زینج و امثال ایشان در ربقۂ ارادت حضرت ایشان در آمدند
چون حالات آنحضرت از غایت شهرت محتاج بتذکار نیست با وجود آن احقر راقم هم شمۀ در کتاب اشجار
خلد ثمرات الاشجار و غیر آن نوشته درین رساله که محل آن نبود بهمین مقدار اکتفا نمود بالجمله سیفخان این
مرتبه دو سال حکومت کرده تغیر گوشه گیری و برطرفی منصب اختیار نمود افتخار خان در سال هزار و
هشتاد و سه خلعت صوبداری پوشید چهار سال حکومت کرد در حویلی میرزا محمد سلیم[۱۴] میگذرانید
مسجد قریب مزار ملا محمد پارسا که مقبرۂ متبرکه مشهورست بنای اوست ظاهرا واقعه آتش عامه که اکثر شهر را
با مسجد جامع سوخت در وقت افتخار خان بود ابتدای آتش از کاوه دار شده عالمی بر باد فنا رفت و
مسجد جامع هم در انوقت ثالثاً سوخت و بامر پادشاه اسلام باز تعمیر یافت **قوام الدین**
خان از تغیر افتخار خان بنظامت تعلق گرفت در حویلی میرزا سلیم نزول نمود از اکابر زادهای
صدر ایران و برادر خلیفه سلطان که وزیر شاه سلیمان والی آنجا بود در آخر سال هزار و هشتاد و شش
بکشمیر رسید و ضابطه دان و واقف مسائل علمی بود برای تنبیه ارباب گناه تخته کلاه از مخترعات
اوست سمت عیدگاه باغی طرح نمود و عمارتی ساخته در خریدن و تعمیر رضای اهل معامله حاصل کرده

[۱۴] هنگام مراجعت هند عبدالمجید باقی را که از منصبداران عمده کشمیر بود بخشیده بنا بر آن آن را مجید باغ می گفتند

زیاده از سه سال نظامت کشمیر گذرانید در آخر زمان قوام الدین خان بروایت مشهوره واقعه آتش کلان
که مشهور به آتش کاوه دار است بظهور آمد اکثر شهر بباد فنا رفت و در نظامت خان مذبور خدمت خواجه محمد شریف
ده بیدی خواجه محمد صابر از اولاد حضرت خواجه محمد اعظم مخدوم ده بیدی در کشمیر شرف نزول فرمود و این خواجه محمد
شریف برادر حضرت خواجه عبد الغفار است نسب ایشان بحضرت مخدوم اعظم المعروف باحمد سعید کاشانی میرسد
بسیار فیاض و عالی همت و از اکابر ولایت بودند ذکر بعض ارباب کمال که درین چند سال بودند
ملا محمد امین کانی علاء الدین پوری در اکثر علوم شاگرد بابا مجنون و داماد ایشان بوده و پسر عمش ملا
مقیم کانی از فنون فضائل حظی کامل داشته ملا عبد النبی دیوانی بلدیمری استفاده علوم از خدمت
قاضی ابو القاسم خلف مولانا جمال الدین و خواجه حیدر چرخی و ملا محمد توبیکری و ملا باقر ناره ملو کرده
موفق بسلوک راه مولی شد و اکثر در خدمت آخوند ملا شاه میرفت و از صحبت ایشان بهره مند میشد
ملا رجب گنائی علاء الدین پوری دانشمندی بینظیر بوده است و در حدیث و فقه شاگرد مولوی حیدر
علامه بود پسر او حافظ یعقوب فاضل و حافظ قرآن و ملیح بود* حضرت خواجه محمد بزاز از قوم تجار کشمیر است
و بکسب بزازی اشتغال داشت درین اثنا جاذبه طلب حقیقی دکانداری او را برهم زد و بخدمت ولایت منزلت
حضرت شیخ موسی کبروی ملازمت نمود و از خدمتش کمالات طریقه حاصل فرمود و در انحالت نیز مدتی بدکان
تجارت بود رفته رفته نسبت باطنی مغلوبش ساخت و کارخانه اشتغال صوریه را بالکل برانداخت و بتمام
همت باهتمام امر معنوی پرداخت تا فوقیت نمایان بر اقران پیدا کرد و خانقاه مرشد بزرگوار را که در محله
کانی اره واقعست رواج داد و با جمعی از اصحاب بضبط اوقات و تقدیم اربعینات قدم استقامت استوار
نهاد و در عهد خود معموری خانقاه را کمتر از شیخ بزرگوار نداشت و مدار کار بر ریاضت و تقوی گذاشت
چون ایام رحلتش رسید در مزار خانقاه معلی بر صفه که حضرات کبرویه آسوده اند بالای مقبره متبرکه حضرت
شیخ بابا والی آسود خواجه محمد حسین جد راقم حروف ارادت بجناب خواجه محمد مقیم داشت و نقش
عقیدتش را بر لوح سینه مینگاشت و این خواجه محمد حسین با وجود ناخواندگی در ورع و تقوی و صدق
و صفا از مشاهیر تجار بود و از دیانت و امانت و راستی او بدرجه اکمل عجائب و غرائب منقولست
شبی در خواب راقم حروف آمد و از نسبت باطنی و ورزش اذکار که از خدمت مرشد بزرگوار حاصل
داشت مذکور کرد الحق که صلاح حالش موجب برکات کثیره در حق اولادش شد حضرت خواجه
معین الدین نقشبندی النسب و الحسب خلف الصدق مقرب درگاه الهی و ولایت و ارشاد پناهی حضرت
ایشان خواجه خاوند محمود است همراه والد ماجد بهندوستان رفته چون حضرت خواجه کلان سکونت در لاهور فرموده اند

آنجناب جهت ترویج طریقهٔ علیه و آبادی خانقاه مامور بسجاده‌نشینی کشمیر شده این شهر را بقدوم مبارک ممنون
فرمودند فی الواقع که تزیین خانقاه و ترویج سلسله و تعظیم علم و علما بجا نمود باوجود صفای معنوی لقای
صوری بکمال داشتند حسن الوجه و احسن الاخلاق بود چنانچه ظل الهی چون شکل و شمائل ایشان را دید خوش شد
مردم ایران از راه تخالف مذهب اثر اخبار محاسن شریف زیاده بر سنت که قبضه است پرسیدند علامی فهیمه
مولانا عوض وجیه در جواب ایشان به حضور پادشاه گفت که علی الرغم اهل التشیع معهذا ریش مبارک حضرت
غوث الاعظم رضی الله عنه طویل و عریض بود علما و فضلا و حکام و ارباب عدالت در خدمت ایشان میرسیدند
و گاهی هم بدعوت می طلبیدند فضائل پناه ملا محمد طاهر خلف الصدق مولانا حیدر علامه و خدمت
ملا ابو الفتح کلو و ملا یوسف مدرس و ملا محمد طاهر مفتی و ملا عبد النبی و ملا شیخ احمد مفتی و فضلای دیگر
هر همه آمد و رفت بملازمت ایشان میداشتند و باتفاق علمای وقت فتاوای نقشبندیه را تالیف
نموده بودند و جز آن کتاب تالیفات دیگر هم دارند و رساله در احوال والد بزرگوار خود به تفصیل تالیف نموده‌اند
نسب خود را بحضرت قطب الارشاد خواجه علاء الدین عطار میرسانند که دختر حضرت خواجه بزرگ قدس
الله تعالی سره العزیز در حبالهٔ ایشان بود مطابق روایت صاحب رشحات و صاحب سلسلة العارفین
آورده که در دست پسر ایشان بود چنانچه این روایت رشحات مع روایت آنکه خواجه عبد الشهید نواده زاده
حضرت خواجه عبید الله احرار بود قدس سره در عهد خود مرجح ساختند و چندین رساله رشحات
آورده تصحیح نمودند که بیان نسب اینست که حضرت خواجه خاوند محمود ابن حضرت میر سید شریف ابن
خواجه ضیاء الدین ابن میر محمد نقشبندی ابن خواجه تاج الدین ابن خواجه علاء الدین ابن خواجه حسین خلف
خواجه علاء الدین و سند ارشاد خود بحضرت مولانا محمد قاضی که خلیفهٔ حضرت خواجه عبید الله احرار
بود قدس الله تعالی اسرارهم باین طریق درست می نمودند خدمت خواجه خاوند محمود خلیفهٔ خواجه اسحاق
بود و خواجه اسحاق خلف الصدق مولانا خواجگی تربیت از خدمت مولانا لطف الله که مرید مخدوم
اعظم خواجگی احمد کاسانیست یافته و ایشان خلیفهٔ حضرت مولانا محمد قاضی اند و مولانا محمد قاضی
خلیفهٔ حضرت قطب العرفا خواجه عبید الله احرار است قدس الله تعالی سره العزیز از وجود شریف
والد ایشان طریقهٔ نقشبندیه درین صوبه رواج یافته است و هم یاران صاحب معنی درین صوبه و در
صوبهٔ لاهور از خواجه کلان مرحوم بودند از انجمله در لاهور حافظ خادم مرد مشهوری بود صاحب
ظاهر و باطن و جز ایشان مردم دیگر که در دیوار خانقاه اسمای ایشان مکتوب است و احوال جمعی را
حضرت خواجه معین الدین در مقامات بقلم آورده‌اند چون عمر مبارک حضرت خواجه معین الدین

از هفتاد تجاوز فرموده آزارها عارض بدن عنصری شده در سال هزار و هشتاد و پنج در ماه محرم
رحلت گزین شدند و در صحن خانقاه فیض پناه منزل آخرت گزیدند هر سه فرزندار جمند در حیات خواجه
سفر اخروی کرده بودند بجهت صغرسن بنابر حیات مخدره معظمه بیگم صاحبه یعنی اهلیه صفیه حضرت
خواجه متکفل پرداخت خدمه خانقاه شدند و در آبادی کار مردان فرمودند و اطعام عمله و خدمه و منه
وخانقاه و وابستگان دیگر بنوعی فرمودند که یادگار اهل روزگار ماند حاجی مصطفی رومی
نقشبندی از مردم روم ست و بیک واسطه مرید حضرت شیخ تاج بلخی ست که از خلفای قطب الانفسی و
آفاقی حضرت خواجه عبد الباقی ست در کشمیر تنها بطریق سیاحت تشریف آورده چندی در جوار
پل صرافان بعبادت مشغول بوده بعد آن در اتصال مقام این شاه که مجذوب معروفست باغی و خانه
و خانقاهی بنا فرموده تا آخر عمر همانجا سکونت داشت مرتاض بسیار بود شبها هرگز کمر وا نمیکرد و داوقف
اسرار عمده بود نام پیر ایشان خواجه باقی یمنی ست که مرید شیخ معز الیه بود و اینمعنی محرر از زبان مرشد
خود و ایشان بلا واسطه از ایشان شنیده که الحق صاحب جذبه و تصرفات بود اما تعلیم طریقه بکم کسی کرده
غنیمت وقت خویش بود چون بپیک اجلش رسید در همان باغ مدفون شد رحمة الله تعالی مولانا
عبد الحکیم پسر خواجه عبد الکریم باندهی بلدمیری کسب فضائل عقلیه و نقلیه کرده از ارباب استعداد
بود و توفیق الهی او را بصحبت حضرت خواجه معین الدین نقشبندی دلالت فرمود و بهره تام از خدمت
سراسر سعادتش حاصل نمود حضرت خواجه حبیب الله کانی در جوانی ذوق خدا پرستی بهم رسانیده
در خدمت خواجه یعقوب دار داخل طریقه شده چون واقعه خدمت خواجه یعقوب بوقوع آمد در همان
اثنا جناب شاه قاسم حقانی از سفر حرمین مراجعت فرمودند خواجه حبیب الله از کمال التفات طلب نموده
و تربیت بذات مبارک کردند بنابر حسن سیرت و صورت قبول تام در جناب حضرت شاه قاسم بهم رسانیده
و از مقبولان خاص آنجناب شد و بکمالات طریقه بهره اندوزی یافت و بعد واقعه آنحضرت بکمال
استقامت بر لوازم طریقه نموده رتبه ارشاد حاصل فرمود و عمر بسیار یافت صاحب تصرف بود و
بدستور آدمیان تعلیم و تربیت اجنه هم مینمود یکچندی بلاهور رفته سند سلسله علیه قادریه از
خدمت حضرت میان میر گرفت جده والده راقم حروف شرف فراش و سعادت ازدواج آنجناب
یافته حکایات غریبه از کمالات عجیبه نقل میکرد شمه از آن در کتاب ثمرات مرقوم ست و آنجناب عصمت
قباب نیز تا آخر عمر تقید تمام در عبادات و اذکار داشتند واقعه حضرت خواجه حبیب الله در سال هزار و
هشتاد و چهار دوم رجب واقع شده در محله قطب الدین پوره در جوار خانه خود آسوده زاهد بابا نام گاهی بعمر هفتاد سال

بقیه مضمون بر صفحه نمبر ۲۸۳ ملاحظه نمایند

خواجه عبد الرزاق زنجه که از اولیای مشهور الحال بود و نیز شیخ عبد الغنی لنگر از تربیت یافتگان ایشان است

بزرگ اسلامی شخصیات محله — خواجه عبد الحکیم باندی نگرانی خدمات میکرد

فرزند خواجه ابراهیم کاشی بود

خلف الصدق حضرت شریف بابای ناکاموست که ذکرش گذشت بملازمت حضرت شاه حقانی رسیده
است و تربیت از خدمت والد بزرگوار هم یافته وقت سفر حضرت شاه بجانب حجاز تربیت آن شاه
باز حواله حضرت شده قاسم بدستور دیگران شده سرگرم استفاده و استرشاد بوده در اثنای مداومت
ملازمت آخر شبی که بقصد تهجد بخدمت خواجه قاسم برفاقت یاران می آمد و چراغی بدست داشت بادی
وزید و چراغ را گل کرد زاهد بابا انگشت سبابه را آب دهن تر کرده مثل شمع روشن ساخت و سر دروازه خو
قاسم از روشنای بازداشت چون در خدمت خواجه رسید فرمود که هرگاه اینهمه قدرت داشتی چرا باز
گذاشتی که چراغ را گل کرد و حال تو مستور میماند میدانم که باین شوخی آتش بسوزی میگویند که بعد
اینواقعه بمدتی آتش در محله واقعشد و خانه زاهد بابا هم سوخت بامر والده بجهت برآوردن صندوقی
رفت از بالای بام چند تخته آتش بر سر بابا افتاد و خرمن هستی را بر باد داده بیرون قلعه بالا از شاعر دار
مدفونست رحمة الله رحمة واسعة جمعی از فضلا و شعرا که درین مدت بر منصهٔ ظهور بودند شیخ محمد محسن
فانی از اکابر کشمیرست از بنی اخوان حضرت جامع الکمالات شیخ یعقوب صرفیست فن شعرش غالب آمد
و بشهرت علمی هار بار مجلس پادشاهزاده دارا شکوه شد و صدارت کشمیر یافت مرجع اصاغر و اکابر بوده
شاگردان داشت چون رحلت فرمود در صحن بیرون خانه خود در جوار رسید در سال هزار و هشتاد و دو
آسوده از اشعار آبدارش این چند بیت ست که مرقوم میشود فانی تخلص میکرد غزل از بسکه دل از
دامن تر آب می خورد * می نمیکند تصور اگر آب می خورد * پیوسته گرم و سر و جهان در پی اهم ست *
شب هر که باده خورد سحر آب می خورد * زاهد بسر رشک ز چه روتن نمیدهد * نخلی که خم شود ز بر آب می
خورد * مردان چو ترکنند لب از جوی تیغ تیز * نامرد هم ز جوی سپر آب می خورد * در مجلس شراب دماغ
نمیخورد * فانی بجای باده مگر آب می خورد * وله سرو ایستاده به چو تو رفتار میکنی * طوطی خموش به چو
تو گفتار میکنی * کس دل باختیار بمهرت نمیدهد * دامی نهاده که گرفتار میکنی * تو خود چه فتنه که به
چشمان ترک مست * تاراج عقل مردم هشیار میکنی * از دوستی که دارم و عبرت نمی برم * خشم آیدم
که چشم باغیار میکنی * با دشمنان بصلحی و با دوستان بجنگ * یاری نباشد اینکه باغیار میکنی *
تاریخ وفات شیخ محسن را چنین یافته اند تاریخ رفته فانی بعالم باقی * در مرض موت بتوبه و استغفار
برفت و ندامت بسیار توفیق یافت ملا محمد امین زرین قلم سوداگر زاده بود و مائل بخط نستعلیق
شد در مشق آن خون جگری خورد و باصلاح ملا میر حسین که در آن وقت از خوشنویسان روزگار بود
رسانید و در اندک زمانی فوقیت بر اقران حاصل کرد و یگانه وقت شد شلمی همی نوشت بخلاف آقا رشید که او

کرده است ابتدا اگر راغب بمذهب فلسفه شد آخر بصحبت میان محمد امین دلدار رجوع بخدا آورده تائب شد لاهمثی

در آنوقت در ایران طرز بادامی داشت بلکه آوازهٔ کمال ملا محمد مراد بمسامع شاهجهان پادشاه رسید و داخل
کتابه نویسان دربار شد چنانچه کتابهٔ اکثر عمارات دولتخانه و باغات پادشاهی بخط مولویست الحق عجب
آفرینی نازکی و شیرینی در تحریر گویا تصویر است بکار برده از جناب پادشاه مخاطب بزرین قلمی شد ؛
ملا محسن شیرین قلم در حسن خط برادر خورد محمد مراد بود و آنچه در تحریر کتابهٔ عمارات بعد فوت برادر
کلانش باقی مانده بود ملا محسن آنرا به کمال نزاکت و زیبایی صورت انصرام نمود و به برادر می نوشت
باوصف کمالات صوریه میلی بتحصیل امور معنویه هم داشت و دست ارادت بخدمت قدوة المرتاضین شیخ
داؤد بته مالو زده بود **مولانا محمد طاهر غنی** از قبیلهٔ اشائیهاست که بلقب معروف غلیست و در کشمیر صاحب
طبع عالی بود و پایهٔ سخنوری را بدرجهٔ کمال رسانده هرچند شاگرد ملا محسن فانی بود اما باتفاق ارباب
سخن است که از خطهٔ کشمیر بلکه در تمام اقلیم هند در آن عهد همچو او خوشخیال نازک بندی برنخاسته
دیوانش که سراپا انتخاب است میرزا محمد علی ماهر ترتیب داد اما اکثر شعرش بطرز ایهام است و غنی ابتدای تاریخ
شعر گفتن و تخلص یافتن اوست روزی مطلعی تازه گفته پیش شاه ماهر میخواند بیت بیچراغیست اگر بزم
خیالم غم نیست ؛ مصرع ریختهٔ شمعی است که در عالم نیست ؛ شاه نظر بر طرز ایهام بندی او شوخی کرده گفت
شاید مصرع ریخته که گفته باشند همین خواهد بود و اینچند شعر از دیوان غنی انتخاب نموده میر معز الدین موسویست
نظم فراغتی به نیستان بوریا دارم ؛ مبادا راه درین بیشهٔ شیر قالین را ؛ کند در هر قدم فریاد خلخال ؛
که حسن گلرخان پا در رکابست ؛ با دامن تر شدم بمحشر ؛ گفتند در آفتاب بنشین ؛ حسن سبزی بخط
سبز مرا کرد اسیر ؛ دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم ؛ می نوازد ساز عیش آندم که لامع یافت قوت ؛
باشد از پای مگس مضراب تار عنکبوت ؛ برنداریم ز اشعار کسی مضمون را ؛ طبع نازک سخن کس نتواند برداشت ؛
جان بلب از ضعف نتواند رسید ؛ ما ز زور ناتوانی زنده ایم ؛ ز ضعف تن بجز نامی نماند آخر ز من باقی ؛
نگینی می نماید گر نهد آئینه در پیشم ؛ قلم تحریر کرد از سینهٔ چاکم اگر حرفی ؛ که مکتوبم ز صد جا پارهٔ بال
کبوتر شد ؛ میان ما نزاکت همچو مور دستان دارد ؛ پر مو رست شمشیری که بر موی میان دارد
چو دامان آستین همیشه جبینم ز جبین پرست ؛ یعنی دلم ز دست تو ای نازنین پرست ؛ میفرستد به پدر پیراهن
خالی رها ؛ یوسف از دولت حسن اینهمه خود را گم کرد ؛ اثر بر عکس بخشد سعی من از طالع واژون ؛ ز فریاد
سپندم چشم بد از خواب برخیزد ؛ چو خاتمی که برون سر بجیب معتم فرو ؛ زدم چو بر در پستی بلند شد
نامم ؛ دل بمردن نه غنی چون قامتت گردید خم ؛ بهر این خاتم نگینی نیست چون سنگ مزار ؛ جلوهٔ
حسن تو آورد مرا بر سر فکر ؛ تو نسبتی و من معنی رنگین بستم ؛ یاران برند شعر مارا ؛ افسوس که نام ما نبردند

رفیق اهل غفلت عاقبت از کار می ماند ؛ چو یکبار رفت دیگر پای از رفتار می ماند ؛ در کمال جوانی بعد واقعهٔ
شیخ محسن فانی بهشت ماه قضا کرد در سال هزار و هفتاد و نه و این قطعه در تاریخ وفاتش گفتند تاریخ
از فوت غنی گشته که و مه غمگین ؛ هر کس شده در ماتم او خانه نشین ؛ تاریخ وفاتش از تبی پرسند بگو ؛ پنهان
شده گنج هنری زیر زمین ؛ و کسی بتعمیه در تاریخ او گفته - بی سخن داد سخن داد غنی ؛ **خواجه هاشم** ۱۰۷۶
دیوانی از اعیان شهر کشمیر ست با وجود اشتغال قانون گوئی کل که تعلق با و داشت گاهی از راه صفای طبع
خاطر بطرف شعر و سخن میگماشت خوش فکر و صاف ذهن بود از تمام کلامش بتحریر این رباعی اکتفا نمود رباعی
کی ز بیم خنجرت خواهد دلم یکسو گرفت ؛ همچو ابرو میتوان تیغ ترا بر رو گرفت ؛ کثرت حسن مصفا تا سر از رو گرفت ؛
خال جا خالی ندید و گوشهٔ ابرو گرفت ؛ **و له** یکذره ز اختیار در دست تو نیست ؛ لیکن معقول فطرت پست تو
نیست ؛ تدبیر چو کعبتین و تقدیر چو نقش ؛ در دست تو هست لیک در دست تو نیست **قاضی محمد**
عارف خلف قاضی ابوالقاسم نبیرهٔ مولانا جمال الدین ست که ذکرش گذشت در زمان شاهجهانی
بیاوری اقبال پیش آمده بعنایات سلطانی امتیاز حاصل نمود و بتقریب وقایع نگاری سفارت ایران سلاطین
انجار الجبس لطائف جواب داده بود با وصف مشاغل دنیوی بهرهٔ تامی از سخندانی داشت این رباعی را باستشهاد
آن در این صحیفه برنگاشت رباعی خواهم از این نشیب و پستی برهم ؛ و ز ننگ خودی و خود پرستی برهم ؛ یک
جرعه ز جام نیستی نوش کنم ؛ از کشمکش خمار هستی برهم ؛ **و له** زان دیر تر بخشد کام که دید جلوه کبریای
زان توقف کند که در یابی ؛ ذوق دریوزهٔ گدای را ؛ چنانچه بمکتوبی از جناب حضرت عروة الوثقی
شیخ محمد معصوم سر افراز ست و آن مکتوب در جلد ثالث مرقوم ست **عنایت خان** ولد ظفر خان که ذکر
گذشت بآشنا تخلص میکرد آشنائی لجهٔ سخنوری و سیاح دریای هنر پروری بود بکمال جود و سخا ابواب
فیض و عطا بر روی بیگانه و آشنا میکشود و از خواتین زمان بعلو فطرت و صفای فرحت طریق امتیاز می
سپرد او آخر حال آثار تجرد و انقطاع بروش تافته باختیار ترک منصب نمود برخصت پادشاه عازم کشمیر
آمده بزاویهٔ عزلت نشست و دست از همه باز داشت در سنه هزار و هفتاد و هفت دامن از صحبت آشنا
و بیگانه بر چیده رخت به نهانخانهٔ عدم کشید صاحب دیوان ست از اشعار اوست بیت بنشین بگوشه‌ای
اگر آزرده ز خلق ؛ پائی شکستهٔ تو بجای نرفته است ؛ گویند وقتی پادشاه عالم پناه آن آشنای
لجهٔ سخندانی را جهت ملاحظهٔ اوضاع و اطوار سر برهنه فرستادند و آشنا او را بیگانه از معنی دیده
این بیت در سلک نظم کشیده بعرض آن پادشاه انجم سپاه رسانید بیت بر سر برهنه کرامات همت است
کشفی که ظاهر است از او کشف عورت ست **استغنا** عبدالرسول نام در سلک تازه گویان انتظام داشت

متوطن کشمیر بینظیر ست در اوائل حال از امیر و وزیر و غنی و فقیر علم استغنا بر افراشت و پیوسته حرف قناعت و بی طمعی بر لوح خاطر میلنگاشت و آخر روی همت بتحصیل اسباب دنیا آورد و بخدمت شاه شجاع فرزند میم شاه جهان پادشاه رسید و بمنصب و خدمت سرافراز گردید و شاه شجاع از قابلیت و کاردانی او واقف شده در صید د تربیتش بود در اوقاتی که شاه مذکور سکه و خطبه بنام خود کرده از بنگاله لوای تسخیر هندوستان برافراشت استغنا خدمت داروغگی توپخانه داشت و بعد از انکه شاه شجاع از دست برق شجاعان عالمگیری مملکت بنگاله را از دست داد و آواره دشت ناکامی گردید استغنای بی سروسامان از بنگاله ببلده اوده رسید مدتی نوکری بعض امرا بنوبت کرده آخر الامر عازم دار الخلافه گردید و بوسیله بعض استادگان پایه سریر خلافت مصیر شرف ملازمت پادشاه دین پناه عالمگیر دریافت و در سلک سائر ملازمان منتظم شد در سنه هزار و هشتاد و دو ازین رباط ملال بسرای بی زوال انتقال نمود از منظومات اوست بیت فلک حرام کمر احتساب می بندد ؛ سزای باده پرستان خمار خواهد داد ؛ وقتی هوس داشت و هر چند سعی نمود و تلاش و تردد کرد هیچ یکی از باریافتگان حضور لامع النور بر انجاح همت آن نگماشت و مطلبش بعرض اقدس نرسانید آخر بجان قدردان بختاور خان ملتجی شد بعرض خدیو جهان رسانید و بیک توجه او را با شاهد مقصود هم آغوش گردانید و استغنا در آنوقت چند رباعی بنام او گفته از انجمله این رباعی بخاطر فاتر بود رباعی ای خان بلند قدر اسیر سخن ؛ قربان زبان تو خوانین زمن ؛ تا خاطر آشفته دلان جمع شود ؛ یکبار بگو حرف پریشانی من **محمد رفیع منشی** از مردم کشمیر ست در نظم و نثر طبع بلندی داشت اما بجهت گذران معیشت همت بفن انشا میگماشت و باین تقریب تن به ملازمت حکام میداد این رباعی از وست **رباعی** در سایه خویش جای آواره دهید ؛ در چاره کار دل بیچاره دهید ؛ هر چند که کفاره ندارد نیکی ؛ نیکی بیدان کنید و کفاره دهید ؛ وقتیکه تسلی شاعر هجو مردم کشمیر بطرز بحر طویل کرد و سر دیوان سیفخان ناظم خواند خواجه عنایت الله حبن که در آنوقت ریاست کشمیر داشت بغیرت آمده اشاره جواب به محمد رفیع منشی کرد آن صاحب قدرت و استطاعت در یکساعت جواب بهمان اسلوب مع زوان کرده روز دیگر در مجلس سیفخان خواند و تسلی را ملزم ساخته از مجلس جر که ازین شهر راند چون خالی از لطافتی نبود دست از تحریر اشعارش برداشته بنگارش آن بحر طویل اکتفا نمود[۲] لعنة الله بر آن نسل کم اصل تبه کار گنهگار که خود را ز زبان دو سه لک آدم موزون سخندان سخن سنج همه آراسته از فضل و هنر داد که گر پای بهجوش بفشارند بفریاد بیارند جهانرا ایک حیف بست که اوقات چنین مردم پاکیزه دانای نکورای خدا ترس حق اندیش که جز ذکر خدا فکر ندارند

۱ مصنف مرآة الاعظم

۲ نقل بحر طویل

شود صرف و بسازد تر از خون سگے تیغ زبان را ❊ آنچه در حق این طائفه پاک ز نادانی و بدبختی خود گفت همه تهمت
و بهتان و همه کذب و پریشان ، که جزا یش رسد از ایزد متعال درین سال بتعجیل نه تاخیر که فرصت نبود خوب
باین بی ادب خیره سر احمق نادان ، تا جزا یش بود این دو سه حرفی که بر آید از زبان من آشفته حیران ❊
ز ره خشم و غضب زانکه چه لائق که کند نسلے قلتاق قرمساق گدا خوی سیه رو بداندیش عجب ریش ببدگوی
ابنای زمان عادت و سرگین خورد و گنده کند کام و دهان را کی رسد طعن تو بر مردم کشمیر که دارم خبر از حال تو
و وضع تو ای بی خبر از خویش که در عهد جوانی بمیان بغل مردم بیگانه کلان گشتی و صد بار بگوش تو ز عشاق
رسیده است که از کشمکش کم نتوان بود که دنباله کی در عقب اوست ❊ تا مدامیکه پدیدار شد از طلعت نحست
اثر ریش که پشمی بنود پیش باین طرز ز بدکاری و بد فعل گروهی ز عقب بود و تو در پیش خجل شو که ز بی
عصمتے خویش سبک باخته عمر گرانرا ، بعد از ان ریش تو گردید مگس ران تو دارند ز دنبال تو فوجی مگسی
چند که عشاق تو باشند دیر روز سیه خویش نشستی که الهی همه روز تو چنین باد نه بینی ز جهان هیچ نکوئی
رونق است کم شد و عشاق تو بیزار نشستند و گذشتند ز عشق تو و کس یک قدح بوزه برایت نفرستاد نگردد
بیک ساغر مقسوم کسی یاد و کر بنگ که میداد و دگجا بود بحالت نظری باده کشانرا ، از پریشانی و عریانی و
بی نامی و حیرانی و بی عزتی و خواری و خفت که بنصیب تو شد اندر وطن افتاد هوای سفرت در سر و آزا چه بدنسلے
که صد پاچه خر باد بنصیبش ، شده رخصت و چیز یکه ز املاک پدر یافته بودی یکی بکدو پر ز تنگ و دو پاموزه
بد رنگ بسی کهنه و پس تنگ و دو پیاده چرکین و یکی لاشه خر پیر زبون آنهم از تاختن ندانم که بدست
افتاده است که داد دست تصدق پدر رفحبه زنت را ، و برایتو مهیا شده آن مرکب از قریه ویرانه خود آمده
با دو سه لک نکبت و بدحالی و افلاس و گدائی بسوی هند که آخر به ازین نیست خر انرا ، کی گمان بود که از
گردش گیتی تو شوی ساکن کشمیر که در آب هوا رشک جنانست بیابے ز گدائی دو سه ته جامه رنگین
و تنعم کنی از سفره ارباب سخا ، هیچ بخاطر نرسانی که کجا رفت قروت و قمراچه بد پاچه چه شد آن پاچه خر و
موزه صد ساله و پتیاده صد پاره و آن نکده پی قبضه که میراث پدر یافته بودی و بگو زیر بریشش که کنون
نیست چنین نخوت و لاف تو و اظهار سخندانی بیجا شاعری کی تو دارند مسلم بدیناری که بود نیز همه مردم
اینجا نفسهای تو پاکیزه تر و بهتر از شعر و سخنهای تو موزون تر و سنجیده تر ای احمق نادان نفهمیده
حیوان نه خود بی خبر و خیره سر و ابله و قلتاق گر از ریش تو آید که از غیرت نخی نه خری کمتر و از سگ بتر و گنده تر از جامه نا
پاک که خود این هجو ترا کافی و عبرت دگرانرا ، در واقعه آتش برای آشنائی نوشته غزل از سوز خاطر
تو دو حیوه دم به پیچ و تاب ❊ آنجا فغان مانش و اینجا شدم کباب ❊ وقتیکه شعله از در و بام تو سر کشید ❊ پس

آگهی نداد باین دیدهٔ پر آب ٭ هر چشمه زیر هر مژهٔ من ذخیره بود ٭ از یک نگاه خانهٔ آتش شدی خراب
تا این خبر رسید بگوشم ز سوز دل ٭ یکدم نگشت دیدهٔ من آشنا بخواب ٭ اما ز سرنوشت کسی را اگر رسد نسبت
این حرف انتخاب نمودهٔ زصد کتاب ٭ هر شب که عیش تلخ نماید سپهر دون ٭ بر بام کار شعله کشد نور ماهتاب
با دلال آرا اندهی راه بصحن دل ٭ آخر کشد تلافی آتش ابوتراب ٭ ابراهیم خان از تغیر قوام الدین خان
کرهٔ ثانیه در اوائل هزار و هشتاد و نه بصوبه‌داری کشمیر تقرر یافت این مرتبه در عهد ابراهیم خان در کشمیر واقعات
عجیبه و حادثات غریبه رو داد یکی حادثهٔ سیلاب که بطغیان آب خانهای مردم را بر باد داد و عالمی بخاک
یکسان شد میگویند که عمارات مردم مثل کشتیها در میان آب چرخ میزد و گرداب سان سرگردان میرفت
بسا اوقات خانه داران هم درین ورطه میبودند طغیان بحید تاریخ ست دیگر حادثهٔ زلزله بسیار بشدت بود
و مدتی مدید مداومت زلزله احوال مردم در تزلزل ماند زیاده بر یک ماه این حادثهٔ جانکاه در عمارات شهر وارد
بود باین تقریب هم ارباب دولت و ثروت زلزله خانها قرار دادند دیگر آمدن قلماق بقریهٔ تبت کلان و استعانت
راجهٔ تبت از حضور بوساطت ابراهیم خان و تعیین شدن افواج کابل بامداد راجهٔ تبت بسرداری فدائی خان
پسر ابراهیم خان چون فدائی خان و خوانین دیگر هزیمت بفوج قلماق داده و تسخیر تبت کرده مراجعت به
کشمیر نمودند بر عمال تبت را با غنائم و عمال بسیاری همراه آوردند ناگاه فتنهٔ مذهب بمیان آمد باعث
آن اینست که از مردم حسن آباد که محلهٔ شیعه هاست عبدالشکور نامی با پسران خود صادق نام یکی از مردم
سنی را ایذا رسانید و خصومت منجر بطول نزاع شد در ضمن منازعت شیعهای مزبور ظاهرا مرتکب
افعال نامشروعه و مباشر اقوال مذمومه در حق حضرات صحابه کرام رضی الله عنهم شده اند باوصف این بدعوی
صادق مزبور که اعلام شرعی برده بود و در حمایت ابراهیم خان ماند ازین طرف قاضی محمد یوسف بغیرت
آمده عوام شهر را هم بشورش بسیار نموده آتش فتنه و فساد مشتعل شد چون ابراهیم خان مدعی علیهم را در خانه
خود نگهداشت مردم عوام حسن آباد را آتش کشیدند باینحرکت فدائی خان صراحةً بجماعت مردم حسن آباد
برآمده ازین طرف مردم شهر و خوانین کابل با افواج خود مثل مرید خان و الف خان میرزا مقیم وغیره که همه سنیان
بودند باتفاق بعضی منصبداران که سرکردهٔ آنها خدمت شرافت و نجابت مرتبت خواجه محمد شریف
ده بیدی خواجه محمد صابر و میرزا سلیم و میرزا حلیم بیگ کاشغری بودند مقابل شده جمعی از طرفین مقتول و بسیاری
مجروح گردیدند عوام بسیار غلبه نمودند سررشته از دست قاضی هم رفت ابراهیم خان خود را عاجز یافته
عبدالشکور وغیره را که دعوی سب آنها بود حواله کرد و در چبوتره محبوس شدند و آخر الامر مشار الیه با دو پسر
و یک داماد بقتل رسانیدند چون بعد از وقوع این قاضی ترک آمد و رفت خانهٔ صوبه‌دار نمود و باوصف اعتذار او

از خانه بر بیاید و اصلاح ملا محمد طاهر مفتی اعظم نشره برعکس او و خانه او را هم عوام تاخت و مسمار نمودند در
شهر شورش دست برد عوام بسیار شده و باباقاسم مقتدای شیعه ها را در راه گرفته با اهانت و خواری کشتند
فدای خان بجهت تنبیه عوام سوار شد و برابر خانه مرزا سلیم مزبور بمقاتله رو داد و مرزای مزبور با جمعی از عوام بقتل
رسیده درین اثنا مشیخت پناه بقا بابا از اولاد عرفان دستگاه خواجه حبیب الله نوشهری اجتماع کرده
حویلی ابراهیم خان را آتش کشید ناظم فوج خود فرستاده بقا بابا و قاضی و وقایع نگار و بخشی و بسیار شهر مثل خواجه
لاله کاتی و خواجه حاجی باندی و خواجه قاسم تنگر را گرفتار کرده محبوس نمود و مردم شهر از طرفه هراسی و رعبی از طرفین
رو داده چون این حقیقت بلاکم و کاست معروض پادشاه عالمگیر شده حفظ الله خان ناظم لاهور بحکم پادشاه
دین پرور دادگستر حق آگاه فرا است و بیش بینی انتباه ظل الله بر جناح تعجیل خود را بکشمیر رسانید و ابراهیم خان
معزول گردیده محبوسان مذکور را همراه گرفته روانه حضور شد در لاهور بحکم حضور محبوسان نجات یافته بوطن آمدند ۱۰۹۴
الا قاضی که باختیار خود به حضور پرنور رفته بود در حضور رسیده بعد هفته رحلت نمود در سال هزار و نود و چهار
این هنگامه در کشمیر رو داد حفظ الله خان ولد سعد الله خان در هزار و نود و پنج به کشمیر رسیده در محله گلشن
حویلی ظفرخان سکونت نموده اصلاح فساد گذشته بسیار فرمود دو سال به نظم و نسق و حسن عمل و احسان ایام حکمرانی
خلایق گذرانید چون بجهت تنبیه راجه جمو از حضور مامور شد ابو الفتح خان دیوان صوبه به نیابت حفظ الله
خان سرافراز گردید یکسال عمل کرده نیابت بنام شیخ ابو الفتح نامی که از منصوبان حفظ الله خان بود تقرر
یافت یکسال ادای نوبت خود به کمال تدین و احتیاط کرد در عهد او قحط غلات رو داده مردم تعب
بسیار کشیدند شیخ مزبور تقیدی بکار برده بود باراده الله تعالی پیش نرفت ذکر مشایخ و ارباب
کمال که درین ده سال جلوه بخش ظهور بودند بابا داود مشکوتی در علم حکمت معانی و بیان فقه
و حدیث شاگرد خواجه حیدر چرخی[1] او را ملقب به مشکوتی ساخته مرید رسید حضرت شیخ ابوالفقرا بابا نصیب
قدس سره و رفیق حضر و سفر ایشان بوده و در سلوک مقامات تالیفات عربی و فارسی دارد کتاب اسرار
الابرار در احوال مشایخ و سادات عالیات و ریشیان کشمیر نوشته و اسرار الاشجار در تتبع کتاب منطق الطیر
شیخ عطار قدس سره نظم کرده بصحبت حضرت ایشان خواجه خاوند محمود رسیده و در اسرار الابرار در ذکر شیخ
ابوالفقرا آورده که بواسطه ملاقات شیخ ابوالفقرا قدس سره و خواجه مزبور من بودم و مذکورات آن صحبت
تطبیق احادیث که حضرت خواجه سوال کردند و حضرت بابا جواب گفتند به بسط نوشته است شیخ مومن
تاریخ وفات او ست ملا ابوالفتح کلو در تاریخ او فرموده تاریخ از پی سال وصال آن مراد و مقتدا ؛ بود
بابا شیخ الاسلام از غیب ندا ؛ در هزار و نود و هفت عمر بسیار یافته و بصحبت علما و فقرا گذرانیده

[1] حیدر چرخی او را ۱۲

نسخه وار

در محلهٔ گندرپوره حوالی عیدگل آسوده است رحمة الله رحمةً واسعةً میر هاشم منورآبادی که معروف به
منورآباد است مشهور به نسبت خاندان حضرت سید حسین خوارزمی ست تحصیل علم در خدمت حضرت
مولانا حیدر علامه فرموده و آنجناب ورا اعتنا نموده و سفر لشکر کرده و خدمت تدریس یافته عمری بشغل علم و
تقوی گذرانیده زیاده از هشتاد عمر یافته در هزار و نود و هفت گذشته در مزار حضرت سید آسوده است
خواجه قاسم ترمذی بعد علوم سلوک کرده در لباس فقر بادای مناسک حج موفق گشته و بعد سفر مبارک
بطریق سیاحت در کشمیر در محلهٔ قطب الدین پوره وارد شده و شیخ فانی را دید که در آنوقت در خانقاه
درس تفسیر میگفت خواجه داخل حلقهٔ درس شد و در میان نکات و لطائف معانی بیان فرمود و شیخ
ازو راضی شد و بدامادی قبول کرد و بعد فوت شیخ بکاشغر رفته و پذیره بسیار یافته و از انجا بکشمیر آمده جمعیت
نموده نوکر پادشاه هندوستان شد بتقریب یساق صوبه تهته بنگاله از کشمیر برآمده در راه بسفر آخرت
پرداخت لاشهٔ او به کشمیر رسید و متصل قبر فانی مدفون شد **ملا افضل تتو** فرزند ارجمند حضرت مولانا
حیدر چرخی است به فضل و کمال و ورع و تقوی امتیاز داشت و همت بر افاده و تدریس بعد والد بزرگوار بر
گماشت چون رحلت نمود در جوار والد بزرگوار آسود **ملا عبد الرشید زرگر** شاگرد محمد
افضل چرخی و ملا سلطان نانجی و قاضی عبد الرحیم در علوم نقلیه و عقلیه مستعد و لسان و خوش تقریر
و شیرین تحریر بود مسموع شد که سیف خان علماء وقت برای امتحان تکلیف احضار کرده خدمت
ملا ابو الفتح کلو و غیر ایشان بخانهٔ خان مزبور در باغ جهان آرای رفتند خان در برج دارای نشسته بود
گفت که یکی را ازین طالب علمان حاضر کنید اول همین ملا عبد الرشید در آمد و بآواز بلند تقریر نحوی
کرده که فضلای اردو شنیدند و بعد فراغ مباحثه ظاهر کرد که من کمینه شاگردان علمای بیرون ام
خان مزبور نادم شد و تکلیف احضار کسی ننمود و این ملا عبد الرشید سیر علم بسیار کرده او اخر عمر سفر اختیار
نموده بلشکر عالمگیری رسید و خدمت قضای برهانپور یافت خالی از شغل باطنی هم نبود ارادت در جناب
میر علی قادری داشت و اشغال ذکر و فکر همه از خدمتش کسب کرده بود **حضرت میان محمد امین دار**
از طبقهٔ تجار کشمیر است به لاهور رفته نوکری شاهزاده بداغ دو اسپه داشت و ترکهٔ پدر را فروخت صرف
فقرا میکرد چون میل براه حق نمود ترک نوکری کرد و دست از همه برداشت و در سلک طلاب این طائفه در آمد
و از یاران خاص الخاص خدمت میان عبد الوهاب لاهوری شد و بکسب معانی از میان اصحاب
امتیاز بهم رسانید و رتبهٔ خود را از اکثر اقران در گذرانید چون به کشمیر مراجعت فرمود در محلهٔ اندر دار
در خانهٔ بانجیان بیمو خواجه آشنای فتحکدلی بخانه برد و سکنی متصل مسکن خود تواضع کرد چند

نسـ در فتحکدل

سال به توالی و تواتر در زمستان بملازمت شیخ خود میرفتند و اخذ فیوض صحبت و خدمت
مینمودند و این شیخ عبد الوهاب از خلفای حضرت شیخ عثمان جلندر بسیت و نظر خاصی برین بزرگوار
داشته الحاصل حضرت میان محمد امین در وقت خود از اجلهٔ اهل تمکین بودند و سعی بلیغ در حفظ
نسبت میفرمودند ازینجهت اکثر احوال ایشان به سکوت و خلوت میگذشت آخرها مردم کشمیر
چه فضلا و علما و چه فقرا و اغنیا جم غفیری از ایشان فیض صوری و معنوی بقدر استعداد و استقامت
گرفته اند اکثر ایام مریض می بودند با مردم کم میجوشیدند هر چند بعض اوقات با مردم زائر و وارد
می نشستند اما بالتحقیق خلوت در انجمن می بود و کسی جرأت سبقت در کلام یا اظهار مرام
بی وقت می نمود از زبان حضرت مرشدی مرادی که از محرمان خاص ایشان بودند مسموع است که روزی
جمعی از فضلای عمدهٔ شهر آمده بتقریب تحقیق مسئله کار بر رفع صوت و مذاکره افتاد متغیر شده فرمودند
که یاران اینجا مدرسه قرار دادند بر خاسته خلوت نشستند مذکورات علمی را این احتیاط بود تا
بمذکورات دیگر چه رسد سراپا تصرف بودند بر علما شفقت زیادی داشتند و مهربانیها میفرمودند و رموز
و اشارات بسیار بمیان می آوردند در مذکورات حقایق و معارف و میان آن بجوش و خروش اکثر
مرشدی مرادی را مخاطب و ممتاز از دیگران می داشتند و سلوک بامتیاز و تخصیص تام میفرمودند صحبتهای عام
و خاصه با ایشان بسیار داشتند گاه گاه ذکر صحبتهای که با حضرات عالیه درجات داشتند میکردند و کان
مستقیماً علی الشریعة و الطریقة رافع البدعة از غایت انصاف آنجناب مرشدی مرادی فرمودند روزی
در عین قرائت رسالهٔ قطرات شبهه در بیان علامات ذکر اسم ذات نموده شد قبول فرمودند در همان
مجلس بحضور یاران از ان نسخه متعلقه آن کلمه را حک کنانیده مطابق اظهار ما در حاشیهٔ آن
کتاب رقم فرمودند بعد انقضای مجلس تنها فرمودند که این حرف از من غلط نشده بود بلکه در اوایل
که توجه و تصرف در دلهای طالبان نموده شد چنین ظاهر گشته بر بیاض نوشته بودیم بعد از سی سال
از روی آن نوشته درین کتاب یاران درج کرده بودند الحال چنین ست که شما گفته اید در اکثر
حالات کار فرمای غیرت بودند ظاهرا کسی بسمع شریف ایشان رسانید که خدمت آخوند ملا نازک
نسبت فقر بخود و غنا با ایشان می نماید فرمودند که حقیقت فقر و غنای من فردای قیامت
منکشف خواهد شد و از اظهار کشف و کرامات اعتراض کلی داشتند در آخرها با ظل سبحانی ملاقات
کرده بودند و چندی آمد و رفت داشتند پادشاه دین پناه از صحبت ایشان خوش شده روزی
پرسیدند که هیچ کشف و کرامتی ظاهر میکرد در جواب گفت که اگر کشف مطابق شرع شریف باشد

بمانت والا نا تمام العرض در زمان خود در کشمیر از امثال خود بےنظیر بود چون عمر شریفش از هشتاد
درگذشت مریض شده بکمال حضور و آگاهی یازدهم رمضان سنه هزار و نود و نه روح پرفتوحش
جلوه پرداز عالم بالا گشت رحمة الله رحمةً واسعةً یکے از یاران در تاریخ رحلت ایشان باین
مصراع ملهم گشت تاریخ یازدهم ماه صوم رفت میان از جهان ٭ لاله ملک که از اخلاصمندان
ایشان بود تاریخ انتقال ایشان چنین یافت که تاریخ عرش بود مسکن روح الامین ٭ دیگری
گفته تاریخ دل بیک مصرع سه تاریخ وصال پیر گفت ٭ شیخ واقف ذو معارف صاحب خلق
وکرم ٭ کتاب قطرات و رساله ضروریه وغیره تصنیف ایشان است خواجه محمد امین صوفی قبل
از بلوغ در ملازمت گرامی حضرت بابا نصیب رحمة الله علیه رسیده بود در سن دوازدهی بود که
خدمت بابا رحلت گزین شد مومی الیه بملازمت علماء عصر بفضیلت آشنا شده در راه خدا فرا
چندین سال گنج خلوت گزیده بوظائف و طاعات مداومت مینمود تا قبول بهم رسانده و بیعت بمردم میداد
چند در خانه کلوها و چندی در محله کنکن میگذرانید چون قبول خلائق بیشتر شد از خانه مذکور بجوار مسجد
جامع آمده و متاهل شده بر طبق سنت بابا در دیهات برای توبه و بیعت میرفت و زن دوم خواسته
صاحب پسر و دختر شد و از خانه تا به خانقاه سمسی چک که نشستگاه حضرت مخدوم بود قدس سره برای
خمس الاوقات میرفت در آنوقت حجره خلوت خاص حضرت مخدوم رحمة الله که زیاده از بیست سال
آنجا بودند موجود بود بالجمله مومی الیه متشرع و مؤدب بآداب بود مرشدی مرادی میفرمودند که روزی تا لار
ڈل باتفاق رفته بودیم دیده شد که تمام روز بدوزانو نشسته و مذکورات مقبول و معقول مینمود و در دعوی
اسماء هم دستی داشت و اعمالش اثر میداد و جواب استخاره هم می گفت آخرها روزی که قطبی مرشدی
حضرت شیخ عبد الاحد مدظله بهفت چنار برآمده اند در خدمت آنحضرة مبایعت نموده بتوسط مرشدی
مرادی ذکر قلبی وغیره گرفته و استمداد طلب نموده رخصت شد یاران صالح و ذاکر هم داشت که ذکر چندی
می آید مثل بودی بابو و حافظ داؤد و خدمت خرم حافظ وغیرهم آخرها از فقر ظهوری که فتا آمده بود یاره
بسرقه تلف شده و قدری به حبیب اقیب پسرش رسیده چون شربت کل نفس ذائقة الموت چشیده در مزار
بلگواه که از کلوها بود مدفن یافت حضرت مرشدی مرادی گاهی بر قبرش میرفتند و بعض صحبتهای روحانی
نقل میفرمودند لوزه بابای پکلے ساکن بازار ٹٹو فروشان از مریدان بابا محمد علی پانپور است
مدتها در خانقاه پانپور گذرانیده مردی بود بقدم تجرید و تفرید صائم الدهر و تارک اللحم رقت قلب
غلبه احوال بمرتبه داشت که چون نظرش به صور جمیله یا به سبزه و گل و گلزار می افتادی اختیار

بگریه درمی آمد و اشک از چشمانش میرفت هر ساعت آه سرد از دل گرم میکشید در آوان قدوم میمنت
لزوم حضرت مرشدی شیخ عبد الاحد سرهندی به کشمیر اکثر بملازمت میرسید و ضیافت لایقه به تکلف بجا
حضرت ایشان کرده و شبها که در خدمت می بود بهمان اوضاع میرفت ایشان رعایت خاطرش میفرمودند
چون اجل موعودش رسید در جوار مسجد لب آب نباله مار مدفون شد یارانش خوارق و کمالاتش میگویند ۞
مولانا خواجه ابو الفتح کلو از نجبای کشمیر است در آوان ظهور شباب به تحصیل علوم توفیق یاب شده
از خدمت مولانا العلامه خواجه حیدر چرخی بهره اندوز کمالات صوری و معنوی گردیده و باوصف نشان
علم عقلی و نقلی حظ فراوان از ورع و تقوی هم داشت در عبادات و قناعت از امثال خود ممتاز در استخراج
مسائل فقهیه در وقت خود بی انباز بود و اواخر عمر خدمت افتای کشمیر تعلق بوجود شریفش گرفت کتاب
سیف الساهین در رد شیعه از مولفات اوست سوای آنهم تالیفات و تعلیقات دارد تاریخ وفاتش
ازین بیت مستفاد است بیت خواجه ابو الفتح با هنر کمال ۞ رفت اندر کمال یکصد سال ۞ در صحن دوم
مقبره سلطان زین العابدین مدفونست حضرت آخوند ملا نازک تاشوانی مردی ناظم بود از علم ظاهر
بهره داشت و بوضع ملایانه نوکری میکرد تا آنکه خدمت حاجی فتح محمد سیالکوتی رحمه الله به کشمیر رسیده
از خدمت ایشان تصرفی یافته رو از همه تافته راه طلب شتافته بر طریقه مستقیم شد و از ترددات بگذشت بعد
حاجی مذکور بکرره کشمیر برای تربیتش آمده و مولانا هم در خدمت ایشان سیالکوت بکرره رفته تربیت واقعی
حاصل نموده قدم در دائره فنا نهاد و یاران مستعد بهم رسانیده به تربیت ایشان متوجه شده تاثیر قلوب
ایشان نمود تصرفات غریبه و حالات عجیبه با آنها روی میداد سرگرم کار بود و جوش و خروش صحبتش روز بروز
می افزود در عین گرمی احوال ناگاه پسر رشیدی که داشت طالب و فقیر و سالک بی نظیر شیخ محمد باقر نام که
صاحب حالات عالیه بود رحلت نمود بعد ازین مصیبت احوالش متغیر شده و مرض ممتد بهم رسانیده از توجه
و تصرف یاران باز مانده حضرت مرشدی مرادی با ایشان بارها ملاقات نمودند و صحبت داشتندی
فرمودند که روزی در خانه حقائق آگاه صوفی محمود مغل با ایشان صحبت داشته از حدیث الفقر فخری و حدیث
کاد الفقر ان یکون کفراً پرسیده شد و تطبیق در خواست جواب شافی بگفت روزی دیگر بخانه ایشان بامر
والد خویش رفته چنان تواضع داشت که مرید پیر دارد کتاب نفحات آورده شیخ عبد الصمد مخدوم را
بفرمود تا بخواند و درین اثنا دیده شد که نسبت بمریدان تواضع بمرتبه مینماید که گویا محتاج اینهاست
القصه عزیزی خدا پرست بود و نیت خالص داشت چون برحمت حق پیوست در جوار خانه خود در تاشوان
در مزار حضرت سید محمد منطقی قدس سره مدفون گشت مخلصان گنبدی بر قبرش تعمیر کردند خدمت آخوند ملا نازک

شیخ الاسلام مولوی هدایت الله مفتی اعظم کشمیر شاگرد اوست ۱۲

طبع موزونی هم داشت این چند بیت وقت تسوید این رساله از خزینهٔ حافظه بمنصهٔ تحریر آمد نظم
نازکی طرهٔ او نقد از دلها در زدید ✤ گر نه در زد و چکند حال پریشان دارد ✤ **وله** میکوش بذکر جهر گر مرد صفی
کز جهر شود نام تو در دهر صفی ✤ خود ذکر خفی ز جهر پیدا گردد ✤ زان گونه که از مشق جلی خط خفی ✤
و اینچند شعر هم از واردات مولاناست **شعر** انت مطلوب و منظور لنا ✤ انت معبود و مقصود لنا ✤
لا نری فی الکون الا وجهک ✤ انت مشهود و موجود لنا ✤ مذهب الزهاد منعوت لهم ✤ مشرب العشاق
محمود لنا ✤ ان وعدتم باللقا فی الآخرة ✤ و هو فی الکونین مشهود لنا ✤ لا زوال عارض للعارفین ✤ نازه
الظل ممدود لنا ✤ **وله** قد رأینا الیوم انوار الحبیب ✤ لا تکن فیما شهدنا من مریب ✤ نحن نشرب
دائما خمر الودود ✤ لیس للزهاد من هذا النصیب ✤ نحن ندعوا حاضرا فی حضرتک ✤ یا دلیل الحائرین رب
الحبیب ✤ مات فی بیتک غریبا نازکی ✤ یا رحیم ارحم لاحوال الغریب **حافظ صادق مجذوب** ابن
حافظ قرآن بود و خدمت مؤذنی مسجد حضرت میر نازک قادری قدس سره و ارادت در خدمت میر محمد علی
قادری داشت اتفاقاً بدهلی رفت و در صحبت بابرکت مخدوم زادهٔ آفاق قدوة الاولیا حضرت خواجه عبید الله
معروف به حضرت خواجه خورد خلف عالی حضرت شیخنا و وسیلتنا خواجه عبد الباقی قدس سرهما رسید و شرف
ارادت حاصل کرد و جذبه یافت و مرخص بوطن گردید و در بی پروای و جوش سکر بر روش ... اشد و عالمی
بتصرفات همرنگ خود کرد گاهی بهوش هم می بود در آنوقت تقید باحکام شرع می نمود اما در اتباع عشق بابی
قیدی و حالت بی پروای بحدی سرایت کرد که جای اصلاح نه ماند از واردات طبع او است بیت یکچند
بی زینت و زیور گشتیم ✤ در عهد شباب ✤ یکچند بی دانش و دفتر گشتیم ✤ کردیم حساب ✤ چون واقف این
جهان ابتر گشتیم ✤ نقشیست بر آب ✤ دست از همه شستیم و قلندر گشتیم ✤ اینک در یاب ✤ **خواجه
محمد هاشم بلوه** که از طائفهٔ سوداگران شهر است مرد مرتاض و جانباز و ذوقی و سماعی بود اشعار غیر
مکرر در احوال خود میگفت از جملهٔ پنج بائی است که در وجد و حال مشهور بودند چندی به تفرید بود آخرها
متاهل شد از یاران خدمت آخوند ملا مهدی علی کبروی است الحق که نشاء بلند داشت و در وجد نوعی
حرکات و اصوات مینمود که دیگری هم از آن متاثر میشد در جوار پل علیشاه بر زمین وقف می بود خانه
و خانقاه از خود ساخته خدمت مرشدی مراد میفرمودند که در ایام شدت مرض باتفاق شاه محمد
فاضل قادری رحمة الله بعیادتش رفته در همانخانهٔ وقف بیهوش افتاده بود و طاقت جواب سوال نداشت
چون روح از قفس بدنش بدار البقا شتافت در گوجواره قریب مسجد جامع مدفن یافت در شب قلیل ز سنه ۱۱۰۵
خواجه حسن مل بهره در علم ظاهر و باطن بود و بصلاح و تقوی معروف از یاران خدمت بابا نصیب است رحمة الله

علیه تا مدتی بعد با بابا نصیب متاهل و متوکل و صاحبدل بود مردم از خدمتش حالات غریبه نقل میکنند امور شریعت غرا را بسیار مرعی میداشت چون رحلت فرمود مدفن در جوار پل تبتیان یافت رحمة الله رحمة واسعة

شیخ حسن لالو و لالو از ان گویند که در مسجد لالو بابا که قبیله مشهور است امام بود اصلش از موضع اسن پرگنه لار است پدر کلانش خواجه عطار نام مرید حضرت سید جمال الدین بخاری و هم پیر حضرت مخدوم شیخ حمزه قدس سره بود و پدرش تجارت بزازی میکرد به تقریبی بهندوستان رفته بعد مراجعت در خانقاه راجورباجی مانده ذوق خداطلبی بهم رسانده بخدمت بابا نصیب رحمه الله مشرف شد مدتی در خدمت ایشان بود بر قدم تفرید و تجرید و از خدمت ایشان بهره ور گردید اما آخر متاهل شد با ازین راه ملالت بهم رساند و شیخ هم در حجاب شده از ملازمت باز مانده در محله لالو بابا بر زمین وقف حجره ساخته با امامت محله پرداخته عمری بسر برد و مایل بدعات و هنگامه نبود و بوظائف و دعوات اشتغال نمود و بتوکل میگذرانید و از مریدان اندک فتوحی که میرسید بران قناعت داشت با وجود کبر سن و ریش سفید به مدرسه آخوندی ملا ابوالفتح کلو حاضر میشد استماع مسائل مینمود و گاه بگوشه که دو بیتمی داشت رفته عبادت میکرد و مریدانش نقل خوارق میکنند چون ایام رحلتش در رسید و عمر گرانمایه اش بسر آمد مدفن در جوار روضه حضرت مخدوم قدس سره در دامنه کوه ماران بیافت سنه هزار و یکصد و شش بعد از چندی همشیره برادر در رحلت گزین شده مدفن در ان دامنه بیافتند و یوسف بابا را نیز مقبرهٔ جدا ساختند رحمهم الله تعالی رحمة واسعة

عارف اجی بپے ریشی از موضع کوچه موله می بود در پرگنه اولر وزاد و بودش از ان موضع یک کروه بالا است که آنرا موضع لوره گام گویند وقتی که خدا تعالی ذوق طلب بوی عنایت فرمود ترک حرفه کرده و زن و پسر را رخصت داده در جنگلی دور از آبادی بریاضت مشغول شد و در ملازمت درویشان هم گاهی میرسید و نظری از خدمت حضرت بته مالو جیو یافته با سر ایشان روی از هر چیز تافته در صحن مسجد موضع کوچه موله چشمه بود آنجا بدست خود حجره ساخت و در تحت آن غسلخانه قرار داد و پای اقامت انجا محکم فرمود صائم الدهر و تارک اللحم بر قدم تفرید و قناعت بود همانجا تا مدت پنجاه سال بسر برده گاهی بر مدت یکماه یا دو سه ماه باز هم به جنگل میرفت و باز می آمد بر اندک چیزی آنجاره فرمی گذرانید و بر قلیلی افطار مینمود بر خلاف ماضی که در آنوقت بسیار میخورد و چنانکه مشهور ریشی شمنو در زبان کشمیر شده بود و گاهی دو سه روز و حال هم میداشت بظاهر اگرچه در خدمت بته مالو و مشائخ دیگر رسید در خدمت بابا نصیب الرحمة الله علیه دیده و در مجالس این اعزه نشسته بود لیکن حق تعلیم و تربیت سلوک از کسی نداشت و اویسی بود بعد دی بریشی مله شیر بابا که از ان قریه مذکور یک

پسندیده و اخلاق حمیده داشت یوسف بابا را بسری رسیده در جوانی تجرد و طاهر بابا را پسر بیت امان الله نام محتسب قریه تبت ۱۲

کرهی بالا ترست او از مشایخ قدیم و هم صحبت خدمت هردی ریشی بابا رحمة الله علیه بود چندی تربیت یافته او را بجدی ستایش میکرد که ردیف حضرت شیخ نورالدین مبدأ نسبت چون ذکر بود ریشیان بالوجدان شد بتقریب یکی از خوارق و عاداتش مرقوم میشود که بابای خیر غذا از ایشان میگرفت بعضی عزیزان پیش بابای مذکور عنیب بود ریشه بابو میکردند هرگاه این حکایت بگوش ایشان رسید ایام شگوفه بیستم شعبان بنیت اربعین در حجره با یک شاخ گل سیب عنبری نشستند و بابای مذکور را فرمودند که دروازهٔ حجره از بیرون بگل بند کنید و از شام در روز عرفه تا صبح عید منتظر باشید هرگاه از درون صدا شود دروازه را واخواهید کرد در روز عید اول صبح از درون حجره صدا شد دروازه را بخوشی تمام وا کردند بعد ادای نماز عید یا پیش از نماز اکثری بزیارت آمدند بعضی باخلاص و بعضی بنفاق هر یکی را زان شاخ یک یک سیب پخته که در آخر پائیز میباشد بطریق تبرک دادند منافقان از تسلی و اخلاصمندان را موجب ازدیاد یقین شد **مهدی ریشه بابای کاکاپوری** در جوانی در ایام طلب سرگرم کار طریقه از خدمت سیادت پناه حقائق آگاه میر محمد باقر نقشبندی کرده بود اجداد میر باقر در عهد سلطان زین العابدین باین ولایت آمده بودند میر مذکور را سکنهٔ موضع نیوه از راه اخلاص آنجا بردند هم در آنموضع کدخدا شده توالد و تناسل بهم رسانید اولاد ایشان دران دیه میباشند سیما پسر ایشان میر فاضل نام مردی صالح بود و خدمت مولوی ملا حیدر چرخی هم از ایشان تعلیم طریقه گرفته بود و بالجمله این مهدی ریشی مذکور بعد از پیر مرقوم تا مدت چهل سال در مسجد کاکاپور بماند گاهی بشهر می آمد رقت قلب بسیار داشت و اکثر حالت گریه و درد و سوز میگذرانید عمر بسیار یافته چون وقت موعودش رسید تعلق جسمانی گذاشته قدم بدار البقا نهاد و روحانی شد در حدود هزار و نود اند و در جوار مسجد آسوده گشت و بر قبرش تعمیری شد برسم عموم مکرر زیارت نموده شد و برادر کلانش شیخ علی ریشه بابا هم از خدمت میر مذکور تربیت یافته بود و در قریهٔ کوئل مدتی لوازم ریاضات شاقه را ملازم بود و **مهد بابا** ره نام مردی تاجر نیز از یاران میر مذکور در خانهٔ روح الله بیگ می بود آنجا رحلت نمود و در جوار خانقاه آنجائی که بنا کردهٔ روح الله بیگ است مدفن یافت در محله کونته پوره قریب احمد اکدل بعد از موت برادر ریشی مقام کوئل را رفته نیز تربیت میکرد و چندروز بخلوت آنجا می نشست و از یاران ریشی بابا شیخ یعقوب نام مردی در محله حبة الله صالح و ذاکر و گوشه نشین است **حضرت لاله بابا** خواهرزادهٔ شیخ نجم الدین ریشی تربیت معنویه از خدمت خال بزرگوار خود یافت و در اندک زمانی بمقامات عالیه شتافت و بعد از وصال شیخ نجم الدین قائممقام او شد و در ریاضت و عبادت کمتر از مرشد نبود صائم الدهر و قائم اللیل و صاحب تقوی و حالات و مصدر

حسنات و مورد فتوحات و الد راقم حروف در طفولیت لکنت زبان بجدی غالب داشت که تکلم بغایت متعذر
بود بخدمت لاله بابا بردند فرمود دو سه هفته پیاپی بیارید یک بار رفته بقیه از طعام خود خورانید مرتبهٔ دوم
نیز چنین بعمل آمد لکنت زبان بالکل زائل شد خوارق و عادات بابا مذکور بسیار است در سنه هزار و یکصد و پنج رحلت
فرمود در موضع زوکره آسود رحمة الله تعالی رحمة واسعة **شیخ محمد فاضل** از قبیلهٔ شاهموها است که مردم مشهور اند
و ساکن کوته یار در عین جوانی و ایام کامرانی مرید خدمت مشیخت پناه عارف بالله خواجه محمد براز خلیفه خدمت
شیخ موسی کبروی شده به تحصیل علوم ظاهری نیز متوجه بود و بعد چندی بزیارت حرمین شریفین رفته در
اطراف هند به علماء و فقرا رسید و در خدمت غلامی ملا عوض وجیه هم چیزی کسب نمود و چون بوطن آمده در
موضع هبک در کنارهٔ تالاب ڈل بعبادت مشغول شد بعد تزویج به نیت تعلیم اطفال بشهر آمد و در محله خنده
بون در جوار آستانهٔ خدمت بابرکت حضرت ملا بابای معروف خانه ساخت و تا قید حیات در انجا بر
قدم توکل بود و بدعات طریقت و شریعت بدکانداری شیخان متعلد مائل نبود و در بابهٔ فان مع العسر
یسرا ان مع العسر یسرا ایام بسر برده مرید هم میگرفت گرفته و ساخته نبود و خندان و بشاش می بود تا آنکه
دست اجلش گریبان گیر شد و در جوار خانقاه ملا بابا مدفن بیافت رحمه الله تعالی رحمة واسعة حضرت
مرشدی مرا اینرا میفرمودند که در مرض اخیر برای عیادتش رفته شد چون از مرض و طبیب پرسید گفت طبیب را
تصدیع نمیدهیم هر چه مولی میخواهد می شود و خواهد شد عزیزان در دعای حسن خاتمه باشند **حاجی
الحرمین حاجی ابهرام** از قبیلهٔ نجاران بود توفیق الهی و ذوق سلوک نامتناهیش در گرفت و از یاران
خدمت بابا نصیب شد صائم الدهر و قائم اللیل و تارک اللحم ساکن موضع پهرو بود و در تجرید و تفرید عجب قدمی
داشت و در تحقیق مسائل فقهیه از خدمت آخوند ملا حسین که مردی دانا و تقوی شعار مربای خدمت بابا
نصیب رحمه الله بود بیش از حاجی بسفر آخرت رفته سنه ۱۰۸۹ در موضع مذکور مدفون شده خواهرزاده رضاعی
مشیخت پناه شیخ عبد الله سلر بیت بالجمله حاجی معز الیه در اخفای احوال و استتار کشف و کرامت بسیار می
کوشید و فتوح مردم و نذر و نیاز کمتر قبول می نمود و از کسب برادر خود که نجاری میکرد لقمه میخورد و در اکل و شرب
رعایت تام مرعی میداشت احفظ الله خان پنجاه روپیه نذر برده بود بهزار سماجت یکروپیه برداشت بسبب ریاضات
پوست و استخوانی مانده و سال دوازده ماه بانعلین چوبی که همهٔ اش از کاه می بود میگذرانید و از آب
سرد غسل و وضو میکرد و در جای وضوی ایشان چشمه بهم رسیده بود که در ایام سردی آب گرم میداشت
حضرت مرشدی اکثر بصحبت حاجی میرفتند و حکایات او بسیار نقل میکردند میفرمودند شبی اتفاق
چنین افتاد که ایشانرا دیده بزیارت غفران پناه شیخ احمد چاکلی رفته شد بعد مراجعت باز اتفاق

ملاقات حاجی افتاد و در راه یاران خواهش ماهی که غذای معروفست کردند بمجرد رسیدن ماهی
حاضر آورد و برای نماز عشا تکلیف امامت کرد چون که وقت شبهه بود عذر ماندگی راه آورده تاخیر
کرده شد گفت اینها سخن در وقت دارند بیائید ما خوانده رویم صبح تا چاشت افرو داشته شد طعامی صحبت
بی تکلیف آورده بقدر اشتها خورده شد فرمود که باز باید خورد گفتیم که حالا آنقدر اشتها نیست فرمود
که خدمت بابای مرحوم روزی تربز هدیه را رد کرده بودند همان روز بزیارت حضرت بابا شکر الدین رفتند
چون بکوه بر آمدند طلب تربز نمودند گفتم اینست نتیجه رد آن هدیه بعد مبالغه تتمه طعام خورده شد گفت کسی
از اینجا طرف سوپور خواهد گذشت چنین شد و سه فلوس برای غلاف کلام الله قبولی فرمود گفت که کرباس
از سوپور بیارند پارچه کرباسی بدست همراه بود حاضر کرده شد که این را غلاف نمایند زود یک تنکه
برگشته داد که من این را حکیم پارچه کرباس باز گرفتم و تنکه حواله ایشان نمودم چون تا بکشتی همراه آمد از انجا
رخصت شد و یک پیسه ایشان بسیه ملاح داد پرسیده شد که هدیه مردم چرا قبول ندارید گفت احتیاج نه
داریم و اینها محتاج اند امید بهند گفتم برادر شما نیز محتاج ست و خبر مسافران میگیرد گفت دعای برکت
بوی کنم و این شبهه ایشان قبول نه داریم درین اثنا چادر کوهی داشت بر دوش کشید از راه کمی طول و عرض
بر دوش نمانده گفته شد اگر هدیه قبول میکرد دید چادر دراز می بود فی الحال چادر را بکشید و بزور از طرف دست را
بر دوش چسپانید و گفت اینک دراز ست و در پیر و مریدی ارشاد اصلا و ابنود بکسی امانت نسپرد الا
ما شاء الله چنانچه اوائل حال از بیم مردم در پیش آخوند ملا حسین مذکور در موضع هت لنگو مدتی ماند و
هر گاه استدعا توبه و انابت میکرد نشان با آخون میداد بعد فوت آخوند سکونت در ده بهرو که مولدش بهرو
بود اختیار نمود و نیز حضرت مرشدی سیر نمودند روزی باتفاق سیادت پناه شاه محمد فاضل بزیارت قادری
ایشان آمدیم و ایشان پارچه سفیدی جهت کفن حاجی برده بودند آنرا هم بحضور خود قبول کنانیده بودیم
کسی چه داند که آنرا چه کرد روزی گفت که خدای عز و جل فرموده وفی السماء رزقکم وما توعدون یاد کرده
طالب علمان آنرا خوانده و معنی فهمیده چرا در طلب رزق روزی اوقات نفیسه ضائع میکنند پرسیده شد که سبب
زیارت حرمین شریفین چه بود گفت در کشمیر قحط شده بود بواسطه عسرة بهند رفتم از انجا تا مکان
شریف رسیده شد والا مارا انجا چه مناسبت حاجی گفتن بد میبرد بهرام بائی گفتن خوش میکرد هرگاه
کسی از امور دنیوی و اخروی از وی می طلبید و صاحب خارقی مینمود و استدعای فاتحه میکرد تکیه کلامش خدا
خوشنود بود و بنگر ازهمین عبارت از خود رفع میکرد چون امر موعود نشیش رسید مرض بهم رسانید در عمر
نود سالگی بدار البقا بردند در حدود هزار و یکصد و اند در دهی که اول دفن کرده بودند از ان موضع مردم

غرضمند در صورت اخلاص شب کشیده و بتصدیع تمام در ده خود بردند که از وطن ایشان اندکی
دور است و مسمی سو ضلع بومه پوره به محنت تمام بعد از شبانروزی آنجا مدفون شد و الآن در آنجا تربت
یزار و متبرک رحمة الله تعالی رحمة واسعة خواجه عبد الرحیم مانتجو از طبقه سوداگران از محله جمال الله
است در جوانی طالب راه ربانی شد و بهر جا ترددی داشت در یکی از جذبات بخدمت بگر بابا ریشی
پانپوری رسیده چنانچه در احوال او مرقوم شد از او در خدمت میر سید محمد علی قادری کرد و سلوک راه
حق در صحبتش بسر نمود تا آخر عمر استقامت نمود و از جناب شاه ابوالحسن قادری نیز بهره اندوز شد
عارف متشرع ولی متورع شیخ خدا آگاه خدا پرست و غربا دوست و بی تکلف و تعین عالی همت
و صاحب باطن بود و هر چه بوی عائد میشد بمحتاجان میداد و ظاهر بود در دعوتها هم دستی داشت و امر معروف
و خیر خواهی خلائق بسیار میکرد چنانچه در ایام قحط زر خواجه محمد امین صوفی که بمردم زیاتی شده بود
خود رفته بخواجه مرقوم اقسام وعظ و نصیحت نمود القصه عزیزی خوش گذران بود و فارغ و یاران را واقف
بیان خوارق ایشان بسیار مینمایند چون اجل موروثش در رسید در محله خود مدفون شد یزار و متبرک
والعلم عند الله تعالی خواجه حبیب الله لتو از مردم اصیل و نجیب از جمله تلامذه آخوند ملا ابوالفتح کلو بوده
و تربیت باطنی در صحبت شریف میر سید محمد علی قادری یافته و در وی از مشاغل دنیوی بر تافته و در اثنای
طلب بجاهای دیگر هم رسید با وجود شیخی از طالب علمی و ساده وضعی بنا مده فاضل و تقوی شعار و صاحب ارشاد
بود فوت خواجه مذکور در سنه و الف و مائة و خمس واقع شده در جوار خانه خود بمقام ... کدل بر لب دریای بهت مدفون شده بود
بمرور از منه رخنه در آنجا واقع شده بود بعد سی سال لاشه مبارکش را از آنجا کشیده در صحن خانه سر راه مدفون
کردند تقوی شعار شیخ عبد الغفور غازی مردی نوکر پیشه و منصبدار بود بعد از مدتی از بی حاصلی
خدمات ملول گشته از خدمت قطب الاقطابی شیخ محمد معصوم سرهندی قدس سره تعلیم ذکر و طریق سیر
لطائف لا مکانی گرفته ترک نوکری کرده بوطن مالوف آمد و بریاضات آرام گرفته چندی در باغ فوتکنه
ملا شاهی و چندی در خانه خویش و بر چه ل گذران داشت و صاحب طبع موزون بود و حسب حال خود به نظم آورده
در ذکر مشائخ وطن خود نیز جزوی به نظم کشید بزبان فصیح نقلهای غریب و لطائف نفیس در بیان می آورد
و چند سال در فقر باطنی فقر ظاهریش نیز همراه بود آخرها در مرض موت کبوتری یا هوخوان در پیش او
داشته مشغول بود و مکرر اظهار انتقال خود از دار فنا بدار البقا نمود در همان ایام برحمت حق پیوست
شیخ جلال کنده کاری مردی ذوقی و شوقی با وجود عدم علم تصوف را دوست میداشت و تلاشی
میکرد و حضرات مرشدی بسفر بودند که روزی در خانه صوفی محمود نقشبندی از خدمت آخوند ملا نازک در میان

این دو حدیث الفقر فخری و کاد الفقر ان یکون کفراً در جه تطبیق پرسید شد شیخ جلال هم حاضر
بود بغیرت آمده گفت که از من چرا نپرسید بهر تقدیر تمام عمر در فقر و توکل گذرانید فقر را بر غنا
دوست میداشت چون پیک اجلش در رسید همانجا در محله خود در زنده پوره مدفون شد بابا عبد الغنی
کبروی خلف بابا نازک کمردی درویش و تقوی شعار بود دست ارادت بدامن آخوند طریقت ملا فهمی ۴ کبروی
علی نوشهری ۲ متوکل صاحب جذب بود و جبهه آخوندی در عقد خود آورده اشغال قلبی و اجازت طریقه هم از ایشان ۲ [illegible]
یافته و از خدمت عزیزی دیگر هم فواید برداشته بهرها حاصل نموده و مجاز شده خوش طبع و خوش لباس و شیرین
زبان و صاحب شوق بود و گل و گلزار و باغ و صحرا دوست میداشت و بسماع و رقص می آمد و آشنا بجناب هم
داشت و در آنوقت از مشایخ سلسله کبرویه مثل او در غیرت و تمکین کم کسی بود شیخ محمد امین جد والده
راقم حروف بعد عروض مرض جلیله قدیمه که جده والده راقم است همشیره و خواهرزاده بابا عبد الغنی را بعد فوت یکدیگر
بنوبت در عقد آورده بودند و از ایشان نیز فرزندان شد بابا عبد الغنی در حظیره حضرات کبرویه در جوار خانقاه معلی
مدفونست شیخ یعقوب سیادی از یاران خدمت بابا نصیب رحمه الله پیش از دخول طریقت پیشه
قصه خوانی و طبل نوازی داشته چون بخدمت بابا مشرف شد و طریقه گرفته کمر بریاضت سخت بربسته
بنیاد هستی را شکسته در مجاهده را جد و جهد تمام کوشید و جام لبالب معرفت را نوشید صاحب حال شد
و جذبات بهم رسانید شیخ داود مشکوتی در کتاب اسرار الابرار نوشته که شیخ یعقوب را در حجره دیدم کسان گفتند
که ده روز است بلکه بیش که در اینجاست و چیزی نمیخورد روزی بخانه زمینداران پرپنچال رفته چون شب
بسیار گذشته بود کسی در وا نکرده بیرون در بر برف نشست و تا صبح بمشغولی ذکر دل النفس را بربست بسبب
حرارت ذکر قلبی او برف آب شده رفت و زمین خشک شد اما چون آشنائی بجناب نداشت اعمالی که در قالب
شریعت نمی آید از و صادر میشد حسن زنان میدید زنگوله بر پای خود می بست و پر مرغی بر سر می نهاد
هر چند بابا از این امور منع میکرد فائده نمی نمود چون پیک اجلش در رسید مکان رودن قریب اسلام آباد
مدفون شد شیخ مومن بره تهنی برادر شیخ شریف برتهنی برتهنه موضعیست قریب شهر جانب
غربی هر دو برادر مرتاض و صایم و تارک حیوانات بودند و به قدم تفرید و تجرید و توکل ایام بسر می بردند
و احتیاط شرع بسیار داشتند باین درجه که شیخ مومن روزی از مفتی وقت استفتا نمود که در زیر تخته
تون ناپاک سوختند بران تخته نماز توان خواند یا نه شیخ شریف از آن ده برای نماز جمعه در شهر میرسید
شیخ مومن او آخر در شهر آمده متاهل شده و اهلیه اش صالح و قرآن نویس بود و اولاد صالح بهم رسانید در همانجا
برحمت حق پیوست شریف بابای نیز در آن ده آسوده است اغفر الله تعالی لهم شیخ فیض الله نره گر طالب بود

بظاهر بحرفه خود میگذرانید در ایام نزول رایات عالمگیری در کشمیر کار زرگری بر طبی کسی گوی فاضلخان میر
سامان میکرد و از انجا شخصی واقف صلاح او شده نشان بخدمت خواجه عبد الله قادری که بعنوان منصبداری
همراه لشکر میگذرانید داده مومی الیه تا اقامت پادشاه درین شهر مداومت در خدمت این عزیز می نمود
و فراخور استعداد فواید حاصل نمود وقت معاودت پادشاه همراه مرشد شد و از عرض راه رخصت وطن یافت و
در مقام انزوا آمد و اشغال و اطوار طریقت از ان عزیز یافته استقامت نمود حتی الاح علیه اثر التوحید و نطق با مور
سکریه بسیار از شیخ سر زد با وجود آن اجرای طریقه کرد و مردم را بفیض رسانید و جمعی از خدمتش مستفید شدند چون
رحلت نمود در دامن کوه ماران طرف سنگین دروازه آسوده **شیخ یوسف کموه** معروف به گنائی زاد و
بودش موضع نادکام در جوار سویپور گوزری خدمت حاجی بابا خلیفه حضرت بابا نصیب در خانه پدرش که موی
مشهور بود بضیافت وارد شده این یوسف گنائی که متاهل بود اظهار طلب نمود و نیز واقعه خویش را که بیشتر
دیده بود بیان نمود بابا نصیب بیشتر گرد امر آمد و شد فرمود بعد مدتی بموجب آن در کوه ماران گوشه
گرفت و مشغول بریاضت گردید بعد آن مکانی بالاتر از مکان سابق طرف شرق بنا نموده بود آنجا غاری
کنده باستقامت و صلاح گذرانید و همانجا مدفون شد طائفه دیگر هم از زمره ابرار روزگار بر منصه ظهور درین
دیار بوده‌اند که تذکار احوال همه موجب تطویل این رساله است مثل خواجه حسن بحج قادری مرید آخوند ملا شاه و میر حسن
قادری نبیره حضرت میر نازک و خلف امجدش میر محمد مومن و شیخ آفتاب انیواری صاحب ریاضات و شیخ عبد الشکور
و شیخ عبد الرحیم دربیلی و شیخ صادق هر سه کس خلفای شیخ نور محمد پروانه و سوتی ریشه بابا ساکن پانته چک
و علی ریشه بابا برادر مهدی ریشه بابا کاکه پوری و عاشور بیگ منصبدار ساکن پل و دیارن از اصحاب حال و توحید و
خواجه علی الماس از مریدان حضرت بابا نصیب مرد صاحب ورع و تقوی و شیخ عبد الله معروف به اهل بابو
از خلفای حضرت ملا محمد مهدی علی کبروی اصحاب ذوق و شوق و ورع و تقوی بود فرزند ارجمند حضرت
آخون ملا مهدی علی کبروی بود چون مسجد عدالتش از تصرف مردم شیعه اهل سنت چنانچه انجا گرفته اند نیز
برهمین تبرک ایشان را تکلیف دادند مسجد مذکور بقدوم خود منور سازند ثانی الحال بعد فوت هم در انجا مدفون
شد تاریخ فوتش شیخ کامل آداب دان و خواجه یعقوب بکلی مرید شاه گدای میر میرک هر دو بزرگ از جمله
پنج بابای که اصحاب حال بوده‌اند و بابا عبد اللطیف ساکن مسجد عدالت و صوفی محمود نقشبندی از خلفای حضرت
سرهندی بنظر حضرة عروة الوثقی رسید و حواله حضرت شیخ عبد الله با آنحضرت شده بیرون قلعه آسوده اصحاب
ریاضت و کشایش محمود و علی شیخ ساکن کنه موه از اولیای مستوره و صاحب خدمت باطنی و حافظ عبد الله نحکدلی
سهروردی صاحب جذبه از یاران خاص حضرت آخوند ملا طیب صاحب جذبه و کرامت و کشایش در هزار و یکصد و پنج

[illegible] ۱۱۷۸ [illegible]

پانته چک

رفته و مهدی بابو برادرش در مقبرهٔ برادر مزبور خود بر سر فتحکدل آسوده صاحب تقوی و ورع بود راقم
حروف مکرر او را دیده و صالح خان جو مجذوب که مصدر حالات علیه و مظهر کرامات سنیه بود و متصرف اکوان بود و
فیض مطلق تاریخ رحلت اوست و خواجه حسن تمن بوٹہ کدلی از مریدان حضرت بابا نصیب و شیخ احمد چاپ کلی و شیخ موسی
تاشونی نقشبندی مرید حضرت آخوند ملا نازک و فیقه بابای مرافکدلی و بابا طاهر گانی مرید شاه صادق که بجذبه
او ترک دنیا کرده در مدتی خدمت نموده به خلافت او رسید و شیخ عبد الله خان و بابا نور الله خلف بابا مجنون از کاملان
وقت بود و بابا طاهر بوچهواری کبروی از مریدان حضرت شاه قاسم حقانی خواجه اسحاق نادجو که صاحب ورع و
علم بود از جمله پنج بابائی است او آشنا بکمترین از کاملان وقت بود و رساله در احوال سادات کرده است در مقبره که بر پشت روضه
مبارک حضرت میر سید بابا ویسی است آسوده است و مولانا محمد شریف و خلف او ملا محمد مراد از فضلای کثیر
العلم و ملا محمد طاهر تنک مفتی و ملا عبد النبی مفتی و مولانا عبد الله کاوسی که عالم نحریر مدقق بی نظیر بود با وصف
کمالات علمی در فن انشا هم قدرت داشت و مولانا عبد الله کنائی و مولانا محمد امین قاضی و مولانا عبد الرزاق
رجیل مفتی و دیگر مجاذیب که در آنوقت بودند امتیاز تام از اقران داشتند مثل سریری شاه ساکن بایسمه که از شیخ
نور محمد پروانه تصرفی یافته بود و رنشی بابای مجذوب ساکن نوہٹہ و حسن شاه و مومن شاه و تیر پادشاه همه
اصحاب حالات و خوارق و کرامات بودند چون ذکر علما و فقرا و شعرای کشمیر بقدر حال بطریق اجمال تا
انقضای سنه هزار و یکصد هجری بانصرام رسید ضرور است بتحریر حالات حکام و نظام که از سنه مزبوره کار
فرمای حکومت و نظامت شدند پرداخته اند مظفر خان پسر شایسته خان از تغیر حفظ الله خان بنظامت
صوبهٔ کشمیر سرافراز گردید در سنه هزار و یکصد و یک بمکان خدمت رسید مرتکب افعال شنیعه و مخترع بدعات
بدیعه از چوتائی و زر دام داری و شکار و بالادستی و اقسام ظلم و تعدی بسیار بیکان سالی با چنین اعمال گذرانیده
بعدالت پادشاه دین پرور دادگستر تغیر یافت و ببدنامی دین و دنیا ازین شهر بجای دیگر شتافت ابو النصر خان
برادرش از تغیر او بحکومت او آخر سال هزار و یکصد و سه منصوب نظامت شد و ابو الفتح خان دیوان تا رسیدن
او نیابت کرد عهد ابو النصر خان هم در اکثر امور کمتر از برادرش نبود مشهور است که بدعت چوتائی در عهد او
بجائی رسید که شخصی دعوی کلام الله بر شخصی کرد بعد اثبات حق کلام الله مسترد شد بعوض چوتایه چند
سیپاره را از همان قرآن بریده بسرکار داخل کردند جناب قدوة الاولیا شاه محمد علی رضای سرهندی
فاروقی در عهد او کشمیر را مزین بقدوم خود کردند در عهد او رستم بانتو بدعوی سب شیخین بشهادت بابا هاسو بوگل
بحکم قاضی عبد الکریم بقتل رسید اوائل عهد ابو نصر خان یا پیش از آن در نیابت ابو الفتح دیوان در ماه مبارک
رمضان سال هزار و یکصد و سه عجب واقعه در کشمیر رو داده مجمل آن اینست که میر حسین سبزواری جد سادات جلالیه سنیه

قاطع بود هرچه میگفت میشد ۱۲

کشمیر شد و نزدیک بکوه تخت سلیمان سکونت اختیار نموده تکیه قرار داده و بتدریج و مرور ایام آمد و
رفت خاص و عام شده واستقرار یافت در ماه مبارک رمضان بتقریب چراغان هنگامه آرای بخاطر
آورد و اکثر مردم شهر بجهت تماشای آن تقریب بسیر پیدا کرده در کشتیها متوجه بهمان طرف شدند از دیام و غلو
کشتیهای بسیار شد و مردم بی باکیها نمودند از نماز پیشین ظهور باد و باران و غلبه رعد و برق بحدی اتفاق افتاد
که تاریکی تمام چون شب کثیر الظلام در تمام شهر رو داد و مدتی بهمان قسم ماند تا آنکه مردم غروب آفتاب تصور کرده
همه افطار نمودند و اغذیه و اطعمه را بذوق تمام تناول فرمودند بعد دو سه گهری باد و باران دور شد و آفتاب عالمتاب
نمایان گردید همه خجالت و انفعال کشیدند ندامت این امر راجع بشناعت فعل آن مبتدع شد چون توابع و
بی دانشش محضری در باب تقرر وجه معیشت او درست کرده بحضور پادشاه فرستاده بودند در همان اثنا خبر
این فعل شنیع منفصل بعرض اعلی رسید پادشاه دین پناه حق آگاه عاقبت بینی را کار فرما شده حکم باخراج
او نمودند نائب صوبه مجرد حکم سلطانی محصلان دنبال کرده اخراجش نمودند سبحان الله چه نیک اندیشی و چه
داد رسی بچه درجه اهتمام و جریان شرع بود و ابو نصر خان قریب شش سال نظامت کرد فاضلخان از تغیر
ابو نصر خان بحکومت کشمیر افراز یافت این فاضلخان میرزا برهان نام عالی نشأت برادر زاده فاضلخان خان
سامان که آخرها وزیر هم شده بود در شهور اوائل سنه یکهزار و یکصد و نه خان مذکور بکشمیر رسید در غایت لطف و احسان و
فیض بخشی سلوک نمود اعزاز علما و مشائخ بسیار فرمود و اکثر با آنها صحبت میداشت در رفع بدعات و ظلم حکام گذشته
کوشش کلی کرد در زمان او روز عید وقت رفتن بمصلی میان شهسوار بیگ داروغه توپخانه حضور و خواجه محمد طاهر دهبیدی
به تقریب سابقه غبار سهلی که باهم داشتند گفتگو واقع شد خواجه محمد طاهر شهسوار بیگ را به بهانه مصافحه عید بسر شوری
را کشت مومن بیگ شیر برادر شهسوار بیگ همان ساعت خواجه محمد طاهر را زود بقتل رسانید بالجمله در عهد خود
فاضلخان همه مردم را بخیرات و مبرات و وظائف بهره اندوز گردانید و بنای مساجد و رباطات و سراها را و اکثر
جاها فرمود و سد بندها گرد ترمیم و تزیین باغات بغایت نمود و مردم کشمیر را تجویز مناصب کرده و همه در حضور
پذیرائی یافتند عموم منصبداری مردم کشمیر گویا در عهد او شد بجهت رفاه رعایا اخبارهای نمایان و از اجل بدعات
صوبداری که حکام سابق آنرا از اقل حاصلات میکردند قبول نمود و آنرا معاف داشت مثل حاصل غلاک که شصت هزار تمغا
تنگه بود و دام داری و امور دیگر که مبلغها از رعایا گرفته میشد همه موقوف فرمود و سد هفت چنار و سرای
آنجا و خانقاه حسن آباد و جوگی لنگر و مدرسه و حمام متصل نو مسجد سنگین بناهای اوست سوای آن مواضع
دیگر هم از باقیات صالحات اوست اکثر به جمعه در مسجد جامع و مقام بزرگان میرفت سه سال و شش ماه باین
نمط گذرانیده خود استعفا نموده روانه حضور شد در عهد خان مذکور از برکات و مواهب عظیمه الهی نزول

فیض نامتناهی ست که بلدهٔ کشمیر بآن اختصاص یافته یعنی ورود سعادت مورود موی مبارک
مقدس نبویه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیه که شرافت وسعادت آیین خواجه نورالدین معروف بایشبری
دربیجاپور محنت بسیار حاصل نموده بود چون واقعهٔ خواجهٔ مذکور در حضور شد این تبرک عالیمقدار را بنعش وی
کشمیر آوردند راقم حروف درآنوقت در سن هفت هشت سالگی بود یاد می آید که وقت دخول این آثار
نوربار چقدر مسلمانان بجان نثاری تمام هجوم کرده بذکر درود مشغول بوده زن ومرد بکمال اخلاص ومحبت به
جوش آمده گویا سیلاب آدمیان در هر کوچه وبازار که عبور آن کثیر الانوار بود بشورش می آمد علما وفضلا و
مشایخ وفقرا بذوق وشوق فراوان سعی واهتمام میکردند که محمل مبارک را که حامل آن صندوقچه همان بود در سر
دوش بگیرند بهزار نزد وتعب نوبت می یافتند قلندر بیگ که درآنوقت از شعرا آزاده بود این تاریخ بقید
نظم آورد تاریخ محتاج ابوقت حاجت طلبی ⁂ موی مدد دست یا رسول عربی ⁂ تاریخ نزول بایکی
هاتف گفت ⁂ کشمیر مدینه شد از موی نبی ⁂ اصحاب کمال وارباب حال قاطبةً ببرکات وفیوض این آثار
فائز الانوار قایل بلکه متفق اند راقم حروف بلاواسطه از زبان فضائل وشرافت مرتبت سیادت وکمالات
منزلت خواجه نورالدین محمد آفتاب نقشبندی که از بقایای خواجگان عالیشان اند شنیده که خدمت ولایت و
ارشاد پناه صاحب حالات صوری ومعنوی خواجه احمد یسوی بعد زیارت این آثار که مدتی مراقب بودند فرمودند
که جناب مقدس معلی نبوی حاضر شدند ودر جواب استفسار کیفیت این آثار بر زبان وحی نشان آوردند
که موی گیسوی مبارک ست از طرفه است وازین قبیل حکایات بسیار است که ایراد آن موجب تطویل رساله است
فضلا ومشایخ از ابتدای عهد ابونصر خان تا اواخر دور فاضلخان سرگرم بازار افاده واستفاده بودند بدین
تفصیل اند اگرچندی بتفاوت کم وزیادت مدت ظهور مرقوم شد عذر آن نزد متتبعان فن تواریخ مسموع
خواهد بود **شیخ میر جو ناجو** فاضل مستعد بوده واز خدمت خواجه حیدر چرخی وخواجه محمد توبیگرد
وغیرهم استفاده نموده وعمر بسیار یافته تا آخر عمر بقناعت وفقر در درس علوم دینیه مشغول بوده فاضلی
در تاریخ وصال او گفته تاریخ آفتاب فضل شد زیر زمین ⁂ سال فوتش آه شیخ العالمین ⁂ آه در حساب
ست هزار ویکصد یازده **مولانا محمد امین گانی** بلدیمری از زمرهٔ علمای مدققین بوده
ودر اکثر علوم تالیفات مفیده دارد وبرکتب متداوله حواشی نوشته ودر علم فرایض بنظم ونثر رسائل
سودمند تصنیف نموده است واوقات شریفه در قناعت وتوکل بدرس وبحث علوم مصروف داشت واکثر علمای
محققین مثل ملاعنایت الله شال وملا محمد محسن گشتو شاگرد او بودند در اواخر عمر برای جهاز دو دختر که بحد
بلوغ رسیده بودند برای جهاز سفر هندوستان اختیار کرده در کشمیر هر دو دختر بغلط دوای مسموم خورده مردند

ایشانرا در دهلی در عالم منام بشارت دادند که مهم ترا کفایت کردیم باز به کشمیر برو و بدرس علم مشغول باش
از هند به کشمیر آمده و در شهر صیام لیلة القدر برحمت الهی پیوست در سنه هزار و یکصد و نه خالی از ظرافت طبع نبود
مشهور است که چون قاضی عبدالکریم از سفر هند برگشت و خدمت قضای کشمیر آورد ملا محمد امین بملاقاتش
رفته بود و بنابر طول مدت مفارقت ظاهراً نشناخت و بعد حصول معرفت اعتذار کرد مولانا گفت معذورید
انوا جار القضا عمی البصر **خواجه عبدالرزاق کبروی** فرزند برومند حضرت خواجه محمد براز است که از خلفای جناب
حضرت شیخ موسی کبروی بود در عبادت و خداپرستی عمر بسیاری یافته و خانقاه والد بزرگوار را که در محله
ملچمر است آباد داشته در شهور سنه هزار و یکصد و چهارده رحلت فرمود چون در صفه که مقبرهٔ خلفای این
خاندان در صحن خانقاه معلی است جا نبود در مسکن خود مدفون شد مرشد کشمیر تاریخ است **ملا طاهر کوجائی**
تحصیل علم از خاندان مولانا محمد حیدر چرخی نموده در اندک مدتی سرآمد اقران شد با وصف شان علم بهره ور
ورع و تقوی هم بود **قاضی محمد محسن اندرواری** از اولاد قاضی موسی شهید بود و از خاندان علم و ادب است
در فنون علم معقوله و منقوله بین الاقران ممتاز بود و اکثر اوقات صرف تدریس و اشتغال علم مینمود و در طبع
مستعد عالی داشت **ملا یوسف کنائی** از قبیله کنائیهاست که از مشاهیر قبایل کشمیر است قدری تحصیل
علوم در وطن نموده بنابر فرط شوق سفر اختیار کرده در صوبه لاهور بصحبت بعضی از کناسے فضلا رسیده بهره
اندوز استفاده گردیده بر اقران خود تفوق حاصل نمود و با کمالات رائقه رجوع به کشمیر فرمود و مدتی سرگرم
افاده و افاضه بود در شهور هزار و یکصد و هفت رحلت گزین شد **ملا عبدالرحیم ففو** بعد تحصیل بهره ضروریه
از علوم رسمیه از کشمیر برآمده رفته رفته بحضور رسید و بار باب ملازمت پادشاه شد و بامر ظل سبحانی بتعلیم و
تربیت یک تار خان نثار خان میر توزک حضور رتبه روشناسی حاصل نمود در همان اثنا خان مزبور بسفارت
نزد عبدالعزیز خان والی ماوراءالنهر رخصت شد و مولوی هم رفاقت نمود ببقیة الاسلام بخارا رسید و بخدمت
اعلم العلما سیدنا و مخدومنا مولانا محمد شریف الحکیمنه بحضور پادشاه آنجا مباحثه نمود و بر اکثر علمای آنجا در
بحث غالب شد مدتی کامیاب خدمت سراسر افادتش مولانا بود چون به کشمیر معاودت فرمود بتدریس خانقاه حضرات
خواجگان مشغول شد در هزار و یکصد و هفت رحلت فرمود **میر خداداد** پسر میر شمس الدین نوشهری از سادات
عالی درجات است چون ذوق سلوک راه حق در دل حق منزلش جا کرد بخدمت مولانا مهدی علی کبروی
پیوست و کمر همت را بر عبادت و خداپرستی تمام بربست و ریاضات شاقه به فقر و فاقه بعمل آورد با
وصف خلق معنوی طلاقت وجه قبولیت صوری هم داشت صبیه ایشانرا نسبت عقد به پسر سید شاه
محمد فاضل قادری شده بود و میر مسطور در شهور سنه هزار و یکصد و نه رحلت فرمود و در جوار خانه خود که از محلات

ففو ازان می گفتند که زبان کشمیری خوب نمیدانست

نوشهره است مرقد اختیار نمود خانقاه و مسجد عالیشان همانجاست ملا عبدالشکور پتیلو از طبقهٔ تجار
این شهر بود در آوان جوانی که ایام کامرانیست مشغول به تحصیل علم شد و از خدمت اخلاف حضرت خواجه حیدر
چرخی و فضلاء دیگر استفاده نمود در اندک مدتی بدقائق و حقائق علوم فائز شده اکثر بدرس منقولات اشتغال
میفرمود با وجود کمالات علمیه بمراتب صلاح و تقوی آراسته بود و در اکثر اعمال کار فرمائی احتیاط شدید
در تقسیم زریکه از پادشاه عالمگیر برای علماء کشمیر سال بسال میرسید همت بکار برده اصلا قبول نفرمود و در شهور سنه هزار و
یکصد و دوازده روز شنبه رحلت فرمود ابراهیم خان بعد از استعفاء فاضلخان کرة ثالثة بنظامت
کشمیر سرفرازی یافت مشهور است که در اثنای راه فاضلخان میرفت و ابراهیم خان می آمد سر راه همدیگر را دیدند
و ساعتی نشستند خواجه علی اکبر وقائع نگار حاضر بود این بیت خواند **شعر** عید رمضان آمد و ماه
رمضان رفت * صد شکر که این آمد صد حیف که آن رفت * بالجمله ابراهیم خان این مرتبه سعی رعایت
رعیت و رفاه خلائق بسیار نموده کافه برایا را تدارک گذشته از خود راضی داشت و چندان تفاوتی
در تخصیص شیعه و سنی نکرد در عهد او دو سه امر رو داد یکی ظهور شخصی در پرگنه کامراج بصورت شاه شجاع بهادر
برادر پادشاه عالمگیر چون او را پیش ابراهیم خان رسانیده مجرد دیدن رخصت داد بعمر و پیر بود میگویند
ابراهیم خان نظر بر تردد او خود تجاهل کرد دوم آمدن ارسلان خان برادرزادهٔ عبدالله خان والی کاشغر که
بعد خروج پسرش بحضور رفته بجهت تسخیر کاشغر بامر پادشاه دین پرور مشار الیه در اوائل هزار و یکصد و سیزده
به کشمیر رسیده خان عالیشان تاریخ ورود او یافت چون او را بر ناظم برهمزدگی شد ناظم کیفیت و فور خروج
این خطیر مهم و تعذر طریق ضبط و حفظ آن بر تقدیر تسخیر و قلت مداخل کاشغر بحضور نوشت و این امر را موقوف
کنانید در جواب دستخط خاص شد که مرد آخر بین مبارک بنده ایست و ارسلان خان تعین افواج کابل که شاه معظم
بهادر شاه فرمانروا بود نمود شد سوم اینکه بعد رفع هنگامه راجور راجه زاده آنجا بکشمیر طلبیده باسلام آورد و مسمی
بلطف الله شد دیگر بعد دستگیر ساختن پربت سید عبدالفتاح گوجر پدر عبدالرزاق را در همان ایام
سر شورش و سرکشی بر داشته بود بخواری مقید ساخت حکایات داورسی و رسائی او در امور ملکی این
مرتبه بسیار شائع است ایراد آن موجب تطویل رساله است بالجمله ابراهیم خان پنجسال و کسرے
بحکومت گذرانیده بنظامت احمد آباد از تغیر شاهزاده بیدار بخت تعین شد نوازش خان رومی
تعین نظامت کشمیر گردید بنیابت بنام مشرف خان مرحوم مشهور به ملا اشرف که صدر دیوان بود فرستاد
تا خبر زیادی در رسیدن خود بظهور آورد چون آخرهای زمستان بود و راه باره موله گرفت هنوز داخل
شهر نشده بود که خبر رحلت پادشاه حق پذیر عالمگیر رسید و عالمی در هم و بر هم گردید چون قلم عبرت

رقم در احوال نگاری بی اختیار رست و مناسب حال انیست که شمه از احوال پادشاه دین پناه مرقوم
میگردد تولد ایشان در سال هزار و بیست و هشت ۱۰۲۸ بوده آفتاب عالمتاب تاریخ ست از ابتدای سن
تمیز کمال رشد و حسن تدبیر و تهور و بهادری و علم و صلاح و حق پرستی و متانت رای از سیمای عالم
آرای ایشان ظاهر و هویدا بود در اوان شاهزادگی کارهای عمده که تصور آن از حیطهٔ عقل بیرونست
بانصرام رسانیدند مثل تسخیر بلخ و فتح قندهار و اصلاح ممالک دکن که شاهزادهای عالیمقدار و امرای
شجاعت شعار مدتها روز باخته و کاری نساخته مایوس برگشتند ایشان بتائید رب العباد و یاوری
بخت و رای خداداد باندک توجهی این امور مشکله را باحسن وجوه آسان فرمودند بر السنهٔ خاص و عام
مشهور و در کتاب مآثر عالمگیری مذکور است و در هنگام تسخیر بلخ صفوف محاربه با والی توران قائم بود
وقت ظهر از فیل فرود آمده در خیمه رفته نماز را بطمانینت و تمکین تمام ادا کردید قدوهٔ ابرار خواجه عبید
الغفار ده بیدی که رفیق نماز بودند و ناقل این حکایات اند از ثبات قلب و کمال حضور ایشان در ملک
بیگانه در عین اشتداد حرب و قتالها وصف جوانی که سن شریف در آنوقت قریب بسی سال بود نهایت العمر
تعجب و تحیر ظاهر میفرمودند باستماع این معنی والی توران از جا رفته تن بصلح داد حکایات آن مظهر آیات
بینات ازین دست بسیار ست بالجمله در سال چهل و یکم از عمر شریف که در خیال کشورکشی بودند و تنبیه آن ها
بواقعی کرده بنای امور سلطنت را اکثر بر احکام شریعت غرا نهادند و داد معدلت و انصاف دادند
رفعه بدعات قدیمه شنیعه و وضع مقدرات شرعیه بحد کمال فرمودند و در کمال سلطنت عظمی مراعات زهد و
تقوی می نمودند و هرگز از مطالعه و مذاکرهٔ کتب دینی و لطائف راه یقینی فارغ نبودند از جملهٔ آثار خیرات و برکات
آن پادشاه دین پناه ترتیب کتاب فتاوی عالمگیری است که با جماع علمای وقت و صرف مبلغهای
خطیر این کتاب بی نظیر را در جمع مسائل فقهیه درست کرده همگنان را از اکثر فقهیه ها مستغنی نمودند و عجیب
دولت روبیه صرف آن کتاب مستطاب شده چندی از کتابت کلام الله المجید قوت نفس خود می کردند و اجرنا
قلیلی زمین را تجویز علما و امراجدا گذاشته حاصل آن صرف ماکولات و ملبوسات می ساختند و همیشه در آرزوی
شهادت بودند و در آخر عمر که نود و یک سالگی رسیدند دقیقه از دقائق ضوابط سلطنت و مراعات امور
ملت و اعمال زهد و تقوی و احترام مشائخ و علماء فرو نگذاشته بقصد پایه شناسی و قدردانی
باسادات عظام و مشائخ کرام و علمای اعلام مراعات مراسم اعزاز و احترام میکردند در مراتب دینی بکمال
رسوخ انصاف داشتند و بمذهب حنیف امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه صلوة مفروضه را اول وقت
در مسجد و بغیر مسجد با جماعت و جمیع سنن و نوافل و مستحبات به حضور و خشوع تمام ادا میکردند و پیوسته

گویم در شاهان تیموریه اکبریه که نوبت تمرید کوس سلطنت در بلاد هند نواختند پادشاهی باین عدل و حق پرستی برنخاست چنانچه تواریخ نگاران آن عهد احوال خیر مآل او را مفصل نوشته اند رسوم کفر را از خاندان دولت برانداخت و در اشاعت اسلام دقیقه فرونگذاشت فتاوای عالمگیری در فقه و مساجد کثیره و کلمات طیبات که به رقعات عالمگیری مشهور است از آثار حسنه ایشان است ۱۲ محشی

باوضو بذکر کلمهٔ طیبه و اذکار و ادعیهٔ ماثوره رطب اللسان می بودند و روزهای بیض پنجشنبه و دوشنبه و جمعه
صائم بود و نماز جمعه را در جامع با کافهٔ مسلمین میگذاردند و در لیالی متبرکه با حیای شب پرداخته و از غایت
حق طلبی شبها در مقصورهٔ مسجد و تنخانه صحبت با اهل الله میداشتند و در خلوت اصلا اتکا بر مسند نمیفرمودند
و زکوة شرعی آنچه قبل از جلوس و الا برای صرف خاص از وجه عدم شبهه بهم رسانیده بودند و هرچه در ایام سلطنت
بسبب جدا ساختن برخی از مواضع دار الخلافه و دو سه محل نمکسار بران افزوده بوده هر سال به ارباب
استحقاق میدادند و از اولاد امجاد نیز حساب نموده به مستحقین میرسانیدند و ماه مبارک رمضان را باداے
سنن و تراویح و ختم کلام مجید و فرقان حمید بجماعت تا دو پهر شب با جماعت صلحا و فضلا مشغول می بودند
و دو عشرهٔ اخیره در مسجد معتکف میشدند و ادای مناسک حج که منتهای مبتغای خاطر قدسی مظاهر بود
اگرچه بسبب موانع و عوائق بحسب صورت در پردهٔ توقف ماند لیکن در تدارک آن بغار زیان حرمین محترمین
آنقدر رعایت میشد که بمثابه حجاب کبری تواند بود و در مدت سلطنت مبلغهای خطیر گاه هر سال و گاه
بعد دو سال و سه سال برای مجاوران حرمین شریفین می فرستادند و جمع کثیری در آن بقعهاے
شریف بنیابت طواف و حج و سلام رسانی و تلاوت در مصحف مجید که بخط آن پادشاه حقائق آگاه در مدینه
منوره بست و ادای دیگر عبادات موظف بودند و آنحضرت از طلوع صبح تمیز از جمیع ملاهی و مناهے
مجتنب بوده از کمال عفت خز با حلائل محترمه مقاربت نجسته اند با آنکه بزم آرایان نشاط و نشاط
افزایان بساط انبساط از مطربان خوش آواز و سازندهای دلنواز در پیرایهٔ سریر خلافت مجتمع بودند
و در اوائل جلوس گاه گاه سامعه افروز طرب مے شدند و بغایت دقیقه یاب این فن بودند لیکن از کمال
تورع و پرهیزگاری از استماع آن احتراز کلی نموده بودند و هرکه از خوانندگان و نغمه سرایان
و مطربان تائب مے شد بروزانه زمین مدد معاش خوشنود می ساختند که در حق و اصلان لباس
نامشروع پوشیدند و بظروف طلا و نقره مطلقا استعمال نکرده و هرگز در محفل قدس منزل حرف
ناشایسته از غیبت و خبث و کذب مذکور نشده و استادها حضور موفور السرور تلقین یافته
بودند که وقت عرض در لفظیکه شائبهٔ غیبت باشد بعبارت حسنه تغیر نمایند و در ایوان عدل و
داد باکشاده پیشانی و نرم خوئی هر روز دو سه وقت استاده شده داد طلبان را بی ممانعت بپایهٔ گاه
معدلت جوق جوق راه میدادند و از غایت توجه آنحضرت بی شائبهٔ خوف و هراس عرض مطالب خود
می نمودند و اگر اطناب و مبالغه در کلام یا ادای خارجی از آنها سر بر میزد اصلا بی دماغ نمی شدند
و بارها باریافتگان حضور پرنور جهت امتناع از صدور جبابه تنها معروض ارفع نمودند میفرمودند

از استماع چنین کلمات و وقوع امثال این امور نفس را ملکه تحمل حاصل میشود و هرگز امری از امور
که خالی از رفاهیت جمهور باشد از آنحضرت بظهور نمی آید و طوائف فواحش از دار الخلافه مخرج شده بودند
و در کل ممالک و جمیع اقطار و اطراف ولایت محروسه جریان این حکم محکم بنفاذ پیوسته بود و امور احتساب به
کافهٔ انام از خواص و عوام بغایت در تنفیذ بود و هرگز باقتضای قوت غضبی و استیلای نفس باهدام و تخریب
بنای حیات فردی از افراد انسان حکم نمیفرمودند و احدی را هم یارای آن نبود به میامن باطن فیض موطن
آنحضرت دین حنیف و ملت منیف در سواد اعظم هندوستان بحدی قوت و رواج گرفته که در زمان
هیچ یک از فرمانروایان پیشین مانند آن صورت نیافته و جمیع معابد کفار و بتکدهای عظیم آن اشرار که
عقل ظاهربینان از پیش رفت چنین کارهای دشوار متحیر بود منهدم و مندرس گشته بجای آن مساجد
عالیه اساس یافته و آنحضرت جمعی از کفار را که بدلالت سعادت جبهه انوار شرف اسلام بحضور هدایت می
آمدند خود تلقین کلمه طیبه فرموده بعنایت خلاع و دیگر عنایات کامیاب میساختند و اوسط ایام سلطنت
اخذ جزیه بر هنود مطابق شریعت غرا اقرار یافته چنانچه در ممالک محروسه بعمل آمد و اینچنین حسنهٔ غریب
در هندوستان هیچ از منه بوقوع نیامده و شرائف خیرات و مبرات و ادرارات آنقدر بعرض وقوع
و موقوف ظهور میرسید که از سلاطین و ملوک ماضیه عشر عشیر آن واقع نشده در ماه مبارک رمضان شصت
هزار روپیه و در شهور دیگر کمتر از آن بمستحقان میرسید و لنگر جابجا متعدد در دار الخلافه و امصار دیگر
برای قوت عجزه و مساکین مقرر بود و هر جا که بجهت نزول مسافران و مترددان رباط و سرا نبود احداث
یافته و ترمیم مساجد ممالک محروسه از سرکار فیض آثار و امام و موذن و خطیب معین بوده چنانچه
مبلغ خطیر و زر کثیر مصروف این امر میشد و در جمیع بلاد و قصبات این کشور جمیع فضلا و مدرسان را بوظائف
لائقه موظف ساخته برای طلبه علم وجوه معیشت درخور حالت و استعداد او مقرر فرموده بودند و همگی
باج غلات و حبوبات و دیگر اموال سائر خصوصاً حاصل تمباکو که مبلغ خطیره بود و عمله آن ضوابط طرفه بی
ستیرهای بناموس مردم باحتمال مخفی آوردن تمباکو می نمودند و در کل ممالک محروسه از فرقه مسلمین
خصوصاً عفو کردن بعضی وجوه مذکوره از کافه رعایا عموماً که مجموع آن هر ساله زیاده بر مبلغ سی
لک روپیه میشود و مطالبات اجداد و آباء و واگذاشتن متروکات امرا عظام که مطالبه دار سرکار معلی
نباشد از اعقاب آنها که متصدیان پادشاهی در ایام سلاطین سابق به فراوان احتیاط ضبط می
نمودند فیوض و برکات و ملکات آن پادشاه ملکی صفات تاکی بتحریر توان آورد اینقدر که نوشته
شد رشحی از دریا و گردی از صحرا و سه حکایت از احسان و انصاف آن پادشاه معدلت انصاف

برای یادگار مرقوم میگردد در هنگامیکه رایات عالیات بتقریب دفع شورش افاغنه جانب
حسن ابدال را اهتزاز آمده بود مستعد خان محمد ساقی تاریخ نویس هم در لشکر بتقریب رفاقت مقرب
الخاقان بختاور خان سکونت داشت حکایتی که بتجربه آورده است بهمان عبارت درین نسخه مرقوم می
گردد و مینویسد که بعد دو سه روز که باغ حسن ابدال بورود کرامت آمود بهشتی درخت دولت و فضا
بهارستان اقبال مع وکسان راقم بطریق شکوه وانمودند که زیر دیوار دولتخانه پادشاهی پیره زالی
آب آسیا دارد و گردش آن از آبیست که از باغ بیرون آمده بناله می پیوندد و چون آن مکان متعلق
اهتمام عمله نظارت است بدست لشتی آب بند کرده اند و هم مردم را از دستخوشی آرد درماندگی
رو داده و هم در تحصیل روزی پیره زال تعطیل افتاد و بنده بی قصدی این حرف بخدمت خان توفیق نشان
بختاور خان نقل کرد ایشان که بحضور پرنور رفتند معروض جناب اقدس نمودند بر زبان شفقت
ترجمان نمونه رحمت رحمان گذشت خود بروید و راه آب بگشائید و قدغن نمائید که کسی متعرض
احوال پیره زال نگردد بموجب حکم بعمل آوردند شب که پس از مرور یک و نیم پاس خان بخانه آمد و حضرة
برخاصه نشستند دو قاب طعام و پنج شش اشرفی به شیخ ابوالخیر ولد عمده فضلای کرام شیخ نظام که او
هم از باریابان بود حواله نموده فرمودند پیش بختاور خان بروید مسکن پیره زال میدانسته باشد دلالت
خواهد کرد بآن ضعیفه سلام ما برسان و معذرت خواه که تو همسایه مائی و از آمدن ما ترا تصدیعه رسید بحل
کن شیخ نزد خان آمد بعد پرس و جو پیاده میدانست که بر پشتهٔ دیگر دیهی واقعست در آنجا کلبهٔ او دست
بنصف شب شیخ را برد و کنده پیره زن را از خواب بیدار کردند مراتب معذرت بجلی بجا آمد روز دیگر بدربار خاقان
ناظم حکم شد که سواری پالکی فرستاده بطلبید بمحل فرستاده آوردند در تمام عمر در پالکی نشسته پالکی و بالش
نقره گی دیده آوردند حضرت تفتیش حالت او فرمودند عرض نمود دختر ناکدخدا و دو پسر هنر یادار
و شوهرش نیز زنده است دو صد روپیه عطا کردند دو شب در محل بود آن مردم را عجوبه بدست آمد و نقد و زیور
و لباس از همکنان یافت چه از کسی شنیده باشد که این کس تقریب ما بخدمت بختاور خان نموده بود
پیش تنبوی من آمده استاده دو شاله بر دوش و پیشواز دامن کناره ای در بر دامنی بادله بر سر شلوار
کمخاب و دریا دامنی پر از اشرفی و روپیه و زیور طلا بازوی صد جا خم یافته و چشم زمد دیده گفتم کیستی
گفت من آنم که بدولت تو و خان تو باین دولت رسیده ام گفتم مبارکت باد نزد خان بردم ایشان
هم رعایتی کردند بعد دو سه روز بناظر حکم شد او را با دختران بیارند خواجه سرایان پالکیها بردند و آوردند انتهی
یک هزار روپیه کنیزان مرحمت شد مردم محل دو چند اول نقد و زیور و انواع پوشاک دادند و آب آسیای

دیگر دران نواحی انعام شد ناظر مامور گردید اسناد معافی محصول و عدم مزاحمت از جمیع ممنوعات
درست کرده باو رسانند حکیم بموجب ہمداوای چشم بخانه او میرفت بعد ازین بخانه پادشاه زاده محمد
سلطان و محمد معظم و محمد اعظم و محمد اکبر و اسعد خان و بلینکتوش بردند از دولتمندان معتبر و معزز گردید دختران
کدخدا کرد و لباس ان عریان را حلها‌ی زربفت پوشیدند شوهرش توان و تاب شباب بهم رسانید شیخی و
پیشوای دیه نشینان نام برآورد بیت الشباب یعود کانما عیسیٰ لی ریب ما بقین مشاهده شد که این عجوزه
زلیخا نام بدولت یوسف زمان جوان گردید بمبالغه کنجلک دیه نم یافته روی او برطرف بر شده و درخشندگی
پیدا کرد و دیده رمد کشیده او روشنای پذیرفت آری ثروت میدان نشاتین فرموده اند که از بیده دلستان
بگریز چون تیر سراد رکوئی صاحب دولستان گیر انتهی و نیز خان مورخ مزبور در تاریخ ماثر عالمگیری در
هنگام تسخیر بعض قلاع دکن که بسبب غلبه باران و طغیان آب لشکر پادشاهی اکثر تلف گردیده در
همان حالت افواج غازی الدین خان بهادر فیروزجنگ با رسد غلات بکومک رسیده این عبارت را
بقلم آورده است در اثنای قطع این منازل چهار کروهه مسافت جریبی از ابتدا تا انتها دو راسته
بسان لشکر غازی الدین خان بهادر فیروزجنگ منظر آفتاب منظر پادشاه پادشاهان قبله سلاطین
زمان درآمد خان معزی الیه محله را از بنه گاه اسلام پوری باراستگی نمایان و توزکی شایان و برنیت زیاده
برحالت لونیان عظیم الشان و توپخانه مافوق طاقت سپهداران که از هر جنس پیشکش فراوان فرستاده
بود و منجمله آن یک نیمچه بدرجه قبول رسید و غازی بچه نامش مقرر گردید و اکثر توپخانه در سرکار والا
ضبط شد و بموجب حکم قضا امضا ضابطه بارقه نفاذ گرفت که امرا زیاده برین توپخانه نداشته باشند تحریر
نقل فقره دستخط خاص که از روی آن حسب الحکم ارشاد مواد بشاهزاده بیدار بخت بهادر نوشته شد
مناسب مقام است محله که خان فیروزجنگ که هفت هزاری است از خانه خود نمود توپ و گجنال و
شتر نال و گهورنال و همه چیز که آنقدر ماند دل نیامد سوای آنچه از سرکار پادشاهی باو تعین است داشت
چرا شما مضاعف و می یابید زر هارا ضایع می کنید و بی مصرف صرف مینمائید بلیت آنچه در کار
بود ساختنش خود بازیست ✤ اندکی ماند خواجه غره هنوز ✤ هیچکس نیست که در فکر دل خود باشد ✤ عمر مردم
همه در فکر شکم میگذرد ✤ انتهی کلامه واقعه وصال پادشاه ملکی خصال اول روز جمعه بیست و هشتم
ماه ذی قعده رو داد و در مزار فائض الانوار حضرت سید زین الدین محمد زربخش در سه کروهی دولت
آباد آسوده اند عمر پربرکت نود و یک سال و سیزده یوم مدت سلطنت پنجاه سال و دو ماه و بست روز
تاریخ آه شد آفتاب زیر زمین ✤ تاریخ است دخل الجنة نیز گفتند رحمة الله تعالی علیه واسعة ظاهر در ایام
هست سال وصال او بیقین ✤

از حمد و ثنا بر زبان حق ترجمان آن پادشاه معدلت نشان گذشته بود که ریحان بر تربت گذاشتن مرغوب
ست و در عین دفن ایشان بسبب هجوم مردم خاک کمی کرد تردد آن داشتند دران اثنا شخصی یک پشتارهٔ
ریحان گرفته آمد گفته تربت ترا که اندکی خاکی مانده بود ریحان پر کردند روح و ریحان و جنت نعیم تاریخ وصال
ایشان شد پنج پسر والاگهر ازان پادشاه دادگستر حمیده سیر بروی کار آمده بودند سلطان محمد که در
سال هزار و چهل و نه هجری متولد شده صاحب داعیه و رشادت بود و شجاعت و مردانگی بسیار داشت در ابتدای
سلطنت مصدر کارهای نمایان شد چون پادشاه عالم مطاع در جنگ سلطان شجاع مخالفت نمود
بحکم سلطانی برفاقت سلطانی مرادبخش محبوس قلعه گوالیار شد بعد چندی در حضور شد بقضاء خود راه
عالم آخرت در سن سی و هفت سالگی گرفت سلطان معظم شاه که ذکر ایشان باستقلال می آید محمد
اعظم شاه که در هزار و شصت و سه هجری بوجود آمده در زمان والد بزرگوار صاحب رشادت و اعتبار
و اقتدار بود پادشاه محبت خاصی با او داشت بعد فوت پادشاه در ممالک دکن جلوس بر تخت کرده با لشکر
پادشاهی و دیگر افواج نامتناهی از حدود دکن در خاسته بداعیه سلطنت باکبرآباد آمد بحسب تقدیر در محاربه
سلطانی از دست کسان سلطان معظم بعد از ینکه داد مردنمائی و معرکه پیمائی داده بود و در صرف لوازم
لشکر شکنی و خصم افگنی تقصیر نکرده بسبب تندباد قهر الهی که بر روی افواج او آمد هزیمت عظیم خورده
با اکثر پسران بقتل رسید سلطان محمد اکبر که در هزار و شصت و هفت هجری تولد یافته در صغر سن
آثار رشد ظاهر داشت در مهم راجهای اجمیر روگردان شده در عین آمادگی محاربه با لشکر پادشاهی که یک و نیم
کروه فاصله در میان بود طاقت تقابل نیاورده فرار اختیار نمود و بتعاقب افواج پادشاهی راه ایران
گرفت بامر سلیمان والی ایران در فراه اقامت کرد و همانجا پیش از واقعهٔ پادشاه بیک سال درگذشت
و در آستان مشهد مقدسه رضویه آسوده است پیش از وفات خود بیک دو سال عرضه داشت بحضور کرده عرض تنگی
احوال و استدعا شد و عفو تقصیرات نموده بود و در جواب عدهٔ عفو و عطا صوبداری بنگاله بر تقدیر
حرکت از ایران و رسیدن بسرحد هندوستان بقلم آمده در همان نزدیکی رحلت نمود ازین خبر بعرض
پادشاه رسید و لعدایه ترجیع فرمودند که فتنه عظیمه هندوستان فرو نشست و شکر کردند که در ملک
مخالفان مذهب بر ملت اهلسنت و جماعت گذشت سلطان محمد کام بخش که در سنه هزار و
هفتاد و هفت بظهور آمده که از میان همه پادشاه زادها بغیرت بود بعد واقعه پادشاه در حیدرآباد داعیه استقلال
نمود و از راه سوء تدبیر و جلد مزاجی بقتل بعض ارکان دولت خود باندک شبه مبادرت فرمود با قلت
اعوان که بهزار هم نمیرسید مقابل لشکر محمد معظم بهادر شاه که افزون از ریگ صحرا و زیاده از قطرات دریا

بود شد و دا و فرزانگی و بهادری داد بعد ادای لوازم تهور و محاربه زخمی بسیار خورده و نیم جان اسیر شده پیش ها و شاه رسید و در گذشت سوای اینهم چند پسر بودند چون بسن تمیز رسیدند ذکر آنها ضرورتی نداشت

حضرات اهل کمال که در عهد سنه هزار و یکصد و سیزده تا جلوس بهادر شاه در کشمیر مسند آرای افاده بودند و ازین عالم رحلت نمودند حضرت خواجه احمد یسوی نقشبندی از اولاد حضرت سلطان خواجه احمد یسوی ترکستانی قدس سره العزیز علیحده بیکی خویش اوقات و اکابر منش بود چون بحسب تقدیر از وطن جدا شده اطراف و اکناف عرب و بیت المقدس و شام و بغداد وغیره سیر نموده از انطرف به هندوستان رجوع نموده رفته رفته به کشمیر دلپذیر آمده اکثر این همه سفرها بر قدم تفرید و تجرید داشته اوائل بر کوه ماران در مزار مرزا شیر بیگ ملا شاهی میگذرانید بعد از چند سال خواجه نظام الدین احمد نقشبندی مرحوم مطلع بر احوال کرامت منوالش شده خود رفته از کوه ماران فرود آورده در همسائگی خویش جای بودن مقرر نمود چون خواجه نظام الدین برحمت حق پیوسته خلف الصدق ایشان فضائل و شرافت مرتبت کمالات منزلت خواجه نور الدین محمد آفتاب که امروز بقیه حضرات خواجگان عالیشان و جانشین مسند ایشانیست آمده و تفقد بیش از بیش نموده و اشغال باطنیه طریقه نقشبندیه گرفته و مردم شهرهم پاره داخل طریقه شدند و استمداد از ایشان در هر باب مینمودند خدمت خواجه احمد از اول تا آخر بر یک نهج صنع و تمکین بودند چنین تنهای فضل بر اوقات رجوع نداشت و ایام رجوع وقت تفرید را مخالفت نبود یعنی صحبت و خلوت در فیوض و تأثیر یکسان بود از جبهه ایشان علامات بزرگی هویدا و از کلامش آثار فیض و جذبه پیدا میشد در تعلیم مردم افراطه نداشت و در خوش آمد اهل رجوع مبالغه نمیکرد بهر حال مصداق آن بود که بزرگان فرموده اند بیت تکلف گر نباشد خوش توان زیست ✤ تعلق گر نباشد خوش توان مرد ✤ راقم حروف بنا بر صغر سن شرف صحبت خواجه احمد را در نیافته اما سر راه یکدو باره دیدار نور بار ایشان را دیده که طرفی سواره میرفتند و خواجگان دیگر هم همراه بودند در لقمه احتیاط نه بادی داشتند چون دست اجل گریبان حیاتش گرفت سوم ذی حجه سنه یکهزار و یکصد و چهارده روز جمعه وقت عصر رحلت فرموده جائی در بیرون مرقد شریف زبدة الاولیائی خواجگی خواجه معین الدین نقشبندی بیافت رحمه الله تعالی رحمة واسعة مریدان قبر سنگین و کتهره چوبین ساختند و عجائب و غرائب از حالاتش نقل میکنند الحق که مظهر حق بود[14] خدمت بابرکت معارف آگاه حاجی عبید الله البلخی از رفقای جناب محرم راز خواجه نیاز نقشبندی که رفیق سفر حضرت خواجه احمد بودند و اوصاف ایشان را از خواجه نیاز شنیده بشوق دیدن خواجه مذکور شائق سیر کشمیر شده بودند و بکشمیر رسیده

[14] وقتیکه موی مبارک نبوی و اقفه آثار شریف در کشمیر رسید بحسب تصدیق در میان آمد خواجه احمد یسوی نسبت خود را بار و حانیت جناب رسالت

[illegible]

لیکن خدمت خواجه احمد را در نیافتند و چندی سکونت همانجا فرمودند و جناب خواجه نیاز هم پیش از ان
بمدت درین شهر عبور کرده بودند و مدتی تمکن فرمودند **تقوی شعار شیخ عبد الرحیم قادری**
از مریدان حضرت میان میر لاهوری ست قدس سره از قدیم آشنای بظاهر و باطن داشت لیکن اکثر بستر
گذرانیده و در تعلیم اطفال مکتب داری کلام الله خود را محفوظ داشته تمام روز در اشغال باطنی بوده مستقیم
الاحوال میگذرانند و بیعت و تعلیم طریقه هم میداد اما نه بطرز عموم و در فور خدمت میان محمد امین دار ا میفرمودند
که شیخ عبد الرحیم خود را در لباس قرآن مستور گذاشت و اما از پرده بر آمده مشهور شدیم در خدمت خواجه
حسن بخ تربیت یافته است و این خواجه مرقوم از خدمت ملاشاه هم بهره ور شده بود بلکه حق تربیتش بواقعی
از ایشانست بالجمله شیخ مرقوم صاحب کشایش بود و بمرتبهٔ ارشاد رسیده در طریقهٔ شریفهٔ قادریه و در سلسلهٔ
علیهٔ نقشبندیه و سهروردیه نیز مرید می گرفت پسران طالب علم داشت آخرها بمرض فالج مبتلا بود چون
پیک اجلش در رسید دوم صفر المظفر سنه ۱۱۱۵ یکهزار و یکصد و پانزده جان شیرین تسلیم حق نمود در جوار
آستانهٔ حضرت خواجه صدر الدین معمار جامع مسجد متصل نربه کدل مدفن یافت راقم حروف در صغر سن
ببعض تقریبات آمد و رفت خدمتش داشت و زیارتش بسیار کرده امیدوار برکات نظرش مانده **حضرت
شاه محمد فاضل قادری** نسب ایشان بحضرت غوث الاعظم قطب العالم شیخ السموات و الارضین
میرسد بدینصورت شاه محمد ممدوح ابن سید عبد الله ابن سید محمود ابن سید عبد القادر ثانی ابن سید عبد الباسط
ابن سید حسین ابن سید ابی صالح النصر ابن سید تاج الدین عبد الرزاق ابن غوث الاعظم رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین اوائل ایشان تفرید و تجرید بود بحدیکه خطرهٔ تناکح و توالد بر خاطر مبارکش گران مینمود
پس بمصداق آیه کریمه فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ متاهل گردیده در هزار و نود و
دو بکشمیر رسیدند قریب صد کس از اهل و عیال و خادمان و مسافران در سایه عاطفتش میگذرانیدند
گویا مقتدای ارباب توکل بود که از صد تا هزار هرچه میرسید در همان زمان بحاضران میرسانیده
گاهی با وجود مدیونی و احتیاج عسرت اولاد و ازواج چیزی ذخیره نکرد و هرچه از قوت و کسوت مردم
مسافر و صادر و وارد باخبر بود وقت رخصت خرچی بقدر منزلت و مرتبه مسافر در رعایت او
تحمل وظیفه خواران جاهل عالم نوی میفرمود که موجب عبرت زمانه می شد تا تحمل ایذای یار و دوست
و اهل حقوق و سائر مردم چه رسد حضرت مرشد مرادی ربط خاص با ایشان داشتند و حکایات
غریبه از بزرگی ایشان مذکور میکردند میفرمودند که تجربه کشاه ممدوح استفسار حالات باطنی ایشان
از جناب مرشد برحق کرده شده بود و بعد از مکاشفهٔ احوال ایشان این فقرات را بقلم آوردند

چند نوبت از احوال شریف سیادت پناه وحقائق آگاه شیخ محمد فاضل استفسار نمودند مخدوما نقوی و استقامت
و توکل ایشان دلالت بر بزرگی ایشان دارد ازین قلیل البضاعت احتیاج استکشاف نبود والله مع
المتقین لیکن چون استفسار شما مکرر دریافت مکرراً صفحهٔ باطن ایشانرا تصفح وتفحص نمود چند چیز مفهوم
گشت اولاً باطن ایشانرا منور و متجلی بکمالات علیه طریقت یافت و فنای وجود و نفی صفات وجودیه مفهوم
شد ثانیاً فنای نفس که نزد مشائخ کرام اعتبار تمام دارد منکشف گردید ثالثاً عنایت غوث الاعظم بلکه
انتساب ظاهری نیز هویدا گشت رابعاً این بیت حسب حال ایشان یافته **شعر** چون بدانستی که ظل
کیستی ٭ فارغی گر مرده وگر زیستی ٭ وبعضی امور دیگر هم بود اما تا وقت کتابت وفا نکرد والله اعلم دیگر
فقیر در دعوات ترقی ایشانست وهم از خدمت ایشان امیدوار دعای حسن خاتمه است تم کلامه الشریف
و چون حضرت مرشدی مرتبه سوم در سرهند بملازمت پیر بزرگوار خود رسیدند مشافهه فرمودند که در
حین روحانیت حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه لفظ یا ولدی نسبت بایشان شنیده شد کما ذکر
والله اعلم و حضرت مرشدی میفرمودند که خدمت شاه ممدوح روزی فرمودند که مرا وقتی وحالی بود که
با وجود کبر سن در صورت طفل شیر خواره که بر دستها گیرند ظاهر میشدم و باز عود بوجود اول مینمودم
وگاه در آب در ایام زمستان بدعوات مشغول می شدم وآن جامهای تر بر بدن خشک می نمودم و در
ایام تجرید در راههای مخوف تنها میگذشتم و تعلق خادم و زن و فرزند کوه قاف می دانستم علی هذا القیاس
احوال ماضی بیان میفرمودند فروتنی وجود و سخاوت و فنای ایشانرا احتیاج بیان نیست که عیان بود
چون عمر مبارکش از شصت متجاوز شد مرض موت عارض جسم گردیده رخت بدار البقا کشیدند کان ذلک سبع
عشر من جمادی الاولی ۱۰۶۰ﻫ روز چهارشنبه آخر روز بقبر رسیدند **ریاضت و تقوی دستگاه**
بابا عبد الله زاد و بود شان از پرگنه اولر از موضع لاری یارست چون ذوق خداطلبی دامن زن آتش
درونی او شد در خدمت حاجه بابا خلیفه حضرت بابا نصیب رسید و مراتب سلوک را بتقدیم رسانید میگویند
که در صغر سن حضرت بابا نصیب را هم دیده است امردی درویش و آگاه و طالب علم و مرتاض و ذاکر بود و بر
سنت سنیه مشائخ خود در گرد و نواحی شهر و قری امر معروف می نمود و بنای مسجد و پل و غسلخانه می فرمود
و اظهار مسئله و افشای سنت میکرد و مردم قری را از کفر باسلام می آورد و از اسلام بصلاح می برد و
مردم به خواهش و آرزو ده بده خانه بخانه میبردند و قبول نصیح و نصائح میکردند آخرها جذبی بهم رسانده
گاهی متغیر شده بشهر کمتر می آمد پرسیدند که بشهر چرا نمی آئی گفت از دست طالبعلمان صوری میترسم که مبادا
از زبان من کلمهٔ مختلف برآید مردم از ایشان نقل تصرفات و اظهار کرامات بیما بینند در وطن خویش در مکان

عمل در دامنه کوه بر سر چشمه تکیه ساخته و بنای مسجد نموده با جمعی آنجا بود و گذری فرحت بخش و مسرت
افزاست بهمین دستور در مواضع متعدده تصرفات نموده مؤید دین متین بوده و تائید اسلام می نمود
بعد از چندی در همان سمت بانی ایام حیاتش بآخر رسید در سنه [illegible] شربت کل نفس ذائقة الموت
چشید بعالم بقا رفت رحمه الله رحمة واسعة **ایبه بابای راینواری** از یاران خدمت بابا نصیب است
و چون بابا در صغر سن بوی برحمت حق پیوست بخدمت او نیز بابا تربیت یافته او خلیفه خدمت شیخ داود
خاکی علیه الرحمة بود در پرگنه گروهن آسوده است و این ایبه بابای بعد از مرشد خود مدتی زیسته مردی بر قدم
تفرید و تجرید بود و پاکیزگی بغایت دوست میداشت چه در لباس و چه در مسکن مدتی درین وضع بکمال خدا
پرستی بسر برده در همان محله راینواری مدفون یافت برادرش دولت بابای نیز بر نمط او بود و مرید خدمت
علی محمد قادری شده نیز همانجا مدفن یافت و این ایبه بابای مرید علی شیخ نام در موضع اوین
از پرگنه وهی داشت و از معتقدان متجاوز بر قدم تفرید و تجرید و صیام و ترک حیوانی و ضبط اوقات مستقیم
بود حضرت مرشدی از و نقلها میکرد بعد از چندی در سنه [illegible] رحلت نموده در صحن خانه مدفون شد رحمه الله
تعالی رحمة واسعة **بریاضت و تقوی شعار لاله ریشی بابا و ایبه ریشی عرف تهک ساکن موضع**
کنه موه از مریدان نبکه ریشی بابا اند که منسوب بخدمت خواجه مسعود پانپوریست و تکیه اش در مقام ایشان گیل اندر
کشاره و دیار هاهیت که مرجع مردم زعفرانست مردم صالح و عابد و مرتاض بودند و بر قدم تجرید و تفرید و ترک
اللحم و صائم الدهر کم پوشش و کم خور روزی خواجه علی سود بملازمت ایشان رفته اوضاع پسندیده
ایشان قبول خاطرش افتاد و طریقه ایشان قبول نموده بیک صحبت ایشان ترک زن و فرزند داده قید متابعت
ایشان در پای هوس انداخت تا حیات لاله ریشی بابا در همان ده می بود و چون رحلت نمود برادرش ایبه ریشی
بابا در محله چهه بال آمده عمارت تشنگ بنشت یورا خریده در آنجا سکونت اختیار فرمود و چیزی نقد که حاصل روزگار
قبل از فقیری بود ماده توکل تو ساخته در یک خانه با این خادمی میگذارنده صبیه های که داشت در دست همکنان
خود آنها را تزویج نمود و مراسم اخلاص لوازم مریدی و خدمت مالی و جانی نسبت بایشان بجای آورد و
چون رحلت نمود مقبره به تکلف برای مرشد تعمیر نموده در جوار آن مسجد خمس الاوقات نیز بنا نموده
است قریب چهل سال آنجا سکونت داشت و بر قدم تفرید و تجرید میگذرانند و شغل باطنی هم می پرداخت
بعد از چندی رحلت یافته در همان مقبره آسوده گشت رحمهم الله تعالی رحمة واسعة **حضرت**
بابا عثمان قادری آنجناب خلف و خلیفه والد بزرگوار خود بودند یعنی ولایت مرتبت حضرت بابا
حاجی محمد قادری اند و مجمل احوال این حاجی بابا سابق مرقوم شد لختی از ان برای حفظ سررشته سخن باز

مجدد امر قوم میشود ایشان از قبیلهٔ کانجوها کر از سوداگران معروف کشمیر اند بوده از صغر سن میل بصلاح داشته وگاهی متاهل نشده و در آن ایام که جناب سید السادات مفیض البرکات شاه نعمت الله قادری کشمیر را بوجود شریف خود مزین فرمودند خدمت بابا حاجی محمد توفیق یافته در سلک ارادت حضرت ایشان در آمد و این شاه نعمت الله از اجله حضرات قادریه بوده و در علم ظاهر و باطن امتیاز تمام از اقران داشته مکاتیب عروة الوثقی قطب الاولیا حضرت شیخ محمد معصوم سرهندی فاروقی قدس سره در جلد اول بنام ایشان مرقوم ست بالجمله حاجه بابا سلوک راه باطنی در خدمت ایشان کرده هنگام مراجعت ایشان بهندوستان بخلافت سرافراز شده باوجود مرتبهٔ خلافت چندان به شیخی تن ندادو و بکسب ورع در خدمت والدهٔ ماجده خود میگذرانید و آرزوی طواف حرمین محترمین زادهما الله شرفا بسیار داشته اما خدمت والده را گذاشته راضی بحرکت نبود روزیکه والده اش قضا کرد ایشان را مدفون ساخته برگشته بخانهٔ خود نیامد و از راه کمال شوق راست بخانهٔ خدا روانه شد و دران وقت سن شریفش قریب بشصت رسیده بود بعد زیارت بیت الله الحرام بمدینه سکینه سید الانام علیه الصلوة والسلام رفته و همانجا توطن فرموده واکثر خاک پاک آن قبلهٔ پاکان را بریش خود جاروب مینمود از آن درگاه امت پناه مامور شد که ترا بوطن باید رفت ظاهرا عرض کرد که آرزو دارم که بقیهٔ عمر در جوار فائض الانوار بگذرانم بوساطت امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه خطاب الاشد که بوطن رفته باید که متاهل شود فرزندی که از تو می شود با او کارهاست او را عثمان نام خواهی کرد بدین جهت بوطن آمده تاهل اختیار کرد و این فرزند سعادتمند که بابا عثمان ست بوجود آمد چون به بلوغ رسیده خدمت والد شریفش رحلت فرمود بابا عثمان مشغول به تحصیل علم و کسب صلاح و تقوی بوده و در خدمت خواجه محمد طیب چرخی و خواجه ابو الفتح کلو و غیرهم فرزندان و شاگردان حضرت خواجه حیدر چرخی استفاده علوم فرمود و رتبه اش در علم و ورع و اتباع شرع از سائر اقران افزود و حق تعالی در عمر و کمالات صوری و معنویش برکت بسیار داد و اصلا دل بر تنعمات و تلذذات نفسانی نه نهاد و چون حضرت شاه ابو الحسن برادر کلان شاه محمد فاضل قادری درین شهر نزول فرمودند خدمت بابا رجوع بصحبتش نمودند بلکه رابطهٔ باطنی و معنوی هم حاصل کرد بی تعینی و بی نفسی بکمال داشت و حکایات زهد و احتیاطش را تا کجا توان برنگاشت وقتی خواجه محمد اسحاق جد مرحوم راقم که از نجبای روزگار و برگزیده های پروردگار بود بیمار شده خدمت بابا عثمان را بجهت تلقین استغفار آورده بودند صورت مبارکش را یاد دارم نور مجسم بود مذکورات احادیث نبوی که بر زبانش جاری شد طرفه اثر بخش دلها شد هدیهٔ حضرات که حاضر کردند

قبول نفرمود و گفت که محض بقصد ملاقات این عزیز که از صلحای وقت ست آمدم نیت من خلل می پذیرد واقعهٔ وصالش در ماه جمادی الآخر سنه هزار و یکصد و هفتاده و هفت است مرضی بابا این بود که در محلهٔ قدیم در بلبل لنگر زیر قدم والد بزرگوار مدفون باشد مردم بچه بل راضی نشدند و یک پسر و زوجهٔ ایشان نیز بهمان طرف مائل شدند و همانجا در چچه بل مدفون کردند باین جنایت در همان نزدیکی آتش واقعه شد هم خانهای مردم محله و هم زوجهٔ بابا سوخت و هم پسر گور رجان و خانمان خراب گردید بابا اسمعیل قادری انجاری مردی بود امی اولا در خدمت خواجه حبیب الله نوشهری ارادت کرد اشتغال باطنی گرفت و مدتی بخدمت و صحبت او سرگرم شغل قلبی و تیز رو راه معنوی بود و تقید ریاضات بسیار نمود آخرها بسبب بعض ترددات از انجا جدا شده بصحبت مولانا العلامه خواجه ابو الفتح کلو پیوست و در خدمت او باستقامت ظاهر و باطن نشست مسائل شرعیه و احکام فقهیه را بکمال ذوق و محبت تحقیق می نمود موافق آن عمل می فرمود کشف تندی داشت در جائیکه وارد می شد اگر قوت و فرش حلال و مشتبه می داشت بالقاء و الهام آگاهی می یافت و ازان احتراز می ورزید اول و آخرش بفقر و استغنا گذشت اواخر عهد عالمگیری رحلت نمود و در موضع اچار آسود رحمة الله علیه شیخ حمزه خانیمی انداد و خواجه رفیق سهروردیست مردی با تمکین و تقوی آیین اما شغل علم ظاهر و سائر احوال باطنش شد در علم فقه و حدیث رتبهٔ عالی داشت و کتب مرغوبه از هر فن را بسیار بهوش و تکلف بر نگاشت خالی از درد و سوزی هم نبود به پیری نارسیده در سن شباب رحلت فرمود لااله بابو یه همدانی از مردم موضع چنده باروست که قریه ایست بالاتر از پانپور طلب خدا بهمرسانیده و در خدمت زاهد بابا ناگامور رسید و بسلوک راه معنوی اشتغال ورزید و ریاضات بی نهایات بکار برد و صاحب کشایش شد آثار فنا و نیستی از دیدار نور بارش ظهور مینمود و در صحبت گذران بغایت بی تکلف بود جمعی کثیر از فیض صحبتش بهره یاب شدند و بجایی رسیدند در شهور سنه ۱۱۲۲ هزار و یکصد و بیست و دو رحلت نمود و در مسکن خود آسود شیخ عبد الرشید چکینی قادری از متوطنان وقت بود برای طلب خدا سفر هندوستان اختیار فرمود و بصحبت شاه بدر الدین قادری که از اکابر اولیا بود بهره اندوز شد بعد مراجعت به کشمیر در غارها و کوهسارها اربعینات و خلوات بفقر و فاقه بتقدیم رسانید و داد ریاضت داد آخرها بشهر آمده درون قلعه غاری کنده و جاگاه خود قرار داد بذکر و فکر هدایت خلائق می گذرانید و در میان این حالات بتقریب قصهٔ حسین ملک چادره که در احوال سیف خان گذشت بحضور رسم رفت قریب بنود سال عمر یافته به بیست و نهم

بابا پوری

ذی حجه سنه هزار و یکصد و نوزده سفر آخرت فرمود بعض اصحاب صلاح و تقوی گذاشت ۳۲

تقوی شعار میان محمد هاشم چستی خانیاری رحمة الله تعالی علیه از قبیله سوداگران بود در عنفوان جوانی مسافر شده به پتنه رفته از انجا بخدمت اکسیر برکت حضرت میان یحیی چشتی کشمیری که از قبیله کوتوالان بود و لد میان حسین مرید شد گویند که در خدمت بابا نصیب هم این میان حسین مستفید بود رحمه الله از زبان ایشان بر وفق اشاره شنید که از نصیب تو نیست بر پتنه رو آنجا مومی الیه رفته باز به کشمیر آمد و در خدمت بابا اظهار نمود که من در آنجا کسی را نیافتم فرمودند آنطرف دریا می یافتی اینطرف دریا پتنه است و آن طرف حاجی پور باز رفته در حاجی پور رشاه تمکین نام مردی را دریافت بعد از نظر رد و قبول امر باستقامت نموده بتربیه متوجه شد و معنی بخشید و امر به نکاح شرعی فرمود از انست نتیجه این میان یحیی مذکور القصه میان محمد هاشم بعد از ملازمات مدید از خدمت پیر مرخص شده بوطن خویش رسیده در خانیار توطن گرفت [و براه کار] و اشغال که مامور بود استقامت ورزید بعد چندی تاهل بهم رسانده صاحب بنون و بنات شد و خانه و خانقاه ساخت ۵۴ و اولاد در اصلاح و علم دلالت فرمود یاران اظهار خوارق مینمایند چه در کشمیر و چه در پتنه چون نیک قابض ارواح بسر جانش رسیده در جوار خانه که احاطه نموده بودند مدفن یافت در حدود سنه هزار و یکصد و هژده **بابا یوسف** ورود از مردم صحرا بود عمری در شهر سکونت کرده با مردم شهری محشور شده ظاهر از خاندان حضرت بابا مسعود پانپوری [و] از یاران ایشان نظرے یافته رفته رفته بجذبه کشید مغلوب الاحوال شد اکثر ترک نماز میکرده و گاهی افراط در نماز داشت هر وقت زیاده بر ضابطه نماز ها بجای آورد مردم حمل بر قضاء سابقه میکردند مصدر خوارق هم بود یکباری در محله اش آتش واقعه شد بالای بام خانه رفته دامن بر داشته نشانیدن گرفت هر طرف نشانه آن رسید از انجا آتش فرو نشست وقت رحلت نفسی چند مشتمل مبارکباد که قاعده عروسانست خود موزون کرده حاضران را فرمود که بدستور مجلس عروسان بسرایند در مقبره بابا ادهم شاه آسود **حکیم شاه مجذوب** در جوانی جذبه بهم رسانیده و سکونت در محله از محلات حول بالا تر از حویلی محمد سلیم کاشغری اختیار نمود صاحب جذبه قویه بود و گاهی به تعرض غرضمندان خبر از حالات مستقبله هم میداد با ارباب علم و اصحاب معنی صحبت به هوش میداشت و اکثر بمردم عوام حرف باشاره و کنایه میزد از انجا اصفیای مدعا می نمودند در شهور سنه هزار و یکصد و سی و سه رحلت نمود در آنجا آسود **یوسف شاه مجذوب** هم در مذکورات کمتر از حکیم شاه نبود در همان نزدیکی ازین عالم رفت مجاذیب دیگر هم در

آنوقت بر منصه روزگار بودند بهمین مقدار اکتفا رفت و بتحریر حالات بعض ارباب سخن پرداخت
محمد زمان نافع برادر ملا طاهر غنی ست اشائی بصحبت شیخ محسن فانی در صغر سن رسیده و بهره ور
معانی از خدمت برادر کلان خود گردیده تا آخر عمر بتدریس و دواوین اشتغال داشت و اعلام سخن گستری برا
می افراشت اینچند بیت از واردات طبعش وقت تحریر به خاطر بود **بیت** مگیر لذت دنیای شور
شر زده را ٭ مزاج زهر بود نعمت نظر زده را ٭ شنیدم از لب فواره این صدای بلند ٭ که گریهاست
ثمر خنده های بر زده را ٭ قدم شمرده گذارای خیال بیهده گرد ٭ بخانهٔ دل ما راه نیست سر زده را ٭
وله بخرامی بهر قتلم مرحبا میز سیدت ٭ جان فدا میز سیدت سر مزد پا میز سیدت ٭ پیکرت راه
تار و پود جامه سطر سیاه شد ٭ از شمیم گل قبای ته نما میز سیدت ٭ میکشی و بازمی پرسی شهید کیستی ٭
این غلط اندازی و بازی بما میز سیدت ٭ همچو می از پردهٔ زنبوری جام بلور ٭ چهرهٔ سازیهای
رنگین از حنا میز سیدت ٭ پیر گشتی نافع اکنون ها کسان شب تا سحر ٭ خرمن ماهی در آغوش دو تا
میز سیدت ٭ ظاهر واقعه نافع در هزار و یکصد و نوزده شده است **میرزا داراب جویا** پسر ملا مراد است
صاحب سخن و معنی یاب بود و در فن سخن پردازی تتبع مرزا صائب مینمود با محمد سعید اشرف و ملا
علی رضای تجلی صحبت داشته این هر دو شاعر مذکور مشهور همراه ابراهیم خان بنوبت در کشمیر آمده
و از استادان او بودند مرزا داراب از شعرای عهد خود امتیاز داشت و صاحب دیوان فصاحت
بیان ست درینوقت این چند بیت از حافظه بر صفحه تحریر برآمد **قطعه** عین دریای وصالست
بهر چشم زدن ٭ چون حباب آنکه سودائیش بود در سر او ٭ می توان یافتن از نالهٔ قمری که مدام ٭
آتشی هست نهان در ته خاکستر او ٭ دل جویا نخورد زین غزل آرای آب ٭ منقبت سنج بود
خامهٔ مدحتگر او ٭ شاه مردان جهان آنکه زبان قلمم ٭ زین دو مطلع شده پیوسته ثنا گستر او ٭ بد و عالم
ندهم ذرهٔ خاک در او ٭ عالم دهر که در وحمله نگرد سر او ٭ هر که شد تاج سرش خاک در قنبر او ٭ بر
فلک نازکشد بلکه به بالا نز او ٭ بعد قنبر ز غلامان علی نتوان است ٭ کس نیارد دگری بود جز او
همسر او ٭ مرتبه اخیر که ابراهیم خان ناظم بود قرب بسیار داشت مرزا داراب در شهور سنه هزار و
یکصد و هژده سفر گزین عالم آخرت شد چون در مرتبه بعض اکابر اهل سنت و جماعت بمحتمل
گوئی شوخی کرده چنین گفت **بیت** بر سرش گل باو گر ز آتشین ٭ بر تنش نار جهنم نور باد ٭ در
هنگام رحلت مرزا بعض شعرای سینه هم در تاریخ وفاتش جواب ده شد ند چنین شوخی کردند تاریخ
رافضی تاریخ جویا بست و هفتش بود کم ٭ چونکه گر گردند او را گشت تاریخش درست ٭ هر چه عوض

وارد گله ندارد کامران بیگ گویا برادر میرزا داراب جویاست مشهورست که شاعری از ایران آمده
بود کامران بیگ بے ادبانه با او برخورد آن شاعر طاقت نیاورده گفت که لعنت بران سامری که مثل تو
گوساله را گویا کرده است دیگرے در صحبت این هر دو برادر وارد شده از تخلص هر دو پرسید یکی گفت جویا
و دیگرے گفت گویا فرمود که تخلص طالب کلیم را هر دو برادر خوب تقسیم کرده برادر زاده کامران بیگ
ست لاله ملک شهید از مردم کشمیر بود در همان وقت او هم راه سخنگوے می پیمود در تاریخ یابی
قدرت خدائی داشت اما این امر را بغایت متبذل کرد و بتقریب تهنیه و تعزیه هر کس و ناکس تاریخ مے
گفت گویا تاریخش بازاری شده بود شعر هم بد نمیگفت این دو شعر او در خزینهٔ حافظه بود بنگارش
رسید **شعر** لام قد من با الف قد تو لا شد ⁂ یعنے که وجودم بوصال تو فنا شد ⁂ در آتشم نشسته
خموش از فراق دوست ⁂ چون غنچه هائے لاله مرا سر بر در گلوست ⁂ ده مجلس فتنهٔ عهد ابراهیم خان را
موزون کرده است از خوش طبعان وقت بود خواجه ضیاء الله دیوانی خلف الصدق خواجه هاشم
ست در اخلاق و اطوار بر پدر خود تفوق بغایت حسن طبع و خوبی اوضاع داشت و اکثر اوقات همت
فقرا را اهلسنت و جماعت میگماشت گاهی میل شعر پردازی هم می نمود این رباعی از وست ⁂
رباعی مردم به حیوان ز یکدگر در پیش اند ⁂ خود را بهتر ز غیر خود اندیش اند ⁂ این بر خر خود نازد و آن
بر نر خویش ⁂ وین مرده دلان زنده بخبط خویش اند ⁂ وقتیکه محتضر شد وصیت کرد که بدستور
اهلسنت و جماعت او را تکفین و تجهیز و غسل نمایند به همان طریق عمل شد حاجی اسلم سالم تخلص
پسر ابدال بت شاست که از اعیان هنود کشمیر بود باتفاق سه برادر دیگر در خدمت شیخ محسن فانی
شرف اسلام یافت و عنان همت را به تحصیل کمالات انسانی یافت بنظر اشعار آبدار گوئی سبقت
از اقران پیش برد و متوجه بهندوستان شد در سلک نوکران شاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه انخراط
بعد جنگ سلطانی به کشمیر مراجعت نمود و بآرمیدگی و همواری وضع و سلامت طبع دلها را تسخیر فرمود
و قبل جنگ شاهزاده را بسیار به تلاش موزون کرده است چون صاحب مآثر عالمگیری آنرا بجنسه آورده
درین نسخه بجهة تطویل دست از تحریر آن باز داشته اکتفا باین یک غزل که در نعت گفته است ابیات ازو وارد
فکر وقادش نمود **غزل** ای اوج برده شرع تو دین قویم را ⁂ پیوند کرده لعل خط مستقیم را ⁂ چون
تاب مه که مظهر انوار مهر شد ⁂ نطق تو تازه کرده کلام قدیم را ⁂ در شش جهت تبسم صبح هدایتت ⁂
روشن نموده معنے خلق عظیم را ⁂ ابر شفاعتت که همه بحر رحمت ست ⁂ تفسیر کرده آیه عفو کریم را ⁂
لطف تو بر سر همه افراد کائنات ⁂ قسمت نموده سایهٔ فیض عمیم را ⁂ شاید بدل شود به هوائے مدینه ات ⁂

آخر مرض موت وصیت کرده بود که بر لوح مزار من نویسید من مات من العشق فقد مات شهیدا ۱۲

از خلاهر سحر ملک آرد نسیم را ÷ از بسکه در ازل شرف بیعت تو یافت ÷ پوسیده دست نور
الهی کلیم را ÷ از امر و نهی شرع بینت دو کفه است ÷ میزان عدل محشر امید و بیم را ÷ لطفت نجات
سالم عاصی است روز حشر ÷ باشد شفاعت تو شفا این سقیم را ÷ سوای این دو جماعه مزبوره جمعی دیگر
بر وساده کمال و تکمیل متکی بودند مثل حاجی حیدر رجد بیلی و ملا فائق و ملا نیش و آذری و ملا ثابت و حاجی بابا
پسر حاجی حیدر که مغنی تخلص میکرد و از میان اقران در لطف طبع و حسن تلاش بغایت ممتاز بود قصه
واقع کربلا را بغایت خوب موزون کرده است چند بیت از آن به قلم می آید بیت دل آتش ز جوش گریه
دریاست ÷ ز گوهر آب را در دل گرهاست ÷ هوا از دود او شد آتشین رنگ ÷ چمن از غنچه لبریز
دلتنگ ÷ چه میپرسی ز خاک پاک طینت ÷ که دارد پاک جهان گرد کدورت ÷ اگر سنگ است آتش در
دل دوست ÷ و گر کوه است دارد ناله را دوست ÷ تو غافل داغ جانکاهی نداری ÷ فروغ شعله آهی
نداری ÷ برا از پرده همچون برق ناله ÷ لباس شعله در بر کن چو لاله ÷ بهارستان داغ و سیل خون
شو ÷ ز جوشش گریه طغیان جنون شو ÷ در اشکی که ریزی در غم آتش ÷ جهان مغفرت باشد سر آتش ÷
بگوشش دل سخن پرواز گشتیم ÷ فروغ شعله پرداز گشتیم ÷ که از باد بروت خصم خونخوار ÷ بود خاموش
شمع ناله زار ÷ تراو دو آتش خاموش ناله ÷ زبان داغست همچون برگ لاله ÷ ز دست فتنه
بیدار در خواب ÷ نمیگردد دیگر دیده ها آب ÷ عیان گردیده در عهد ستمگر ÷ بجای گل فتد در دامن
تر ÷ چو طفل اشک در عالم بدیدم ÷ بجز مژگان سیه پوشی ندیدم ÷ ز بس پیچیدن بر خصم بدخواه
چو داغ لاله در خون شد آه آه ÷ فغان مانند دل در خون طپیده ÷ بجای ناله جان بر لب رسیده
مشهور است که وقت آمدن ابراهیم خان مرتبه اخیر بکشمیر حاجی بابا که رفیقش بود بحضور رفته
و همراه ناظم به کشمیر نیامد و حاجی حیدر پدرش وقت ملاقات با ابراهیم خان گفت که نواب این مرتبه
بی معنی به کشمیر آمدند بنا بر اختصار اکتفا بر همین مقدار نمود و خامه سرعت شمامه توجه تحریر بر حالات
سلاطین نموده ابو النصر قطب الدین محمد معظم شاه عالم بهادر شاه پسر دوم پادشاه
عالمگیر است اجمال احوال ایشان اینست که در هزار و پنجاه و سه تولد یافت از حفظ قرآن و علوم قرائت
و فقه و حدیث و کمالات بی نهایات انسانی حظ کامل حاصل نموده در اوائل سلطنت عالمگیری ترددات
نمایان فرموده مگر به تسخیر بلاد دکن و مهم ایران وقت حرکت شاه عباس ثانی بجانب خراسان مامور شده
در کمال جاه و اقبال بحسب تقدیر لایزال از صحبت رفقای عاقبت اندیش فریب خورده در مهم حیدر آباد
خیال سرکشی بخاطر پادشاه موافقت با والی آنجا بخاطر آورده بحسن تدبیر پادشاه بقید افتاده زیاده بر شش سال

بمحنت و ذلت محبوس زندان تادیب با اکثر اولاد بود بعد خلاصی از حبس بفرمانروای کابل و پشاور
و ملتان و لاهور مامور شده قریب ده سال در آن حدود گذرانیده چون خبر واقعهٔ پادشاه در پشاور شنید
جلوس بر بهندوستان آمده باهتمام شاهزاده عظیم الشان بهادر پسر دوم خزانهٔ بنگاله گرفته بحضور میرفت
و حسن تدبیر خیرخواهی منعم خان دیوان که از لاهور بر جناح تعجیل باکبرآباد رفت لشکرگیری بسیار شده
از آنطرف محمد اعظم شاه بالشکر پادشاهی و افواج خود و پسران که هر همه در بهادری نظیر رستم و داستان بودند
بقهر و جلال و غرور عجبی وارد نواحی اکبرآباد گردید و بر قوت و اقتدار خود بسیار می نازید در اطراف اکبرآباد
قریب باغ دهره محاربهٔ سلاطین اتفاق افتاد هر چند بظاهر غلبه از طرف اعظم شاه بود آخر روز بادی
عظیم از جانب لشکر بهادر شاه وزیده کارزار مردم اعظم شاه معکوس شد تیر و تفنگ که بجانب خصم میزدند
باز بر آنها میگشت در اندک ساعتی بباد فنا رفتند و فتح و نصرت باولیای دولت شاه عالم بهادر ارزانی
شد هژدهم ربیع الاول اعظم شاه در عین محاربه بزخمهای بسیار راه عدم شتافت و تخت و تاج زیب و زینت
بوجود مسعود محمد معظم شاه عالم یافت نوزدهم ماه مزبور جشن عام فرمودند شعرا و فصحا تواریخ عربی و فارسی
بسیار موزون نموده ازان جمله عزیزی از مردم کشمیر خواجه لطف الله نام تاریخ جلوس را چنین یافته واز
نظر گذرانیده مورد تحسین و انعام شد تاریخ قدسیان تهنیت سال جلوس * بشه مرشد کامل گفتند
عرصهٔ جشن شهنشاهی را * محفل خلد شاکل گفتند * سال تاریخ همایون سعید * جشن شاهنشه
عادل گفتند * راقم حروف شاه باخبر یافته پادشاه بر احوال اولاد اعظم شاه و نوکرانش رحم فرموده
همه را مورد الطاف نموده مطلق العنان گذاشت و باریاب ملازمت در حرکت و سکون میداشت
بعد ضبط و ربط امور ملکی آخر سال دوم از جلوس متوجه دکن شده سلطان کام بخش را که با معدودی چند
مقابل شده بود مجروح نیم کشته اسیر کرد و باز بجانب ممالک هند توجه فرمودند و بعد تنبیه کرده بد شکوه
کفار گورو که از اطراف لاهور تا سرهند هجوم کرده باعث خرابی قصبه جات بتخصیص سرهند شده بودند
و طرق و شوارع را مدتی مسدود و موقوف نمودند و باراده سیر کشمیر به لاهور رسید بالجمله نوازش خان
که در آنوقت صوبه دار کشمیر بود وقت عبور پادشاه از پشاور مامور بملازمت باتفاق منصبداران شده
بود عذر کم خرجی منصبداران و مهمات کوهستان نموده تا حقیقت حال بحضور نوشت تا صدور جواب قادم
بر دخول شهر نشد و در عیدگاه گذرانید بعد ورود امر بتوقف داخل شهر شد یکسال در کشمیر بنظامت گذرانید
تغییر یافت در خط ثلث و شعر دستگاهی عجبی داشت این شعر از وست بیت دلم ربوده آن پنجه نگارین ست
کسی که دید ناخنم زند این ست جعفر خان پسر جعفر خان کلان بصوبه داری کشمیر سرافراز شد تا رسیدن

خود خواجه عبد الله ده بیدی را نائب کرد چون خود به کشمیر رسید پای از دایره عدالت و انصاف بدر کشید و
بعض ابواب ظلم و تعدی را بر مردم بکشاد از جمله وقایع که در آنوقت روداد اینست که در زمان جعفر خان عورتی
از اطراف پکلی در کشمیر آمده در محکمه قضا اقرار بصدور کلمه که مستلزم قتل او میشد نمود هر چند عمله محکمه اندرای
حد نمودند راضی نشد و بقتل رسید در همین سال نعش اقضی القضات قاضی جنید معروف به قاضی خان که در
آخر عهد عالمگیری و اوائل سلطنت بهادر شاه باستقلال و اعتبار تمام قضای حضور با نصرام رسانیده
و بمرض اسهال قضا کرده به کشمیر رسید و در باغ مدفون شد مردم عوام بسبب ظلم کسان جعفر خان بستوه
آمده خانهای بعض پیشکارانش را سوختند و تاختند خان مزبور اکثر بشرب خمر مبتلا بود و بسبب افراط آن
از آزار مند شده در بمگلی دوسه روزه نهال حکومتش که در عرض یکسال و سه ماه کشید صرصر خزان مرگ وزید
از بیخش برکند جان جعفر خان به جحیم تاریخ شد نعش او را امانت گذاشته آخر به هند بردند عارف خان
معروف به قاضی محمد فاروق نبیره عارف خان کلان را متصدیان شهر بعلاقه دیوانی نائب صوبه کردند
ابراهیم خان که ناظم کابل و پشاور بود و بخطاب علیمردان خانی مخاطب گردیده از انتقال جعفر خان
مرتبه چهارم بصاحب صوبگی کشمیر سرافرازی یافت درین اثنا طبل عمرش دریده شد آواز فرو نشست
و رخت انتقال بعالم دیگر بربست و عارف خان مزبور بنیابت نظامت تقدیم میرسانید نواز شجاعان
باردوم خلعت صوبداری پوشید عارف خان دیوان صوبه که از دیانت و عملی نائب خان مزبور شده
بود به نظم و نسق پرداخت بنابر کمال دیانت و حسن خدمت عنایت سلطانی او را به خطاب امانت
خانی بنواخت اوائل سال بیست و سوم هجری نظامت صوبه از نواز شجاعان تغیر شد از جمله وقایع
که درین یکدو سال بظهور رسید یکی حادثه سیلاب است که بسبب کثرت بارش طغیان شدت کرده
اکثر خانها و مزروعات برهم خورد و اواخر سال در تابستان حادثه آتش از محلات بازار صرافان کدل
تا محله بلچر و اطراف آن قریب ببیست محله زیاده بر سی چهل هزار خانه سوخت بالغرض بحادثه آب و
آتش عالمی با خاک یکسان شده برباد فنا رفت عنایت الله خان که در حضور خانسامان بود صوبداری
کشمیر تقرر یافت باین جهت نیابت امانت خان که از اقارب قریب و معتمدان عنایت الله خان
بود استحکام گرفت از جمله وقایع که در آن هنگام رو داد یکی واقعه قتل خلیل بیگ کرده است
که بتقریب اعلان رفض و بسبب شورش عوام بحکم قاضی محمد اکرم نائب قاضی شده بود دیگر عوام
شورش و هجوم زیادی بر خانه سودرش داس که بعلت پیشکاری جعفر خان مصدر بعض جرائمها شده
بود کرده مشار الیه مضطر شده در معدله نائب ناظم بر دست خواجه نور الدین محمد آفتاب نقشبندی

۱۱۱۵ھ [illegible] ھ ۱۱۲۰ [illegible] الاسلام [illegible] است

ھ [illegible] [illegible]

با فرزندان بشرف اسلام شرف اندوز گردید در ماه شوال سال مزبور خان مزبور در کمال عروج و اقبال
بمرض چند روز بعالم بی زوال رفت و نیابت صوبه بمشرف خان که میر نعمت الله نام داشت و داماد عنایت
الله خان بود تعلق یافت مشرف خان مزبور سه چهار ماه به نیابت صوبه اشتغال نموده اما در امور
ملکی بسیار بی پروائی نمود در بیولا نوزدهم محرم سنه هزار و یکصد و بیست و چهار واقعه وفات پادشاه
رو داد شاه عالم بهادر بسیار رحم دل و صاحب جود و احسان بود و مستعد آمدن به کشمیر بود
و احکام مرمت و طیاری دولت خانه و باغات پادشاهی صدور یافته هفتاد و یک سال عمر داشت علم
احادیث را بسیار ورزیده بود آخرها تذبذبی در مذهب بهم رسانیده در فکر پیش بردن مذکورات بحث و
تفصیل افتاد در همان ایام براه آخرت شتافت پنج سال یک ماه سلطنت کرد چهار پسر شایسته
گذاشت یکی سلطان معز الدین المخاطب بجهاندار شاه دوم سلطان عظیم الدین المعروف
بعظیم الشان بهادر سوم سلطان رفیع القدر مشهور برفیع الشان بهادر چهارم سلطان
خجسته اختر ملقب به جهان شاه بهادر بعد فوت پادشاه هر چهار برادر قابو جوی یکدیگر بودند
آخر الامر جهاندار شاه با دو برادر خورد متفق شد هشتم صفر شاه عظیم الشان را که در دولت و جاه و تدبیر و
کاردانی و رسائی و جمع خزائن از همه فائق بود از میان برداشت بعد رفع تردد بحسن سعی امیر الامرا
ذو الفقار خان میر بخشی پادشاهی کار دو برادر دیگر هم ساخت همگی بیست روز بعد فوت پادشاه
هر کدام ازین سلاطین زاده‌ها که از اولاد و احفاد زیاده به سی کس بودند فرصت حیات یافته در عرصهٔ
دو سه روز قضا و قدر همه را در ورطه هلاکت انداخت بعد کشته شدن اکثری و حبس بعضی السیف و
بر سریر سلطنت متمکن شد امیر الامرا را که میر بخشی بود وزارت کل تفویض نمود و پدرش آصف الدوله
معروف به اسد خان را وکالت مطلق داد لقب خود ابو الفتح جلال الدین جهاندار شاه پادشاه غازی و
نام پادشاه مرحوم خلد منزل قرار داد عنایت الله خان ناظم کشمیر مامور بمکان خدمت شد
از تغیر او پسرش هدایت الله خان را که در عهد خلد منزل نیابت وزارت مخاطب بخطاب وزارت
خان بود بخدمت خانسامانی حضور نواختند و مخاطب بخطاب سعد الله خانی ساختند عنایت
الله خان اواخر ربیع الاول سنه هزار و یکصد و بیست و چهار به کشمیر رسید و هشت و نه ماه بضبط
و ربط صوبه گذرانید در وقت نظامت او اکثر خدمات صوبه باقارب او تعلق داشت در عهد او
محمد مظفر که از نوکران سلاطین پکلی بود بعد برهم خوردن آنها تسلطی حاصل نموده متصرف موضع
دراد کرنا که از تعلقات پرگنه کامراج است گردید چون این هر دو ده در جاگیر صوبه داری بود عنایت

حد جد راجگان کمبو باستنده مظفر آباد

الله خان مردم خود و افواج پادشاهی را برای تنبیه و دلاسای مردم غنیم تعین کرد در همین اثنا انقلاب
سلطنت رو داده کار ناتمام ماند و محمد مظفر غلبه کلی حاصل نمود در ایام تردد انقلاب سلطنت خبر آمد که
صوبداری از تغیر عنایت الله خان می آمد و در کوهستان رسید عنایت الله خان با وجود تشتت خاطر
که در آن وقت بسبب کشته شدن سعد الله خان پسر رشیدش و برهم زدگی مقدمات خود بغایت داشت ثبات
قلب و استقامت مزاج را کار فرما شده او را باطل داشته مردم خود و افواج پادشاه را در باره مولہ برای
مدافعه او فرستاد و این امر را اصلاح وجود نداد چون سلطان فرخ سیر پسر دوم عظیم الشان مرحوم که در عهد
خلد منزل ناظم بنگاله بود بدعوی وراثت خروج نمود بحسن سعی و خدمت و جانفشانی سادات بارهه قریب
باکبر آباد رسیده جهاندارشاه بعد انهزام پسرش سلطان اعز الدین خود متوجه شده در اکبر آباد جنگ
سلطانی پیوسته خان جهان بهادر کوکلتاش که میر بخشی بود و بجهته مصاهله امیر الامرا گشته شد و امرای دیگر
بتخصیص رگ و پی بجانب امرای سلطان فرخ سیر درست کرد و دیده و دانسته در امر محاربه مداهنه
نمودند از یکجهت دست عظمی در لشکر جهاندارشاه رو داده شاه مزبور محیر و مشاهده قتل خان جهان بهادر
رو به هزیمت نهاد و راست بشاه جهان آباد در خانه اسد خان آصف الدوله رکن السلطنت رسید
متصل آن امیر الامرا پسر آصف الدوله نیز آمد برای رفاقت پادشاه به پدر محرک شد پدر صلاح کار در رفاقت
جهاندارشاه ندانسته شاه را نظر بند گذاشتند و سلطان فرخ سیر بی مانعی در اکبر آباد جلوس بر تخت
سلطنت نمود والملک لله المعبود ذکر حضرات سادات و علما و مشایخ که از اواخر عهد عالمگیری تا ابتدای
جلوس پادشاه محمد فرخ سیر در کشمیر رحلت فرموده اند شیخ عبد الرحیم هندو بود از قبیله چوه در بیابان
و تجرد با برکت شیخ نجم الدین معروف به بنجی ریشه بابا مشرف باسلام شد باز ترک اوضاع دنیاداری
نمود تعلیم و تلقین یافته سالها بر آن استقامت داشت تا آنکه از بابا رخصت یافت قریب مدت چهل سال
بر طریقه خود مداومت کرد کفر قدیم زیر پای خود نموده بنای اسلام و مسلمانی را استحکام داده بغربت
و انزوا بسر می برد چون متاهل شد جا در رینواری ساخته و اولاد بهم رساند و مقبره قبل از موت بر لب آب
در جوار آستانه میان نانک مجذوب بنا کرده آنجا می بود میگویند که آخرها از خدمت آخوند ملا شمس الدین نوشهری
کبروی نیز نظری یافته بود و بهره این طریقه علیه گرفته قید سکوتش مابین عصر و مغرب لازمه دفت داشت
مردم مخلص عجب بنقل واقعات و کرامات ازیشان می نمایند در ماه شوال سنه ۱۱۲۰ در مقبره مذکور شربت
کل نفس ذائقة الموت چشیده بیاسود رحمه الله تعالی رحمة واسعة مشیخت پناه سید حسین بکلی کبروی که بیک
واسطه از خلفا برجسته حضرت میر محمد خلیفه بود صاحب ریاضات شاقه و حالات عالیه در زمان سابقه هم بکشمیر آمده

نسبت به بنجی ریشی

[illegible]

نسبتا بجناب حضرت سید علی همدانی منسوب شده

است بعد آن بحرمین محترمین رسیده و مناسک حج ادا نموده و مشیخت و ارشاد جمعی از طرایف وطن خود داشته در شغل خود کامل و سرگرم باطن و مضبوط الاوقات و قاری الدعوات بود شاه عالم بهادر شاه در خدمت او اخلاصی بهم رسانیده بعد مدتی مدید در ماه شعبان سنه ۱۱۲۲ در کبر سن باز به کشمیر آمده دو ماهی ماند بعد که پادشاه مذکور در وقتیکه پادشاه رفته از انجا بیمار شده بوطن آورده اند و در انجا رحلت نمود در سنه ۱۱۲۲ اکثر اعزه که بهره ور در صحبت و خدمتش شده اند از کمالات باطنی ایشان حکایت عجیبه مذکور دارند میگویند که صاحب رموز و مکنون بودند بتصرفات غریبه داشتند و حسن خلق و نیستی و شکستگی و دید قصور بوجه اتم با ایشان بودند شیخ محمد مراد فرینقی از احفاد حضرات خواجه رفیق اشائی است که ذکرش گذشت باوجود عنوان درویشی و کسب باطنی ذوق تحصیل علم بهم رسانیده از فضلای وقت خود استفاده نموده شهرهٔ تامی از علم منقول حاصل فرمود و کتب را بهوس و اخلاص بسیار درست کرده غیر از صحبت کتاب و اهل علم و کمال کاری نداشت خالی از ورع و تقوی نبوده در عین جوانی در گذشت و اولاد صغیره را گذاشت مرزا حیات بیگ از مریدان معارف آگاه شیخ محمد ست برین تقدیر بیک واسطه منسوب بارادت خدمت غفران مرتبت ولایت و عرفان منزلت شیخ آدم بنوری بود قدس سره ایشانرا هم دیده شیخ آدم از خلفای رشید حضرت مجدد الف ثانی قطب ربانی شیخ احمد سرهندی اند رضوان الله علیه این حیات بیگ بعد از انکه نظرے ازان بزرگوار یافت و واقف طریقه شده و استقامت نمود در کشمیر رسیده بمنصب قلیلی گذرانیده مستقیم طریقت و مروج درویشی شد صحبتش خالی از تاثیری نبوده خوش اوقات بود و صاحب کشایش و از اهل فنا و نیستی و فارغ بود مؤدب و واقف کار و طریقت شعار حرف توحید هم بقدر استعداد بیان می نمود و در طے درجات تقوی می گذرانید و جمعی را بهدایت رسانید از صحبت اغنیا غافل مجتنب و مستغنی بود علو همت داشت در حالت افاده و ارشاد بود که پیک اجلش در رسید در سن هشتاد سالگی بدار البقا بشتافت دوم ذی حجه سنه ۱۱۲۰ و در باغ حسن آباد که خریده خودش بود مدفون شد حنور پور او میر محمد هاشم مردے بود بدل آشنا و خوش صحبت و باعزت و بحجاب آشنا بود سیادت پناه فضیلت دستگاه میر محمد افضل از اولاد سیادت و حقیقت دستگاه سید میرک اند بدو واسطه و ایشان معروف و مشهور اند و هم صحبت شاه و گدا و اجداد این بزرگوار در زمان شاه سکندر درین دیار آمده مسکن در محله بلارته گرفته بهمانجا مدفن هم ساختند نام جد ایشان میر احمد بود از قبیله ایشان جمعی بموضع رتنی پوره سکونت اختیار نموده و هم آبا و اجداد ایشان آنجا آسوده اند و بسیادت معروف اند خدمت میرک میر بعد فوت والد خود میر شمس الدین

فقر صوری بسیار داشت و مرتبهٔ اویسیه مربی او شده بتوکل و استقامت گذرانید و دران
اثنا رسل و رسائل از شاه نعمت الله قادری بایشان رسید صاحب حال و معتقد اشد خدمت
شیخ داؤد خاکی معتقد سیادت و ولایت ایشان بود و در کتب خود ایشان را باوصاف ولایت و سیادت بسیار
ستوده و این میر محمد افضل با وجود کمالات موروثی در خدمت سیادت پناه شاه ابوالحسن قادری آمده همانا که
دست بیعت هم داده و دو مصحف هدیه نموده و در متابعت سنت جد امجد خویش علیه افضل الصلوات
والتسلیمات سعی زیاده داشت بصلاح و تقوی آراسته هنری و خانه نشین بود و کتابت کلام الله میکرد
وازان قوت حاصل میفرمود و بسیار متورع بود و سیادت ایشان و سیادت سید برخوردار درین شهر
متعارف است ممدوح الیه در شهور سنه ۱۱۲۳ قضا نمود و در جوار آبا و اجداد خویش بیاسود رحمهم الله تعالی
رحمة واسعة ملا عبد الرزاق کوجواری معروف بشاه جیو در صغر سن نظری از خدمت خواجه حیدر
چرخی یافته بود و بعد تلمذ در پیش فرزندان و شاگردان او کرده بهرهٔ موفور از علوم عقلیه و نقلیه یافته
به تعلیم و تعلم میگذرانید و حتی المقدور در ورع و تقوی میکوشید بعضی را عقیده اینست که میل کلی بمذهب
شافعی داشت بلکه عامل آن بود و اکثری میگویند که بنابر شدت احتیاط گاهی بعض اعمال شافعیه
مباشرت می نمود از بسکه عمر بسیار یافت قریب بنود سالگی رسیده بود راقم حروف هم بکرر بدیدار
سعادت آثارش فائز شد یکباری در ملازمت حضرت مرشد مرا دکه بعیادت مرض اخیرش رفته بود و نیز دیده
در شهور سنه هزار و یکصد و بیست و دو یا سه رحلت فرمود مولانا محمد عابد فاضل منقول و از معقولات
بهرهٔ وافر داشت عالم و عامل و متورع کامل بود و عمر با نزوا گذرانیده و هرگز تن بصحبت اغنیا نداد
احتیاط در معاملات بسیار داشت بعد تقسیم خانه با شرکا درخت امرودی بحصه او آمده تحقیق از باغبان کرد
که نهال این درخت از کدام باغ بود بمالک که بیوه زنی بود پیغام کرد که بهای درخت بگیر دیا بجنس مرد او
درخت را به جنس خواست بی تحاشی برید و داد و استرضا نمود ازین دست حکایات ورع او بسیار
منقول است زیاده بر هفتاد عمر یافت در شهور سنه ۱۱۲۲ رحلت فرمود مکرر بدیدار پر نوربارش شرف
اندوزی حاصل شد رزقنا الله من برکاته ملا عنایت الله چه او در وقت خود از میان فضلا
امتیازی داشت در تحصیل علوم در خدمت فضلای وقت بسیار بگمنامی و فراغت و آزادگی بسر میبرد
چون اجل موعود متقاضی او شد در شهور سنه ۱۱۲۳ گذشت قاضی عبد الکریم از قبیلهٔ چه او هاست
والده اش کریمهٔ مولانا یوسف کاو است تحصیل اکثر علوم در خدمت مولوی ابوالفتح و اقران ایشان کرد
بپایهٔ مولویت رسید و بمعسکر عالمگیری رفته مدتی گذرانیده از تغیر قاضی یوسف به منصب قضای

کشمیر سرافراز شد قریب بمدت بیست و چهار سال نفاذ امر قضا بکمال اقتدار و استقلال کرد خالی
از صلاح و تقوی و شب خیزی نبود از مقدمات واردات قضا اکثر گریه می نمود و اواخر عهد عالمگیری از خدمت
قضا معزول شد بالکل بعبادت و استغفار نمود و در همان یکدو سال در گذشت **مولا ملا محمد محسن** کشو از خدمت
ملا محمد امین کانی و فضلای دیگر کسب علوم نموده در اندک زمانی بر اقران فوقیت بهم رسانیده خصوصاً
در علم معقول ملکه مولویت حاصل کرد در عهد خود معقولات را بدقت و تبحر درس میگفت و صحبت و
درس او فیض عجیبی داشت کم کسی از خدمتش بی بهره ماند بر اکثر کتب خصوص مطول و هدایه حواشی و تعلیقات دارد
امروز انتساب اکثر طلبه علم که بمرتبه افاده رسیدند بواسطه بجناب ایشان است از خدمت آخوند ملا نازکی
شغل باطنی هم یافته بود در سن هزار و یکصد و نوزده هنوز بعمر پنجاه نرسیده بود که در گذشت و در محله تاشخوان
در مقبره حضرت میر سید محمد کرمانی که بالای خطیره حضرت ملا نازک است مدفون شد **ملا محمد اشرف** نقشبند
از احفاد حضرت خواجه حیدر است خلف الصدق خواجه محمد طیب بود که از اولاد بلا واسطه حضرت خواجه است اجود
طبع و وقت ذهن استقامت مزاج بسیار داشت بعد تحصیل علم از بزرگان خود در خدمت مولانا محمد محسن
که ذکرش مرقوم شد تلمذ نمود و تحصیل علوم دقیقه و غریبه فرمود و بسیار تبحر حاصل کرد و تصنیفات رائقه در علم
قرات آورد و شیعه و بعضی فنون نمود و بمحاوره و بلاغت کلام در تصانیف از اکثر اقران ممتاز و مستثنی
ست در آغاز سن کهول در شهور سنه ۱۱۲۰ رحلت نمود **ملا کاظم** چه او از بنی اعمام قاضی عبد الکریم است
تحصیل علوم ضروریه نموده بدرس اشتغال داشت متورع بسیار بوده المصلا اتفاقی بمردم روزگار منیفر بود
میل انقطاع و انزوا اکثر میکرد خالی از فیضی و زهنی نبود در اوائل عهد بهادر شاه در سنه ۱۱۲۰ در گذشت
قاضی حیدر قاضیخان از قبیله بچانست و در صغر سن موفق به تحصیل علوم شده اکثر در خدمت مولوی
عبد الرشید زرگر تلمذ نموده با وجود عسرت شدید که دران ایام داشت همت بر تحصیل علوم گماشت و بجد
و کد بلیغ از متبحران اکثر علوم شد و بانقلاب روزگار مفارقت وطن اختیار نمود به لشکر عالمگیری
رسید و آشنائی بسیاد تخان صدر الصدور بهم رسانید رفته رفته آوازه دانشمندی او بمسامع پادشاه
عالمگیر رسید و باریاب ملازمت پادشاهی شد داکثر در مجالس تحقیق مسائل شرف حضوری می یافت
و چندی به تعلیم و استادی پادشاه زاده عظیم الشان بهادر و چندی به قضای شاهجهان آباد مشغول بود
آخرها که برفاقت پادشاهزاده مذکور در بنگاله خدمت قضا به تقدیم میرسانید قریب یکسال بااین امر
بکمال اقتدار اشتغال نمود ماموری بقضای حضور گردید افضی القضات شد بانتقال از انجا به جهت قضای
حضور شد و بحضور رسیده در همان اثنا واقعه پادشاه عالمگیر بمیان آمد و در دور بهادر شاهی هم قریب

قریب سه سال باین منصب کامیاب کام روا بود در اوائل سنه هزار و یکصد و بیست و یک بمرض اسهال تحقیق شد نعش او را از دکهن بکشمیر آورده در باغی که بیرون شهر داشت در بچه پوره مدفون گردید چنانچه در اوراق بالا به قلم آمد دیگر از عزیزانیکه درینوقت تفصیل هر کدام موجب تطویل است از انجمله خواجه باقی قادری ساکن درون قلعه وقت ملاقات راقم قریب نود عمر داشت مرتاض بود و مغلوب الحال در هزار و یکصد و بیست و دو در گذشت دیگر شیخ مومن سهروردی پوته گام پوری عزیزے صاحب کشایش و حالات بود همانجا آسوده دیگر خواجه مومن اسلام آبادی صاحب جذبه و استغراق دیگر ظفر بابای همدانی نبیره حضرت شاه قاسم حقانی عزیزے بزرگ نیش مضبوط الاوقات صاحب تمکین و موفق بعبادات و تارک صحبت ارباب دولت دیگر بودی شیخ عزیزے مرتاض و مستقیم از مریدان شیخ یعقوب سهروردی چچه بوا امثال اینها جمعی که ابراد همه فرصتی و دفترے باید و از علمای حافظ حبیب الله که در محله جبالله می بود مرد عالم باعمل و ملا ابوالحسن قاضی ساکن کاوه داره خلف ملا محمد امین قاضی فاضل متورع هر دو عزیز بهفتاد رسیده و لذت علم و عمل چشیدند رحمهما الله و ملا ابوالحسن بوبو ساکن ببل لنگر مردی فاضل صاحب طبع جامع جزئیات **ابوالمظفر معین الدین عالمگیر ثانی محمد فرخ سیر** پادشاه غازی پسر دوم سلطان عظیم الشان از دست خاوند کشمیر است که شاه او را بعقد آورده بود در ایام رحلت شاه عالم بهادر بتقریب نظامت صوبه جات بنگاله حاضر نبود بعد برسم خوردن شاهزاده و جلوس جهاندار شاه از بنگاله حرکت کرده لشکرگیری فرمود چنانچه در اوراق سابق بتحریر رسید او آخر هزار و یکصد و بیست و چهار بر سریر سلطنت در اکبر آباد جلوس نمود و عالم را باحسان فراوان شادکام فرمود شعرا و بلغا تاریخها یافتند از انجمله یکے گفته تاریخ مژده بگوشم رسید از ظفر پادشاه ٭ از پے تاریخ آن شکر خدا گفته ام ٭ راقم حروف چنین یافته تاریخ چو فرخ سیر شاه والا همم ٭ بر اورنگ شاهی بنهاده قدم ٭ جهان را باحسان خود تازه کرد ٭ برافگند بنیاد ظلم و ستم ٭ سزاوار اورنگ و دیهیم اوست ٭ شناسای اسرار تیغ و قلم ٭ بسال جلوس همایون شاه ٭ زده کلک این باب معنی رقم ٭ از انجمله گفت اعظم کم رموز ٭ سلیمان ثانی بعدل و کرم ٭ بعد از انهزام لشکر جهاندار شاه و قتل خان جهان بهادر معروف کوکلتاش خان پادشاه جلو ریز بشاه جهان آباد آمد جهاندار شاه و امیر الامرا بقتل رسانید و اکثر شاهزادها را مکحول بلکه مقتول کرد و بعد چندروز که بند و بست نمود بعض امرای دیگر را نیز حکم قتل فرمود از انجمله است سعد الله خان میر سامان پسر عنایت الله خان که چهلروز محبوس داشته کشت عنایت الله خان از منصب و خدمت صوبه کشمیر معزول شده سیادت خان بهادر معروف به میر محمد تقی که از نجبای امیران بود بنظامت کشمیر بدستور عنایت الله خان تقرر یافت دختر

در خانه پادشاه بود و دیگر خدمات عمده کشمیر هم تعلق بخویشان و منسوبان او یافت بالجمله علی محمد خان
از طرف سادات خان نائب آمده عنایت الله خان به لاهور آمد و از انجا بحرمین محترمین رفت از جمله وقائع
که در ایام او رو داد یساق مظفر آباد است که بعض رؤسا و منصبداران فوجداری دراو کرنا و احداث کرده
بقصد تصرف آنسمت مردم کوهستان را بشورش آوردند محمد طلبت پسر محمد مظفر بی اعتدالی بکار برده آنها را
گرفتار ساخته از نهضت عبد العظیم خان دیوان صوبه که از اکابر ایران و متولی زاده کربلا و صاحب کمال
بود بر نائب صوبه غایت سلوکی نموده متوجه تنبیه و اصلاح شد چند ماه صرف این مهم کرده گرفتار
مزبور را خلاص ساخته و محمد معز الدین پسر محمد هیبت را بیور عمالی آورده به فتح و نصرت برگشت و
عبد الزاق پسر عبد الفتاح گوجر زمیندار پونچه را گرفته آورده خراج و باج و پیشکش بواقعی گرفته و مدتی
در شهر سرگردان نموده مرخص ساخت کسان نائب صوبه دست تطاول دراز کرده در هوای و بدعات
دیگر قرار داده اکثری را رنجانیدند چون بعد دو سال و چندین پادشاه دین پناه از نالش کشمیر متاثر شد
اعظم خان را از تغیر علی محمد خان نائب سادات خان به کشمیر فرستاد و اکثر منسوبان سادات خان را معزول
ساخت اعظم خان کمتر از یک سال در کشمیر گذرانیده باز بنیابت صوبه تعلق بعلی محمد خان گرفت قریب یک
سال دیگر بسر برده احترام بخشی منصبداران کشمیر که خویش و قریب سادات خان مزبور بود نائب صوبه مقرر
شد و علی محمد خان روانه حضور گردید احترام خان همگی هفده روز نیابت کرده بود که صوبه داری
کشمیر از سادات خان تغیر یافت عنایت الله خان که از حرمین برگشته و مورد تفضلات پادشاهی گردیده
کرة ثانیه بنظامت کشمیر تقرر یافت و نیابت بنام آقا بیگ خان دیوان صوبه فرستاد و نائب
مستقل میر احمد خان پسر میر احمد خان کلان را که در شجاعت و ضبط و ربط شهرتی داشت نمود
خان مزبور در سنه هزار و یکصد و بیست و نه به کشمیر رسید الحق که قریب سال بکمال نظم و احسان و
داد و رسی فراوان خلائق را گرویده خود ساخت متمردان و متغلبان و فاحشات را به خواری و ذلت
از مرتبه اعتبار انداخت اوائل سال هزار و یکصد و سی و یک پادشاه دین پناه بسبب حرام نمکی مردم
با سادات گه درین شش و هفت سال سلطنت همواره غالب سلوکی را کار فرما بودند و پادشاه همیشه
از دست آنها متردد و متشکی بود از راه قصور تدبیر و از ان تقدیر محمد مراد خان میر توزک پیش
آورده اعتقاد خان بهادر فمسقام الدوله خطاب داد و حل و عقد سلطنت را برای او نهاد سادات
بشورش آمدند و امیر الامرا سید حسین علیخان از اقصار دکن معین الدین نام شاهزاده جعلی با فوج
عظیمی آمد اعتقاد خان مزبور بر قسم آنها اعتماد کرده بند و بست پادشاه را بر داشته درون و بیرون

قلعه و دولتخانه را بطور کسان آنها گذاشت و پادشاه را از فهم آنها تسلی نمود سادات بعد تصرف قلعه
و دولتخانه عذر و دغا ورزیده پادشاه را گرفتار ساخته بقید آوردند و میل در چشم نمودند زیاده بر یک ماه محبوس
بود و بعد یک ماه عذابهای شدید کشیده نهم ربیع الآخر سنه مذکور بشهادت رسید عجب پادشاه دادرس
دین داری بود و قدردانی اهل کمال از هر طائفه چه علما و چه شعرا حتی مصوران و نقاشان بسیار
می فرمود و صلحا را دوست میداشت جود و احسان و عبادت خالق منان را پیشه خود گرفته تو اهل عالم
ازین واقعه او ماتم گرفتند واقع که این واقعه موجب ظهور فتن در اکثر بلاد بلکه ممالک دیگر شد و ازان مدت
باز تفرقات عالمیان روز افزون است و اصلا اصلاح امور راعی و رعیت صورت نمی بندد و شاعری
درین واقعه گفته تاریخ دیدی که چه با شاه گرامی کردند ✿ صد جور و جفا ز راه خامی کردند ✿ تاریخ شهادت
شهنشه دل گفت ✿ سادات بوی نمک حرامی کردند ✿ ایضا تاریخ دل باسر حیف گفت تاریخ ✿
تجدید فساد کربلا شد ✿ چونکه سبب وفات پادشاه میل زهرآلوده در هر دو چشمش کشیدن بود ازان
بتلازمه الفاظ چشم زخم و میل در چشم تاریخ ذیل بتحریر آمد تاریخ از دغای ستمگران شریر ✿ شد گرفتار پنجه
تقدیر ✿ شاه فرخ سیر معین الدین ✿ وارث تختگاه عالمگیر ✿ افسرش میل چشم حق بین شد ✿ هست
نعش روان بجای سریر ✿ چشم مردم تمام خونریز است ✿ از غم آن شه کرم تخمیر ✿ نشود آشنا بخانه چشم ✿
نگه از عبرت اندرین تشویر ✿ سال این حال پادشاه جوان ✿ خواست اعظم زبیر صاف ضمیر ✿ دیده
در چشم زخم عالم گفت ✿ مقتل نور چشم عالمگیر ✿ و نیز فاعتبروا یا اولی الابصار بحذف الف زائده نیز تاریخ
میل در چشم کشیدنش شد راقم حروف تاریخ میل کشیدن چشم و شهید ساختن پادشاه را چشم زخم عالم
یافته فی الواقع اینواقعه موجب تشویش و تفرقه اکثر عالم شد احوال اصحاب کمال که درین مدت
در کشمیر بروی روزگار بودند باین تفصیل ست ملا عنایت الله شال در خدمت فضلا وقت
خصوصا مولوی ملا ابوالفتح کلو و ملا عبدالرشید زرگر تلمذ نموده از مدرسه بعضی فرزندان حضرت خواجه
حیدر چرخی نیز کسب علوم فرموده در اندک زمانی بر اقران فائق شد و در علم حدیث و حفظ طرق و اسانید
آن لاسیما درس صحیح بخاری نظیر نداشت میگویند سی و شش بار مذاکره صحیح بخاری من اوله الی
آخره کرده بود متقی و متورع بسیار بود و میل کلی بعلم و تقوی می نمود اکثر بزهد و توکل می گذرانید
و در جناب حضرت میان صبغة الله سرهندی فاروقی داخل طریقه شده و توحید ایشان گرفت در صحبت
اول بتاثر قلبی رسید بوعظ نو مسجد که جامع ست روبروی خانقاه معلی روز جمعه اشتغال میکرد
طبع موزون هم داشت شعر صوفیانه دردمندانه می گفت در سن شصت و هشت در سنه هزار و

یکصد و بیست و پنج در ماه شعبان رحلت فرمود **حافظ حسن اعمی** از ده آمده در شهر در محلهٔ پلچمر قریب
بآستانهٔ حضرت سیدنا و سندنا میر محمد امین اویسی سکونت فرمود اولاً در جناب حضرت میر علی محمد
قادری قدس سره مرید شد و اخذ تعلیم کرد ثانیاً بخدمت حضرت آخوند ملا نازک نقشبندی نسبت حاصل
نمود و باستقامت و ورع عمر خود را بسر برد با وجود عدم عذر چشم و ضعف پیری اکثر خمس اوقات در مسجد
ادا می کرد و بخانهٔ اهل روزگار هرگز نمیرفت و شیوهٔ تقوی و ورع پیش گرفته شب و روز بعبادت
می گذرانید در سال هزار و یکصد و بیست و پنج قریب بسن نود در گذشت **میر ابو الفتح قادری**
قدس سره از طبقهٔ شادی پوریهاست که از تجار عمدهٔ کشمیر اند والدهٔ ماجدهٔ اش صبیهٔ صفیهٔ حضرت میر علی
محمد قادریست چون میر علی محمد را پسرے نبود او را متبنی کرده تربیت ظاهری و باطنی نموده و
تعلیم علم و ادب و تقوی کرد هنگام حرکت شاه جهان آباد در سن پانزده سالگی او را قائم مقام کرده
بعد مراجعت از دهلی همگی همت بر تربیتش بسته وقت رحلت با وجود مخالفت و ممانعت اقران بخلافت
خودش نشانید بعد آن میر مسطور به کمال تمکین و تقوی و خانه نشینی ظهور فرمود و تا بود به فضل و تقوی
آراستگی داشت و اکثر اولاد را ترغیب به تحصیل علم و تقوی فرمود بر تبهٔ فضیلت و افادت رسانید
در سال هزار و یکصد و بیست و پنج در ماه شعبان رحلت گزید و در جوار مسکن خود آسوده گشت **سلطان**
میر جیو برادر زادهٔ حضرت شیخ نور محمد پروانه است و تربیت باطنی هم از خدمت او یافته در جوانی
با وجود ریاضات و عبادات تحصیل علم نموده بفقه و حدیث آشنا شده بعد وفات حضرت شیخ نور محمد
بر مسند خلافتش نشسته تمام عمر بغربت و تقوی و قناعت و آزادگی و بیرنگی گذرانید و خود را
وقف خدمت خلائق بقدم و قلم نمود و تا بود بر طریقهٔ تواضع و تشرع و سنی مستقیم بود حضرت
میان محمد امین دار در ملفوظات خود نوشته که از سلطان میر بوے فنا می آمد در سال هزار و یکصد و
بیست و پنج رحلت نمود **حکیم عنایت الله کاکی** خلف الصدق محمد شریف طبیب است که ذکرش گذشت
تحصیل علم ضروریه نموده بفن طبابت مشغول شد در اندک زمانے بلکه فراوانے حاصل نمود و حذاقت
عجیبه داشت و از علوم غریبه خصوص رمل و شانه باخبر بود و حکایات نادره از آثار و ثمرات این علوم ازو
منقول است راقم حروف در خدمت مرشدی مرادی نشسته بود که محمد طاهر گنت آمده نقل کرد که
حکیم عنایت الله دیروز در سمت کوهپایه با یاران وارد شده بحضور من شانهٔ گوسفندی را صاف
کرده ملاحظه نموده حکم کرد که ازین شانه معلوم مے شود که بار مراجعت بشهر زود ترست
و یکے از اهل مجلس از اسپ مے افتد و ترشح باران مے شود و یکے در شهر از کلانان می میرد بعد

نماز پیشین همان روز جلودار بطلب حکیم آمد که جعفر خان صوبدار بیمار است بمجرد رسیدن خبر سوار شدند
و ترشح آغاز کرد و خود حکیم از اسپ افتاد در رسیدن در شهر جعفر خان قضا کرد کمالات حکیم در طبابت
بسیار بود حسن صورت و سیرت داشت در شهور هزار و یکصد و بیست و پنج بمرض خناق در گذشت حضرت
شیخ محمد چشتی عرف رادو در صغر سن توفیق خدا طلبی یافته در چهار سالگی بتقریب فاتحه بمکتب
نشینی بنظر حضرت مولانا حید رچرخی رسیده و موفق به تحصیل علوم و آداب شرعیه و بعبادات شده
اوائل بتقریب تعلیم کتاب نوکری می کرد چون جاذبهٔ طلبش بهم رسید در خدمت شیخ علی محمد چشتی
رفته تقیید تام و استقامت کامل نمود پائے توفیق محکم گذاشته بجذب سلوک کار کرد در توکل و
استقامت و کثرت عبادت به کمال ریاضت و تحریر تصانیف مفیده ضرب المثل شد در همان
اثنا زیر بار عیال آمده اما باز بوضع قدیم میگذرانید شهرت و خودنمائی و دنیادوستی آشنا نبود بطریقه
علیه چشتیه عامل ذکر جهر بود بعض مردم هم به تعلیم باطنی از خدمتش مستفید شدند و انوار فنا و بقا و
آثار ولایت هویدا از دیدار نور بارش میگردید الحق مظهر حقائق اسرار و مطلع دقائق انوار بود و باوجود
شدت ورع و تقوی هرگز از درد درونی نمی آسود چون عمر مبارکش از هشتاد تجاوز نمود شانزدهم
شوال در هزار و یکصد و بیست و شش رحلت فرمود راقم حروف همان روز شرف زیارت و عیادت
آنجناب یافته به فاتحه و نظر خاص مفتخر شد از اکابر اولیاے عهد عرفاے وقت خود در ریاضت
و تقوی و معارف و ضبط اوقات و کثرت عبادات امتیاز کلی از میان اقران داشت و فرزندان
صالح و طالب علم بجاے خود گذاشت در جوار خانه که بحضور خود مدفن قرار داده بود آسوده
حضرت قاضی دولت شاه حسینی بخارے معروف به حضرت ایشان مولد و مسقط راس او
سیرام از بلاد روس است چون نشو و نما در بخارا یافته منسوب بآنجا شد در اثناے تحصیل علم بآنجناب
سیدنا و سندنا حضرت مولانا میر محمد شریف البخاری الکچکینی قدس سره رسیده تربیت ظاهر و
باطن یافته بکمالات صوریه و معنویه فائز شد و بمرتبهٔ تدریس علم ظاهریه و خلافت ارشاد باطن
سرافراز و ممتاز گردید عمرها در ولایت ماوراءالنهر و حدود ترکستان بافاده و افاضه طالبان مشغول
بود و هرجا نشر فیوض و معانی فرموده آخرهاے عمر بارادهٔ حرمین محترمین از حدود ترکستان
حرکت نموده از راه کاشغر در اواخر شهور سنه هزار و یکصد و بیست و سه بلدهٔ کشمیر را بقدوم شریف
مزین ساخت و زیاده بر سه سال لواے تربیت و ارشاد درین شهر افراخت و جمع کثیرے
از اهل علم و صلاح به خدمتش شتافتند و بهرهٔ اتم از انظار تمام انوارش یافتند آخر الامر بقصد

طواف بیت الله براه هندوستان متوجه شده چون بدهلی رسیده بنا بر التماس بعض امرا رخت اقامت چندگاه همانجا کشیدند درین اثنا پیک اجلش در رسید و بمنزل اصلی رسانید این واقعه در پانزدهم شوال سنه هزار و یکصد و بیست و ششم بظهور آمد و مصداق آیه کریمه ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله شد لله الحمد که سعادت دیدار فائض الانوارش مکرر دست داد و صحبت خاص هم اتفاق افتاد اللهم ارزقنا من برکاته وارفع درجاته بتوان گفت که طریقه علیه جلیه نسبویه را جناب ایشان به کشمیر آوردند حضرت شیخ محمد مراد نقشبندی رضی الله عنه

خلف ملا محمد طاهر مفتی معروف ست بعد تحصیل علوم ضروریه از معقول و منقول در ریعان عنفوان جوانی ذوق معرفت سبحانی بهم رسانیده قریب دو سال پیش از وصول بمرشد بریاضات شاقه و عبادات زائده اشتغال فرمود چون به کشش طلب ایشان حضرت مرشد عالمیان شیخ عبد الاحد سرهندی فاروقی کشمیر را مزین نمودند بعد ملازمت و انابت و تحصیل لوازم طریقت دست از اشغال دنیوی با وجود غلبه صوری و کثرت علائق بر داشته و بسرهند رفته چندی در خدمت مرشد بزرگوار گذرانیده زوائد فوائد حاصل فرموده بامر آنحضرت باجازت ارشاد باز بوطن آمدند بعد سه چهار سال بار بخدمت مرشد رشید رفته و آنجناب را در شاهجهان آباد یافتند و از خدمت حضرت حجة الله خواجه محمد نقشبندی که از حرمین می آمدند هم بوساطت مرشد آگاه بهرها گرفتند زیاده بر یکسال در خدمت گذرانیده باز به کشمیر آمد این مرتبه ترک خانمان کرده بر لب جوئبار در مسجد معروف بچه بائی انزوا فرمودند قریب چهارده سال بهمان حال گذشت باز از جناب مرشد طلب آمد با وصف کثرت علائق و شدت عوائق و حدوث آفات و فتن و ورود متاعب و محن روانه سرهند گردیدند و بخدمت آنحضرت در شاهجهان آباد رسیدند مدتی در خدمت گذرانیدند بهمرتبه بکمالات خاصه خاندان احمدیه فائز شده با هزاران عطیات و عنایات پروردگار به کشمیر توجه فرمودند و ارشاد بطریقه نقشبندیه و قادریه باجازت حضرت مرشد جاری نمودند و از خدمت قدوة الاولیا حضرت شیخ محمد علی رضا که دران آوان کشمیر را بقدوم مبارک رشک فردوس برین گردیده هم بهره و ارشد رخصت طریقه کبرویه و سهروردیه و چشتیه یافتند ازان تاریخ باز تا آخر عمر مبارک بصبر و قناعت بر جاده شریعت مصطفوی و سنت نبوی استوار نشسته شب و روز غیر از عبادات الهی و دستگیری متعطشان بحر نامتناهی کاری نداشتند و طالب طالب بودند و هرگاه بوی درویشی می شنیدند بدیدنش می رسیدند با وجود کمال فراغ کار بسوند

گداز هم میسر مودند و شبها تا روز آهها سینه افروز و نالهای جگرسوز می کشیدند آثار آن اکثر باصحاب هم سرایت میکرد جمع کثیری و جم غفیری از فیض نوال آنصاحب کمال خوشحال شدند حتی بعض عورات هم بجذبه رسیدند و در وقت کمال احتیاط داشتند بدست خود تا آخر عمر کشیده وتفقد و غمخواری یاران در جمیع امور زیاده بر پدری و مادری می نمودند و اکثر محتاج بقرض دام می شدند هرگز روی وسعت و سیری در مداخل ندیدند و درین باب از محفوظان الهی بودند این عاصی سعی کرده بقدر سه صد روپیه از سرکار پادشاهی عوض طلب ایشان که چهار تنکه روزینه داشتند یکجا گرفته بود و آنحضرت هم برای ادای قرض اهتمام وصول آن فرمودند تا حیات آنحضرت سعی بجا نشد تا چشم از دنیا نپوشیدند زر مذکور نرسید فدویت و محبت و فنائی پیران خود قسمی که از آنحضرت مشاهده کردم از مشائخ دیگر ندیدم سوخته محبت حضرات بودند و درین باب کار بغیرت میفرمودند آخرها با وجود ضعف پیری در تهجد هزار آیه می خواندند و حلقه سکوت بعد فجر بلا ناغه می کردند گاهی حاضران از چهل هم زیاده می بودند و گاهی همگی یکدو کس میرسیدند بعد اشراق که بطول با نماز تسبیح می خواندند بتوجه یاران که نوبت حاضر می بودند فرا دی با معامی پرداختند پس تلاوت کرده به تکرار کلمه طیبه مشغول می شدند و درین بین تفقد وارد و صادر می نمودند و اوقات تمام شب و روز به همین دستور مصروف و تعیین بعبادات مخصوصه بود که تحریر آن گنجایش این مختصر ندارد و در خانه و صحرا و سفر و حضر این امور توقف نبود تفصیل احوال آنحضرت را در رساله فیض مراد که تمام احوال آنحضرت ست نوشته ام ششم رجب سال هزار و یکصد و سی و یک روز چهارشنبه در سن هفتاد و پنج رحلت فرمودند رضی الله تعالی عنه وارضاه وجعل معالی القرب مثواه تاریخ وصال آن مقبول ذوالجلال بعض یاران نظم و نثر گفتند فقیر حقیر به تبعیت اصحاب حضرت مجدد هفتاد و پنج تاریخ موزون و منثور عربی و فارسی با نقط و بی نقط فکر کرده و همه آنرا در رساله فیض مراد آورده اینجا بچند تاریخ خود اکتفا رفت للمحرره حیف از دهر بی وفا بگذشت ❁ قبله عارفان حق آگاه ❁ متحد شد بوحدت مطلق ❁ آنکه بوده بملک عرفان شاه ❁ چون گل سبز سرزه باغ جهان ❁ دست بر دست رفت تا درگاه ❁ بعد از و ملک دل خلل بگرفت ❁ حال ارباب شوق گشته تباه ❁ بیدلانرا ز شوق فرقت او ❁ کرده اندر گلوست ناله و آه ❁ گفت تاریخ وصل او اعظم ❁ وارث کامل رسول الله ❁ ایضاً از جفای سپهر غم بنیاد ❁ سرکنم با دل حزین فریاد ❁ چشم از سیل گریه جیحون ست ❁ دامن آسمان همه خونست ❁

زیره نتیجه طبع و قاد اوست

شاه دین شیخ آسمان درگاه ؞ مقتدای زمانه مرشد راه ؞ اختر برج لی مع اللّهی ؞ گوهر معدن
حق آگاهی ؞ بندهٔ از قیود آزاده ؞ نقشبندے ازین وآن ساده ؞ علم خویش بر سپهر افراخت ؞
رفت واحباب را ز غم بگداخت ؞ سال تشریف او بخلد برین ؞ گفت دل نقشبند ثانی دین ؞
گوهر فکر را چو مے سفتم ؞ باز شیخ المکملین مے گفتم ؞ بانه در دشت فکر گردیدم ؞ آه از شیخ راه بشنیدم
ایضاً شد قیامت آشکارا در زمین ؞ ماتم درویش سلطان همت ست ؞ سال تاریخ
وصال ست آن امام ؞ گفت هاتف او مراد وحدت ست ایضاً در خیال سال وصل مرشد
عالیجناب ؞ کرد دل در چار مصرع هشت تاریخ انتخاب ؞ شیخ اهل علم و حال خازن اسرار بود ؞
قطب شیخان جهان و صاحب خلعت بیاب ؞ قدوه اهل شریعت گفتم و غواص دل ؞ باز بحر
الفیض و شیخ دهر بود آمد خطاب ؞ از سادات بخاراست تلمذ در جناب حضرت مولانا مرشد ناو
رشید ریف تحکینے کرده بهند آمده و در خدمت باسعادت میان عبد النبی نقشبندی سیام چوراسی
کر یگانه مشائخ هندوستانست سلوک راه باطن حاصل کرد در تتبع آثار سنت نبوی و تقید اطوار
شریعت مصطفوی علے صاحبها الصلوة والتحیه عجب صلاحیتی داشت اوائل عهد فرخ سیری بکشمیر وارد
شده جمعی از طلبه علم بخدمت بار یافته اکثر بتدریس علوم دقیقه می گذرانید و در سال هزار و یکصد
سی رحلت نمود در کشمیر در محله کوته پوره که سکونت داشت آسود شیخ اکمل الدین محمد کامل
المشهور بمیرزا کامل بیگ بدخشی از اولاد حضرت سلطان خواجه احمد یسویست جد ایشان از تاشکند
آمده در بدخشان متوطن شد بدخشی از انجهت گفتند در عهد اکبر پادشاه بهند رسیده نوکری
اختیار کرد چندے ناظم کشمیر بود ملک محمد خان خطاب داشت بالجمله والد ماجد میرزا ممدوح
عادلخان در صغر سن قضا کرد در طفولیت منظور نظر حضرت خواجه حبیب اللّه شد در دوازده
سالگی شرف انابت آنجناب یافت و کمر مجاهده و ریاضت سخت بربست ترک نوکری پادشاهی
نموده در کنج فقر و قناعت نشست در خدمت و فدویت مرشد بزرگوار بمال و جان نموده
بپایه مردان رسید در بیست و پنج سالگی بخلافت آنجناب فائز شد و بر مسند ارشاد انبطریقه
علیه تمکن فرموده چشمه معانی و معارف از دل حق منزلش بجوش آمد و بر تبعیت شیخ بزرگوار
فرید الدین عطار و مولوی معنوی جواهر اسرار بمنصهٔ اظهار آورد و چون طبع شریفش موزون
بود نظم معارف فرموده جامع معارفش کتاب بحر العرفان ست که چهار جلد مرتب و مکمل شده
وسوای آنهم معارف موزون نموده درین رساله بیتے چند از قصیده مسمی به مخبر الاسرار که در اثنای

سیر و سلوک بنظم آوردہ بتمنّاگمے آرد قصیدہ ؛ چون بدیدم دو جہانرا کہ سواد الوجہند ؛ چشم
پوشیدم و بر ہر دو نظر نکشادم ؛ خویش و بیگانہ بلا منکر و من زین دلشاد ؛ ہیچ در گوش نمی آید از ان
فریادم ؛ فکری از دل متولد شد و بر اصل رسید ؛ رستم از باطل و حق راہ بحق بکشادم ؛ سپر پس زانوی خود
ماندہ ام از فکرت ؛ دل معلم شد و تعلیم تصوف دادم ؛ تلخ شیرین شد و غم شادی و وسواس برفت ؛ مرکب
رائض و من چابک رہ آبادم ؛ انس حق و حشمتم از غیر بجان و دل داد ؛ کرد از ظلمت کثرت زجہان آزادم ؛
فتح کارم شد و امراض بصحت بپیوست ؛ ذائقہ نیز بحال آمد و لذت دادم ؛ شد تمیزم کہ چہ تلخست و چہ
شیرین ز غذا ؛ چیست نافع بدنم و آنچہ مضر افتادم ؛ طاعت و ذکر و غذا گشت بجانم چو ملک ؛ نیست
آرام شب و روز بجز اورادم ؛ آکل نور شدم نیست غذا ہم خاکی ؛ ہمد الحمد کہ من در چہ مقام افتادم ؛
خلعت فقر کہ فخر نست مرا بخشیدند ؛ چون بخاک در مرشد سر خود بنہادم ؛ سالہا خاک درش برا چو مژگان
رفتم ؛ تا کہ بالغ شدم و چشم خرد بکشادم ؛ دید مرشد کہ شدم پختہ و آمادہ بکار ؛ در ہمہ قید تعلق زجہان
آزادم ؛ جبروتست ازین بیش منازل در راہ ؛ گوش دل جانب من کن کہ بشرح افتادم ؛ ناگہان
گفت کہ بے مرگ نخواہے رہ رفت ؛ در زمان مردم و مردانہ براہ افتادم ؛ مردم از خویش و لے زندہ بحیم
حضرت اوست ؛ جان باقی عوضم داد چو این جان دادم ؛ قالبم قلب شد و روح صفت بسیار رست ؛
بر قدم آنچہ نظر داشت درین راہ دادم ؛ اصل ثابت شد و از فرع منزہ شدہ ام ؛ لا زوالیت خود
دیدم از اندل شادم ؛ من چہ ہر کس کہ بدل کشت تو ابدال شناس ؛ خیر مقدم ہمہ عالم کہ بخبر افتادم ؛
لذتے یافتہ ام کہ کنون سی سالست ؛ جانمن مست ہمانست و برفت از یادم ؛ کاشکے ہر سر مویم
بہ تنم جان بودی ؛ کاندرین راہ بشکرانہ آن میدادم ؛ تا دو سہ سال درین حال بسر می بردم ؛ نہ
ز ماضی و نہ مستقبل از ان حد یادم ؛ و این قصیدہ طولیست بنابر اختصار در رسالہ ہمین مقدار اکتفا
رفت چون جدۂ والدۂ راقم در عقد پیر بزرگوار ایشان بود خاندان جد مادری راقم ارادت خاص بجناب
ایشان داشتند در خوردی نظر عنایت و التفات براقم حروف می گماشتند بعد واقعہ حضرت مرشدی
مراوی پنجماہ برابطۂ خاص مداومت ملازمتش مید شدہ مورد الطاف مخصوصہ گردید و صحبتہا باتیان
حاصل نمود و در خلوت و جلوت مخصوص بعض عنایات آن مظہر کمالات شد آنجناب اوائل سال
ہفتاد و ہفتم عمر شریف امراض بدنی بہم رسانیدہ و اشتداد مرض بکمال بے پروائی و صبر شکیبائی
داشت بیست و نہم شہر ذی الحجہ سنہ ہزار و یکصد و سی و یک بمرض حبس بول کہ منجر بامراض دیگر شد
بوصل لایزال فائز گردید تاریخ رحلت آنجناب را احقر الامم چنین یافت تاریخ ز عالم پیر کامل رفت

بقیہ مضمون بر صفحہ نمبر ۲۸۵ ملاحظہ فرمایند

گفتم * دیگر هم چندی از اصحاب علم و حال بودند که تفصیل ایشان موجب تطویلست مثل شیخ داود اسلام آبادی عالم عامل و متورع کامل و ملا محمد بائی سهروردی و شیخ حبیب الله کانیرے متورع و شاه افضل چشتی کلاشپورے تارک عارف از کتابت کلام الله قوت میکرد و ملا عبد الرشید داورد قادری ساکن درون قلعه و اسمعیل بائی صاحب احمد اکدلی و خدمت میر ضیاء الدین نعیم عالم باعمل متشرع و متوکل صاحب تمکین و مروج دین و محتاط در معاملات و ماکولات و حافظ شاه محمد قادری ساکن احمد اکدل متورع و متوکل خادم قرآن مجید و خواجه عبد الله کبروی تارک متورع ساکن موضع هنی واری و خواجه محمد سعید نقشبندے از خلفای بابا شاه مسافر از اولاد امجاد حضرت مولانا زاهد وحشی و میر محمد مراد پوشه تنکو کبروی و بابا حاتم گوجواری کبروی و خواجه صادق مانتجو قادری برادر حضرت خواجه عبد الرحیم مانتجو و برادر دیگر خواجه محمد مومن مانتجو و شیخ حمزه رفیقی سهروردی و عابد هاصمه کی سهروردی و میر عبد الله قاضی ساکن پل ڈدماران و شیخ داود چشتی خلیفه و برادر زاده جان محمد هاشم مردے آزاده فصیح و صاحب ترک کل و تمام بشاشت مولانا و استاذنا ملا عبد الله تحریر روزگار و عجوبه صنع پروردگار بود و در حدت ذهن و وقت طبع و جودت دراکه سرعت فهم و شدت ذکا عدیم النظیر و در فنون علوم معقول و ریاضی و اقسام کمالات غریبه عالمگیر بود از خط و انشا هم حظ وافر داشت هر چند بنابر استعداد خدا داد هر کسی از اهل دانش بوی می شمیدند بذوق کسب کمال میدویدند و از فحول دانشمندان وقت چه از مردم توران و ایران که دران وقت وارد این شهر می شدند و چه از مردم کشمیر که زینت بخش مسند افاده بودند بهره علم و ادب می اندوختند اما اکثر حالات اظهار انتساب خود بجناب مولانا محمد محسن کشو که ذکرش گذشت میکردند اکثر عمر بقناعت و توکل گذرانیده از صبح تا شام بلکه قدرے از شب هم گرفته بدرس می پرداختند و عالمی را بهره اندوز فیض صحبت خود میساختند کم کسی از تلامذه بلکه حضار مجلس ایشان محروم مانده باشد و تعلیم مدرسه آنجناب خالی از برکتی هم نبود و بمین زیادے داشت علاوه این امور ظرافت طبع و حسن خلق آنجناب برای حضار نعمتی دیگر بود بحسب تقدیر در عین گرمی هنگامه افاضه و عامه دل ازین دیار برداشتند و طلبه را بیدل و بیکس گذاشته سفر اختیار کردند در حضور رسیده باوصف اینکه بعکه پادشاهے در آن وقت بسبب قدردانی پادشاه فرخ سیر مجمع فضلا و ارباب کمال بود و بقدوم جناب مولوی دیده دیگر درار دو رو داد و اکثر دانش پژوهان رجوع بر خدمتش افتاد از جناب پادشاه اما سوے ترجمه عالمگیرے شده بود که حادثه شهادت پادشاه بظهور آمد راقم حروف از کمال

* [illegible] ۱۰۵۷ [illegible]

[illegible]

بی استعدادی و بیاقت آن نیست که خود را در سلک تلامذهٔ ایشان منعقد سازد و بهمین قدر مفتخر ست که در آوان جوانی با وجود کثرت مشاغل نفسانی زیاده بر سه چهار سال اکثر حال بهره اندوز صحبت اکسیر خاصیتش در مدرسه بود و بقیه احوال ایشان در اوراق آینده مرقوم می شود مولانا عزیز الله آخون از فضلاء عهد بجودت طبع و حدت ذهن امتیاز داشت و بکمالات عربیه و فارسیه و خط و انشا فائز بود جسته جسته شعرے هم می گفت قانع تخلص می کرد و بنابر نشیب و فراز روزگار و گردش لیل و نهار در عهد پادشاه فرخ سیر به شاه جهان آباد رفت بهرهٔ از دنیا نیافت و در خدمت خواجه محمد سعید نقشبندے شتافت در همان اثنا بحالت غربت در شاه جهان آباد رحلت نمود مولانا امان الله از سوداگر زادهاے این شهر بود چون والد ماجدش خواجه ابو الخیر کنز هم حظ وافر علم داشت باقتضاء حسن استعداد در صغر سن بتحصیل کمالات رایت همت برافراشت و در اندک زمان مجود اقران شد و در علوم معقوله و منقوله قدرت کامله حاصل کرد و با وصف این مناقب میل کلے بورع و تقوی داشت سفر ننمود از حسن اخلاق و عموم اشفاق آشنا و بیگانه اسیر مے فرمود در عین گرمی هنگامهٔ تدریس بنابر واردات دنیوے ماروری کهان بوے رفت و در فتنه رفته آوازه کمالات با امیر الامرا خان دوران صمصام الدوله ربط کلے بهم رسانیده باین تقریب هم واسطهٔ فیض صورے و معنوی بمحتاجان شد و ذکر حسن عاقبت آن بکمال مرتبت در اوراق آینده مرقوم کلک حسرت سلک مے شود ملا عبد الشکور و ملا ابو الفیض بدخشانی هر دو برادر از علوم معقوله و منقوله بهره ور و در بحار دانشمندے و دقیقه یابے شناور بودند در آوان تدریس غرائب تدقیق و عجائب تحقیق و ظاهر مے نمودند در علوم غریبه هم مثل هیئت و امثال آن مهارت داشته و مدت العمر بقناعت و خمول گذرانیده اشتغال تذکار علوم داشتند و همت بر افاضه و افاده می گماشتند او اخر عمر ملا عبد الشکور متهم بتردد در افضلیت حضرت شیخین بر جناب حضرت شاه اولیا خاتم الخلفا علیهم الرضوان ساختند و مردم بهانه جو ازین مذکورات غلغله در جان ارباب علم انداختند فقیر حقیر از زبان اکثر محرمان مولوے شنیده که تهمت محض و افتراے بحت خدمت مولوی بود زیاده برین نداشت که در بعض احادیث صحیح بخاری که مشیر به فضیلت ست بعض شبهات کرده بود ملا ابو الفیض اول قضا کرده بعد چندے ملا عبد الشکور هم آخرهاے عهد فرخ سیر پادشاهی رحلت گزین شد میر نور الدین شارق از سادات ایران و نجباے آن دیارست بتقریب قرابت

همه بسیار از فضلای کشمیر شاگرد او دارند خصوصاً آخوند ملا سلیمان کلو و شیخ الاسلام مولوی عبد الحکیم متو از همه فائق برآمد

ح بعرف کنو مشهور شد و کنو نام گیاهی است در تبت که هندوان از نیها ازان پله هاے سازند +

قوام الدین خان از هند آمده بود مدتی در مهمان حدود گذرانیده میر رضی برادرش بدیوانی
کشمیر انتیاز یافت میرزا نور الدین هم وارد کشمیر شد باز بهند مراجعت نمود و در زمان پادشاه
فرخ سیر داروغگی دفتر دیوانگی یافت باز بکشمیر آمد معمر و صاحب اخلاق جلیله بود و بصحبت
میرزا اصائب رسیده و با محمد سعید اشرف و امثال و صحبت بسیار ورزیده شعر را هم اکثر
گاهی بطرز ایهام و گاهی بطریق خیال بندی و اکثری بمعنی سنجی میگفت و دیوانی درست
کرده راقم حروف بهره یاب اصلاح شعر از خدمتش بود در شهور سنه هزار و یکصد و بیست و هفت
رحلت نمود این چند بیت از واردات طبع نقاد و فکر وقاد او بقلم می آید بیت رفیق بیکسی چون
مصرع برجسته مختارم ؛ هلال آسا بیک بال آسمان سیر است پروازم ؛ این غزل را برای
قزلباشیخان امید تخلص در وقت اراده آمدنش بکشمیر بتقریب بخششی گرگ نوشته بود غزل کی دهد شرح
دل و دیده گریبان کاغذ ؛ کی شود بحر سیاهی و بیابان کاغذ ؛ از سخن کام و دهان را چه حلاوت
دادی ؛ شده از طوطی نطقت شکرستان کاغذ ؛ همچو طومار من از رشک بخود می پیچیم ؛ چون فراز
برد این غنچه سخندان کاغذ ؛ نامه از سوز دلم کاغذ آتش زده است ؛ باشد از خون دل و دیده
افشان کاغذ ؛ قاصد آه بامید روان کن شارق ؛ که بگرآورد از نزد عزیزان کاغذ ؛ نظم
سختی جان پشت ما را چون کمانم کرده است ؛ چرخ منت کش ز مشت استخوانم کرده است ؛
رستمم در ملک معنی طبع نظمم شاهد است ؛ دشمنان را عاجز اندر تیر عالم کرده است ؛ از حکایت چرخ سنگیز
دل نه بندید هیچکس ؛ آنچه باز از مهربانیها بجانم کرده است ؛ عمرش از هشتاد تجاوز کرده بود خواجه
نور الله دیوانی از اعیان شهر کشمیر است در علوم تحصیلیه بدرجه مولویت رسیده بود شغل تدریس
داشت بهره مند از فنون شعر و انشا بود *رحمة الله علیه میر کمال الدین از نجیب زادهای کشمیر بود
در عنفوان جوانی کسب عنوان سخندانی داشت و سعی در نظم و نثر بهم رسانیده و ضبط نستعلیق
شکسته را درست کرده در سلک ملازمان شاهزاده سلطان اکبر انتظام یافته بچندی
باریاب مجلس کارکنان ارباب انشا هم در سرکار مزبور بود بعد واقعهٔ خروج شاهزاده و فرار ایشان
بجانب ایران به کشمیر رسید و عالمی را به تعلیم خط و انشا بهره ور گردانید بتجویز فاضلخان غائبانه
نوکری پادشاهی و جاگیر حاصل کرد در غایت قناعت می گذرانید رقعات رنگین با نکات
دلنشین ازین میر کمال آئین بر السنه خاص و عام مذکور است با براد یک رقعه درین رساله
اکتفا نمودم که در باب رسید طبق عسل که میان حضور الله دار بجای آن مار زنده فرستاده بود

* بقیه مضمون بر صفحه نمبر ۲۸۵ ملاحظه سازند

سا قعدر رباعی - ماریکه مخالفت قول و عملش ٭ بگریز ز لابه سر آمد و غلش ٭ چون طفل
بشر نیش از راه مرد ٭ زهر مار است در حقیقت عسلش ٭ طبق عسل مصفا که از شربتخانه خلق این
عطوفت انتما حصه تلخ کامان خطلستان اختلاط ابنای زمان شده بود ذائقه ناامیدی را شیرین رشید
ساخت و سنگ در زنبورخانه شوخی این روستا پرورده بی باکی انداخت بحکم الاناء یترشح بما
فیه حقیقت مسطور بر منصه ظهور جلوه نمود با خود گفتم جو فروش گندم نمامی شنیدیم زهر فروش
شهد نما هم دیدیم باز نظر بر آنچه افعال بزرگان خالی از حکمتی نمی باشد جاسوس فکر را بهر سو دوانیدم
سراغی از مدعا یافتم گاه تصور می کنم که آنچه سالکان طریق بیشتر از آنست که از کثرت ذکر یا قهار
بتصور ماری بر آمده آنگاه خیال می بندم که زنار شرکان خفی است که از شدن سیاه کفر باطن
رنگ سیاهی درون شان گرفته گاهی حداثت سن ایشان را منظور داشته میدانم که بمقتضای
مقوله الصبی صبی ولو کان ابن النبی از طفل مزاجی من در غلط افتاده بازیچه ترسائی بخاطر آورده
از تن غافل که این فقیر بصورت حقیر در نابودن چنین این نوع هوام حالی همان حال عصای
موسی دادم و گاهی ریاضت و جهاد ایشان را ملحوظ داشته بخاطر میگذرانم که تو هم کشتن مار نفس
که گلبقت چنین حلقه عکس زده کردند ازین بی خبر که یکتا ز آن معرکه جهاد اکبر صید لاغر نفس را
قابل فتراک علو همت خود نمی شمارند حاصل که هر چند بار اندیشه از غصه عدم دریافت کنج حقیقت
این تار بخور بر خود می پیچیده به سوراخ مطلب راه نمی برد مگر خود ارشاد می فرمایند و این عقده
بناخن بیان بگشایند واقعه وفات شهیر کمال الدین در آخر هزار و یکصد و سی و یک یا اوایل سی و دو
اتفاق افتاد خواجه علی اکبر از اکابرزادگان مردم خاف و باوردست نزدیک بهرات واقع
شده در اواخر روزگار شاه عباس ثانی از ولایت بقصد هند بر آمد بنا بر واردات که خود در نسخه
بقلم آورده است مراجعت کرة ثانیه باز بهند رسید و در سلک ملازمان پادشاه منسلک شده و
به تقریب بعض خدمات بکشمیر آمد هر چند در میان اتفاق سفرها شد اما تا آخر عمر سکونت
و توطن در کشمیر قرار داد با وجود تقید بصلاح و عبادت مردی صالح طبع و سخنور و تاریخات خوش گو
بود و نظم و نثری داشت رقعات رنگین و منشات دلنشین یادگار او مانده است اینچند
شعر که بلا واسطه براقم حروف رسید مرقوم می شود نظم یاد آن روز که داغ رخم گیسوی تو بود ٭
توتیای بصرم خاک سر کوی تو بود ٭ محو گردیدن و بیخود شده افتادن من ٭ اثری از نگه چشم
سخنگوی تو بود ٭ بی سبب پخته شدن در نظر انداختنم ٭ اینچه لایق ز تو طبع جفاجوی تو بود ٭ دل ربود از من

واند اخت دگر از نظرم ٭ چشم این چشم که از نرگس جادوی تو بود ٭ **درلد** تالب لعل تو گویا نشود ٭ دهن تنگ
تو پیدا نشود ٭ نکشاید گره از پیشانی ٭ قطرهٔ تا واصل دریا نشود ٭ گردم نزع نه بینم رویت ٭
تلخی مرگ گوارا نشود ٭ مرده را زنده کند از نگهی ٭ کار چشمت ز مسیحا نشود ٭ سعی بیهوده ندارد حاصل ٭
سیل ار نیست که دریا نشود ٭ چشم مست تو مراد اده شراب ٭ چون دگر نشه دو بالا نشود ٭ دگر از فوائد
صحبتش که مشتمل بر نقلیات و غرائب مجلسش که تمام ذوقیات بود خود معاینه کرده شد کسی تا کجا بنویسد
و عمرے با برکت و حلاوت یافت زیاده بر نود سال رسیده و بجمال تمکین و آسایش گذرانیده
او اخر سال هزار و یکصد و سی و یک در گذشت در مقبره که بیرون خانه متصل مسجد بنا کرده خود ساخت
آسود **سلطان رفیع الدرجات** پسر شاهزاده رفیع الشان است سادات باره بعد قید
محمد فرخ سیر او را از حبس بر آورده پادشاه ساختند وارث تاج تاریخ تولدش بود چهار پنج ماه
سلطنت عاریتی کرده بمرض دق در گذشت برادر دومش که سلطان رفیع الدوله نام داشت
بر آورده والی کردند و ملقب به شاهجهان ثانی شد او بدستور برادر کلان پنج شش ماه متکی بر وساده
سلطنت بے استقلالی بود وقتیکه لشکر پادشاهی بر سلطان نیکوسیر و سلطان اکبر ابن عالمگیر
پادشاه که در اکبر آباد خروج کرده بود متوجه میشد در اثنا راه واقعهٔ رحلت شاهجهان ثانی نیز رو داد
او اخر سال هزار و یکصد و سی و یک بود **ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازی** ابن
جهان شاه نام اصلی ایشان سلطان روشن اختر است سادات باره و امرای حضور بندگان ایشان را
شبا شب از قلعهٔ شاهجهان آورده باکبر آباد رسانیدند تخت و تاج را بوجود مسعود آنحضرت مزین
ساختند راقم حروف ظل رب تاریخ یافت جلوس پادشاه اوائل سال یکهزار و یکصد و سی و دو بود از
جمله وقائعے که اوائل جلوس رو داده اینست که نظام الملک بهادر فتح جنگ اکثر حکام دکن را که از طرف
سادات باره بودند مغلوب و مقتول ساخته متصرف آنحدود شد سادات مهم دکن را پیش نهاد خاطر
داشته حسن علیخان برادر قطب الملک که میر بخشی و امیر الامرا بود در رکاب پادشاه بجهت دفع این
غائله از اکبر آباد متوجه دکن شد و قطب الملک که برادر کلان و دیوان اعلی بود هنگام مهم نیکوسیر
در شاه جهان آباد برای نظم و نسق ملک هند توقف نموده بود و میر حیدر خان از متعینان فوج
محمد امین خان بهادر بخشی دوم که از مدت باتفاق امرای دیگر از غلبهٔ سادات متردد شده قابو جو
بودند بامر محمد امین خان سر راه به بهانهٔ التماس مطلبی در عین سواری امیر الامرا را خنجر به شکم رسانیده
بجان کشت کسان امیر الامرا او را ریزه ریزه کردند بقیهٔ سادات که در لشکر بودند با افواج مستعد پیکار

فوت شاه جهان ثانی و جلوس فردوس آرامگاه محمد شاه در سنه هزار و یکصد و سی و چهار واقع شد

۱۱۳۲ھ

شده بمقابله آمدند محمد امین خان پادشاه را بیرون آورده خود در رکاب پادشاه متوجه محاربه بآنها
شده واز شجاعت ومردانگی داده سادات را مغلوب ساخته بوزارت اعلی وخطاب اعتماد الدوله
سرافراز شد قطب الملک سید عبد الله خان برادر کلان که در شاهجهان آباد مانده بود باستماع این سلطان
ابراهیم پسر کلان شاهزاده رفیع الشان را از قلعه بر آورده خروج نموده وفوج عظیمی فراهم آورد
ازین سبب لشکر پادشاه عازم دهلی شد وآنها نیز استقبال نموده در اثنا راه محاربه رو داده
فتح ونصرت نصیب اولیاء دولت گردیده سلطان ابراهیم وقطب الملک اسیر شدند سلطان باز
بمکان خود رسیده وقطب الملک بعد حبس شدید مقتول شد وپادشاه در جهان آباد
متمکن شد چون غرض از تحریر این رساله واقعات کشمیر ست خامهٔ حسرت شمامه تنذکار مجملی
از واردات فتنه افروز ملک سوز که مخصوص این شهر بود حیرت افزای ارباب اعتبار میگردد
درضمن این تذکار قدری اشعار از مثنوی آبدار خواجه احسن الله راضی المعروف به فصاحتخان چه
که دربیان این شهر آشوب بقلم فصاحت رقم آورده است بمحل ابراز می آید ع ندارد خلد با
کشمیر نسبت ؛ عیانست این بر ارباب بصیرت ؛ درین گلشن ز رندان قدح نوش ؛ که چون
بحر ند دایم بر سر جوش ؛ چنان مے هر طرف آب سبیل ست ؛ که دریا سبو چون نارجیل
ست ؛ چنان در شهر وکویش آب جاریست ؛ که هر یک خواجهٔ او جویباریست ؛ درین گلشن
مپرس از چهره سبزان ؛ پری بار آورد باغ سلیمان ؛ تر او چهره سبز از بس دلربا ؛ مفرح دار
کیفیت ز ترکیب ؛ چو میخانه است دائم بسکه شاداب ؛ بود هر گل ز مینیش عالم آب ؛ بوصف
این زمین در پیش جمهور ؛ کنی تمثیل بود این بیت مشهور ؛ بهشت آنجا که آزارے نباشد ؛
کسی را با کسی کارے نباشد ؛ ز شور انگیز چندی بی نمک شد ؛ ز لوح سینه نقش عیش حک
شد ؛ عجب هنگامهٔ گردید ظاهر ؛ ز جنگ شیعه وسنی وکافر ؛ مجمل این تفصیل وخلاصه آن قال و
قیل اینست که میر احمد خان نائب عنایت الله خان قریب سه سال حکومت کشمیر را بنظم ونسق
ودیانت حتی المقدور کار فرما شده وبه نیکنامی وضبط وربط واقعی بسر برده بحسب تقدیر وقصور
طالع مردم کشمیر در آخر حکومت او که اوائل جلوس پادشاه در کشمیر هنگامهٔ مذکور بسبب
میان محتویخان وهنود واقع شد صورت واقعه اینکه محتویخان المعروف ملا عبد النبی که عالم و
باصلاح بود ودر هنگام نظامت شاه عالم بهادر شاه بممالک کابل وپیشاور در فوج شاه
رفته رفته خود را بصحبت شاه رسانیده ودر مذکورات علمی هم رتبهٔ خطاب سوال وجواب بهم رسانیده

چون شاه ممدوح بسلطنت رسید خان مذکور منصب و جاگیر کشمیر یافته آخرهای سلطنت
بوطن آمده در ایام سلطنت پادشاه فرخ سیر اکثر جاگیرش رفته باز روانهٔ عسکر شد چون بجای
جاگیر صورتی نگرفت رجع القهقری نموده توقف در وطن اختیار کرد اوائل سال سنه ۱۱۳۲ جلوس پادشاهی
بعض حکام و زمینداران اطراف هندو دکن داعیه سرکشی بدست آورده مصدر خروج شدند خان
مسطور در کشمیر بنا بر بعض تقریبات روزگار اظهار مسائل و احکام شرعیه که در بارهٔ هنود و اهل وار
دست نموده بمیر احمد خان التماس اجرای آن کرده حریف میگسار صدق آهنگ ؛ چنین
زد شیشهٔ این قصه بر سنگ ؛ که از کفار آنجا محتویخان ؛ بتقصیری شد از دل دشمن جان ؛
منادی کرد یکسر اینکه دستار ؛ فرود آرند از سرهای کفار ؛ دگر بر اسپ ننشینند اینها ؛ نشان
قشقه شویند از جبینها ؛ ز پا هم کفش چرمین دور سازند ؛ نگشته ما دل رنجور سازند ؛ مقرر
شد کلاه از بهر کفار ؛ فتاد از نام طشت نشان ز دستار ؛ کله هم گاه گاهی میدهد دست ؛
بسان بدر ماهی میدهد دست ؛ غلبهٔ هنود که در حضور و کشمیر داشتند میر احمد خان صورت
پیشرفت آن ندانسته و متصدیان کشمیر بلکه اکثر اعیان لاسیما ارباب محکمهٔ متصدیان شرعی
مخالف رای محتویخان مانده مجوز اجرای این مسائل و احکام نشدند اجتماع طلبهٔ علم و عوام الناس
در خانهٔ محتویخان بسیار شد یکدو ماه میر احمد خان از جای عنان کرده بود چون سررشته از دست
رفت و حرف بدست عوام الناس افتاد میر احمد خان بمشورهٔ متصدیان محتویخانرا طلبیده بمواعظ و
نصائح سنجیده اشارهٔ سکوت ازین مذکورات نمود یکی از عمدهای متصدیان محرر این صفحات
را که در آن مجلس حاضر بود آهسته گفته که بگوش نائب ناظم مخفی برساند که اگر اینوقت محتویخانرا
سر باز دهد ازین سو نمی تواند آورد هر چه میشود درهمین جا و درهمین مجلس احقر ایشانرا بنا بر
مراعات امر ملت صرفه در اظهار نه دیدند و عذر عدم امکان اظهار بجهت ازدحام بسیار آورد
بهر کیف محتویخان آنروز بعد ضعف و نقاهت آزار از خانهٔ میر احمد خان مخلص یافت بمجرد
خروج از صحن عام هجوم عوام از حد گذشت و مثل مور و ملخ مهبط سواری او شدند دیگر روز
غلبهٔ عوام در ترقی بود مردم بازاری را و هر جا هندوی را میافتند از اسپ فرود می آوردند
و تهدید و تنبیه می کردند رفته رفته منجر به تخریب خانها و تطاول اموال آنها شد تاریخ مغلوبی
هنود در اشکست کافران یافتند میر احمد خان بمشورهٔ متصدیان فوج بطلب محتویخان
فرستاد بمجرد تحریک آنها مردم عوام بغیرت آمده در محلهٔ ملا شیپوره فوج مزبور را شکست دادند

واکثر پیرا عورات شهر از باهمهائے سنگ و چوب و شالی کوب زده گشتند و آتش عظیم واقعشده
محلات بسیار پیرا سوخت و عمل میر احمد خان سست شد   چو این هنگامه براوج سما
رفت ؛ ازین راه میر احمد خان زجا رفت ؛ روان فوجے پئے احضار خان کرد ؛ که هر یک بود
در مردانگیے فرد ؛ همه از پای تا سر غرق آهن ؛ تو گوئے کرده طغیان آب جوشن ؛ چو این آوازه
در هر سو سمر شد ؛ بخان معدلت آئین خبر شد ؛ که فوجی شد روان مانند سیلاب ؛ ز شمشیر و
سپرها موج گرداب ؛ ز فرمان خود از بیم خرابے ؛ کسیکو بود آتش گشت آبے ؛ پئے تسکین مردم
نے ز تشویش ؛ قدم بیرون نهاد از مسکن خویش ؛ نداد ش کس ره از بیگانه و خویش ؛ خداش
خواندزان در خانه خویش ؛ محتوی خان باستماع خبر تعین فوج خود را بیکس و بے پناه یافته
اول در مسجد محله جا گرفت و عجز و الحاح بسماجات بسیار نمود چون هجوم مردم شد به خانقاه معلے
آمد نظم ازین پر دلان زاحربه و جنگ ؛ بکف نبود فلاخن دار جز سنگ ؛ بمردان صف شکن
در عرصه کین ؛ ندیده کس بدینسان فوج سنگین ؛ چنان از ژنده پوشان اجتماع ست ؛
که گوئی غزوه ذات الرقاع ست ؛ چو شد نزدیک فوج خان ناظم ؛ در آن ساعت قیامت
گشت قائم ؛ بسان شمع از باد سحرگاه ؛ تزلزل یافت در پیر و جوان راه ؛ نشد یک تن مقابل
از پے جنگ ؛ نیامد کس بروئے شان بجز سنگ ؛ ز بام خانها چون بر سر شان ؛ چکس کرد
از دو جانب سنگ باران ؛ فگنده از دو جانب نوجوانے ؛ براه چون فتنه خوانان نردبانے
چو آهن پوش مردان سپاهے ؛ دران هنگامه از قهر الهی ؛ فراز از بیم سنگ انداز کردند ؛
زمان حبث الحدید آغاز کردند ؛ در آب جویباران کشتگان را ؛ بیفگندند مردم بے محابا ؛
ز قتل نوخطان چهره گلگون ؛ چو جدول یکقلم شد سرخ از خون ؛ از حضور نیابت عنایت
الله خان بنام خواجه عبد الله خان ده بیسے تقرر یافت و میر احمد خان بحضور رفت چون که
عمل خواجه عبد الله خان غلبه عوام و تاخت و تاراج شهر تشهیر شد و علاوه آن بکنکاش مقید
محتوی خان و محال صرف خاص را بطور خود گرفت ز حضور مومن خان را نایب صوبه فرستادند
مشار الیه در هیره پور رسیده بود که محتوی خان بعد ملاقات خواجه عبد الله خان در خانه شاپور
خان بخشی صوبه برادر کلان میر حیدر خان که ذکرش گذشت بجهت ملاقات در آمده چون
سید اطهر خان دیوان بیوتات و جمعے از منصبداران کنکاش داشتند و محتوی خان را با جمعی
از عوام بقتل رسانیدند اینحالت آخر روز چهارشنبه بیست و یکم شهر ذیقعده هزار و یکصد و سی و دو بود

شهید سرگذشت شیخ الاسلام بتعمیه تاریخ ایشان ست پس از یکچند روز دیگر مردم عوام بغیر
آمده بر سر محله زڈیبل ریختند و مردم شیعه را که در ایام مفسدهٔ هنود اتفاق اجتماع کرده
چاک عظیمے کرده مضبوط بودند والحال بجنکاش قتل محتویخان متهم شدند تاراج و تاخت نمودند
اکثر را از زن و مرد و صغیر و کبیر بقتل رسانیدند و ننگ و ناموس آنها بغایت کردند بعد از ان خانقاه
میر شمس عراقی مرشد شیعه ها را اسمار نمودند از ابتدای عمارات تا الیوم اینقسم حادثه بر زڈیبل
و فرقه شیعه ها واقع نشده بود و هنود بلکه بعضے اعیان مسلمین را هم مکرراً و مجدداً باینطریق آفات
رسیده پس از یکچند خان صدق تخمیر؛ دل خود جمع کرد از اهل تزویر؛ برای دیدن بخشی
روان شد؛ اجل در پرده با او همعنان شد؛ چو بود از زمرهٔ اتراک بخشی؛ شگون در قتل خان
دانست بخشی؛ بسی شصت چشم از دهر پوشید؛ قبای هستیش صدپاره گردید؛ پس از یک
لحظه خلقے شورش انگیز؛ شدند آتش صفت هر سو جلو ریز؛ زدند آتش بجان و مال بخشی؛
مسلم جست لیکن جان بخشی؛ نمودندش سگان بے اعتدالی؛ ز روبه بازی قوم شغالی؛
دگر بر حضرت قاضی دویدند؛ چو آتش یکنفس آنجا رسیدند؛ بجرم بیگناهی خانه اش را؛ کشیدند
آتش و کردند یغما؛ بعد دو روز ازینواقعه مومن خان داخل سواد شهر شده چون مردم عوام خدمت
ملا شرف الدین پسر محتویخان را که وقت واقعهٔ پدر مختفی شده بود بر آورده بجای پدر نصب
کرده بودند رجوع و هجوم مردم زیاده بر سابق رو داده امور ملکے چندان جاری نشد و در اکثر امور
مداخلت بوده و عنایت الله خان که نائب وزارت اعلے هم بود در حضور اظهار رسید خلعے نائب
کشمیر کرده استعفا نمود؛ سیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ از گذاشت
عنایت الله خان بنظامت کشمیر تعلق گرفت سند نیابت خود را بخواجه عبد الله خان داده بیدے
فرستاده چهار پنجاه موی الیه نیابت کرده مداخلت رفقا و توابع ملا شرف الدین از تمشیت احکام
عاجز شد بنالش هنود و شیعه سیف الدوله بحکم حضور از لاهور برخاسته با فوج عظیم بکشمیر آمد اول
محرم سال هزار و یکصد و سی و چهار داخل شهر شد ملا شرف الدین را با جمعی از رفقا و معاد نالش ١١٣٤
بحسن تدبیر گرفتار نموده و دستار بستن و بر اسپ سوار شدن و لباس فاخره پوشیدن هنود را اگر
یک و نیم سال ممنوع بودند باز بعمل آورد تنبیه مالی با کثر اعیان و اهل شهر و طبقات مردم بواقعی نموده
شش ماه در کشمیر گذرانیده اواسط رجب روانه لاهور شده و ابو البرکات خان پسر قاضی محمد کاظم عارف
خان را که برادر کلان امانت خان مزبور بود در تبه نیابت بتقرر مبلغ خطیر حاصل کرد شش ماه بحکمرانی

بسر برده بسبب سعایت مردم تغیر شد نجیب خان احرارے به نیابت سیف الدوله بکشمیر آمد
از دست ابوالبرکات خان مزاحمت کشید قریب یکسال کارگذاری کرده بود که نظامت صوبه
کشمیر از سیف الدوله تغیر یافت اعظم خان بهادر که ذکر او گذشت بنظامت صوبه تقریب
نیابت ساداتخان سابقاً تا رسیدن خود خواجه عبیدالله خان ده بیدی را نایب مقرر کرد اعظم خان
اوائل سال هزار و یکصد و سی و شش بکشمیر رسید از واقعاتے که در عهد او در کشمیر رو داد یکے
خروج منصبداران و بعضے اعیان شهر بر داشت که بجهت بے اعتدالی کس و کوی او شورش
کردند و اجتماع نمودند آنرا الحسن تدبیر زود تدارک کرد و رفع نمود دوم که سخت تر از همه است
وقوع قحط عظیم در کشمیر است هرچند آغاز آن در نیابت ابوالبرکات خان شده بود لیکن در عهد
اعظم خان قسمے بکمال رسید که از قرون سابقه هم کمتر مثل آن بوقوع آمده است پس بهشت
روپیه خروارے شالی بدست نیامد برنج حکم طلا گرفت مردم بسبب گرسنگی فوج فوج
هلاک شدند راقم این نسخه مثنوی طولانی محتوی بر حالت آن ایام نوشته بود چند بیت
ازان مناسب حال مرقوم می شود

زبس در اضطرار اند اهل کشمیر * غم خود هم نخورده هیچکس سیر *
زسوز جوع از بس آتش افروخت * بیاد دانه پختن اشتها سوخت *
چو چشم مردمان از قحط برگشت * گرفته انقلاب از شهر تا دشت *
نشان غله پیدا نیست یکسر * بغیر از حسن گندم گون دلبر *
ترقی منحصر دانند مردم * در افزونی نرخ و کال گندم *
تنور آسا شکمها گشته بریان * بسوز آرزوے یک لب نان *
بجز ماهی که دل فارغ زغم داشت * میان نان آبے از درم داشت *
زماکولات حاصل غصه خوردن * بهاے مشت شالی جان سپردن *
زانبار کسی گر دانه چینند * پے یک کال صد دشنام بینند *
اگر جاے ظهوری گرد جهان * نمکدانش بود از شور و افغان *
جهان پامال سر چنگ جفا شد * زقحط آب و دانه کربلا شد *
زپا افتادگان سست حالی * همه سر چنگ خوار مشت شالی *
بیاد کال ارزان محو خاکند * برائے جو چو گندم سینه چاکند *
جو و گندم اگر پیش کسی هست * چو شانه زنجی دارند از دو دست *
شده هر فرقه غرق بحر تشویش * نخورده بهره غیر از حسرت خویش *
خلایق بر سر دریا و بازار * چو مور دانه جو خوار لگد خوار *
چو مار گنج قوت هر که و مه * بغیر از خاک نیست از شهر تا ده *
سپاهی بسکه داده تن بمردن * غنیمت می شمارد زخم خوردن *
هزاران بیت شاعر می سراید * زبیت المال یک پشش نیاید *
تسلے میدهد مادر پے خواب * بطفل خویشتن

خواجه مذکور دران ایام وفات یافت عالم عامل متورع کامل بود

از شیر مهتاب ٭ نویسد کاتب از بهر تسلّی ٭ برنجی یافت اضطرلاب خوبها ٭ بحسرت گفت
خرادی بخانون ٭ نمانده در کفم جز جمچهٔ خون ٭ طبیب از دیدن اهل مرض سیر ٭ زجیبش همچو نبض
مرده جاگیر ٭ برنجی یافت اسطرلاب خود را ٭ منجم نفس اماره را داده تسلّی ٭ نباید چون بکار قوت زرها
برنج و جوازان به در سطرها ٭ غذای اهل سودا غصه خوردن ٭ محالست از تجارت سود بردن
همه افتاده در فکر محالند ٭ ز شب تا روز محو این خیالند ٭ کمیت فکر هرسو میدوانند ٭ بغیر از سنبله
برجی ندانند ٭ شده رمال انگلیس مجسم ٭ مکدر ز اجتماع فاقه و غم ٭ طریق قبض و داخل ز نقش
ازیاد ٭ قرح در قرعه اش هرگز نیفتاد ٭ گدا باید اگر حب الملوکی ٭ کند شاهانه با هر کس سلوکی ٭
ز فقر و فاقه بلبل بس نوا کرد ٭ دگر با ریزهٔ گل اکتفا کرد ٭ نبرده مورچه راهی بشکر ٭ بجز شیرین
لب نوخط دلبر ٭ الی آخر الابیات بعد چند ماه آتش قهر قحط بآب باری فضل و احسان الهی
فرونشست و از ان شورشها و شدتها باز ماند اما مدتها اثر آن باقی بود بالجمله اعظم خان قریب
یکسال نظامت گذرانیده بنابر نالش مردم از خدمت صوبه معزول شد ارباب کمال که از
ابتدای عهد مبارک محمد شاه تا سنن حال طراوت بخش مسند افضال در کشمیر بودند با جمال
مذکور میشود حضرت میر محمد هاشم القادری حسباً و نسباً آنجناب سیادت مآب قدوة المتورعین شیخ
الواصلین کوه راسخ عبادت بحر مواج هدایت صاحب المناقب و المکارم بود در شهور سنه
هزار و یکصد و سی و پنج غرهٔ شعبان بکشمیر نزول فرمود بحر معارف و کوه مستقیم طاعت و ریاضت
بود شبانروز دو ختم قرآن و گاهی یک و نیم و همیشه یک ختم در نماز میفرمود ازین جهت
از صحبت و آمد و شد مردم بالکل فراغ داشت و اصلا خاطر قدسی مناظر را بجانب نیک و
بد خلائق نمیگماشت بعد نماز فجر تا اشراق و بعد عصر تا مغرب و گاهی آخر شب و بعد
جمعه ذکر جهر میکرد و فقیر عاصی در اوائل رسیدن آنحضرت بملازمت مشرف شده
عنایات بسیار فرموده و فوائد خاصهٔ طریقهٔ علیهٔ قادریه بمحض عنایت بی سابقهٔ اظهار خود
مرحمت نموده چون احوال آنجناب را هم در ثمرات الاشجار نوشته اینجا با ایراد سلسلهٔ پیران و
نسب ایشان فارغ شد آنجناب مرید و فرزند حضرت سیادت و عرفان منزلت میر سید محمد علی جان
اند ابن میر سید عبدالله ایشان ابن میر سید احمد ابن جناب میر سید عمر ابن جناب پیر سید ابراهیم
ابن جناب میر سید حسین ابن جناب میر سید محمد جرموفی ابن جناب میر سید یوسف ابن جناب میر سید
عبدالرزاق ابن جناب میر سید میمون ابن جناب میر سید مسعود ابن جناب میر سید محمد ابن جناب میر

سیدین ابن جناب میر سید محمد صالح ابن جناب عالیحضرت غوث الاعظم قطب العالم شیخ السموٰت والارضین امام محی الدین رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین نسبت صوری و معنوی ازین حضرات عالیہ درجات حاصل کردند آخر شوال آن زار تب بہم رسانیدہ اند در ابتدا فرمودہ اند کہ حقیرے پیدا میشود عرض کردہ شد کہ برای چکار فرمودند کہ اگر کسی بمیرد در آنجا تواند تا روئی کہ خادم استدعا بر جواب مکتوب فرزندان ایشان کہ در اکبرآباد بودند کرد فرمودند بنویس کہ سید مرد در ایام مرض کہ بشدت وجہ رو بآسمان کردہ افتادہ می بودند غیر از تلاوت تعجیل و سرعت کاری نبود خصوص در زنہ اخیر کہ بسیار سرعت داشتند گویا قصد بآخر رسانیدن وزود بکارے رفتن معلوم وقت رحلت اسم ذات بطریق ارہ و غریدگی تمام از سینہ مبارک مسموع میشد وقت غسل دست این عاصی بر کتف آنجناب رسید و تر شد بعد تفحص ناسور کلانی بقدر باونجان کہ چرک کردہ بود تعجب حاضران رو داد کہ درین مدت مرض اصلا ازین دانہ کہ باین شدت و صعوبت ظاہر نکردند گویا بزبان حال می فرمودند ؎ گر تیغ بارد در کوئے آن ماہ ❊ گردن ادیم الحکم للہ ❊ بیست و ہفتم ماہ شوال دیا ہزاران برکت و اجلال و قوت حال سال ہزار و یکصد و سی و پنج رحلت فرمودند عزیزے از دوستان کہ در حال غسل حاضر بود گفت تمام آن شب می بینم کہ گویا غسل بجد مبارک حضرت غوث الثقلین میدہیم تاریخ رحلت ایشان فقیر حقیر چنین گفتہ است تاریخ سرور زمرۂ سادات بہشت آرا شد ❊ نیر اوج کرامات فلک پیما شد ❊ در پرتو خورشید چو شبنم گردید ❊ گوہر کان ولایت ہمگی دریا شد ❊ جامۂ عاریتی چون زبدن بیرون کرد ❊ خلعت وصل الٰہی بقدش زیبا شد ❊ در رہ بندگی حق چو دو تا عمرے بود ❊ در بحر قدم امروز دو یکتا شد ❊ مدتی بود طراوت دہ بزم ارشاد ❊ این زمان در غرف خلد سریر آرا شد ❊ در حریم حرم وصل الٰہی جا یافت ❊ عین چشمۂ توحید بیک صہبا شد ❊ ویدی اعظم بسر تربت او روز عزا ❊ سوز صد حشر بر ارباب دلان بر پا شد ❊ بدو تاریخ شدم روز وصالش ملہم ❊ طوطی دل بدو مصراع ازان گویا شد ❊ نور حق ہادی دین میر محمد ہاشم ❊ گوہر علم و یقین میر محمد ہاشم ❊ زبدۂ اہل ارشاد **شیخ محمد مراد نقشبندی** معروف بمتو از نجبای کشمیر بود در صغر سن ترک اشغال دنیوی کردہ بطلب الٰہی مسافر و بخدمت بابرکت مصدر کمالات علیا صاحب مقامات قصوی میر محمد رضای دہلوی کہ از مشاہیر مشائخ دہلی و جامع کمالات صوری و معنوی با وجود کسب فوائد از خدمت حضرت خواجہ خورد فرزند برومند حضرت خواجہ بیرنگ و مربای حضرت مجدد و اویسی المشرب ہم بودند رسیدند و مدتے در ملازمت ایشان ماندہ و فائز بکمالات طریقہ گردیدند بعد واقعہ پیر بزرگوار بکشمیر آمدہ و انقطاع از علائق فرمودہ شب و روز سرگرم تقویت نسبت باطن بودند و تسلیک و ارشاد طالبان می نمودند

وحرکت بسیار کمتر می کردند از علوم رسمی بهره داشتند واشعار مشتمل بر تصوف ومواعظ گاہے میگفتند فقیر بعد واقعهٔ حضرت مرشد مراد در خدمت ایشان رسید زیاده بر سه سال بهره اندوز آن عالیشان که دیده در ترک کلام فضول و عدم التفات بغیر ضروریات واستغراق بوجه اتم وبی تعینی ودوام مراقبه آن جناب را از مشائخ دیگر ممتاز ومستثنی دیده در سن هفتاد وپنج هفتم ماه شوال سنه هزار ویکصد وسی وچهار رحلت فرمودند بعبادت وعنایت روز اخیر وحضور غسل وحمل جنازهٔ ایشان مشرف شد رفع الله درجاته ورزقنا من برکاته شیخ اکابر تاریخ ایشان یافته اند وتاریخ دیگر را که کسی یافته بود فقیر با شاه عامل عارف کامل مولانا ابو الفتح سلمه الله قائممقام آنجناب موزون کرده بدینصورت تاریخ شیخ آفاق ومراد عشاق ؛ آنکه سر خیل ولایت بوده ؛ بود او عین بصیرت الحق ؛ چشم بر غیر خدا نکشوده ؛ آخر از وحشت کثرت یکبار ؛ گنج سان زیر زمین آسوده ؛ همچو خورشید ره عالم قدسش ؛ سر بسر بی سر وپا پیموده شده تاریخ وصالش مسموع ؛ محرم راه خدا او بوده ؛ شیخ عبد اللطیف قادری عالم عامل کامل الواصل الی الله معروف بکوسه از نجبای این شهر بود وعنوان تجارت داشته وکسب علم ظاهری میکرد وبهره ور علوم ظاهریه بخوبی شده بجاذبهٔ الهی سلوک راه نامتناهی پیش گرفته وبخدمت معارف دستگاه شیخ اسمعیل انبوری رسیده آمد واین شیخ اسمعیل امی بود وبوساطت ولایت انتباه حضرت خواجه حبیب الله قدس سره منسوب به خدمت میر محمد علی قادری شد اما بزور ریاضت واستقامت کار خود بجائی رسانیده که در زمرهٔ رجال باکمال معدود بود وکشف کونیه هم بسیار داشت وهر جا فرش و لقمه مشکوک ومشتبه دار دمیشد زود از غیب اطلاع یافت اجتناب می کرد تا بحرام چه رسد احتیاط حدود وشرعیه بسیار میکرد باین جهت بخدمت مولانا الاعظم خواجه ابو الفتح کلو که از اکابر منسوبان حضرت مولانا حیدر علامه اند واکثر می گذرانید بلکه فوائد طریقهٔ قادریه که از خدمت زبدة المتاخرین شیخ عبد الحق دهلوی علامه واز ایشان بمولا رسیده می کرد شیخ عبد اللطیف ترک دنیا وخانمان کرده همگی بظاهر وباطن بریاضات شاقه وترک عادات رسمیه استقامه واستحکام بحد کمال نمود ودر موضع انبر چیل سکونت اختیار فرموده حضرت مرشدی مرادی بتقریب بآنطرف وارد بودند فقیر در رکاب بود واز احوال ایشان شنید وزیارت کرد در آن وقت ابتدا بنیت سه چهل چله نشسته بودند عجب احوالی داشتند یک چهل چله بسکونت تام گذران کردند وبقدر ضرورت بابه حدیث وجواب مسائل مے گفتند بعد آن قریب یازده سال حضرت مرشد مراد در قید حیات بودند اتفاق صحبت آن بزرگوار هفتاد ویکسال بتقریبے مکرر رفته شد واقعه حضرت مرشدی در همان اثنا

روداد و بعد آن سه سال اکثر در خدمت آن روشن‌ضمیر میرفت در آنوقت از سه چهل چله فارغ
شده بودند یک لمحه از گریه و ناله و آه فراغ نداشتند و غیر از آیت و حدیث و کلام صوفیه ذکرے نمیکرد
فنا و نیستی و فروتنی با ایشان بحد کمال بود با وصف آن همه انقطاع و ستر حال و تواضع گاه گاهی
کشوف کونیه که بکنایه بود خصوص در ایام رحلت حضرت ایشان مکرر معلوم نموده شد فقیر عاصی بورود شفقت
ایشان بسیار بوده و بقدر نصیب اخذ فوائد صحبت شریف ایشان هم نموده در هزار و سی و چهار تاریخ
پانزدهم شعبان رحلت گزین شدند شیخ اکابر تاریخ ست (ع) امیر شرف الدین قادری فرزند
برومند میر ابو الفتح قادریست از همه اولاد ذکور خوردتر بود در عنفوان جوانی با کمال کامرانی سلوک
طریقه باطنی را پیش گرفته باشتغال باوراد و اذکار نموده است از معاملات صوریه برداشت باوجود صحبت
والد بزرگوار دریافت عزیزان دیگر هم نمود بعد وصال میر ابو الفتح بر مسند خلافت اسلاف متکی
شده استقامت تمام کرامت دریافت در وجود حسن خلق و بشاشت وجه و خدمت واردین و ضبط
اوقات از اقران خود ممتاز بود و دیدار مبارکش از صفائے باطن خبر میداد بتخصیص که چهره عجب فیضی و
حلاوتے بر منصهٔ ظهور می نهاد و ماه شوال آزار بهم رسانیده راقم حروف که منظور عنایتش بود بعیادت
سراسر سعادتش فائز شد خوانندهٔ زمزمه غزلے میکرد و خدمت ایشان بسوز و گداز عجیبی گریه بشوق
می نمود و آه جانکاه بیاد الله میفرمود روز دیگر سال پانزدهم ماه شوال سنه هزار و یکصد و سی و پنج
در کمال خبرداری رحلت فرمود از اتفاقات حسنه آنکه تاریخ واقعه وصال میر ابو الفتح و سال خلافت
شرف الدین را خلیفه شاه جیلان یافتند و تاریخ رحلت میر شرف الدین خلیفه شاه جیلانی شد
و شیخ نور الدین برادر کلانش تحصیل علوم معقوله و منقوله در خدمت فحول علمای وقت نموده فوقیت
بر اقران بهم رسانیده در جناب والد بزرگوار در کمال جوانی قضا کرد و احوال برادر کلان بمحل خود مرقوم
خواهد شد حضرت خواجه (حاجی) عبید الله نقشبندی اجمال احوال آن صاحب کمال در اوراق بالا
گذشت بعد کسب لوازم طریقت تجرید و تفرید اختیار کرده اکثر بلاد مشهوره را دیده و حرمین
محترمین رسیده قریب هفده حج گذارده بکشمیر سه بار تشریف آوردند اول در آخر سلطنت پادشاه
عالمگیر ثانیاً در اول پادشاهی محمد معظم شاه عالم بهادر شاه که سنین هجری به هزار و یکصد و نوزده
یا بیست رسیده بود در آنوقت فقیر حقیر در خدمت حضرت مرشد مراد بصحبت ایشان رسید اجتناب
تمام از دیدن مردم داشتند اکثر در را بند کرده می نشستند دران اثنا خبر آمدن جناب شیخ ملکوت پرواز خواجه
نیاز به پشاور و بنا بر طلب بهادر شاه رسیده برائے دریافت ایشان در کشمیر برآمدند چون جناب حضرت خواجه

نیاز نزود به لشکر بهادر شاه رفتند خدمت خواجه عبید الله راه حرمین گرفتند و مدتی همانطرف بودند
بعد چند سال بولایت بلخ آمده و در آنجا بسبب ظهور رفتن و خرابی بلد و آرام نگرفته در آخر سنه هزار و یکصد و سی
و دو بکشمیر آمد و زیاده از پنج سال درین شهر نگذرانیدند این مرتبه از پیران فقیر کسی در قید حیات صوری نبوده
صحبت و خدمت ایشان غنیمت دانسته شد در ضبط اوقات و اخفار حالات و مراعات آداب طریقت
و تادیب طالبان حقیقت و کمال استغنا و تهدید اغنیا و تشریح تمام و ترک فضول کلام در وقت خود در
کشمیر بی نظیر بودند قصد سکونت درین شهر فرموده بودند آخرها بسببی ملول شده اکثر می گفتند که خود
را در اماکن متبرکه از حرمین و مسجد اقصی که مکرر در سیاحتها دیده بودند در خوابها می یابم اوائل سی و هفت
هجری از راه هند بحرمین رفتند و در هنگام رکوب جهاز این غزل خود برای احقر مخلصان فرستاد
غزل ز هر گلی که وزد بوی او بشامهٔ من ٭ ز شامهٔ دور بنازم که شد شمامهٔ من ٭ بسوزن
مژه از داغهای اشک زخم ٭ خیاطه ازلی بخیه زد بجامهٔ من ٭ ز هر گلی که وزد بوی او بمن برسد ٭
ز شامهٔ دور بنازم که شد عمامهٔ من ٭ ز اوج قدس چو روح الامین کند پرواز ٭ کبوتری که برد
سوی یار نامهٔ من ٭ ز پیچ و تاب خم جعد او بسر پیچد ٭ قضا ز دست قدر پیچ بر عمامهٔ من ٭ ز جای
موجهٔ طوفان نوح باکم نیست ٭ چو باد شرط شود باید که سلامهٔ من ٭ بکشتی که خدا ناخدا است رفته عبید
رسد بکعبهٔ مقصود حج عامهٔ من ٭ و بعد ادای حج بمدینهٔ مطهره رسید آزارمند شده در اوائل سال سی و
نهم هجری ببیست و نهم محرم اول روز جمعه بکمال هوش و خبرداری غسل کرده نماز خوانده رحلت فرمود
بر فقیر عنایت خاصی داشت در آن ایام که ایشان بحرمین رسیده بودند فقیر در صدد تحریر احوال
مشائخ بود و رسالهٔ اشجار خلد را تحریر می آورد روزی بعد نماز فجر در خانقاه معلی بروحانیت حاضر شدند
و بعد صحبت طولانی اشاره بتحریر احوال خود کرده فقیر متحیر شد بعد سه چهار ماه خبر واقعهٔ ایشان از حرمین
رسید نور الله مرقده رحمه الله رحمةً واسعةً **عنایت الله خان** مرتبه ثالث از تغیر اعظم خان
بصوبداری کشمیر رتبهٔ اعتبار یافت نیابت بنام **فخر الدین محمد خان** دیوان بیوتات کشمیر که مقرر
نمود مشار الیه زیاده بر یک سال حسن عمل بتقدیم رسانیده هنوز یکسال تمام گذشته بود که واقعهٔ ناگزیر
عنایت الله خان در حضور رو داد و کان ذلک فی شهور سنه الف و مایه و سبع و ثلثین چون ذکر خان عنایت
بعض اقارب او که درین شهر حکمرانی کردند بتقریب درین رساله شد ضرورست که شمهٔ از حسب و نسب آنها بقلم آید
مخفی نماند که عنایت الله خان ولد میر شکر الله ابن میر مومن ابن قاضی صلح الله اولاد قاضی موسی شهید است
که ذکرش در ضمن احوال چکان که والی کشمیر بودند گذشت والدهٔ عنایت الله خان که بی بی مریم نام داشت

بعلاقهٔ والدهٔ خود جان بی بی دختر ملا شرف الدین میر عدل که بتقریب معلمی و اتالیقی بیگمات و مخدرات سلطنت
در سرکار شاه جهان پادشاه نوکر بود در هنگام در دورایات عالمگیری دختر خود مریم بی بی مزبوره را
باریاب دولتسرای پادشاهی گذرانید رفته رفته کارش ترقی یافته کمال محرمیت و اعتماد در سرکار نواب
زیب النسا بیگم صبیهٔ دوم پادشاه حاصل نمود و برادرش ملا محمد طاهر در حضور همراهش بود و میر عنایت
الله پسر خود را بحضور طلبیده بتدریج و مدد یاوری طالع خداداد و قابلیت و استعداد او را بمناصب
علیه رسانید و غایت قرب و محرمیت در جناب عالمگیر پادشاه باختصاص و اعتماد خاص حاصل کرد
و محسود عمدهای حضور شد بهره و حظ کامل از ادراک و نیکوئی معاشرت و ضابطه دانی و تهذیب
اخلاق و ضبط اوقات و شغل علم و عمل بدست آورده بود در حسن صورت و سیرت کمال قدر و مکنت امتیاز
تمام داشت حکایات حسن تدبیر در رایت رای صواب نمائی او دانسته مذکور و در خاص و عام مشهور
بعنوان گفت که مثل او در اقبال و دولت و شعور و فطرت کم کسی از مردم کشمیر برخاسته است چنانچه
بر عالمیان ظاهر ست امتیاز و قربی که خان معزی الیه در جناب عالمگیر داشت بر کسی پوشیده نیست
یک حکایت تمام غرابت شاهد این مقوله بعینه از کتاب مآثر عالمگیری بهمان عبارت مرقوم میشود
از سوانح این ایام نادره مقدمه مبنی از شمهٔ حفظ مراتب خانزاد پروری و قدردانی و پاس مراسم فرمان
فرمائی و قهرمانی پادشاه عادل کامل بحر بی ساحل حروف غنیم باطل شوبانت کارساز ضعفا خانه برانداز
اقویا خدیو جهان کشا خداوند حکم قضا امضا جوهر تیغ دعا گوهر دریای سخا سالک مسالک نیستی و هستی
واقف مواقف بلند و پستی سلاک التحریر می آرد که هنگام نزول کرامت شمول خیام فلک احتشام در مقام
کیف ما اتفق دیرهٔ امیر الامرا در زمین پستی واقع شد و خیمهٔ عنایت الله خان دیوان خالصه و تن بر
مکانی مرتفع پس از چندروز که خان مذکور بحوطهٔ هم جای سراپرده‌ها محل سرا ساخته بود معرفت
خواجه سرای امیر الامرا گفته فرستاد از این مکان برخیزید خیمهٔ نواب اینجا استاده خواهد شد خان
جواب فرستاد خوبست با جای درین مثل که ناگزیر فرود آمدن ست بهمرسد مهلت باید خواست
خواجه سرا نیز ترک جواب کرده کام و ناکام در همان نزدیکی ها خیمه را بمکان دیگر نقل نمود و خیمهٔ امیر
الامرا بر آن مکان استاده شده این قدر که از افراد اخلاص کیش واقعه نویس کچهری دیوانی بمطالعه
قدسی در آمد همانوقت بحمید الدین خان بهادر حکم شد که رفته با امیر الامرا بگوئید خوب واقع نشد شما
بجای قدیم یا جای دیگر بروید کسی که پیشتر خیمه داشت بجای خود باشد خان مذکور رفت و
ابلاغ حکم نمود امیر الامرا در قبول این معنی تعللی کرد خان بهادر از پیش ایشان برخاسته از راه

اخلاص بخانهٔ عنایت الله خان آمد و سرگذشت بیان نمود و گفت بهتر اینست که نزد امیر الامرا
رفته بگویند که برائے من جا بهم رسید راضی نیستم که تبدیل مکان نمایند عنایت الله خان گفت
شما موجب حکم نزد ایشان رفته بودید من بے حکم چگونه توانم رفت خان بهادر بحضور در آمده
این مراتب بعرض ارفع رسانید فردا بوقت دیوان امیر الامرا بحضور آمد با هتمام خان قول حکم شد
امیر الامرا بخانهٔ عنایت الله خان برد تا معذرت آنچه رفته بخواهد حالا امیر الامرا چند جان دارد که
سر از چنبر امر آرد و سمعت اطعت گفت و جادهٔ فرمانبرداری بمژگان رفت خانزاد خان راقم
را برائے ابلاغ این پیام نزد عنایت الله خان فرستاد که چنین حکمی صادر شده است اما اصلح آنست
جلد عرضی بکنند که آمدن ایشان موقوف شود - روز رفتن بنده و آمدن امیر الامرا بخانهٔ خان مذکور
همگا اتفاق افتاد گفتن من موقوف ماند از اتفاقات عنایت الله خان در حمام بود امیر الامرا آمده در
دیوانخانه که هنوز فرش درست نبود نشست خان جلدی بر آمد امیر الامرا دست مومی الیه گرفته برخاست
و سوار شد و بخانهٔ خود آورد بقوذ پارچه اقامت گویان بخان مذکور تکلیف نموده و هیچگاه هیچ جه
تا انتهائے مدت صحبت و رفاقت اظهار گله دبید ماغی ننمود و در مهربانی و دلداری افزود چنین کسها هم
در زیر آسمان بودند مراحل عمر باین طریق انیق فرموده له الحمد فی الاولی و الآخره که وزارت خان خطاب یافته
نائب وزارت اعلی شده و اکثر خدمات کشمیر تعلق بخاندان آنها داشته و بعد فوت شاه عالم بصوبهداری
کشمیر و خدمات کلیه با قبائل رسید شرح آن گذشت عقیدت خان از تغیر عنایت الله خان
بصوبهداری کشمیر سرافرازی یافته از اولاد خلیل الله خان عالمگیر شاهی بود بنیابت او را ابوالبرکات
خان حاصل نمود قریب سال بکامرانی مشغول انصرام امور ملکی بود اواخر سال هزار و یکصد و
چهل بسبب نالش مردم خطهٔ عقیدتخان از خدمت معزول شد آغر خان دیده مغل نظامت ۱۱۴۰
کشمیر رتبه افزای مفخر و مباهات و شوکت شد پسر آغر خان کلان در صوبهداری او همراه عنایت الله
خان بکشمیر آمده بود و تا رسیدن خود میر صدیق بخشی را که نواسهٔ شاپور خان ست و ذکرش
گذشت نائب کرد آغر خان اوائل ذی حجه سنه مسطور داخل کشمیر شد پنج شش ماهی باستقلال مزاج
کار فرمای بند و بست بود اظهار حسن نیت و صفائے طویت می نمود و اکثر نزد راقم حروف که
مغرب گذرانیدن تاریخ قدوم مذکورات شعر و سخن مربوط بسیار بود در خلوت این شعر می خواند
الهی چو بر نیتم آگهی ٭ چو نیت بخیر ست خیرم دهی ٭ بحسب تقدیر چندی از عزیزان بد تدبیر را آب
راهبری او شده و طبعش را بانحراف آورده های طریق ضلالت و غول بیابان جهالت گشتند دایره

سامعه اش را بدعوایهای بی سر و دم از هوش بردند و نائره طائفه اش را بوعدهٔ خوان مردم بجوش آوردند تفتیش برگشت و خلاف عهد و قول و قسم که بحضور راقم حروف کرده بود بیش گرفت اول گاه طبع موزونی داشت این غزل وقت تحریر مناسب دروغگوی و خلاف عهد از بقلم آمد غزل بخم ابروی نگار قسم ٭ بدم تیغ آبدار قسم ٭ خط نو آیت هدایت شد ٭ بسر مصحف غبار قسم ٭ کار شمشیر می کند ابرو ٭ بعلی و به ذوالفقار قسم ٭ دیدهٔ غیر نزا نمی بیند ٭ یک قسم صد قسم هزار قسم ٭ عمدة الملوک امیر خان تعلق نظامت از تغیر آغر خان گرفت و نیابت باز بابوالبرکات خان که بحضور رسیده بود مرحمت شد مشار الیه تا رسیدن خود بکشمیر خلیل الدین برادر یادگار خان را نائب کرد اواسط سال چهل و دوم ابوالبرکات بکشمیر رسید قریب دو سال نیابت بخاطر خواه خود تقدیم رسانید احترام خان که ذکرش گذشت از تغیر ابوالبرکات خان بنیابت امیر خان تقرر یافت موی الیه بکشمیر رسیده اتفاقاً قلت غلات رو داد و مجرد دخول او بکشمیر عوام بسبب کمی نالش آنها هنگامه آرای کوچه و بازار شد و احترام خان از راه نادانستگی خود و غوغای مردم آنجا که بعض نقوش برای پیش آمد خود و خودخواهی پروای خرابی شهر و بی آبروی حاکم دهر نکرده این کار را هر وقت پیش گرفتند معقولش نمودند بجهت غلات متعرض بهرکس شد و شهر آشوب طرفه بعمل آورد عوالناس یاره باضطرار خود و قدری به تحریک اهل فساد و اغوا از دست رفته متوجه بخانمان مردم شدند و سر رشته از دست رفت واقعهٔ دیگر که هنگامه ها و غوغاها و افسادها است رو داد این ست که اوباش بد قماش بنا بر خباثت ذاتی یا بتحریک ارباب غرض حسد و طغیان اوای وزجمه مولانا عنایت الله معروف به فضیلت خان که خدمت میر عدلی و داروغگی عدالت شرعیه داشت و مولانا محمد اشرف مفتی اعظم بتقریب بدخواهی و استند علمای اصلاح گیرانی غله از خانه برآورده بمسجد جامع بردند و در آنجا هنگامه و غوغای کرده بی تحمل و تحاشی هر دو فاضل را بشهادت رسانیدند و خانهای مردم بسیار به غله داری متهم بودند سوزانیدند هر دو فاضل از غرائب روزگار بودند مولانا عنایت الله خان هشتاد سال عمر بدرس و افاده گذرانیده تجرز زیاده داشت در هندوستان و کشمیر خدمات پادشاهی را بتقدیم رسانیده اکابر را دیده بود مولوی محمد اشرف نیز بدستور جامع علوم و صاحب وقت طبع ذکای و فطرات بود و استعداد عجیبی داشت و در ورزش قضایا و مسائل فقهی از میان اقران علم امتیاز می افراشت هر دو بزرگوار باینحالت درجهٔ شهادت یافتند از بخت دلها بدرد آمده و در شهر شورش عظیم شد تاریخ شهادت هر دو بزرگوار را انفراداً و اجتماعاً راقم حروف چنین یافت

٭ تتمهٔ مضمون این صفحه در صفحه ۲۸۵ ملاحظه فرمایند ٭

تاریخ وی بہر نثار مشہد مفتی دین ؛ اعظم گہر اشک بحسرت می سفت ؛ تاریخ شہادتش ز دل پرسیدم ؛ با آہ زہی سعادت اشرف گفت ؛ **تاریخ دیگر** صد حیف ز افعال شیاطین سفیہ ؛ گشتند زبس مرتکب فعل کریہ ؛ دل با سر بیداد بسال تاریخ ؛ می گفت زہی شہادت ہر دو فقیہ ؛ روز جمعہ احترام خان بمسجد جامع رسید و ابو البرکات خان بخانقاہ معلی آمد چون مردم طرفین از ہمدیگر اندیشہ مند شدند و در خبرداری بودند نزدیک بیکدیگر رسیدہ دست و گریبان شدند مردم پر شور و شر اکتفا بر ہمین قدر نکردہ ابو البرکات خان را کہ قابو جو بود از احترام خان غیر مطمئن ساختند و تردد و تشویش در دلہا انداختند با احترام خان ہمین نوع مذکورات از خان مذکور معقول و مرکوز خاطر کردند رفتہ رفتہ منجر بداعیہ ہر کدام و در استعداد تقابل ماندند مردم شہر و خدمہ خانقاہ معلی مراعات جانب ابو البرکات خان کردند احترام خان شکست خوردہ بخواری برگشت و از حضور بجمال آدر ہی باز نیابت امیر خان با بو البرکات خان تقرر یافت از جملہ وقائع کلیہ این بار بظہور آمد یکی اینست کہ مردم مظفر آباد شورانگیزی کردہ بر سر کامراج آمدند و محصولات و اموال مردم را تاختند ابو البرکات خان با افواج پادشاہی بقصد تنبیہ آنہا بر سر بارہ مولہ رفت روز پنجشنبہ نہم صفر کہ سپاہیان اینطرف از کتل گذشتہ در تجسس غنیم شدند آنہا در کمینگاہ خزیدہ منتہز فرصت بودند بیکناگاہ بر سپاہیان اینطرف ریختند و بہ تیغ بیدریغ کشتند مختار ملک پسر نامدار ملک نبیرہ عمدۂ شاہ سراہ و جمعی دیگر از نامداران کشتہ شدند و شکست طرفہ روداد ہمانوقت کہ چنین حادثہ در بارہ مولہ اتفاق افتاد در شہر با آنکہ بظاہر باعثی معلوم نشود یک پہر روز پنجشنبہ مذکور گذشتہ خانقاہ فیض پناہ علیہ یمبر بہ از بالا سقف اعلی سوختن گرفت تا دو پہر روز با زمین یکسان شد و اہل عالمی سوخت خادمان خانقاہ فرصت بر آوردن تبرکات یافتہ بودند این ہر دو واقعہ در سال ہزار و یکصد و چہل و چہار شد بہر کیف ابو البرکات خان و تعینات صوبہ یعنی افواج پادشاہی صلح ناتمامی با مردم مظفر آباد نمودہ بشہر آمدند در سال چہل و ششم تجدید بنای خانقاہ معلی باہتمام ابو البرکات خان شد راقم حروف کعبۃ البرکات تاریخ یافتہ بود این بنای چہارم خانقاہ است ﷺ ۱۱۴۴

ذکر بعضی اصحاب کمال کہ درین چند سال از کشمیر ارتحال فرمودند ؛

قبلہ اہل اللہ حضرت شیخ عبید اللہ البخاری الفاروقی فرزند حضرت شیخ الیاس بخاری بودند کہ نسب ایشان بوساطت حضرت الکبری ابو الجناب شیخ نجم الدین کبری بحضرت امیر المومنین امام المسلمین عمر الفاروق رضی اللہ عنہ میرسید بتحصیل کمالات صوری و معنوی در ولایت بخارا کہ مسقط راس آنحضرت است فرمودہ بعد واقعہ مرشد تشریف در سمرقند تشریف آوردہ زوائد فوائد از علوم ظاہر و

ص درین سال ملا حبیب اللہ صدارت خان انتقال کرد و میرزا محمد خلیل پسرش صدارت یافت

باطن بدست آورده ترک خانداری فرموده از راه اشترخان و بلاد روس و اطراف روم و از انجا
بمصر عبور فرموده بحرمین شریفین آمدند و در خدمت حضرت شیخ احمد مکی که شیخ مکه و از خلفای حضرت
عروة الوثقے شیخ محمد معصوم سرهندی بودند رسیدند و کسب کمالات طریقهٔ علیه احمدیه بکمال خدمت
مالی و جانی مرشد حقانی ورزیدند بعد واقعهٔ مرشد بامر ایشان بر مسند خلافت آن عالیشان تمکینے
فرموده قریب هفت سال در حرم محترم فیض بخش محتاجان امم از نوال نعم صوری و معنوی بودند بقصد
زیارت والده ماجده از راه هند بولایت بخارا تشریف بردند و والده را با خود برداشته باز بحرمین
رفتند و نه ده سال دیگر در آن سرزمین خانهٔ رب العالمین بعبادات و افادت بسر برده دوم مرتبه
بیست و یک حج ادا کرده بهندوستان مراجعت فرموده یکان سالے هرجا بتقریب خلوات و اربعینات
گذرانیده از نفرت صحبت بعض امرا که اقربای آنحضرت بودند اختیار حرکت فرموده اوائل ذی قعده
سنه هزار و یکصد و سی و هشت کشمیر را بقدوم کرامت لزوم خود منور فرمودند جامع علوم ظاهری و باطنی
و مائل تجرید و تفرید و ترک کل بودند اعزاز علما و تفقد احوال کافهٔ برایا و نفی وجود بدل موجود و اخفای
حالات و ستر کرامات و اکل بصورت مرضی بلکه در حالت مخمصه و نوم بوضع غرقی و رجوع بکتب شرعیه
در حال عدم قهر و جلال و دوام طهارت و فضول کهالت و قیام بعبادت در جمیع اوقات خصوصاً
در وقت شدت جوع و ایثار غیر و اختیار عار در آخر کار گریه و زاری و ماتم و سوگواری و دوام توبه
بحضرت باری خاصهٔ وجود شریف آن عاقبت مسعود مقبول رب المعبود بود و شرحی از احوال آنحضرت
در رسالهٔ فرافامه که بعد وصال آن قدوهٔ اهل حال برگزیدهٔ رب المتعال ترتیب یافته بقلم آمد حضرت
ایشان آخرها علانیه اذکار و اوراد هر سه طریقهٔ علیه اجاری میفرمودند اول قادریه بعده یسویه بعد
آن مراقبه نقشبندیه می کردند الا بعد نماز فجر که تقدیم باوراد فتحیه بنابر رعایت این شهر می یافت
ولادت آنحضرت در هزار و هفتاد و هشت و شصت و سه سال موافق سن محبوب رب المتعال صلوات
الله و سلامه علیه عمر یافتند پس بعالم ابدی شتافتند عنایتی که تفصیلاً و اجمالاً استعداداً
و استحقاقاً بر حال این کثیر الاختلال فرمودند لیاقت عشر عشیر آن نداشت لیکن در آن ایام
اولاً عشق و محبت ذات شریف خود عطا کردند و این ذره ناچیز را گرفتار آفتاب جمال باکمال خود
نمودند بعد آن شد آنچه شد از عشق و محبت خود با آن ذات مقدس که وجدانی و روحانیت در قالب
تحریر چه توان آورد اینقدر می نویسم که وصف شدت رابطه که یک لحظه از نظر بصیرت من
غائب نبودند موت خود را بشرط حیات آنحضرت اختیار می کردم و این آرزو را بگریه و زاری از حضرت

بسر برده چون این شعر آن صاحب کمال بگوش راقم شکسته بال رسید آرزوی ادراک خدمتش بهمرسانید همگی یکبار بدیدار آن معدن اسرار فائز گشد شعر اینست **شعر** پامال جفا شدیم واین بود ٭ در عشق تو سر نوشت مارا ٭ تمام غزل باین تقریب مرقوم میشود **غزل** عشق تو چومی سرنوشت مارا ٭ رد کرد سوے کنشت مارا ٭ نے میوه درو نه سایه داریم ٭ دهقان بچه کار کشت مارا ٭ گلدسته مطلبے نه بستیم ٭ بیفائده چرخ رشت مارا ٭ زاهد باشیم بے تو باشد ٭ گر آرزوئے بهشت مارا ٭ گر بد گفتی نکو نگفتی ٭ خوبان گفتند زشت مارا ٭ پامال جفا شدیم و این بود ٭ در عشق تو سر نوشت مارا ٭ یارب که بهشت منزلش باد ٭ هرکس به نعمت بهشت مارا ٭ برآتش سنگ طفل سنگے ٭ آشوب جنون برشت مارا ٭ دیوان محبتیم ومجنون ٭ از خون جگر نوشت مارا ٭ هست از خم باده پشت برکوه ٭ مشتاق لبان خشت مارا ٭ **ایضاً وله** گردیم سیر گلشن تا ماو یار هر دو ٭ گشتند بلبل وگل بی اعتبار هر دو ٭ چشم سیاه مستش لعل قدح بدستش ٭ از عاشقان ربودند صبر و قرار هر دو ٭ از خواب ناز برخاست از عشوه جام می سوخت چشمان دل فریبش مست خمار هر دو ٭ زلفین تا بدارش بر گلشن عذارش ٭ خوش حلقه حلقه کرده مانند مار هر دو ٭ آیا بود که روزے این آرزو برآید ٭ خسپند مست باهم مشتاق و یار هر دو ٭ در فن محاوره از شعرائے وقت ممتاز و بینظیر بود در سال هزار و یکصد و چهل و رحلت فرمود **دل دلیر خان** که از مردم پانی پت بود و توسل بمنسوبان جهان شاهی داشت بنظامت کشمیر از تغیر امیر خان رایت اعتبار افراشت مشاراً الیه هرچند باراده کشمیر روانه شده بود اما در لاهور مکث طویل نمود ابوالبرکات خان را نائب کرد بعد چند ماه دلدلیر خان در لاهور قضا نمود از جمله حوادث کلیه که در آن هنگام در کشمیر رو داد اول حادثه سیلاب است که اوائل سال چهل و هشت هجری بافراط طغیان نمود و مدتے آب بسیار در صحرا و خانها بیرون شهر ماند و مردم تعجب کشیدند در آخر همان سال شب بیست و دوم شهر ذی قعده زلزله عظمی که نشان قیامت کبری بود بظهور آمد خانهائے بسیار در شهر و دیهات افتاد بنیاد هستی عالمی را بر باد داد قریب سه ماه این زلزله ظاهر بود اما مثل اوائل شدت نداشت و شبانروزے چند بار لرزه میشد بحدیکه مردم مانوس بآن شدند تاریخ این زلزله را بعض اصحاب طبع از آیه کریمه ابتلی **المؤمنون وزلزلوا زلزالاً شدیداً** اقتباس کردند الحق که از معجزات کلام خالق البریات است بعد رفع این حادثه مفسده اهل کشمیر با نائب ناظم بمیان آمد تفصیل آن

سانحه این ست که ابو البرکات خان بعد وقوع و حادثه باره موله که سابق گذشت محمد جعفر
کنت را با جمعی از برادرانش و مردم خود بعقبین دفع کسان محمد هیبت زمیندار منظفر آباد کرده
بود آنها بدست کار ستنا بسته کردند و مردم منظفر آباد را که مشهور بقوم بمبو هستند دفع نمودند
چون محمد جعفر وغیره فراخور خدمت سلوک ندیدند بیدلی بهم رسانیدند و از محافظت در باره موله
بیک سو ماندند بلکه بتغافل گذرانیدند بمیدا بنه آنها مردم بمبو باز سر بشورش برداشتند ابو البرکات
خان منصبداران پادشاهی را قاطبة بدفع غنیم روانه باره موله کرد و پسر صغیر خود را همراه آنها
داد منصبداران بعد چندی بنا بر بعض توهمات و تحریکات بی اجازت برخاسته آمدند چون
اهل شهر هم از بعض اطوار نائب دلگیر بودند همه متفق شده و اشراف و اجلاف یکدل و یکزبان
بخصومت نائب کمر بستند و راه عبور پلها را شکستند غره رجب محاربه جانبین اتفاق افتاد
و شکست بر مردم نائب رو داد و نائب هرجا قدرت یافت آتش کشیده زیاده بر پانزده
بیست هزار خانه در عرض یکروز و یکشب سوخت و آتش عداوت طرفین و مخالفت جانبین
بیشتر افروخت اوائل رجب سنه هزار و یکصد و پنجاه و نه این هنگامه برپا شد تا سه ماه صف آرای
قائم بود اما جنگی نشد دیگر درمیان آتش هاے فرنگیشی بسیار بوقوع آمد و مردم شهر را
بسبب طول مدت سستی راه یافت و محمد جعفر مذکور با برادران خود و جمعی از منصبداران هدف
شده قدری از مردم پونچه را باعانت خود آورده بتحریک محمد فاروق خان پسر امانت خان
که با ابو البرکات خان باوصف عم زادگی مخالفت داشت چهاردهم محرم سنه هزار و یکصد و
پنجاه قتال فریقین رو داد چون عوام شهر هم درکار بودند نائب صوبه هزیمت خورده خود را
غنیمت دانست خانه اش را سوختند و اموالش را تاراج نمودند ابو البرکات خان بلاهور
رفت و نیابت حضور بنام جلیل الدین خان برادر یادگار خان تقرر یافت مومی الیه چند
ماه نیابت کرده در عمل او هم بسبب مذکورات غله شورش عوام اوائل سال و فتنه و فساد رو داد
ملا ساطع پسر ملا غالب ست عبد الحکیم نام داشت و طالب علمی میکرد چون طبع موزون داشت
میل شعر بر طبعش غالب شده و با لاله ملک شهید که ذکرش گذشت صحبت داشته و اصلاح
شعر خود از و میگرفت بعد حصول قوت و ظهور ترقی نمایان از لاله ملک شهید استعداد و
وجودت طبعش را معلوم کرده خود را در تربیت او نیافته اشاره بخدمت مرزا داراب جویا
فرمود و با مراد در صحبت مرزا آمد و شد می نمود و در اندک زمانی ترقی نمایان کرد و بر اقران

فائق شد و به پیشاور در اردوی شاه عالم بهادر که در آنوقت ناظم آن ممالک بود رفت و در اثنای راه با ملا محمد سعید اشرف که از عمده شعرای روزگار بود صحبت داشت و اصلاح اشعار خود از خدمتش یافت و بعد جلوس پادشاه در اردوی معلی ملکه شعر خصوصاً قصائد بسیار بهم رسانیده و در دور پادشاه شهید محمد فرخ سیر پیش از پیش رتبه حاصل کرده باریاب ملازمت پادشاه در حضور پادشاه اشعار خود بعرض میرسانید و آنرا وسیله تقرب و امتیاز و انعامات میگردانید بعد شهادت پادشاه مراجعت به کشمیر فرمود با این همه کمالات وسعت مشرب و حسن خلق و انبساط عجیبی داشت از اشعار آبدارش که همه بیاض چینی ست این چند بیت مرقوم میشود بیت شراب عشق تازه داو لین جوش ❊ مرا شد نشاء این از دل فراموش ❊ مغتنم ز جام عشق مستی داده اند ❊ کین نیستیم نقد هستی داده اند ❊ سرمایه آنچه بود دادم از دست ❊ ارزان ز متاع تنگدستی داده اند غزل بچندین رنگ گشتم از گنه چون خامهٔ مانی ❊ شدم موی جز این صورت نمی بندد پشیمانی ❊ قفس ز ندانی خود را مکن دیگر نگهبانی ❊ که رفت این ناتوان چون گل بتاراج پر افشانی ❊ رعونت بیشتر داری در آغوش دل تنگم ❊ برنگ غنچه میزیبد ترا این جامه چسپانی ❊ ز من آموز آداب محبت شهره بی عشقم ❊ اگر فرهاد کهساری وگر مجنون بیابانی ❊ ولهٗ ایضاً در بر شاهدان معنی من ❊ از رقم جامهٔ قلمکار است ❊ ولهٗ در چنین عهد یکه اوضاع جهان نادید نیست ❊ دیدهٔ تصویر اگر ما رست حبابی حیرت ست ❊ گر بوصف شمع رخساری رود پروانگی ❊ خامه در معنی شود صورت نگار آن نگار ❊ سهل مشمر موشگافی زین ریاضت مانده است ❊ شانه یک استخوان چون زاهد شب زنده دار ❊ تازه گرد جوهر غم باشد اهل درد را ❊ در بغل سیپارهٔ دل مصحف خط غبار ❊ دشمنت را در رفتار پنجهٔ مژگان غم ❊ باد دل از خون تهی سرمایهٔ خون افسرده مار ❊ ببزم باده ادب بیش ازین نمی باشد ❊ تو در کنار من و من ز خود گرفته کنار ❊ ترا غرور بصورت مرا بمعنی خویش ❊ کمال حسن ترا و مراست حسن کمال ❊ در شعر هم بی نظیر وقت بود در کمال جوش و خروش بزم سخنوری ببیست و یکم رمضان سال هزار و یکصد و چهل و سه هجری رحلت نمود و عالمی را از خویش و بیگانه گرفتار تاسف و تلهف فرمود بتخصیص راقم حروف که قریب بیست سال بفرط محبت و اتحاد مجلس آرای صحبت و باده پیمای الفت ندکر اشعار آبدار و طرح قافیه های بداهت شعار چه در حضور و غیبت بزم لطف طبع را

راحت افزای حاصل بود قرین درد فراق گذاشت و این تاریخ را راقم حروف عجالةً بر صفحهٔ غیرت
نگاشت تاریخ نور ایمان بمرقدش ساطع لمولفه مهر اوج سخنوری ساطع * از صفا
ذهن انورش لامع * رایت عالی فصاحت را * بود رای متین او رافع * صحبتش وقت نکته
پیرائے * بفقیر و غنی لبسی نافع * از علو فطانتش استاد * بود جویای او زهی طالع * بزم
آرای شعر شد یکچند * آن باصناف معرفت جامع * شده مفترض موت آخر کار * صفحات
نقاش را قاطع * پردهٔ جسم ارچه فانی گشت * روح قدسیش شده بحق راجع * گفت اعظم
بسال تاریخش * نور ایمان بمرقدش ساطع * فخر الدوله بهادر برادر روشن الدوله از
انتقال دل دلیر خان از حضور بنظامت مقرر شده قاضی خان را نائب خود نمود آخرهای سال
بذات خود به کشمیر رسید چند ماه عمل به خشونت و درشت وضعی کرد و اکثری به بهانهٔ غله داری
و هنگامه آرائی و اجتماع رنجانید در ایام حکومت او محمد فاروق خان مزبور بعلت اجتماع
و تهمت غله داری از دست کسان ناظم و عوام الناس وقت فرار گرفتار آمده بخواری و زاری در
عین کشاکش مردم او باش و بازاری بهلاکت رسید و جمعی دیگر مثل جلیل الدین خان و قاضی
خان وغیرهم بحبس و زجرهای بی‌حد مبتلا گردیده‌اند فخر الدوله بعد فراغ ازین ترددات در سوپور
رفته محمد جعفر گنت را با برادران خود که از مدت در انجا بجمعیت مستقیم بود منهزم ساخت و بصحرای
ناکامی سمت کوهپایه که سرحد زمینداری آنها بود انداخت چون نالش او بهر جهت به پادشاه
رسید از خدمت معزول شد عنایت الله خان مشهور بعطیة الله خان پسر عنایت
الله خان مرحوم که بعد فوت پدر خطاب عنایت الله خانی یافت خلعت صوبداری کشمیر حاصل
نمود و بنیابت بعصام الدین خان پسر مشرف خان ملا محمد اشرف صدر و دیوان که ذکرش پیش
گذشت فرستاد فخر الدوله که هنوز در کشمیر بود او را بعلت سعی اجتماع مردم قید کرده و زر بسیار
گرفت و قاضی خان را نائب خود ساخته روانه هندوستان شد عصام الدین خان بر قاضی خان
غلبه کرده دخیل نیابت شد و چند ماه بهر کیف گذرانید آخر سال پنجاه و یکم فخر الدوله که در
لاهور بود رقمی از نادر شاه که بلاهور رسیده بود حاصل کرده قدری از مردم کوهستان همراه
آورده اواسط محرم سال هزار و یکصد و پنجاه دو داخل کشمیر شد و خیلی کر و فر خیالات زیاده
سری نموده خواست که سکه و خطبه نادر شاه جاری سازد عوام الناس بسیار بغیرت و شورش آمده
ممانعت نمودند چون چهل روز به تسلط و تغلب گذرانیده مردم را بی‌جهت بسیار رنجانید و بعد مصالحه

پادشاه با نادرشاه صوبهٔ کشمیر در ذیل تعلقات پادشاه ماند و عنایت اﷲ خان زاید دستور سابق
نظامت بحال داشتند خاص و عام شهر از اکابر و اصاغر اتفاق نموده فخر الدوله را از شهر برآوردند
مشارالیه در سفت چهار با غوای بعض اشرار نشسته اطراف شهرها را آتش کشید و جمعی را که یافت
بقتل رسانید قریب دو ماه از طرفین استادگی بود و عنایت اﷲ خان بکشمیر رسید چون تقریب ذکر
نادرشاه بمیان آمد ضرور است که برای حفظ سررشتهٔ وقایع نگاری شمهٔ از احوال او که از غرائب حالات و
نوادر وقعات است بقلم آید بدین سبب اگر شمهٔ حالات سلاطین گذشته ایران بجهت مراعات ربط قصه پرداز
و تاریخ طرازی نوشته شود میشاید بر متتبعان حالات اهل روزگار مخفی نیست در اوائل سنه
نهصد و شش تا هزار و یکصد و سی و دو صد و بیست و چهار سال ده نفر از خاندان سلاطین صفویه
در ایران دیار باستقلال و اقتدار حکمرانی کردند اول آنها شاه اسمعیل صفوی بود و آخر آنها شاه سلطان
حسین پسر شاه سلیمان ابن شاه عباس ثانی چون شاه حسین در بند و بست امور ملکی عجز و مداهنه شد و
از عهدهٔ ضبط و ربط امور ملکی نتوانست برآمد و خلاف طور اسلاف پیش گرفت در اکثر اطراف ایران
اختلال نمایان رو داد که از انجمله اویس نام یکی از سرداران افاغنه غلجیه در هنگامیکه پادشاه کثیر الاحسان
محمد معظم شاه بهادر بامر پادشاه عالمگیر در کابل فرمانروا بودند بجهت ظهور ترددات خدمت مورد عنایات
شاهی شده بخطاب علیمردان خانی سرافراز گردید و نظامت صوبهٔ قندهار که همیشه متنازعه فیه
طرفین بود شاه عالم باو دادند مشارالیه در ضبط و ربط تعلقات داد بهادری داد و اکثر
حدود خراسان را تا هرات متصرف گردید چون بهادرشاه بسلطنت هند رسیدند علیمردان خان
زیاده بر سابقه مداخلت ممالک ایران نمود و اوائل عهد جهاندارشاه از دنیا رحلت فرمود میر محمود
پسرش بجای او سرگرم شد و زیاده بر پدر اجلال و اقبال یافت و چندی سکه و خطبه بنام پادشاه
هندوستان جاری داشت و عرائض بحضور پرنور میفرستاد و اواخر عهد فرخ سیر که هر طرف فتنه و فساد
شد چون اطوار و اوضاع کسان شاه حسین ولی بیپروائی و بیخبری او متنفر بودند از انجمله اهل
سنت و جماعت که در صفاهان سکونت داشتند از دست کسان شاه بسیار متاذی شده
بمیر محمود مسطور که در هرات بود حقیقت احوال خود و بیپروائی شاه را گذارش کردند و او را بغیرت
آوردند با فوج کثیر از راه جنگل هرات بغتةً بر صفاهان آمد در حالتیکه مردم شاه مست و بیخبر
که از ان بیپروائی در سر افتاده بودند سلطان حسین بهمان حالت جست و خیزی کرده تهیهٔ
افواج نموده چند بار مقاتله افتاد بتقدیر ربانی لشکر شاه مغلوب شد و خودش بپای خود در فوج میر محمود

رفته با و ملاقات نیافته بمجلس رسید و مکحول شد و میر محمود بر تخت صفاهان اجلال و اقبال متمکن
گردید این بیت سجع مهرش شد بیت جهانداری بحکم خالق معبود میباشد ٭ غلام چار سرور عاقبت
محمود میباشد ٭ لیکن همگی دو سالی فرمانفرما بود و زود تر بعالم فنا گذر نمود و اشرف سلطان برادرزاده‌اش
قائممقام او شد و هشت سال کما بیش در صفاهان و خراسان حکمرانی کرد درین چند سال که دور افاغنه
بود طرفه هرج و مرجی و تاخت و تاراجی در ایران رو داد مال مردم بغارت رفت و زن و بچه اسیر شدند
میتوان گفت که بعد واقعات چنگیز و هلاکو چنین حالت در ایران دیار هرگز نگذشته باشد
درین بین اکثر مردم اطراف خروج کردند از آنجمله ملک محمد خان از اولاد رستم داستان در مشهد
مقدس متصرف شد و نذر قلی بیگ که از قوم افشار از الوس ترکمان ساکن باورد بود بمشهد
آمده داخل کارکنان ملک محمد خان مزبور شد درهمان حالت شاهزاده میرزا طهماس پسر شاه حسین بعد
مقتول شدن پدر و شاهزاده های دیگر که زیاده بر بیست کس در دور افاغنه بقتل رسیده بودند یافته
با معدودی چند خود را بمشهد مقدس رسانید اهل شهر قدوم شاهزاده را مغتنم دانسته همه باطاعت
و انقیاد تمام سلوک نمودند و نذر قلی بیگ مذکور هم از ملک محمد خان جدا شده ملازمت شاهزاده
نموده و متکفل دفع ملک محمد خان گردید چند روز در کمین بوده قابو یافته او را بقتل رسانید و به
خطاب طهماس قلیخان سرافراز شد و سکه و خطبه شاه طهماس را اجاری نمود و اشرف سلطان
افغان را دفع ساخته بندوبست جدید در ایران فرمود چون شاه طهماس بسبب صغر سن
و عدم تجربه و قصور عقل از عهدهٔ ملکداری نتوانست بر آمد و حل و عقد سلطنت بر طهماس
قلیخان ماند و در اکثر امور میان او و شاه اختلاف و مخالفت واقع می شد و طهماس قلیخان عرصه
را خالی دید و داعیهٔ سلطنت بخاطر جا داده بمصلحت ملکی شاه ببعض تمهیدات طهماس را بقید آورده
طفل دو سالهٔ او را که عباس میرزا نام داشت بسلطنت برداشت و خود متوجه تسخیر بغداد شد مدتی
ممتد محاصره بغداد نمود و یکطرف بغداد را که طرف ایران بود تاراج کرده متصرف آورد چون لشکر
پادشاه روم بغلبه آمده طرح مصالحه انداخته بصفاهان برگشت ضبط و ربط مقدمات نموده
بجهت صلاح امور خراسان و دفع اشرف سلطان که بعد تسلط شاه طهماس براه فرار اختیار
کرده بخراسان آمده بود متوجه هرات شد پیش از وصول مشارالیه حسین خان افغان اشرف
سلطان را دفع نموده خود در قندهار علم اقتدار برافراخت طهماس قلیخان که بتدریج بندوبست
و نظم و نسق ممالک ایران از خود پیش برده شاهزاده را بر سریر سلطنت نشست و دفع بعضی

که موجود بودند نموده ملقب بنادرشاه شده از مهمات ایران و مداخلت دیگران فراغت حاصل
کرده دست متمردان و سرکشان اطراف را کوتاه ساخته بر سر قندهار آمد چون حسین خان با فوجی
فراوان در قلاع محکم که بر سر کوه واقعست متحصن بود مدت محاصره امتداد کرد و هنگامه مقابله بطول
انجامید و قریب به سال در محاربه و مجادله گذشت آخر الامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایات نادرشاهی نشست
مگر در آوان محاصره قندهار استمداد و استعانه از جناب پادشاه هندوستان کرده بودند
و ایلچی را فرستاده بنا بر نفاق امرا انتظامت و اهتمشی نشد بلکه جواب بر خلاف مدعای شاه رفت نادرشاه
بعد فراغ از مهم قندهار باشاره بعض امرای عالیمقدار از راه غزنی در کابل متوجه هندوستان شد
و بدعوی عهود دیگر که همایون پادشاه وقت امداد شاه طهماسپ ماضی پسر شاه اسماعیل بر ذمه خود گرفته
بود باز مردم را روانه حضور نمود چون این مرتبه هم تدارک اصلاً نشد و صحبت امرای حضور و نفاق آنها
معلوم کرده فرصت را غنیمت دانسته کابل و پشاور را با توابع و لواحق باندک جنگی تسخیر کرده هر جا
تاخته و سوخته و غارت نموده و بعض جاها قتل عام فرموده بر سر لاهور آمد زکریا خان بهادر صوبه دار
لاهور خلف سیف الدوله عبد الصمد خان مرحوم صلاح در مصالحه مالی دانسته مبلغی خطیر از خود و مردم
شهر و تجار جمع نموده بسرکار شاه رسانیده ملازمت شاه کرد و بقبول خدمت مالی لاهور مورد عنایات
شاه شد بالجمله نادرشاه از راه اراده حضور نمود امرای پادشاه اینوقت در فکر تدارک افتاده امیر الامرا
صمصام الدوله خان دوران بهادر میر بخشی با فوجی عظیم بقصد تقابل نادرشاه روان شده در پانی پت
بعد تلاقی بین الفریقین محاربه عظیمی دست داد و جمع کثیری از طرفین کشته شدند اگر اکثر امرای حضور
بالتخصیص برهان الملک با امیر الامرا منحرف نمی بودند و نفاق بمیان نمی آمد و از همدیگر مدد افواج
پادشاهی کمتر نمیرسید کار بر مردم نادرشاه بسیار تنگ شده بود و نزدیک بود که مغلوب شوند بحسب
تقدیر نفاق کثیر موجب ادبار اهل هند شد و کسی از بقایای کشتگان موافقت ننمود بلکه مخالفت
بمیان آمد امیر الامرا با رفقای عمده خود بشهادت رسیدند ازانجمله از مردم کشمیر یادگار خان که محرم و
رفیق امیر الامرا بود شهادت یافت پادشاه بعد مغلوبیت لشکر و انحراف امرای خود بدیره نادرشاه
رفتند نوزدهم ذیقعده سنه هزار و یکصد و پنجاه و یک جنگ بمیان آمده بود و آخر ماه مذکور نادرشاه
پادشاه را همراه گرفته داخل قلعه شاه جهان آباد شد اواسط شهر ذی حجه بنا بر شوخی بعض مردم حکم قتل
عام و سوختن سواد شهر فرمود یک شبانه روز آتش قتل و نهب در اشتعال بود از مردم کشمیر خاص و عام
جمعی بقتل رسیدند بالجمله نادرشاه دو ماه در شاهجهان آباد مانده اکثر تحفه جات و ذخائر و خزائن

را که از عهد سلاطین گذشته موجود بود گرفته و لکهای از مردم شهر و امرا جریمانه تحصیل نموده
با پادشاه مصالحه کرده هند و سند و کشمیر را بطور ایشان گذاشته پشاور و کابل را در اولکه خود
آورده اوائل صفر سنه پنجاه و دو از شاه جهان آباد برآمده افاغنه را تنبیه نمود باطراف ملتان رفت
با خدایار خان زمیندار محاربه کرده بعد انفصال آنجا متوجه بممالک ترکستان شد تحریر اینمقدار
بتقریب مراعات سررشتهٔ سخن از احوال نادر شاه ضرور بود بر سر اصل سخن رویم پادشاه صوبهٔ
کشمیر را بعنایت الله خان بحال گذاشته مشارالیه ابوالبرکات خان را که در تبادله بود نایب کرد
عنایت الله خان در هنگامهٔ نادر شاه بعرض و ناموس و مال تصدیعات کشیده بود و مردم کشمیر از دست
فخر الله که خود را وسیلهٔ نادر شاه قرار میداد نالیده مانع سکه و خطبهٔ نادر شاه شدند و بجهت پادشاه
غیرتها بکار برده فخر الدوله را برآوردند برآمدن او و در رسیدن ابوالبرکات خان برابر شد ابوالبرکات
خان دو سه ماه نیابت عنایت الله خان باستقلال کرد عنایت الله خان بجهت واردات
که براو گذشت فراغتی خواسته بکشمیر آمده اواخر ذیقعدهٔ سنه هزار و یکصد و پنجاه و دو در شهر رسیده چهار ۱۱۵۲ھ
پنج ماه عمل نظامت بحسن سلوک کرده بکامرانی گذرانید و بقدر قدرت در رفاه خلائق و احسان کافهٔ
انام کوشیده و اکثر متمردان را بسزا رسانید و بر نام فقرا و درویشی غایت عقیده و اخلاص بجا آورد
آخر الامر بسبب معاملات مالی و حالات امور ملکی و نفاق مردم ملال و نقار در میان ابوالبرکات خان که قصد
مداخلت بلکه تسلط داشت راه یافت و فتنه رفته رفته منجر بمحاربه شد یکبار بعد نماز جمعه اطراف مسجد جامع
مقاتله نمودند آنروز و آن زیادی فوج عنایت الله خان راه یافت و ابوالبرکات خان نشاطی حاصل نمود بار
دیگر در عیدگاه مواجهه مردم طرفین شده مردم عنایت الله خان شکست عظمی یافته خودش چندروز
باختفا متردد و سرگردان بود آخر الامر روپوش در شهر شده پسرش خلعت الله که راه سوپور گرفته
بود از پی محمد همت مظفرآبادی بتحریک طرفین در سوپور آمده بود استمداد نمود نیم ماه باهین
گذشته سلخ شعبان در موضع هاره تلاقی فریقین افتاده اینمرتبه ابوالبرکات خان هزیمت خورده
و راه فرار اختیار نمود عنایت الله خان غرهٔ ماه رمضان از مکان اختفا برآمده و باز استقلال
یافته چون راقم این نامهٔ حسرت شمامه بتقریب وساطت روپوش شد بس آشنا بجرمیت شده بود
از اطوارش کمال بزرگ منشی و عدم مناسبت امور ملکی بطرزیکه الحال رسم روزگار است معلوم نموده
و استقلال مزاج که اکثر از راه ورود تفرقات بود اصلاً ندید ابوالبرکات خان راه قصبهٔ پونچه گرفته چهار
روز استقلال عنایت الله خان صورتی گرفته اما سررشتهٔ اختیار ملکداری اصلاً نیافته بعض اهالی شهر

از منصبداران وغیرهم که بیشتر مصدر بی ادبی نسبت باو شده بودند محرک ابو البرکاتخان شدند محمد زمان ومحمد ولی زمینداران پونچهه پسران عبد الرزاق چودری که ذکرش گذشت وزیاده بر پدر اقتدار یافتند اعانت ورفاقت ابو البرکاتخان را ضرور دانسته او را همراه گرفته روانه کشمیر شدند چون اکثر کس وکوئی عنایت الله خان از راه ناتجربه کاری باعث برهم زنیهار شده جماعه مسطوره بی مانعی داخل سواد شهر گردیدند خلعت الله خان با مردم خود وقدری منصبداران متوجه محاربه شده در اطراف هفت چنار تقابل نمودند بی آنکه حربی واقع شود رعب زیادی بر کسان خلعت الله خان افتاده بلکه از جانب بعض جمعداران هم نفاقی رو داده همه راه گریز گرفتند نوزدهم شهر شوال هزار ویکصد وپنجاه وسه اینواقعه بظهور آمده ابو البرکاتخان ومردم پونچهه بی تحاشی داخل شهر شدند وعنایت الله خان بذات خود تا نصف شب بکسان آنها جنگ خوب نمود چون سر وسامان چیزی نداشت از راه خانپور بجانب سوپور بحالت عجیبی رفت وبا پسر خود که از هنگامه هفت چنار بسوپور رفته بود ملحق شد وملتجی بپسران محمد حیات گردیده وجاگیر بآنها داده آنها وقت را غنیمت دانسته مشغول بجمع محصولات شدند ابو البرکاتخان فرصت عمل وحکومت در شهر یافته مشغول حکمرانی شد بالجمله درین سه ماه عنایت الله خان بسبب مخالفت مردم وناتجربه کاری کس وکوی خود غالب سلیعگی مردم بلغو وتقاضاهای دیگر بی پایان تعب وخواری کشید طرفین خواهان صلح بودند بعد اللَّتَیّا والَّتی هفتم صفر عنایت الله خان که از سوپور بموجب قرار داد مردم پونچهه بوسائط ابو البرکاتخان بارادهٔ صلح آمده بودند و محمد زمان ومحمد ولی خود بظاهر باستقبال رفته آخر روز دوشنبه بدغای مردم پونچهه از دست یارام کافر که نوکر عمدهٔ آنها بود شهادت رسید سنه هزار ویکصد وپنجاه وچهار ابو البرکاتخان متصرف صوبداری کشمیر گردید ابو البرکاتخان چند بار بحضور راقم که اوائل واسطه مذکورات مصالحه بود بغلاظ ایمان برائت ذمهٔ خود از اطلاع وقصد قتل عنایت الله خان می نمود والعلم عند الله الملک المعبود بحسن سیرت ترقب قلب وتقید بنماز در وظائف توفیق جود واحسان وعقیدهٔ فقرا کم کسی از حکام مثل عنایت الله خان دیده شد قصور در امور دنیاداری که سراسر نفاق است نیز بجهت همین امور در مزاج او راه یافته بود بهر حال که بود عاقبتش بخیر گذشت ومظلوم وشهید برفت من نوادر الاحکام روزی عنایت الله خان در خلوتی براقم حروف مذکور کرد که یکی از خدمه درون حامل است ومنجمین میگویند که وجود این مولود وظهور او موجب هلاکت شما وبهم خوردن مال وجان شماست ودر اسقاط ولد فرموده از راقم استبشار نمود راقم گفت که نظر بر ظاهر شرع چنین احکام لایقینی قابل عمل نمی

قوله بعد اللتیا والتی عرب این مثل را بجای حکایت بلفظه استعمال میکنند واللتیا مصغر اسم موصول است والتی اشاره بخلاصه تمام است مختصر در مطول آمده که مردی از بنی تمیم زنی بعقد نکاح آورد وبا او مرافقت نشد بسبب آنکه نیز زن بسیار خصم بود نکاح کرد و او نیز فی ... اوبود وازان هر دو را ... عفی عنه

توان دانست واگر مدت حمل از سه اربعین بگذشت علما را اجازت گونه در رفع ولد برضای زوجه داده‌اند از
راه تفرقات فرصت اسقاط نیافت معاً بظهور آمد از ابتدای سلطنت محمد شاه پادشاه تا زمان شخصی
موسوم بسعد اسد خان میر آتش و سعد الدین خان میر آتش معزول که خانسامان بود در مرتبه حکومت خود
نیافته تعیین ایالت باسعد الدوله که گاه میر آتش نموده بود بحسب اتفاق تولد ولد که پسر شد و برهم خوردن
کار عنایت اسد خان سعد اسد خان میر آتش حضور اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَہٗ بعد شهادت عنایت بنظامت
کشمیر سرافراز شد ابو البرکات خان استقلال تمام یافته در مجلسی که راقم رساله هم حاضر بود بند گرفتیم غلیظ
شدید برأت خود از قصد قتل عنایت اسد خان بلکه از اطلاع آن ظاهر کرد وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰہِ بهر تقدیر
خان مسطور مردم پونچه را که در هر امر غالب سلوکی میکردند بند بر بعد ششماه بهر تقدیر ازین شهر برآورده
اندک مدتی بگذشت که آن بدبختان بخیال فاسد بآرزو بکشمیر کردند یک مرتبه مغلوب شده برگشته مرتبه دیگر
باز عود نموده و تقابل نمایان کردند اوائل شوال بعذر آنکه اطراف شهر مدتی استقامت کردند و مردم
نائب و اهل شهر هم تقابل داشتند آخر شبی بر سر خانه ابو البرکات خان بهجوم آمدند قضارا مشارٌ الیه
همان ساعت برای ملاحظه سور حال بندی و زیارت خانقاه معلی برآمده بود خانه را خالی یافته و هر چه بود
تافته کس کوی درون و بیرون آنها از محنت جانی بسلامت برده ابو البرکات خان مجرد اخبار برگردیده
و مردمش هم رسیده سر راه خانه خود مانده راه برآمد آنها گرفته بعد دو سه روز آنها را بحیله برآورده
گرفتار ساخته شانزدهم شوال هر دو برادر محمد زمان و محمد ولی را با دیارام کافر حربی قاتل نواب شهید
بقتل رسانید و سه چهار روز فرزندان و اقارب عامه سپاهیان آنها را در چبوتره کوتوالی
از هر جا حاضر کرده گردن زدند زیاده بر چهار صد یا پانصد کس بقتل رسیده باشند اینواقعه در آخر سال
هزار و یکصد و پنجاه و پنجم روداد قصاص عنایت اسد خان باین تدارک بظهور آمد راقم اوراق عبرت
وثاق چنین تاریخ یافت ؎ تاریخ پی سال قتل و لی زبان ؎ گفتم سزای بد طغیان ؎ ابو
البرکات خان را در برابر این تردد نمایان خطاب بهادری با تحسین فراوان از پیشگاه حضور آمد
و یک چند بی مزاحمت غیری باقتدار و کامرانی گذرانید در همین حالت مرض صعبی بهم رسانید و
ایام تفرقه اش بهر راه پیش آمد بلبیت درین حدیقه بهار و خزان هم آغوش ست ؎ زمانه جام بدست
و جنازه بر دوش ست ؎ قبل از ظهور امور یکه مسطور میشود اواسط شب ستاره دمدار خونخوار
فتنه ریز بلا انگیز از افق طلوع میکرد و مدتی ظاهر می بود و بتجربه محاسبان حرکات فلکی بلکه بملاحظه
بعض احادیث نبوی امر ش زحمت عامه و قیامت نامه [illegible] آن بمنصه بروز آمدن گرفت

بحسب اتفاق تولد ولد [illegible] عنایت اسد خان

خروج بیر احمد خان

تفصیل این اجمال و تبیین اینمقال آنکه خان مسطور باوصف کمال دانائی و ادعای فطرت رسائی و هنگام
عرض نفسانی اصلاً مراعات ملک رائی ملحوظ نمیداشت و عنان مبطوری و جرأت ملازمان خود را درین
امور بار خامی گذاشت از آنجمله بیر احمد نام نبیرهٔ شکر احمد بیگ سیفخانی را که یکی از ملازمانش بود و مصدر
بعض ترددات بعقیدهٔ او شده بتقریب نهانه داری کامراج استقلال او داد و زمام اختیار و اعتبار سپاهها
بدست اختیار بی باکی و بی راهه روی او نهاد ابوالبرکاتخان از ابتدای این امر آسان دانست و سهل انگاری
نمود گویا از مضمون این بیت غافل بود ملیت سرچشمه شاید گرفتن بمیل ❊ چو پر شد نشاید گذشتن به پیل
بیر احمد مذبور بعلاقهٔ تصرف سوپور با مردم غنیم کوهستان مظفرآباد و پونچه ساخت و دست تعدی و
تطاول در مال و ناموس مردم شهر و پرگنات انداخت و پردهٔ حیا و حجاب را از میان برداشت باوصف این حالت
بصحبت مخالفان ملت افتاد و سر رشتهٔ دینداری و حق گذاری را برخلاف اسلاف خود که از خاندان مروت
و صلاح بودند از دست داد و با ولی نعمت خویش در صدد محاربه و قتال شد ابوالبرکاتخان جمعی را از نوکران
بادشاهی و ملازمان خود بسرکردگی مرادیارخان پیشکار صوبه بمدافعه او فرستاد اطراف اندرکوت و شادی
پور ملاقی هم شدند مردم ابوالبرکاتخان بسبب نفاق جمعی که دران فوج بودند دغا خورده بیوقت منهزم
شده خود را بطوفان آفت و بلا دادند یعنی جرأت بی محل را بکار برده بنابر غلبه غنیم راه فرار پیموده بشهر آمدن
خواستند اما از تقدیر الهی بمنزل مقصود نرسیدند بلکه جانهای خود را بهلاکت انداختند یعنی همه در دریای بهت که
در آنوقت طغیانی داشت معه مرادیارخان و امثال او جمعی از اعیان شهر و منصبداران و ملازمان ابوالبرکات
خان غرق شدند معدودی چند از آن فوج جان بسلامت بر بردند و وقوع چنین حادثه بیر احمد جرأت بیشتر بهم رسانیده
قدم شوخی را پیشتر گذاشت و بسواد شهر آمد و اینمرتبه مردم شهر با ابوالبرکاتخان متفق شده متوجه تنبیه او
شدند و بعد کارزار از طرفین بیر احمد خان را منهزم ساخته از شهر راندند خطار عظیم که از ابوالبرکاتخان درین
وقت آمد اینست که باوصف اظهار خیرخواهان عاقبت بین متعاقب غنیم را گذاشته متوجه بتاخت و
سوختن محله زڈی بل شد و اکثر بیگناهان آن محله و محلات گرد و نواحی آنرا ناحق رنجانید و چندی
محله در عرض یکروز باین تقریب بباد فنا رفت و غنیم را مفت گریزانید همانروز گویا بظاهر و باطن امر
منعکس شد و تبلیغ خیر طلبان بی غرض فائده نداد بیر احمد دست تسلط زیاده بر گذشته دراز کرد صوبه
از اسد یارخان تغیر شده ابوالمنصورخان بهادر صفدرجنگ بصوبداری کشمیر تقرر یافت مردم بهار
و زمینداران ستوار که برای کومک ابوالبرکاتخان آمده بودند از راه شامت نفس و حرص و طمع تاراج و اغوا و
افساد و کوتاه بینان نفاق امتزاج متفق با بیر احمد شدند و علانیه دست بر ناموس و مال و جان مردم کردند

وباد قهر الهی سلسله جنبان آتش غضب پادشاهی گردند و عالمی را از اکابر و اصاغر بخاک بی آبروی رسانید روپیه را دو سیر برنج هم بدست کسی نیامد باوجودیکه ملبوسات و زیورآلات را بخاک بها فروختند کله کله بنابر فقدان غله در آتش جوع سوختند نظم فشرد آنچنان قحط پای ثبات ❊ که نایاب شد نان چو آب حیات ❊ دو صد منزل از دیگ شد آتش دور ❊ فراموش شد نام نان بر تنور ❊ ز قحط آتش دیگها را ز پا ها ببرد ❊ چه قحطی که آتش از آن جان نبرد ❊ مردهای قحط زده را اوائل کار پوششی کرده بخاک می سپردند چون کار بعجز رسید مروتی نماند بجال میت فرموده بدریا می بردند آب دریا از وفور موتی متغیر بلکه متعفن شد دیگر فرصت باب انداختن هم نیافتند و هر جا بیچاره افتاده سگ و گربه و طیر بخوردن آن میت ها پرداختند و مسموع شد که بعض جاها مردم دست بگوشت آدم کردند بلکه اطفال خورد خود را بذوق خوردند مغز پنبه دانه و سبزه و هر جنس نعمتی بود که بدست کدام اقبال مند آمده باشد این چنین حال یک ثلث بهلاکت رسید و ثلث دیگر راه فرار گرفت و یک ثلث سالم و باقی ماند تعداد اطفالی که بفروخت آمدند و مقدور قیمت آدم بدو تنگه و سه تنگه رسید ماش عدسی و جو حکم دوا گرفت از ابتدای ربیع الاولی مقدمه قحط بعروج آمدند تا آخر رمضان المبارک شدت و حدت داشت و قهرمان قضا و قدر رایت قهر و جلال را بغایت می افراشت بعد از مدتی فصل شده ابواب فضل فی الجمله بر روی خلائق مفتوح گردید دیگر از واقعاتی که درین سال تمام اختلال سراسر ملال بظهور آمد اینست که خدمت شریف حضرت خواجه علاء الدین نقشبندی معروف بخواجه میرزا که در آن وقت مسند نشین خانقاه حضرت خواجگان عالیشان بودند بتحریک عوام کالانعام بعض غرضمندان مفاهت انجام بتقریب نالش گبران فروشی خود را هدف کرده حاجی عتیق احمد قادری از اولاد جناب حضرت میر میرک ملارنی که از چند سال بعض حرکات نشو و نمای داشت بیش از بیش باعث اشتعال نائرهٔ شورش شده کسان نائب صوبه متوجه تهدید این جماعه گردید اطراف زینه کدل التقابل رو داد مردم نائب با اطراف زینه کدل آتش زدند چند محله بسوختند و تاخت و خراب شده و دیگر بتقریب مصالحه و عدهٔ معاهده خدمت حضرت خواجه علاء الدین را با عوائش طلبیدند و حاجی عتیق احمد را که گریخته بود نیز بدست آوردند خواجه معظم الیه را با جمعی از اخوان و عوان بضمیمه میر بهاء الدین قادری و خواجه هاشم ده بیدی[۱] که اصلا درین هنگامه کاری نداشتند بحضور فرستادند و جان محمد و عتیق احمد را که در معارضه او و در مجادله زبانی داد حرارت و جسارت داده بودند بشهادت رسانیدند در همین

فتنه و فساد علمای بخارا

[۱] معروف بخواجه جانی ابن خواجه بادشاه ابن خواجه محمد شریف مرحوم

ایام میر عمر پسر میر صدیق خانہ داماد ابوالبرکات خان کہ بشوخ طبعی خودسری بیہودہ گردی جای اقامت
در شہر نداشت در موضع ببر در خانہ محتشم بیگ کاشغری جد مادری خود می گذرانید از راہ عاقبت نافہمی
و بدتدبیری چند اوباش را جمع کردہ شبانہ نہاندار اسلام آباد گشت و خیال خیرہ سری بخاطر آوردہ
از اسباب بیگ خان قمی افواج خود و ملازمان پادشاہی را بہجوم تعیین کردہ طرفہ ہرج و مرج در سمت
اسلام آباد واقع شد محتشم بیگ با پسران* در تعاقب گشتہ شد و میر عمر نافہم براہ کشتوار فرار
نمودہ باین تقریب ہم عالمی بخرابی رسید و مدتی ترددات افواج در میدان باقی ماند بجہات مرقومہ
دیگر حادثات معلومہ تفرقات کثیرہ بمردم شہر راہ یافت قہر مردم کشمیر تاریخ این سال یافتہ شد
در سال ہزار و یکصد و شصت با وصف موجودات غلہ قحط فرمایشی بعمل آمد خروار شالی بشش ہفت
روپیہ رسید در ہمین حالت یکروزے در اوائل جمادی الاولی باد قہر الٰہی وزیدن گرفت و از دو پہر تا
غروب آفتاب بسبب شدت باد و ہیجان گرد و غبار غلبۂ سحاب ظلمت بار عالم تاریکی آورد و غریب
احوالے برروی جہانیان ظہور کرد ہنوز ہشت روز ازین حالت نگذشتہ بود کہ باران غیر موسم بوفور
غیر محصور ہفت ہشت روز علی الاتصال متراکم شد و طوفان و آفت و بلا قسمی برانگیخت از مردان
ماضیہ عشر عشیر آن کسی را یاد نیست **نظم** دلم از غیرت آشوب طوفان ٭ شدہ گریان چو ابر نو
بہاران ٭ برنگی گرد چشم خونفشانی ٭ کہ گردیدہ نگاہم ارغوانی ٭ ندیدم فرش غیر از چادر آب ٭ بجای
حلقۂ در بود گرداب ٭ گرفتہ آب از ماہ تا بماہی ٭ جہاز آسمان گشتہ تباہی ٭ زیادہ بر سی ہزار خانہ
خورد و کلان بسبب طغیان بویرانی آوردہ و پلہای نفس شہر اکثرے برہم خوردہ محصولات و
غلات را تباہی رسید و از بقول و اثمار چہ توان رسید بطرز بی رحمی و سخت دلی قابو جویان و زرگان
و حواست خواران مائدہ احتکار سوزش افزونی نرخ غلات بہانہ قلت محصولات بسیار بود اما
قدرت کاملہ و فضل شاملہ پروردگار کارفرمائے و بلطف و کرم خلاف کمال و پندار خلائق برکت نمایان
جلوہ گر گردید گیرانی با آن درجہ بمقتضای آفت بود فحمداً للہ ثم حمداً للہ نشکر لہ ثم نشکر لہ جمعی از اہل
کمال و اصحاب حال کہ درین چند سال از دار ملال انتقال فرمودند بقلم می آید خواجہ محمد صادق موی
نقشبندی* از خلفای خاندان حضرت خواجہ ملا حسین خباز عزیزی بعلم و تشرع و متورع صاحب
باطن و خوش گذران ظاہر بود در رفع بدعات و محدثات غایت جد و جہد می فرمود خواجہ
محمد شفیع گگو سہروردی از منسوبان حضرت آخوند ملا طیب مرد موحد و واقف معارف صاحب
حالات برجستہ بود متصل مزار خواجہ اسمٰعیل چشتی آسودہ مولانا ابو الفتح ابن عارف بن مولانا احمد

در مقبرہ ملہ کواہ

کافی عالم عامل کامل باوجود بزرگواری در کمال خاکساری و اتباع سنت و اجتناب از بدعت
عمر مسعود را بسر برده میل بهوا و هوسها نفرموده و ترک کل نموده ثمرات فنا از لقای نور افزای
او ظهور داشت اولاً در خدمت شیخ محمد چشتی و ثانیاً به ارادت و صحبت شیخ محمد مراد متوی نقشبندی
فائز شده و همانجا استقامت یافته و رو از همه تافته در غایت احتیاط و تقوی و متابعت سنت
و حسن سلوک با وضیع و شریف و رفع پندار بود تا بود و نفی آثار وجود در پردهٔ علم یقین و توحید
گذرانید ششم محرم سنه هزار و یکصد و چهل و نه آن مقبول آفاق بعد فراغ از نماز اشراق با کمال
ذوق شهود رحلت گزین شد رحمة الله علیه بابا محمد جهدے سهروردی از خلفای بابا عبد الله
بود عمری دراز یافته اکثر در خدمت مرشد خود بریاضت گذرانید بعد فوت مرشد خود با ظاهر شرع و
تقوی استقامت ورزیده آشنای جناب حاصل نموده متبع آثار سنت و اطوار سلف بکمال همت بود
هر جا میرسید مسجدے بنا میکرد باین تقریب تبت هم رفته آزاده وضع در ترغیب امر معروف بودند
مدتی در باره موله سکونت داشت و خدمت خلق الله بجا می آورد در تجرید و تفرید از اقران ممتاز
بود آخرها بتحریک راقم حروف بشهر آمد در محله اندرواری زاویه نشین شد بی تکلف عمرے گذرانیده
عمرش قریب بصد بلکه زیاده رسیده غرهٔ شهر ذی قعده سنه هزار و یکصد و پنجاه و یک رحلت فرمود
در همان محله عبید الله آسود عبد الرشید بانتجو از خاندان حضرت خواجه عبد الرحیم بانتجو قادریست
و بهره اندوز علم ظاهری بفیض صحبت مرشد بزرگوار حظ وافر از معانی و اسرار هم داشت در غایت
بی تکلفی و بی تعینی گذرانیده مهذب الاخلاق و محمود الاسلاف هرگز در بند شیخی نبود بوضع اسلاف
آشنا بوده زیاده بر هشتاد عمر یافت شیخ عبد الله المعروف بابه بابوے دیدمری مرد
مرتاض بود از خدمت حاجی بهرام کامراجی نظرے یافته بلکه چندی در خدمت بابرکتش سعی
طریق ریشیان داشت با آستانه حضرت سید احمد قدس سره که بیش رو خانقاه شیخ داود بته مالو است
آمد و رفت بسیار میکرد میگویند که بترتیب از روحانیت سید بزرگوار فائز بود و کارهای صوری
و معنوی را با احتیاط میفرمود و بتجرید و تفرید و نثار توحید و ترک و ریاضت و عدم اختلاط گویا
نمونه قدما بود آثار تصرف کون هم احیاناً داشت از اطوارش بر منصهٔ ظهور می آمد در تشرع و ورع
شان عجیبی داشت بابا ابو الفتح کانتلے از بهره اندوزان ارادت و صحبت حضرت میان محمد
امین دار بود عمرے در سفر و حضر بخدمت ایشان گذرانیده بعد واقعهٔ رحلت آنجناب بسیار
زندگانی کرده بتقوی و ورع و توکل و قناعت گذرانیده در مرتب حضور و آگاهی حظے وافر داشت

آزاده وضعے وبط خلقے وتعنتی بلکہ ذات بابرکتش شده بعد قریب نود سال بهمین سال گذرانیده

خوب بود وخوب گذشت **حضرت خواجه نور الدین محمد آفتاب نقشبندیے قدس سره**

ولد خواجه نظام الدین ابن حضرت خواجه شرف الدین ابن حضرت خواجه معین الدین اتفاق افتاد

ع یکے میرود دیگر آید بجاے ؛ این خواجه محمود الصفات از بدو شباب توفیق اکتساب کمالات از

هر باب نموده از علوم دینی بهره یاب شده تعلیم شغل باطنی وطائف معنویه واجازت ارشاد طالبان

از جناب حضرت خواجه احمد یسوی گرفته امتیاز کلی از اقران حاصل فرموده وقت سفر والد بزرگوار

زینت بخش خانقاه حضرت شده تاریخش اینست تاریخ شده از نور مظهر خواجه ؛ عرصه خانقاه

چون گلشن ؛ هاتف از بهر سال ارشادش ؛ گفت دل آفتاب این روشن ؛ دیگر روز بروز

استقامت استدامت لوازم طریقه علیه بضبط اوقات وتوفیق طاعات کوشش فرموده کارش

در ترقیات باطنی روز افزون بود باوصف این حالات شغل کتابت تا آخر عمر شریف مداومت

میفرمود بعینه از آثار خواجگان عالیشان وتتمه از انوار ایشان بود شجرهٔ این طریقه بذات کثیر البرکات

پر ثمر وسر رشته این سلسله بوجود مسعودش جمعیت آور در هزار وهشتاد وهشت متولد شده

ششم شعبان در هزار ویکصد وپنجاه وشش در سن هفتاد ودو رحلت نمودند بعد چشم بستنش

چه چشم زخمها که بران خاندان عالیشان روی نمود وسه بیت اخیر از اشعار یکه مشتمل بر تاریخ

آن شهر فضل وکمال یافته مرقوم میشود تاریخ رفت آن سالار ملک معرفت ؛ در رکابش صد

هزاران فوج دل ؛ کشتی چشم جهان پر آبی ست ؛ در غرایش این بود یک موج دل ؛ اعظم از

درجه کم تاریخ یافت ؛ بود خواجه آفتاب اوج دل ؛ آفتاب اشد کسوف نیز تاریخیست یافته

ملا عبد السلام درت **شیخ محمد پارسا** صاحب فقر وفاقه وتارک سوال مستغنی که در موضع پاپچهن

پرگنه کوبهاهون مدفون ست **شیخ محمد فاضل زونیمیری** ولد شیخ محمد موسی بن شیخ محمد غاز

خلیفه عم خود شیخ محمد یعقوب چچه بلی خلیفه شیخ محمد پارسا خلیفه شیخ داؤد خاکی که صدر مرقوم شد

بتقوی تمام آراستگی داشت در سنه هزار ویکصد وپنجاه مرتحل شد در محله نونیمر متصل خانه خود

در مقبرهٔ ثانی مدفون ست رحمه الله تعالی رحمةً واسعةً **خواجه نور الله** معروف بدلو که قبیله الیت

معروف از مردم کشمیر عزیزی بکمالات صوری ومعنوی آراسته از علوم غریبه وشعر وسخن در اقران

بامتیاز تمام برخاسته وتحصیل اکثر علوم در خدمت ملا ابو الحسن وملا عبد الصبور رادو ملا عزیز

الله چهو کرده وفصوص را در خدمت عرفان مرتبت شاه ابو البقاء گذرانیده واز برکات

ولادت سعادت او با سال رحلت خواجه معین الدین

صحبتش فوائد تصوف را بسیار اخذ کرده در غلبات حال بهره نامے از مشرب توحید وجودی
درین مشرب قدم بر قدم شاه ممدوح بود اکثر عمر بآراستگی وحسن معاشرت واستغنا تمام بسر برد
با وجود نسبت قادریه از منسوبان حضرت اخوند ملا نازک نیز فیض طریقه شریفه نقشبندیه یافته و
در سلوک راه باطنی بکمال ذوق وشوق شتافته از جهت توجهی بمظاهر جمیله هم میسر نمود وحظ وافر
از انهم گرفته حاجی محمد صادق در جوانی بارادت حضرت شیخ محمد چشتی فائز شده ومنظور نظر
عنایتش گردیده وبعد طی قدرے از منازل سلوک با مرشد بزرگوار بحرمین شریفین رفته ادائے
مناسک حج نموده ودر اثنائے این سفر بعالی خدمت قدوة الاولیاء حضرت شیخ محمد علی رضا سرهندی
رسیده بهره اندوز کثیر الانوارش شده بعد مراجعت پیر بزرگوار را در قید حیات یافته شب و
روز براه رضا متابعتش شتافته بعد واقعهٔ آنجناب بقیهٔ عمر را باستقامت وتوکل وثبات
بر شریعت وطریقت گذرانیده در سن شصت وشش سالگی درگذشت در مزار اسلاف خود
آسود دیگر درین حال چند سال عزیزانے که برروے کار بودند میر محمد سلطان قاضی خلف
قاضی مقیم جامع علوم عقلیه ونقلیه ومنقوله واز مشرب صوفیه بهرهٔ تامی حاصل نموده بسیار
بآراستگی اوضاع واطوار آثار فنا ونیستی را شعار خود ساخته واکثر بزرگان کشمیر وهندوولایت
نظرها یافته وارادت در خدمت حضرت خواجه عبد الرحیم نقشبندے که از منسوبان حضرت باباشاه
مسافر بود درست در سفر اخیر در شاهجهان آباد درگذشت میر محمد اسمعیل در جوانی ذوق
خداپرستی یافته وبنظر حضرت مولانا میر محمد شریف رسیده چون از بخارا متحرک شده در پشاور
مدتی مانده بخدمت شاه عباس کوثری که از اکابر اولیا بود سلوک نمود باهمراه ایشان بکشمیر توجه
فرمود ودر آنجا هم از بزرگان وقت استفاده می نمود در سن هشتاد وچند در سنه هزار ویکصد
پنجاه وسه درگذشت در صحن خود آسود حافظ احمد باره مولی باکبرآباد رفته واز خدمت
میان عنایت الله درویش بهره ور شده بکشمیر آمد استقامت بر طریقه ورزیده صاحب
کشایش شد ومردم بسیار را فیض معنوی رسانید عمر در کار سلوک وتسلیک گذرانیده
مابین هفتاد وهشتاد سال درگذشت میر قاسم احمد اکدلی عزیزی معمر زیاده بر صد سال
عمر یافته از صحبت داراللن صالح خان حیو واقران ایشان بود وعمری بآراستگی وتوکل بسر برده
شیخ عبد الرحیم کبروی از منسوبان میر محمد مراد پوشته تنکو عزیزی صاحب تفرید وتجرید غلام
عتیق الله یعنی آشنا عالی همت قریب بهفتاد درگذشت عبد الغنی لنگر از منسوبان هاشم

[Handwritten margin notes, left: ۱۲ مانچو (beside line 5); عیدگاهی (beside line 10)]

بابای پلو مردی صاحب ذوق در توحید معرفت سلوک فرموده جمعی را هدایت و راهبری نموده اکثر
بوجد و حال غرق شوق و مغلوب ذوق بوده عمری بتوکل گذرانیده در سن هفتاد و چند رحلت فرمود در
جوار خانه آسود بابا عبد الباقی کبروی خلف بابا محمد صفی صاحب عالی همت و اختیار ریاضت از اصحاب
غیرت در صغر سن بر سجاده نشست نظری از صحبت بابرکت شاه حسین بکلی یافته بهرهٔ تامی از علوم دینی
برداشته بالکل براه تقوی و ورع گرفته در کمال جوانی مسافرت اختیار نمود متوکل بود یکبار شوق زیارت
مرقد منور حضرت امیر کبیر کرده چون طریق مسدود بود از کابل برگشت و راه حرمین محترمین گرفت ادای
حج و زیارت مدینه منوره نمود بعد هفت سال مراجعت فرمود در سن پنجاه رسید بود که مدت عمرش بسر رسید
در خطیرهٔ حضرت شیخ بابا والی قدس سره جا یافت شیخ محمد قائم تبکوی از منسوبان قاضی شاه دولت عزیزی
عالم و عامل بمعرفت و ریاضت شامل بعد فراغ از تحصیل علوم در سلوک براه حقیقت کمر همت بر بسته
وارسته و رسمی بالکل وارسته تا بود غرق ذوق و شوق بوده هرگز یک لحظه از سوزش معنوی نمی آسود و اهل
بینش هم در صلاح و تقوی از برگزیده های پروردگار بودند در سن پنجاه و هفت سالگی رحلت نمود شیخ
محمد قائم تاریخ وصالش یافته شد در مغل مسجد مدفن یافت از ارادتمندان قدیم حضرت مرشد مرادی در
عنفوان جوانی بجناب آن مقتدای اولوا الالباب رسیده و ترک خانه داری گرفته در رکاب آنحضرت که در سفر
دوم بسرهند میرفتند و مسافرت اختیار فرموده دیگر بقیة العمر سعادت اندوز خدمت و صحبت حضرت مرشد
بود بامر آنحضرت نه بار بتفرید و تجرید بسرهند رفت بسا بزرگان را که در آنوقت مسند آرای ارشاد بودند
زیارت کرده و منظور نظر همه شد و در رسوخ فدویت و عقیدت پیر بزرگوار خود و کمال فنا و نیستی و خاکساری
در رفع قلادهٔ شیخی باوجود اجازت حضرات مثل این عالی همت کم کسی دیده شد قریب نود سال همین
حال گذرانیده در ماه ذی حجه سال پنجاه و پنج هجری رحلت فرموده و بر روی مزار فیض آثار مولانا یوسف
ترکی مدفن یافت شیخ عبد الرشید فرزند برومند حضرت مرشد مرادی قدس سره در آغاز
جوانی بطلب بانی بقید ریاضات و کسب کمالات نمودند بعد اخذ فوائد طریقه از خدمت والد ماجد
خود بغلبهٔ شوق مسافرت اختیار کرده بملازمت مرشد اعلی شتافتند و آنحضرت را در سرهند یافتند
و داد خدمتگاری و جانفشانی داده و کمال رضای عالی حضرت حاصل فرموده و مراجعت فرمودند همگی
دو سالی گذرانیده بهوای دریافت مرشد آفاق باز متوجه هندوستان شدند اینمرتبه در شاهجهان
آباد سعادت اندوز آن قطب الارشاد گردیدند زیاده بر دو سال از حضور سراپا نور بهره ور شده در همان
واقعهٔ وصال آن قدوهٔ اهل کمال وداده بامر حضرات اهل بیت نعش مبارک را بسرهند آورده

خدمت تدفین تقدیم رسانیده باز بدهلی در جناب حضرات رفته باجازت ایشان بوطن مالوف
معاودت نموده بافاضه وافادهٔ طالبان توجه فرموده باوجود امراض شدید و تفرقات قدیمه و جدیده
که بایشان وارد شد بر جادهٔ استقامت ثابت ماندند چون عمر ایشان از حدود پنجاه و چهار متجاوز
شد بهمان شدت امراض باراده حج اسلام و طواف روضه سید الانام علیه الصلوة والسلام کمر همت
سخت بسته روانه شدند چندی در سرهند و دهلی گذرانیده براه ملتان رفته و حج ادا کرده و جمعی را دران
حدود هم بهدایت رسانیده راجع بهندوستان شدند در شاهجهان آباد امراض غلبه نمود و شب
معراج نبوی ببیست و هفتم رجب سال هزار و یکصد و پنجاه و پنج رحلت نمودند کان استعداد و شعله
ادراک بود بحسب تقدیر مرض کثیر گرد و آنچه کرد مولوی حاجی محمد برادر زادهٔ ملا طاهر غنی ست
عالم و عامل و فاضل و کامل بود و ارادت معنویه در جناب حضرت مرشدی مرادی حاصل نمود و چندی مراتب
ضروریه سلوک را طی کرده بعد حفظ اوقات معنویه زیاده بر ده پهر روز بدرس معقولات و منقولات
اشتغال می ورزید در قوت اکثر امور معاش احتیاط کلی داشت هنوز عمر شریفش بشصت نارسیده
لوای اقامت را در ملک باقی افراشت از علمای روزگار در اکثر اطوار ممتاز و مستثنی بود وفات ایشان
شب شنبه در سنه میر عبد الوهاب منور آبادی خلف الصدق میر محمد هاشم که ذکرش گذشت
عالم فقاهت دستگاه متورع و متشرع بود عمری در شغل قال الله و قال الرسول بسر برده صبیه کلان
حضرت مرشدی مرادی در عقد او بود زیاده بر هشتاد عمر یافته در شهور سنه ۱۱۵۳ بصلاح و هوشیاری
درگذشت ملا زین الدین والد امجد خواجه عبد اللطیف که نبیرهٔ خواجه زین الدین علی که ذکرش
گذشت فاضل و کامل و مدقق از فضلای عصر در حدت و دقت و ذکا و سخاوت علوشان و حسب و
نسب ممتاز بود در صلاح و تقوی و قناعت و آراستگی تمام داشت در شعر و انشاگوئی فصاحت
از اقران ربوده در امور معاش احتیاط کلی داشت صاحب فکر و فکر بود سن شریفش به پنجاه و دو رسیده
بمرض اسهال جگری رحلت نمود در سنه ۱۱۲۵ قریب بیست هزار کس بجنازهٔ ایشان حاضر شده
بمزار فائض الانوار جد امجد خود در محلهٔ رانیواری مدفون ست دیگر هم جمعی از مشائخ و فضلا و شعرا
فصاحت نشان درین زمان رحلت گزین شدند محمد اشرف یکتا که کم گوی و برجسته گوی و این
شعر از دست شعو در میان این همه ارباب شعر ❊ شعر اگر کم بود و یکتا کم نگفت ❊ لطف الله
بیگ صهبا و امثال اینها که همه تربیت یافتگان ملا ساطع و محمد رضای مشتاق اند ذکر همه جدا
جدا موجب تطویل ست در حقیقت جمعی از اهل کمال که درین نسخه تمام اجمال مرقوم قلم سراسر اختلال شدند

۱۴ از دهی است رحمن بخریری اگر هست تراه ❊ نان دهد در همه جا دست تراه ❊ یکتا کجا رفت های تاریخ وفات است

نمی از یمی ست کہ صورت تدوین بکار گرفت وگرنہ در ہر قرن از اقران درون شہر و بیرون بوجود ارباب فنون
مشہون بودند ہر چہ نوشتہ شد فراخور علوم و اطلاع خود ست در ہمین مقدار منحصر اشخاص نیست باعث
کلیہ بر تحریر این اعجوبہ غیرت تخمیر این بود کہ جناب سیادت مرتبت و فضائل منزلت میر محمد یوسف معروف
بخواجہ پادشاہ نقشبندی و کبروی کہ در شہور سنہ ہزار و یکصد و چہل و ہشت کشمیر را بوجود خود مزین فرمودند
از بعض کلان ولایت ہند نقل سلب عقیدہ کمال از مردم کشمیر فرمودند دیگر دو سہ عزیز بدستور اظہار عقیدہ
ہند و ولایت نمودند ہر چند جناب خواجہ معظم الیہ بعد معاینہ احوال معدودی چند کہ در آن وقت از بقایای
سلف بر روی کار ماندہ بودند و زیارت گذشتگان و استماع حالات ایشان نمودند بکمال عقیدہ معترف
باہل کمال صوری و معنوی کشمیر شدند در لاہور و ہندوستان داستان نزد اعزہ آنجا از ین مقولہ بیان کردند
اما رگ غیرت راقم بحمیت تمام بحرکت آمد بر سبیل عجلت در ہمان وقت ورقی چند بترتیب رسانید مشتمل بر احوال اصحاب
کمال بتسوید رسانیدہ و بجہت مراعات ترتیب تاریخ نگاری و حفظ سررشتہ احوال گذاری ضبط حالات
سلاطین و حکام ہر زمان ضروری دانست بخاطر بود کہ دیگر ذکر عزیزانی کہ از اہل کمال درین چند سال رحلت
گزیدہ شدند ملحق احوال گذشتگان نمودہ ختم رسالہ بر تعداد جمعی کہ امروز چراغ افروز خانہ علم و عمل اند
مثل عالم و عامل شیخ رحمۃ اللہ[12] مدقق کامل ملا محمد مقیم[13] و جامع علوم ظاہری و باطنی کامل و مکمل شیخ الاسلام
مولانا عبد السلام معروف بو کیل ظل سبحانی و فقیہ و فاضل ملا ابو الوفا مفتی و غیرہم و غیرہ درویشان ہر سلسلہ کہ درین نو
مسند آرای ارشاد بودند و حضرت جناب آخون عبد السلام وکیل صاحب علیہ الرحمۃ وفات ایشان ہژدہم
ماہ شوال سنہ ۱۱۰ گذشتہ بوقوع آمدہ پوشیدہ نماند چون قلم درین محل رسید راقم حروف بمرض صعبی
مبتلا گردیدہ منجر باشتداد اسباب ضعف شدہ و فرصت تدارک این اخبار نیافت و اتمام رسالہ را
برہمین حالت مغتنم دانستہ و خصائص این شہر را بیش از ترتیب بقلم آمدہ بود در ذیل خاتم الحاق نمود
وقت تسوید کتابہائیکہ زیر نظر بودند بدین تفصیل ست تاریخ سید علی و تاریخ رشیدی از میرزا حیدر
و منتخب التواریخ از حسن بیگ تاریخ حیدر ملک چادورہ و ریشی نامہ بابا نصیب درجات سادات
از خواجہ اسحاق ناوجود اسرار الابرار از بابا داؤد مشکوتی و تحفۃ الفقرا و دیگر رسالہای حضرت مرشدی
مرادی و مآثر عالمگیری از مستعد خان و یکدو

سنہ ۱۳۵۵ ہجری	تاریخ از بعض متاخرین کہ تا اوسط عہد عالمگیر تصنیف شدہ اند	سنہ ۱۹۳۶ عیسوی

ایشان شاگرد ارشد مولوی محمد اشرف بود با مولوی امان اللہ کشمیری معارضہ ہا مباحثہ ہا میکرد بوساطت اکبر یار خان گوجر اری صدر الصدور کشمیر بحضور شاہ عالم بہادر بار یاب صحبت شد
خدمت افتا یافت جاگیر ہم حاصل کرد مسایل شرعیہ فقہیہ در چہار جلد جمع نمود انوار النبوہ از تصانیف اوست

خاتمه در تذکار بعض عجائب و غرائب کشمیر و احوال پرگنه جات این خطهٔ دلپذیر

اگرچه در کتب قدیمه عجائب و غرائب کشمیر و احوال بسیار نوشته اند لیکن آنچه بصحت رسید در تحریر
رشحی ازان مبادرت می نماید یکی از نوادر الاوقات که وقت تحریر بخاطر این فقیر رسید اینست که
لفظ مبارک شرع کشمیر برابر ست الحق که مراعات امور شرع درین شهر بعد ولایت ماوراءالنهر نسبت
ببلاد دیگر بسیارست دیگر امن و امان که خاصه این شهر بود محتاج اظهار نیست از حد و کشتوار تا قریب
پکلی یک کس تنها روپیه واشرفی گرفته بلا وسواس میرفت دیگر ارزانی غلات که با وصف آن قناعت
قسمی که درین شهر بود از بلاد دیگر کمتر یاد مید هند دیگر از طراوت اماکن و نضارت آب و هوا که مفرح
مسافر و مقیم ست کسی تا کجا شرح دهد دیگر از چشمه سارها که جابجا جاریست تا چه مقدار توان نوشت
از انجمله در موضع ~~... پرگنه ... چشمه ایست نزدیک~~ تا بسر و مار سر که دو حوض بزرگست قریب بتالاب
و عمقش را کسی نمیداند و میگویند که در آغاز ماه اردی بهشت که هنگام زراعت ست در زمان
سابق مردم با اسباب ساز و سرود در انجا رفته بمناجات چشمه می پرداختند گوسفندی قربان نموده طعامی
ترتیب میدادند بعد فراغ از تناول طعام آب از چشمه طلب می نمودند در عین استدعای آب جریان
می یافت هرگاه از آب مستغنی می شدند باز همان دستور رفته می گفتند که آب کافی ست آن چشمه
مختفی میگردید این دو حوض که مذکور شد از عجائب روزگار ست بالای کوه واقعند کم کسی در آنجا میرسید
ایضاً بومه بامه پرگنه ونیو کوهی ست در آنجا مکانی ست سنگ نار اری نام که اطراف آن تا دو سه میل
اصلاً آب نیست بتقدیر خالق قضا و قدر مالک خیر و شر پنجم ماه ثور از بغل آن کوه بقدر آسیای آب
جاری می شود دیگر باقی در آنجا ممکن نمی باشد و دیگر در همین پرگنه نواحی شهر تالابهاست ها گرو نام در میان
آن تالاب جزیره چند واقع ست چراگاه مواشی مردم آنجا هرگاه بآب و کشتی می روند جزائر بدستور
کشتیها متحرک یابند و دفعةً حیوانات خود را از راه خشکی که دو میل مسافت راه دارد با اماکن باز می آرند
در پرگنه بانگل طرف باره موله براه پونچه یلاقی است کوری مرگ نام دارد زیاده بر مقدار بیست و پنج
رنگ گل که یکی بدیگری نمی ماند در میان جدول آبی جاریست قریب هفت میل شرعی نهایت خوشی
و طرف گلمرگ خوبتر و بیشتر ازین صورت واقعست تحریر اوصاف هر یک جدا جدا کتابی باید و در پرگنه
سائر الموضع پایین نزدیک شهاب الدین پوره چنارزاریست بر لب آب اگر هزار کس تمام روز در انجا

بماند نماز شام هر کدام بخانهٔ خود روند علی الصباح پاکیزه مصفا می بینند گویا جاروب زده اند در پرگنهٔ
لار بر سر کوه زنکمو سنگی مجوف نمودارست مقررست که روز هژدهم ماه فروردین از پستان آن سنگ
آب جاری میشود تا آن سنگ پرآب نمی شود و اگر ده هزار کس از انجا بردارند هیچ کمی نمی کند یک شبانه روز
چنین می باشد بعد آن دوازده ماه خشک و خالی ست دران پرگنه بر سر کوه جوی آب جانب شمال جاریست
اوزنگنگ نام دارد اگر احیاناً در موسم تموز گوشت گاو یا مرغ می پزند برف آنقدر می بارد که سی چهل هزار کس
زیر برف غرق می شوند و دران پرگنه کوهی ست بلند هرموکه نام تا هر جا که قلعه در نظرست مار و کژدم
نمی باشد و زیر دامن آن کوه مار و کژدم بسیارست بسبب آنکه نظر نیست بالا رفتن آن کوه امکان نیست
زیرا که مجرد عبور بنور سرخ آنقدر ظاهر می شوند که رونده را هلاک می سازند[12] و در پرگنه کامراج کوهی ست
بلند و درختها و گیاه آن کوه تمام شیر میباشند بعد هفت سال اگر کسی نیم گز زمین را بکند شعلهٔ آتش
ظاهر میگردد که ازان آتش طعام می باید پخت در پرگنه دیوه سر چشمهٔ ایست پهلو نام دارد که در وقت
بهار مردم از برای امتحان طالع می روند و ظرفهای سفال خود را پر از برنج می کنند و نام خود دران
ظرف می نویسند و در آن چشمه می اندازند و بعد یکساعت همان روز باز آن ظرفها بر روی آب ظاهر میشوند
صاحب طالع نحس را مدطعامش هم انقسم بر می آید و در پرگنه دچهن پاره در موضع بابل نزدیک سر خدمت
بر سر کوه غاریست امرناتهه نام و در آن غار چشمهٔ ایست که از یخ بسته می شود و در نقصان ماه پانزده
روز غائب می شود و پانزده روز دیگر که نور ماه در افزایش ست بکمال می آید و بلندی آن چشمه زیاده
از یک گز ست در زبان هندی کنگ چهاد یو نامند و دوازده ماه بر همین حال می باشد در پرگنهٔ اچهه
در موضع هلهٔ تل درخت عرعر سفید ست که تنا ور جمعی کثیر در زیر آن سایه توانند کرد با این همه بزرگی
اگر یک شاخی را می جنبانند تمام شاخ و تنهٔ آن می جنبد و بلرزش می آید شاعری گفته است[14] تنش از فقه
بلرزد چو درخت هلهٔ تل **ایضاً** در کشمیر در اونتی پوره حمامی بود در گلخن آن چراغی روشن می شد
و حمام علی الدوام گرم بود گویند حکیم بو علی سینا این حکمت کرده بود پیش ازین صد سال کسی برای
معلوم کردن حکمت چراغ را گل کرده بود بار دیگر باز درست نتوانست کرد حکمت قدیم هم برهم
خورد در پرگنه برنگ در موضع ژول نام حوضی ست سنگین سه دراری نام یازده ماه خشک می
باشد و یکماه اول بهار هر روز سه بار آن حوض پر آب میشود هر مرتبه تا دو سه گهری بقدر دو سه
آسیا آب جاری می شود و مشهورست که بانی آن نیز بو علی سینا ست خدمت بابا داؤد خاکی
رحمة الله علیه در تصنیفات خود نقلم آورده است که دوله بابا درویشی صالح بود آنجا رفته دید که از حمام

[12] حقیقت الامر آنکه برف و اوکان زهر موجود است و خاصیت کان زهر و این است که معیت مار و کژدم را اثر گرداند ۱۲

[14] [illegible]

مردم کفر از هر طبقه بسیار می شود آن سنگ را بر هم زده هم بنای مسجد نمود آب آن چشمه از زیر
مسجد در وقت خود جاری می شود اگرچه از غرایب بود لیکن آن درویش بقصد رفع آن بدعت
دور فرمود **ایضاً** در پرگنه ناگام در موضع کویه شوره چشمه ایست که وقت زراعت شالی مردم
آنجا گوسفندے بر سر آن چشمه می کشند و طعام بترتیب میدهند خورده فاتحه سلامتی میخوانند
آب از چشمه جاری می شود هرگاه آب در کار رینا شد باز بهمان دستور طعامی پخته ساخته فاتحه میخوانند
آب غائب می گردد **ایضاً** در پرگنه دیوه سر در دامنه کوه چشمه ایست واسیک نام وقت بهار جاری
می شود باز تا بهار خشک میگردد و آب در غایت سردی و خوشگوار است **ایضاً** در پرگنه مارتنڈ
در موضع بومه زوه در دامن کوه غاریست مشهور گویند اری را نام شخصی در جوف آن کوه
کنده و منتهای آنرا کسی نمی بیند از بسکه بسیار تاریکست عرض آنغار پنج گز و ارتفاع چهار
گز و کسری قریب آن غار مقبره غفران پناه بابا بام الدین ریشی رحمة الله علیه که ذکرش گذشت
واقعست و تمامی آنغار الحال در تصرف لشکر شب پره افتاده است بحدیکه مکث ساعتی موجب تنفر
طبیعت میگردد و اطراف آن دامنه صورت حجرهای که گویا معابد خلوتگاه ریشیان است ظاهر و باقی
ست و حیدر ملک چادورے در تاریخ خود نوشته که روزے بقصد تحقیق در آنغار در آمدم دوازده
نفر چراغها بدست گرفته و یک یک آثار روغن بهر کدامی سپرده و مابین یک تیر پرتاب
مفاصله هر مشعلی بوده چون مسافتی بعید قطع شد در یک گنبدی که ارتفاعش بیست گز بود
و دورش پنجاه گز رسیدیم چهار راه بنظرم در آمد جانب راست راهی چار پنج و جانب چپ راه
۱ بالا رویه در راه پیش طرف مابین می نمود یعنی مائل بر اسفل بود درین هر سه راه دلیری نتوانستیم نمود
اما سنگے در راه مابین رو به جهت امتحان غلطانیده شد تا یک گری آواز فرو رفتن آن سنگ
در گوش می رسید و از سقف گنبد وغیره آبی می چکید اندک زمین تر شده بود دران حین خبردار
کردند که کمتر روغن مانده باز بهمان راه برگشته بیرون آمدیم بزرگے دیگر چون چراغی همراه گرفته در
آن غار در آمد بعد از اندک مسافتی طرف چپ دریچه دید چون وا نمود حجره ظاهر شد که درون
آن فراست و مذکورات دیگر هم ازین قبر و ازین غار معلوم مرقوم ست بنابر تطویل عدم اعتماد
برهمین قدر اکتفا نمود **ایضاً** در همان موضع بالای متن مسجدیست گویند بنا کرده حضرت میر محمد همدانی
ست قدس سره هنوز چوب و چکل قدیم آن مسجد بحالت قریب با آن مسجد احاطه ایست و در
میان احاطه حجره دیگر است بعقیده مردم در زیر آن چاه بابل ست که هاروت و ماروت دو ملک

عاصی آنجا آویزانند چنانچه قصهٔ ایشان مشهورست **ایضاً** نزدیک بهمان مکان عمارات عالیه بوده است
که هر چهار طرفش دیوار ایوان دار سنگین وستونهای منقش وسنگین بودند گویند بتخانه ساخته پاندوان است
که همیشه در دولت وقوت ضرب المثل بودند عجب نگار خانه بود تا زمان سلطان شهاب الدین
بحال بود در عهد ایشان مدتی آن بتخانه را پر از هیزم کرده سوختند و برهمنها که ساکن آنجا بودند
بدر کردند تا الآن آثار آن در اطراف میانه اش بجا لست وجای ویران ومحل عبرتگاه مکان حسرت
بخش وعمارت کهنه قدیم ست **ایضاً** در موضع عیش مقام غاریست که خدمت بابا زین الدین
رحمة الله علیه در قید حیات در آن غار در آمدند فرمودند که جای بالای آن غار نیزه من ظاهر
شود مقبره خوابید ساخت **ایضاً** تالاب اولر از عجایب روزگارست هر حد آن هفت هفت
کروه است که مقدار تمام دورش بیست وهشت کروه است واکثر جاها عمقش ندارد گویا نمونه
ایست از دریای محیط اطراف آن کوهستان واقع شده در چنین تالابی مردم شکار قاز ومرغابی
اکثر می کنند از انجمله ملاحان در ایام ماه جلالی هزارها جمع شده کشتیها را پر از شاخ وسنگ کرده در
نواحی لنک جانب جنوب در آب غرق می سازند در همان موسم یکسال گذشت اول ماه ابان بر سر
کشتیهای خود ایستاده میشوند که دیگری بصد هزار شقت نام ونشان کشتیها در زمین یابد آن
ملاحان فی الفور کشتیها را از آب بر می آرند پر از ماهی **ایضاً** در تالاب فی الحال در عهد چغتائیه از عمارات
وباغات دلکش موزون بطراوت ولطافت ومقرون عمارات بطرح بسیار شده در هر باغ جوی
سنگین وفواره وآبشار بتخصیص در باغات پادشاهی وباغات امیران که هر یک رشک فردوس برین بود
مردم ایام بهار وگلاب در کشتیها سیر نشین مع جمعی از یاران درین تالاب میبرد ند واقسام طعام بر
سبزه ها زیر درختهای سیر شگوفه وبوته های گلاب در اعتدال هوا می خورد ند جنات عدن
تجری من تحتها الانهار وفیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین
حسب حال ایشان ست این نوع سیر وشکار وتفرح وتنعم غیر از کشمیر جای دیگر نشان نمی
دهند وسواری کشتی کشمیر بر جمیع سواریها تفوق دارد باینجهت که جمعی از معاشران دوستان
از هر جنس هر کرا انجو صحبتی مرغوب ست بزم رباب ویا صحبت کتاب در آن مید ورفتار کشتی
در کمال آسانی وهمواری بی تکلف کتابت کردن میسرست چه جای امور دیگر فرش کشتی وپوشاک
چیزی بهم رسید که قبل ازین خاصه سلاطین بود واز اسلام آباد تا باره موله که خشکی چهار پنج
منزل ست در عرض یک شبانه روز براه کشتی از میان نفس شهر برد ند هر چه از حوائج ضروریه باشد

از هر جا تواند برداشت **ایضاً** در پرگنه ویرناگ غار یست و در آن غار چشمه ایست که سال دوازده
ماه یخ می بندد و اگر احیاناً در ان کسی در آید و پاره از ان یخ بخورد خوشگوار ست و چون سرد او در
می آرند سنگ سخت مانند بلور شود نیز کان یخ خاصهٔ شهر کشمیر ست **ایضاً** در پرگنه پهاک جاییست
که سال تمام یخ از انجا بر می آید و هرگز کم نمی شود و خلقی کثیر بران عمل زندگانی بسر می برند و
میخورند و آب دریا که زمستان یخ می بندد بآن لطافت و صفا گوارائی نمیباشد و از بلاد دیگر
سیاحان نشان نمی دهند **ایضاً** در کشمیر شکار جره باز بلطافتی معمولست تعلق بدیدن دارد
هنگام شکار در میان کشتیها با یاران و دوستان در یکجای می نشینند و بدست هر کدام که
خواهند باز و جره میدهند و در میان تالاب وار و چند تالاب دیگر و تهه نار و هاکره و همه سر و خوشجا
سر که مخصوص این کار ست سیر کنان باز و جره را بمرغابی می پرانند و باز و جره شکار گرفته در آب
صاف می نشینند تا کشتی میرسد و او را با مرغابی می دارند تا سیر ساختن آن بار دیگر می پرانند
بهمان روش اگر صد باز و جره باشند سیر میسر می شوند و گاهی شکار گرفته خود بکشتی صاحب
شکار می آید و در کشتی هم طعام پخته می شود و وقت بهار کنارهای آن تالاب ها پر از گل و گلزارهای
باشد و بر سر آن انواع گل ها بوان متعدده راحت افزا و غمزداست و عکس آن در آب می نماید طرفه لذت
روحانی میدهد و هنگام خزان هم یک قسم فرحی بدل می رسد که دل اهل سیر و بصر و دیدهٔ بصیرت در بهار سبب
درد و عشق میگردد و در خزان باعث فنا و غربت میشود و بعضی اوقات در اکثر جویها در زیر آب سبزه
و گلزار برنگی نمودار ست که اکثر مدقوقان قدیم المرض بنظارهٔ آن صحت می یابند و بر بالای آن آب
صاف می رود و در شاه آباد که سیرگاه پادشاهان ست چشمهٔ نادر واقعشده چندین جوی آب بطرف شهر
میروند منبع اصلی دریای بهت   و انهار کلان کشمیر گویا همانست عمقش هیچگاه معلوم کسی نیست
ایضاً در موضع تولهموله سمت لار در زمین خشک صیادان را چوب فرازیست که خاصه ماهی
گیران این دیار ست آنرا در سوراخی فرو میبرند از همان سوراخ پنج شش ماهی به پنجه آهن چسپیده
بیرون می آید **ایضاً** در پرگنه اول چشمه ایست بنول که در سال خشک و قحط آب متوطن آن پرگنه
بالای آن چشمه گریه و زاری می کنند و بزبان خشوع و خضوع استدعای آب مینمایند بمجرد این فوع
ابری پدید میشود بارانی دلخواه بفضل ایزدی متقاطر می گردد **ایضاً** در همین پرگنه کنگه ونی
بگذشته متصل رتنی پوره چشمه ایست که بعین العفونت شهرت دارد یعنی چشمه گنده بمجرد غوطه زدن
صاحب جرب از زحمت خلاصی میابد بهمان کان گوگردست و علامات آن نیز اکثر ظاهر شده بعض

آب وقلعه وسواد بخارست روبیه که از انست دلالت صریحه بران می کند صاحب قولنج را نیز نافع
ست ایضاً چشمه ایست واقعه در قریه لوکه بون مسمی بکانو بصورت گشاده و بمعنی واحد العین وجه تسمیه
این است که هر قدر ماهی دران چشمه است یک چشم دارد ایضاً در پرگنه شاه آباد چشمه ایست موسوم
به بون که یک نفس آب بسیار ازان چشمه می جوشد و نفس دیگر منقطع میگردد چنانچه در فرو رفتن
یکقطره آب در زنگ آن چشمه یافته میشود روز و شب و ماه و سال پیوسته بدین منوال ست ایضاً
در یلاق پرگنه دچهن پاره غاریست پیوسته سقف آن غار آبی متر شح می شود و جوهرهای یخ
منعقد میگردد موسوم بامرناته است موافق دال نقصان ماه در تزاید و کمتر می باشد در ایام تحت
الشعاع ازان اثرے نمیماند هر ماه و سال بهمین دستور چنین واقع میشود و هنوز کشمیر و جوگیان و سنیاسیان
از هند آخر سرطان بنابر امکان عبور زانجهت فراغ از برف و سهولت سرما بر سر آن چشمه میروند سوای
ایام اثرے از چرنده و پرنده و شجر و ثمر دران نواحی نیست در میان آنغار یک جفت کبوتر بال و پرواز
گشاده مشاهده می نمایند ناقل این حکایت هنودند والعهدة علیهم ایضاً در پرگنه مذکور در قریه کهم
چشمه ایست اگر بالای چشمه فریاد و فغان بظهور آید حبابی ازان ظهور می کنند هر قدر فریاد بیشتر حباب
چشمه بیشتر است ایضاً در قریه پهاک پرگنه بیروه چشمه ایست مسمی نرائن ناگ اگر از خارج صدور آهنگی
اتفاق افتد آب چشمه چنان متلاطم میشود که امواج از کنار گذشت بکنار مردم میرسد ایضاً در
در پرگنه دیوه سر بامهن چشمه ایست گرد آن چند چوب بزرگ واقعند هرگاه سانحه غریبه رو مید هد
آن چشمه به تلاطم می آید آن چوبها برهم می خورد متوطن آن سرزمین از مشاهده اینحالت استنباط
وقوع حادث می کنند ایضاً در پرگنه کوتهار چشمه ایست مسمی بجوهر و این چشمه مملو از اقسام ظروف
سفالین ست هر چند مردم می خواهند که ظرف را از چشمه برارند صورت نمی بندد هرگاه بسطح رسد بے
اختیار از دست رها شده لخت لخت میگردد تا رسیدن باز به قعر آب بهم می پیوندد ایضاً در
قریه بچهه گام متعلق پرگنه دیوه سر چشمه ایست مسمی بواسک هر وقت که مزارعان بجهت زراعت
محتاج بآب می شوند بی خواست استدعا مقدار ده آسیا آب ازان می جوشد در صورت عدم
ضرورت یکقطره آب ازان چشمه یافته نمی شود ازین مقدار بعضی عیون معینه بقلم آمد و گرنه اکثر اماکن
خالی از چشمه نیست بتخصیص سمت اسلام آباد که در هر کوچه و خانه و بازار انهار خوشگوار از چشمهای
فیض آثار جریان دارد و ظرف سنگ سفید عجائب و غرائب ست که تعلق دیدن دارد و نیز بالای دیوه سر
مکانی ست بر کوه که آب ازان بدستور چادر آب زیاده از هزار درعه می ریزد و بالای کوه چند مناره متقابل

یکدیگر از یک لخت سنگ واقعست مسمی بکوتهر قیصر که ابداع و اختراع آن از حیطهٔ عقل بشری بیرون ست
ویا بلا واسطهٔ صنع صانع بیچون ست و ازان کوه گذشته حوضیست مشهوره کی سرناگ که تا لاب کلانی ست
لختهای برف مثل کوه پارهای بی مبالغه هر کدام زیاده بر صد خروار در میان میگردد وقت بارش و باران
کرا مجال که آنطرف تواند دید و عبور بآن سمت تواند کرد تا آنکه فوجی همراه نباشد صورت ندارد و بهترین
غرائب کشمیر جنس شالی که مخصوص بهمین شهر ست در عرب و عجم بچنین نخفگی و خوش قماشی و نرمی و سبکی و
دیر پایندگی موجود و مخلوق نیست با این اوصاف اکثر اهل عالم از فیض و فائده چه باستعمال و چه بشغل
تحویل و تجارت منتفع و متمتع اعجب عجائب اینکه مخترعان بعضی با فندهای اینچنین جنسی در کشمیر قومی ست
صعب اترو عاجزترین مردم هرگز روی رفاه نمی بینند و همیشه محتاج و متبذل می باشند فاما محالات
متعلقه اینصوبه مخفی نماند که در وقت راجهای و سلاطین کشمیر تصرفات آنها تا کابل و تا لاهور بلکه بسا اوقات
تا دهلی و بیشتر ازان می بود چنانچه اشاره بآن در اوراق گذشته گذشت تصرف و عمل آنها در دنتور
تبتین و کشتوار و جمون و غیر آن بود دمبر و دهور اکثر از تعلقه والیان اینجا بدر رفت الحال در نسخهٔ
پادشاهی پنجاه و پنج محالست که حاصل آنهمه به بیست و هشت کرور دراهم ست بدین تفصیل از پرگنات
معمولهٔ کشمیر چهل و نه محال از ملک هر دو تبت و غیره شش محال دوازده محال بلا قید مواضع ست
از جمله دوازده محال حاصل هفت محال بواجبی ضبط نمیشود پکلی دار ددمیال دنتور و کاشتیال
و کملاب کهل پنج محال دیگر اگرچه تعین مواضع ندارد ولیکن حاصلش بضبط در نمی آید بانهال و پونچه
و راجور و آدون و نوشهره سی و هفت محال که تعین مواضع دارد مجموعهٔ آن سه هزار و دو صد و هفتاد
قریه است پرگنهٔ ناگام دو دیست و دو قریه و ماچهاموون هشتاد و نه قریه پرگنهٔ ولر یکصد و بیست
و یک قریه است پرگنهٔ پچهه یکصد و چهار قریه پرگنهٔ دهوسی قریه پرگنهٔ آورن بیست و هشت
قریه پرگنهٔ اندرکوت هشت قریه پرگنهٔ بیروه یکصد و هشتاد و دو قریه پرگنهٔ بانگل بیست و سه قریه
پرگنهٔ زپاک شصت و چهار قریه پرگنهٔ بالو شصت و سه قریه پرگنهٔ پتن یکصد قریه پرگنهٔ پرسپور
سی و دو قریه پرگنهٔ تیلگام چهل و شش قریه پرگنهٔ دیوه سر یکصد و شصت و دو قریه پرگنهٔ دچین
پاره هشتاد قریه پرگنهٔ دهنسو یکصد و هشت قریه پرگنهٔ کهاور پاره یکصد و دو قریه پرگنهٔ زینه گیر
سی قریه پرگنهٔ شاوره پنجاه و دو قریه پرگنهٔ مارتند یازده قریه پرگنهٔ اسلام آباد یکصد و
شش قریه پرگنهٔ شاه آباد بیست و یک قریه پرگنهٔ کوٹهار چهل و یک قریه پرگنهٔ دچهنا و کهاوره
هر دو پنجاه و شش قریه پرگنهٔ کروهن شصت و هشت قریه پرگنهٔ کوبهاموون پنجاه و پنج قریه

پرگنه کهوئی چهارده قریه پرگنه کامراج چهار صد و شصت و نه قریه پرگنه محمد آباد سی قریه اماش
ملک بیرون از پرگنات کشمیر ست تبت بزرگ و تبت خورد و کشتواره و گلگت و می شال و سر شال
که در زمان سلاطین خراج هر ملک ضبط می آمد اما بعد فطرت سلاطین که ملک بچکان رفت بمرور
از تصرف بدر رفت الا از تبتین و کشتواره که در دور پادشاهان تیموریه نامی از تصرف بتقریب
دیو رغمال و لوازم آن بحصول میانجامید رشحی از ان در اوراق سابقه گذشت

خاتمه

بنام ایزد مرتب شد کماهی
گرامی نامه از فضل الهی

همی کردم بلوح سینه تصویر
شوم زینت ده گلزار کشمیر

مدد از لشکر توفیق جستم
سراغ از گوهر تحقیق جستم

ز دیوان حقیقت برده ام راه
باحوال شه و درویش آگاه

مداد عنبر افشان کرد امداد
بتحریر کمال اهل ارشاد

بذکر صاف طبعان خامهٔ من
چو شمع افزود نور نامهٔ من

بود هر صفحهٔ او چون حدیقه
مزین از مضامین دقیقه

همه چون دفتر گل عشرت انگیز
همه چون دسته سنبل دلاویز

بسان سینهٔ دانا صفا بخش
چو چشم مردم بینا ضیا بخش

قلم آسا درین سودا دویدم
بسی رنج از بسی بختی کشیدم

مرا زین قصه پردازی چه حاصل
بجز ذکر جوانمردان واصل

غرض نقشی ست کز ما یاد ماند
الهی تا ابد آباد ماند

باهل نیستی دارم هوائی
که هستی را نمی بینم بقائی

نگر صاحبدلی روزی برحمت
فشاند از مروت دست همت

ز راه صدق بی لهو و ریائی
کند بر حال این مسکین دعائی

ز تجدید تحریر این صحیفه
مرتب شد بآئین لطیفه

قلم در فکر تاریخش روان شد
ازین معنی که فیضان رهنما شد

اگر پرسند تاریخش چنان یافت
بگو ترتیب ابواب الجنان یافت

گرامی نامه ام کاری چه فرمود
که زیب و زینت کشمیر افزود

ابواب الجنان

تمام شد

الراقم قاضی نظام الدین خانیاری

فهرست مطالب کتاب تاریخ کشمیر تصنیف خواجه اعظم دده مری رح

تمام شد

اعلام بخدمتِ ناظرین کتابِ ہٰذا

برناظرین تاریخ کشمیر اعظمی یعنی واقعات کشمیر مخفی نیست کہ تاریخ واقعات کشمیر در سنہ ۱۱۴۸ ہجری بعہد ابو الفتح محمد شاہ بادشاہ غازی ہنگامیکہ نواب فراسیاب خان در کشمیر آمدہ داد نظامت میداد حوالہ القلم شد تقریباً مدت پنجاہ شصت سال منقضی گردید کہ جناب مولانا مولوی مفتی ہدایت اللہ متو شیخ الاسلام علامۃ الورا ویرا بتکمیل تکملہ کرد کہ از ابتدای سنہ ۱۱۴۸ھ لغایت سنہ ۱۲۰۶ ہجری متضمن بر حالات سلاطین و بزرگان دین یادگار است از بس مقبول۔ بعدہٗ مولینا مولوی محمد نظام الدین صاحب محتشم دارہ پوری فرزند شیخ الاسلام مولینا مولوی محمد قوام الدین صاحب مفتی دارہ پوری موسوم بہ وقایع نظامیہ تکملہ تاریخ اعظمی سپرد قلم کرد۔

جناب شرافت پناہ پیر بدر الدین قادری کادی کدلی در سنہ ۱۲۲۶ھ واقعات کشمیر را بدین صورت اختصار نمود کہ تذکرہ سلاطین و امرا کلیتاً حذف کردہ صرف حالات بزرگان دین در ضبط تحریر آورد و درین عہد و زمان راقم الحروف ہم تاریخ مذکور را از ابتدای سنہ ۱۱۴۸ھ تا لغایت سنہ ۱۳۵۵ھ تکملہ کامل در ضبط ترتیب آوردہ کہ دران طرز و طریق خواجہ محمد اعظم دیدہ مری ملحوظ نظر داشتہ شد۔ باید دانست کہ از ابتدای دور محمد شاہ بادشاہ غازی مسلم غیر مسلم چند مورخین مثل میر سعد اللہ خان شاہ آبادی خواجہ امیر الدین پکلیوال مفتی علام سرور لاہوری پیرزادہ حسن شاہ کھویہامی غلام محی الدین سرای بلی پنڈت ہر گوپال کول پنڈت دیارام کول محمد خلیل مرجانپوری منشی محمد الدین فوق وغیرہ جہت تاریخ نویسی قلم برداشتہ تذکرہ سلاطین و حضرات دین در ضبط تحریر آوردند ہر کسی از آنہا بجد خود استنباط و اقتباس از تاریخ واقعات کشمیر نمودہ اند مدد جستہ اند حوالہ وی مستند تصور دیدہ اند۔ از انجا کہ تاریخ واقعات کشمیر مصنفہ جناب خواجہ محمد اعظم دیدہ مری بخصوصیات مختصہ از جملہ تاریخنامہ جات کشمیر از حد معروف است و مشہور اگرچہ بنا بر اختلال احوال علی الخصوص بوجہ علالت طبیعت و امتداد مرض صورت اختصار پسندیدہ موقعہ نیافت کہ نظر ثانی

کند طرفه آنکه از تحریر بسیاری از راجگان کشمیر دست برداشت و تذکره حضرات سادات علما و بزرگان دین اجمالاً بتسویه آورده حواله جات چند کتب تاریخ مثل تاریخ سید علی متولی همدانی و منتخب التواریخ و تاریخ حیدر ملک چادوره و نور نامه درجات الساداتِ اسرار الابرار تحفة الفقرا وغیره ماخذ خود دانسته بلکه مدد از سماع ثقات روایت و معاینه حسبته بجد الامکان هر قدر که زیر تحریر آورده حوالهٔ القلم کرد اهل تحقیق وی را موثق و مستند دانند غنیمت هزار درجه غنیمت می شناسند مگر بنا بر مرور دهور نسخه جات آن تقریباً کمیاب و نایاب شدند. در شهور سنه ۱۳۰۳ه فقیر اسد کتب فروش شخصی از باشندگان لاهور کشمیری الاصل بنا بر حب الوطنی القدیمی جد و جهد کرده بصد مشکل نسخه واقعات کشمیر بدست آورده طبع کرد. مقام افسوس است که نسخه مطبوعه مذکوره خالی از سهو و سقم نبود بوجه آنکه نقل کامل نسخه صحیحه بدست نیامده بود تذکره بعض حضرات بلکه کارنامه بعض حکام از اصل کتاب ترک داده دیدند تاهم نسخه مطبوعه مذکوره با وجود آنکه ناقص و غیر کامل بود درین جزو زمان نایاب گردید اکنون خواجه غلام محمد صاحب و خواجه نور محمد صاحب مشهور تاجران کتب مهاراج رنبیر گنجبازار خواستند که تاریخ واقعات کشمیر را زینت طباعت بر طرز جدید بخشند نسخه مطبوعه مذکوره بدست آوردند حواله بکاتب کردند چنانچه کاپی طباعت هم بضبط کتابت رسانیدند دران ضمن کاپی های مذکوره بجهت تصحیح آنها بنظر راقم درآمده نسخه جات قدیمی تاریخ واقعات کشمیر که در کتب خانه راقم بلکه در کتب خانه های دیگر علمی حضرات موجود دارند بالمقابل زیر نظر آورده ضرورت اصلاح و تکمیل محسوس شده اند که بر محل خود صورت اصلاح گرفت چنانچه متروک شده تذکره جات در خاتمة الکتاب بضبط صفحه و سطر در قید تحریر آورده تلافی مافات نموده شد علاوه بران خامه تقریب جو در بعض مقامات بحسب ضرورت قدری از حاشیه نویسی در خرامش آمد که از کتب مستنده و موثقه اقتباساً استنباطاً حوالهٔ القلم شد تحریر ۲۰ جمادی الاول سنه ۱۳۵۵ هجری

الراقم

(مولوی محمد شاه مفتی سعادت مؤرخ کشمیر)

بقیه صفحه نمبر ۲۴۲ سطر ۲۶ -

تولد آن پادشاه نصفت دستگاه در سال هزار هجریت
بسلطان خرم موسوم بود بعد رحلت جهانگیر بادشاه
از منتهای حدود هند خروج نمود بحسن تدبیر آصف جاه کار برادران ساخته در هزار و سی و هفت
جلوس فرمود مسیح حکیم رکنا کاشی قطعهٔ املا کرده بعرض رسانید و بانعام دوازده هزار روپیه کامیاب
گردید از ان قطعه است ـ پادشاه زمانه شاه جهان ؛ خرم و شاد و کامران باشد ؛ بهر
سال جلوس وگفتم ؛ در جهان باد تا جهان باشد ؛ برخلاف قرون اسلاف مروج وضبط و ربط
امور ملکی بجدی بظهور آورد که شاهزادگان عمده هم قدرت انحراف از جادهٔ ادب در حضور
و غیبت نداشتند و با سلاطین هفت اقلیم بتخصیص مردم ایران و توران بکمال خویشتن داری
و بزرگ منشی سلوک مرعی داشتند و آنها را بجد خود سر حساب گذاشت که چندی باقتضای سواد
هوس بشری بعض اوقات صرف آراستگی بزم هم میساخت اما هرگز در انصرام امور مملکت و
صلاح و صواب بند و بست سلطنت ذره باهمال نمی انداخت چون بعرض رسید که ملکوس
اورنگ با جمعی از بلخ آمده چند خانه را از کابل تاخت و سنگی از قبر بابر پادشاه برداشتند و بردند
و منازعهٔ شاه ایران بتقریب تصرف قندهار هم درمیان بود خود متوجه شده بکابل رفته دارا شکوه
را به قندهار و مراد بخش پسر خود را ببلخ فرستاد چون از هر دو کاری بمدعا صورت نداد پادشاه
عالمگیر اورنگ زیب را تعین نمود بندگان ایشان بعد تسخیر بلخ فتح قندهار هم فرمودند و تسخیر
اکثر ممالک دکهن هم از دست ایشان شد آخرهای عمر بسبب عروض امراض و تصرف دارا شکوه
که از شاهزادها کسی غیر او بحضور نبود در مزاج وهاج خللی راه یافته عنان اختیار را بدست
او داد ازین جهت هر سه شاهزاده بغیرت آمده عازم ملازمت پدر عالیمقدار شدند چون شاه
عالمگیر و مراد بخش متفق بودند و دارا شکوه افواج برای ممانعت و مزاحمت ایشان تا نربدا
فرستاده سلطان شجاع از نتبه قدم جرأت نهادن مصلحت ندانسته بیشتر حرفه در
توقف دید شاه جهان بعد فرار دارا شکوه بنهجی که در اوراق آینده باجمال مرقوم میگردد
و در اکبرآباد نظر بند شد بعد جلوس پادشاه عالمگیر قریب هشت سال بهمین منوال میگذرانید
در سال هزار و هفتاد و شش بمرض حبس البول رحلت نمود تاریخ سال تاریخ فوت شاهجهان ؛
رضی الله گفت اشرف خان ؛ ایضاً ز عالم سفر کرد شاهجهان ؛ حکایات دادرسی ضبط
و نسق آن پادشاه عالیشان آن قدر بر السنهٔ افواه مذکور است که عشر عشیری از امثال و

اقران ایشان معلوم نیست مشهور است که در ایام سکون که در قلعهٔ اکبرآباد بتقریبی از فاضلخان
خانساما که واسطهٔ گذارش مطالب و امور ضروریه در میان ایشان و پادشاه عالمگیر بود
کیفیت وارسیدن والد امجد خود بامور سلطنت پرسید ظاهرا فاضلخان بعد گذارش اوضاع
واطوار پادشاه عالم مدار ظاهر کرد که هر روز بذات خود چهل پنجاه کس از مستغیثان را پیش
آورده دادرسی میفرمایند شاه جهان دست تاسف بر زانو زده بحسرت فرمود که ملک را خراب
نمود هرگاه پیش پادشاه پنجاه کس بفریاد برسد از وزیر و قاضی و داروغه و کوتوال چه توان
در شمار آورد وقتیکه ما باین امر خطیر مشغول بودیم همیشه یکبار دیوان مظالم مینمودیم منادی
در کوچه و بازار میرفت بعد تجسس زیاده بر دو کس فریادی حاضر نمیشد ازین دست حکایات
بسیار است و خامهٔ حسرت شمامه در صدد اختصار ازین جهت بی اختیار رتبذ کار ارباب
کمال آن روزگار بی پرداز حضرات صاحب کمال ۞

بقیه صفحه نمبر ٣٤ اسطر ١٧ :- که آنچه منقول و مرویست متحقق است که نسبت نقشبندیه
از خلفای محبوب العالم حضرت مخدوم سلطان شیخ حمزه قدس سره یافته بود رسایل و معلقات
خود ذکر کرده اند که نسبت سهروردی از حضرت خواجه اسحق قاری حاصل کردم و نسبت
نقشبندیه از حضرت خواجه حسن قاری که ایشان این نسبت را هم از حضرت مخدوم هم
از خلفای احرار حاصل داشتند حاصل کردم و پیش مشایخ محققین هم مشهور است ملاقات
ایشان با خواجه عبدالشهید و اخذ نسبت نقشبندیه از ایشان غیر مثبت است ۞

بقیه صفحه نمبر ٤٤ اسطر ٢٤ :- خواجه قاسم تاشوانی از خلفای حضرت شاه قاسم حقانی
از تاجرزادهای اینجا بود در جوانی بجذبهٔ شاه حقانی ترک دنیای فانی کرده بدرجهٔ رجال با کمال
فائز شده شاه وقت سفر حرمین مریدان را حوالهٔ تربیت او کرد در حدود سنه رحلت
نمود در محلهٔ تاشوان مدفن یافت یزار و یتبرک بابا یوسف سوقی نیز از خلفای شاه
قاسم حقانی متصل مسکن خود در محلهٔ تاشوان مدفن یافت ۞

بقیه صفحه نمبر ٤٦ اسطر ١٧ :- شیخ علی خان جیو ساکن موضع جیوڈاره مرید حضرت
بابا نصیب است در سلسلهٔ سهروردیه بخلافت ایشان ممتاز صاحب خوارق ظاهره و در تربیت
طالبان جذبهٔ کامله داشت مرقدش در موضع مذکور است سه فرزند داشت که هر سه بتقوی و جذبه
مشهور اند یکی بابا عبدالکریم خانجیو دوم صالح خانجیو سیوم حسن خانجیو ۞ در سنه ١٠٨٣ وفات یافت

ملا حیدر رینٹلو قابل بسیار داشت اوشد چنانچه شجرهٔ انتساب او بنظم در آورده در کتاب سلطانی منظوم مصنفهٔ آخوند ملا بهار الدین
[illegible] مذکور است

بقیهٔ صفحه نمبر ۱۴۶ سطر ۲۴ :- میان محمد حسین از قبیلهٔ کوتوال بوده اوّلاً
در خدمت کثیر البرکت شیخ ابو الفقرا رسیده مدتی مانده فرمودند از لضیب بضیب توفیت
در تلبه برو وبه آنجا رفته کسی را نیافت رجع القهری نموده باز در خدمت بابا شتافته
احوال خود عرضداشته فرمودند که اگر آنطرف دریا میرفتی حی یافتی مره بعد اجرای سفر گزیده
آنطرف دریا در قصبهٔ حاجی پوره یکے از خانوادهٔ جناب شاه تمکین نام بارشاد مسترشد آن
متعین یافت درانجا بکمالات علیه فائز شد و مامور بتبزویج گردیده بعد چندی بتشرک بغلام
اسمه یحیی مبشر شد و میان محمد یحیی نیز در خدمت والد مربی شد بکمالات طریقت رسید
والله اعلم وهو علی ذالک شهید ٭ میان محمد هاشم جانبازی چشتی از مریدان میان محمد یحیی چشتی بود
بقیهٔ صفحه نمبر ۱۴۷ سطر ۳ :- خواجه عبد الله بانڈی از نجبای کشمیر بوده است
پدر بزرگوار ایشان باعلام جلال الدین محمد اکبر بادشاه در حضور رفته چندی درانجا گذرانیده
خدمت قانونگوئی یافته مراجعت بکشمیر بعد نوازشهای بسیار کرده گویند صبیهٔ عفیفهٔ جناب
حضرت بابا داؤد خاکی در عقد او بوده و خواجه عبد الله از دست اوست چون جناب بمقرب
بارگاه ودود حضرت خواجه خاوند محمود تشریف بکشمیر جنت نظیر آورده‌اند و خواجه مذکور بارادت
در خدمت حضرت ایشان مشرف گردیده از اکابر خلفای ایشان شده چون رحلت نمود
در جوار مسکن خود متصل مدرسهٔ پادشاهی مدفن یافت رحمة الله علیه رحمةً واسعةً ٭
بقیهٔ صفحه نمبر ۱۶۷ سطر ۱۱ :- ملا سلطان مانجی در خدمت مولانا حیدر چرخی تلمذ
فرموده از سحران روزگار شد تمام عمر بافاده گذرانید و بر حرفات دنیوی هرگز مائل نگشت
چون رحلت نمود در مزار اسلاف آسود ٭
بقیهٔ صفحه نمبر ۱۶۹ سطر ۲۵ :- حضرت آخوند ملا طیب بتحصیل کمالات ظاهره نموده
بدرجهٔ مولویت رسید دست طلب دامنگیر ش شده صحبت خدمت شیخ ابو الفقرا بابا نصیب
دریافته و از عزیزی دیگر طریقهٔ نقشبندیه گرفته قلندری دیگر رسید متغیر شده بسکر کشید و
مغلوب شد باصالح خان جیو و میر محمد علی قادری و خواجه معین الدین نقشبندی صحبتها داشته
بحال خود آمد جذبه بکمال داشت و تصرفات عالیه و خوارق از و نقل میکنند شیخ محمد اعظم نواسهٔ
ایشانست یاران باصلاح گذاشته چون در حدود سنه هزار و هشتاد و شش [۱۰۸۶] که تاریخ شیخ
دین هادی انام بگوید دلالت بر آن دارد رحلت نمود در محلهٔ دباغان بر کنار جوی کته کول

سیادت ایشان از مورخان ثابت نمی کنند لیکن راقم الحروف دیوان طبعزاد ایشان را مطالعه نموده سیادت خود ثابت کرده اند والله اعلم بابا اعظم نواسهٔ اوست ۶

متصل مسکن خود مدفن یافت میرزا محمد طاهر پسر کلان امانت خان گنبد عالیشان و
خانقاه فیض نشان بنا نموده سال تاریخ این خجسته مکان ؛ روضه طیب نام بگو ؛
مولانا یعقوب نانت ابن مولانا جوهر نانت باوجود کمالات ظاهری و باطنی که از خدمت
والد ماجد خود کسب نموده بود در خدمت شاه حقانی مرید شد عمر بتقوی گذرانیده در مقبرهٔ
والد ماجد خود مدفن یافت ؛ بابا عبد الرحمن بلخی ولد بابا حاجی بلخی داعیهٔ سلوک بهم رسانیده
خدمت شیخ عصر نموده در خدمت شاه حقانی مرید شد بعد فوت در مقبرهٔ بابا حاجی
مدفون باشد ؛ شاه قطب الدین فرزند شاه حقانی بوده چون ازین عالم رخت بربست
در جوار والد ماجد خود مدفون شد ؛ قاضی عبد الرحیم ملا کمال شاگرد برادر خود حکیم دانا
و قاضی ابو القاسم ملا جمال بوده و تحصیل علوم فرموده بدرس و افاده مشغول بود چندی مزین مسند
قضا هم بود چنانچه در اوراق بالا بقلم آمد چون اجل موعودش رسید در محله جمالته آسود ؛
شیخ حسن نمل بیرون قلعه بالا نزاز شاعرواری مدفونست رحمه الله رحمة واسعة ؛
بقیه صفحه نمبر ۱۸۸ سطر ۷ : میر محمد خوشحال سید صحیح النسب است از سادات رنتی
پوره است صاحب حالات و کرامات عجیبه و زبدهٔ خلفای اخوند ملا طیب است و با حضرت حافظ
عبد الله فتحکدلی که از اکمل بزرگانست و صالح خان جیو صحبت داشته در تربیت طالبان آیتی
بود در سنه هزار و یکصد و بیست و چهار ازین عالم رحلت نمود متصل خانهٔ خود در محله کاوه
ڈاره بر کنار جوی مار آسود رحمه الله علیه ؛ سادات رنتی پوره و ملا رته میگویند که از اولاد میر میرک
بقیه صفحه نمبر ۲۰۵ سطر ۱۶ : خواجه عبد الله متو از سوداگران این شهر بود
بعد دریافت خدمت ارشاد خواجه زاهد بلخی ترک دنیا بالکل نموده در دهی نشست و تا
آخر عمر بتوکل و انقطاع و تقید عبادات ظاهر و باطن بود دستی در امور باطنیه هم داشت راقم
حروف بزیارت او فائز نشده ؛ خاندان متواز اشراف قبایل کشمیر تصور دیده اند علانته الورا
بقیه صفحه نمبر ۲۰۸ سطر ۵ : نظم بود فیض دگرد و عالم از خود رمیدیها ؛ بر آ از
خویش و جا کن در بهشت آرمیدیها ؛ من و از غیر تو وحشت تو و با غیر من الفت ؛ من و
پیوستن با تو تو و از من رمیدیها ؛ من و چون اشک جوشیدن تو و از چشم افکندن ؛
من و خاک رهت گشتن تو و دامن کشیدیها ؛ تو و بوی بهاری اند لبت گل ز ارشنیدن ؛
من و شنیدنیها از کس و ناکس شنیدیها ؛ تو و چون آب در گهواره گل هست آسایش ؛

تمت الاسلام مولوی ... از ... الاهی ... [illegible]

من وچون موج سرگردان بحر دل طپید نهان * من وچون شام در چاه سیه روزی فرو رفتن * تو و مانند صبح از مشرق طالع و مبید نهان * من وچون بوی گل بر گرد رخسار تو گردیدن * تو و مانند رنگ از چهرهٔ گردیده دیده نهان *

بقیه صفحه نمبر ۲۲۵ سطر ۲۵ :- دریغا شیخ کامل بحر عرفان * طراوت بخش بزم اهل ایقان * بسوی عرصهٔ جنت روان شد * ز هجرش چشم جان گوهرفشان شد * گذشت از ماه حج چون بیست و نه روز * بیکشنبه شد او فردوس افروز * گرفتاران خورشید جمالش چو ذره محو نور لایزالش * پی تابوت او افتان و خیزان * چو ابر نوبهاران اشک ریزان * همه از جان و خان و مان بیکسو * همه از سوز دل وامرشدا گو * من از حرمان خود بس لفگارم بجز مدحتگری کاری ندارم * بمژگان گوهر تاریخ سفتم *

بقیه صفحه نمبر ۲۲۶ سطر ۲ :- خلیفهٔ حضرت باباجیون نزوری مستقیم الاحوال متقی و متورع عمری بریاضت و قناعت و خانه‌نشینی و تقید وظایف و اوراد گذرانیده متصل مسکن خود در محلهٔ دیده مر مدفن یافت شیخ محمد قطب بود تاریخیت * سله

بقیه صفحه نمبر ۲۲۸ سطر ۱۸ :- این چند شعر از وست نظم هرگز نرفت بی اثری از فغان مرا * همچون جرس اگر همه دل شد زبان مرا * ساقی تمام نشاء شرابی بجام کن * کار شعور ناقص ما را تمام کن * نیستم اینهمه بعقل که فرزانه شویم * وانقدر عقل نداریم دیوانه شویم * مزن بر یکدگر مرغوله‌های زلف دلکش را * ازین آشفته تر مپسند دلهای مشوش را *

بقیه صفحه نمبر ۲۴۳ سطر ۲ :- که ابوالبرکات‌خان را که محل خود میدانست پیشکاری خود غافل ساخته تنگ‌چشمی گرفتار نموده بهندوستان روانه ساخت دست تعدی و تطاول بمال مردم خصوص بعض اعیان که حق خدمت آنها داشت انداخت و بیرحمیها و ناانصافیها بکار برده و لز نقد و جنس هر جا که سراغ یافت بیجا آورده و خورد عالمی را بوجه و بیجهته متضرر کرد از اینجهته در حضور نالش مردم بسیار رسید نزد پادشاه بحمایت روشن الدوله ظفرخان بخشی سیوم که واسطهٔ نظامت و مربی او بود موثر نشد لاچار مردم کشمیر که از اطوار او بستوه آمده بودند اجتماع و اتفاق نموده کمر بر دفع او بستند زیاده بر دو ماه بمقابله و قابوجوئی طرفین گذشت درین بین روشن الدوله هم در حضور تنبیه غیبی خورده چون روز جلم از وظیفه‌خوانی مردم کشمیر کهتره سوداگران مقید بودند ظفرخان در مسجد جامع دهلی پاپوش کاری سخت از

دست مردم وزیر خورد آنرا از آه و ناله مظلومان دانسته مجوز تغیر آغرخان شد اما پیش
از ورود حکم مردم شهر قافیه اش را تنگ کرده او را مغلوب ساخته بودند سیزدهم رمضان
سنه چهل و یک بمغلوبیت براه باره موله روانه هندوستان شد ؛

بقیه صفحه نمبر ۲۴۶ سطر ۳ ؛ قدوة المتقین و زبدهٔ عشق خدا امام رحمت بود تاریخ (زنده عشق خدا ۱۱۸۱ھ)
وصال کرامت مثال آنحضرت است قدری از مرثیه که احقر در آن حالت قیامت اثر
با آه خشک و چشم تر بطریق ترکیب بند بقلم آورده بود و آن اینست ترکیب بند مرثیه
روزیکه آن امام بدار القرار شد ؛ جانهای بیدلان ز فراقش فگار شد ؛ آنشب چگویمت
که چها بر سرم گذشت ؛ صد محشرم ز هر بن مو آشکار شد ؛ پیر طریقت از سر ما رفت و دو
نیست ؛ گر طفل اشک همدم دوش و کنار شد ؛ ایکاش ریگ تربت او فیض ما شدی ؛
این جسم مضطرب که ز غم بیقرار شد ؛ قندیل دل بمرقدش گرفته جای ؛ نور خیال من همه
شمع مزار شد ؛ گر میرسد بگوش اجابت عجب مدار ؛ این اشک من که رشک در شاهوار
شد ؛ موسی صفت مگر سفر کوه طور کرد ؛ یا چون مسیح جانب گردون عبور کرد ؛ همچون
صبا بسرعت ازین خاکدان گذشت ؛ یا روح قدس باز سوی آسمان گذشت ؛ عمری
چو او سکونت بیت الحرام کرد ؛ نبود عجب که باز بآن آستان گذشت ؛ او بود اصل گوهر
تابان معرفت ؛ مردانه پاک و صاف ازین بحر و کان گذشت ؛ این آه سینه سوز که
با من رفیق بود ؛ از اضطراب دل ز نهم آسمان گذشت ؛ روز فراق او که مباد انصیب کس
یارب تو دیدهٔ که چه بر انس و جان گذشت ؛ زین خاکدان بجانب بیت الحرام قدس ؛ چون
نور چشم زود بطی مکان گذشت ؛ یارب که جز تو درد دلم را دوا کند ؛ رحمی ز راه لطف
بر احوال ما کند ؛ ایدل ز حال ما بشه اصفیا بگو ؛ وین درد سینه سوز بآن مقتدا بگو ؛
این گریه آبروی دل خاکسار ماست ؛ زین آتش فراق بباد صبا بگو ؛ باد صبا ز غصه
دونیم فسرده شد ؛ احوال زار من بشه اصفیا بگو ؛ امشب شب جدائی پیر طریقت است
از حال تن جدا ز غم دل جدا بگو ؛ احوال جانگداز شهیدان عشق را ؛ در حضرت رفیع شه
کربلا بگو ؛ تاریخ وصل مرشد عالیجناب ما ؛ ای روح قدس زندهٔ عشق خدا بگو ؛ چندان (۱۱۸۱ھ)
گره ز گریه بکارم فتاده است ؛ زین کار بسته با شه مشکلکشا بگو ؛ جوهای اشک سوی بخارا روان
کنم ؛ در پیشگاه خواجهٔ عالم فغان کنم ؛ یا شاه نقشبند ببین حال زار ما ؛ رحمی بکن بحالت

پر اضطرار ما ٭ مارا مگر فراق جمال تو بس نبود ٭ کین عقدهٔ دگر زده گردون بکار ما ٭ شد
غرق خون چو لاله سراسر دو ملک بحسرت چشم ٭ باشد شفق نگار شب انتظار ما ٭ جوهای خون ز اشک
روان شد ز بحر دل ٭ هست استخوان سینهٔ من آبشار ما ٭ گر نه بمن حمایت آن مقتدا
رسد ٭ در جنگ نفس دون چه بود اقتدار ما ٭ بادا ببین جاذبهٔ زایران تو ٭ ریگ روان
براه تو مشت غبار ما ٭ اعظم خموش باش چه خوش گفت آنکه گفت ٭ با اختیار حق چه بود
اختیار ما ٭ المستغنی عن الثنا شاه ابوالبقا ایشان از حضرات سادات کولابند
نسبش بحضرت امیر کبیر رضی الله عنه منتهی میگردد آبا و اجدادش در پکلی اختیار سکونت
کرده بودند شاه ممدوح بنا بر بعض واردات وارد کشمیر شد با حضرات آنوقت چون شیخ محمد
امین دار وغیره صحبتها داشته مدتی در اینجا بود بعد چندی بجهت دریافت مثوبات اخروی
اختیار سفر حرمین فرمود و خدمت بسیاری از اکمل اولیا نمود در علوم خصوصاً تصوف
دستی قوی داشت واکثر مردم از خدمت بابرکتش بهره اندوز فیوض شدند و رسایل
مفیده درین علم بر لوح بقا یادگار گذاشت در سنه هزار و یکصد و سی و شش بوصال
حضرت ذوالجلال فائز شد در محلهٔ بوزه گران متصل مسکن مدفن یافت از خدمت شیخ
عبدالوهاب نقشبندی خلافت داشت [12] میر ضیاء الدین قادری خلف اکبر میر ابوالفتح قادری
جامع علوم عقلیه و نقلیه و صاحب کمالات از خط و انشا بعد واقعهٔ والد بزرگوار بچند سال
خانقاه نشینی اختیار فرمود انعقاد حلقهای ذکر میفرمود تا آخر عمر بر مسند عبادت و
تقوی استقامت نمود و اواخر سال هزار و یکصد و چهل و دو رحلت کرد در خطیرهٔ حضرت
میر نازک آسود میر ابوالقاسم از ابناء حضرت میر احمد قادری عزیزی بفضایل و
اخلاق گزیده و آراسته و بجلایل اطوار و اوضاع حمیده پیراسته عمر مسعود در اکتساب
سعادات و عبادات قریب بهشتاد رسانیده در شهور هزار و یکصد و سی و هفت در گذشت
بقیه صفحه نمبر ۲۴۷ سطر ۱۵ - این چند بیت او برای استشهاد اینکه از اهل سنت و
جماعت بود بتحریر می آرد نظم هر که زین چار نباشد بدلش مهر یکی ٭ راندهٔ هر دو جهان باد
چو ابلیس رجیم ٭ احمد مرسل و اولاد وی و اصحابش ٭ دوستدار همه هستم بخدا و ند قسم ٭ هر که باور نکند
این قسم از حقد و حسد ٭ در سفر باد باغلال سلاسل محکم ٭ خاطر هر که نخواهد دل عشاق تو شاد ٭
باد آشفته تر از زلف پریشانی غم ٭ ملا ساطع پسر ملا غالب است عبدالحکیم نام داشت و طالب

[12] میر شاه محمد [illegible] کمالات او [illegible] تکملهٔ تاریخ [illegible] ۱۱ [illegible]

[illegible]

علمی بیگ چون طبع موزون داشت میل شعر بر طبعش غالب شد و با بابا لاله ملک شهید که ذکرش گذشت
صحبت داشته و اصلاح شعر خود ازو میگرفت بعد حصول قوت طبع و ظهور ترقی نمایان از لاله ملک
شهید استعداد و جودت طبعش را معلوم کرده خود را مرو تربیه او نیافته اشاره بخدمت
میرزا داراب جویا فرمود باحراز صحبت میرزا آمد و شد مینمود و در اندک زمانی ترقی نمایان
کرد بر اقران فایق شد و به پشاور در اردوی شاه عالم بهادر که در آنوقت ناظم آن
ممالک بود رفت و در اثنای راه با ملا محمد سعید اشرف که عمدهٔ شعرای روزگار بود صحبت
داشت و اصلاح اشعار خود از خدمتش یافت بعد جلوس پادشاه در اردوی معلی ملکه
شعر خصوصاً قصاید بسیار بهم رسانید و در دور پادشاه شهید محمد فرخ سیر پیش از
پیش رتبه حاصل کرده بتوسط صمصام الدوله خاندوران بهادر باریاب ملازمت پادشاه
شد در حضور پادشاه اشعار خود بعرض میرسانید و آنرا وسیلهٔ تقرب و امتیاز و انعامات
میگردانید بعد شهادت پادشاه مراجعت بکشمیر فرمود با اینهمه کمالات وسعت مشرب
وحسن خلق و انبساط عجبی داشت از اشعار آبدارش که همه بیاضی است اینچند شعر مرقوم
میشود نظم شراب عشق تازه و اولین جوش * مرا شد نشأتین از دل فراموش *
نفهتم نه زجام عشق مستی دادند * کین نیستیم بنقد هستی دادند * سرمایه هر آنچه بود دادم
از دست * ارزان نه متاع تنگدستی دادند * بچندین رنگ گشتم از کجه چون خامهٔ
مانی * شدم موئی جز این صورت نمی بندد پشیمانی * قفس زندانی خود را مکن دیگر
نگهبانی * که رفت این ناتوان چون گل بتاراج پر افشانی * رعونت پیشتر گشتنت در
آغوش دل تنگم * برنگ غنچه میزیبد ترا این جامه چسپانی * زهی آموز آداب محبت
شهری عشقم * اگر فرهاد کهساری وگر مجنون بیابانی * در بر شاهدان معنی من *
از رقم خامهٔ قلمکاری است * در نثر هم بینظیر وقت بود در کمال جوش و خروش بزم
سخنوری بیست و یکم رمضان سال چهل و سه هجری رحلت نمود و عالمی از خویش
و بیگانه گرفتار تاسف و تلهف فرمود بتخصیص راقم حروف که قریب بیست سال بفرط محبت
و اتحاد مجلس آرائی صحبت و باده پیمائی الفت بذکر اشعار آبدار و طرح قافیه های بداهت
شعار چه در حضور و غیبت بزم لطف طبع را راحت افزائی حاصل بود قرین درد فراق
را گذاشت و این تاریخ را راقم حروف عجالةً بر صفحهٔ غیرت بنگاشت تاریخ نور ایمان

بمر قدش ساطع ٭ تاریخ لمؤلفه مهر اوج سخنوری ساطع ٭ از صفا ذهن انورش لامع ٭
رایت عالی فصاحت را ٭ بود رای متین او رافع ٭ صحبتش وقت نکته پیرائی ٭ بفقیر و
غنی لبی نافع ٭ از علو فطانتش استاد ٭ بود جویای او زهی طالع ٭ بزم آرای شعر
شد یکچند ٭ آن باصناف معرفت جامع ٭ شده مقراض موت آخر کار ٭ صفحات
نقاش را قاطع ٭ پرده جسمش ارچه فانی گشت ٭ روح قدسیش شد بحق راجع ٭ گفت
اعظم بسال تاریخش ٭ نور ایمان بمرقدش ساطع ٭ میرزا عبد الغنی بیگ قبول تخلص از
قوم بهلوچ است طبع موزون داشت بطرز ایهام و نکته سنجی حرف پهلو دار میزد در
عهد پادشاه بهادر شاه بحضور رفته بارباب مجلس هدایت الله خان نائب وزارت
اعلی شده بعد واقعه خان مزبور در شاهجهان آباد متمکن گردید و مجلس طرازی شعر و
سخن و دقیقه پردازی این فن را بکمال رسانید مرجع ارباب معنی در وقت خود بود همگی
دو بیت او وقت تحریر از خزانه حافظه بمنصه ظهور آمد نظم گره ز کار کسی وا نمی
تواند کرد ٭ کسی که در گره جا همای حلکار است ٭ تا برقص انداز نازای سرو رعنا کرده ٭
بسته زنگوله و صد فتنه برپا کرده ٭ پسرش میرزا گرامی هم صاحب سخن بود این
دو بیت از وست نظم همیشه حکم کسی در دیار ناچار یست ٭ که خامه اش چو رگ ابر
درگهر باریست ٭ هزار داغ فلک خود ز اختران دارد ٭ ترا توقع مرهم ز چرخ زنگاریست
و پسر ثانیش ارجمند در تازه گویان منتظم بود بزجمیه اوشاهد بمعنی است ملا دانا
محمد امین نام داشت صاحب فکر رسا بود در اوایل عهد فرخ سیری در زمره همنشینان
امیر الامرا انخراط داشت این شعر از وست نظم اضطراب اندر سخن عیب است دانا چون
هلال ٭ مصرع برجسته باید کو پس از ماهی رسد نظم نمیگردد جدا در ملالت از شراب
من ٭ بود چون لاله شب پهلو نشین آفتاب من ٭ چو طفل غنچه است از زانوی اندیشه
مکتب ٭ بود از لخت لخت دل ورقهای کتاب من ٭ ز شوق روی تو خورشید خانه
بدوش است ٭ فلک بذوق وصالت تمام آغوش است ٭ لباس فقر بر اندام
من بود زیبا ٭ مرا همیشه چو طاوس خانه بردوش است ٭ میر محمد معروف
فرزند برومند قاضی محمد محسن اندروار یست که ذکرش گذشت بفنون هنروری آراسته
و از حسن خط و انشا خط وافر حاصل نمود با وصف آن راهی بصلاح هم داشت

و منظور نظر قبول حضرت میان محمد امین دار هم شده نسخهٔ در احوال بعض مشایخ
بتحریر آورده و در انجاذ کرالیشان هم ببسط کرده خوش گذران و مهذب بود شعرش
بطرز قدیم است این دو بیت از زادهای طبعش ترقیم یافت نظم چرخ از جگرم ربود
داغی ٭ افروخت ببزم خود چراغی ٭ از دولت داغ عشق کافیست ٭ خاکستر من
بطرح باغی ٭ معروف و درین بهار توبه ٭ دیوانه بهرزه کرده داغی ٭ شاه رضای
چشم مردی وارسته آزاده وضع بود اوایل شعر صوفیانه میگفت رفته رفته بتلاشش
مضمون یابی و معنی سنجی هم کار رسانیده در بدیهه گوئی دست عجیبی داشت دیگر هم ارباب
سخن درینوقت بودند که ذکر همه موجب تطویل رساله است ٭ شمسی کاک سهروردی
شیخ شمس الدین کاک نام مبارک اوست در خدمت شیخ بابا داؤد خاکی حاضر شد کسب فضایل
نمود در مقام تهید بمقام سونته بوگ سکونت پذیر شد وضع ریشیانه پسند بود در سنه ۱۰۲۱ه
بقضا پیوست ٭ میر ابراهیم ریشی تهیدی فرزند سید حاجی محمد یکی از خلفای اوست که بوجه
تعلق دامادی قائم بمقام وی شد و زمینات و جاگیرات سید بابا علام الدین ریشی را
نگرانی میکرد در سنه ۱۰۶۰ه وفات یافت در موضع تهید معه فرزندان خود آرمید ٭ ملا
عبد الحکیم متوا از طبقه علمای کشمیر بود در عنفوان شباب توفیق تحصیل علم یافت بخدمت
ملا عبد الشکور بدخشی شتافت در اندک زمانی سر آمد علمای دهر شد مشرف بشرف
صحبت حضرت خواجه خضر متصل بکنج غربی مسجد جامع گشت آنجناب زبان مبارک خود
در دهانش انداخت ازین جهت خاطر مبارک او سرچشمهٔ علوم شد در حسن تقریر لطافتی
زاید الوصف یافت آمد و رفت با میرزا اکمل الدین کامل بیگ خان بدخشی و شاه جمال الدین
قلندر رسید است رونغے در اثنای درس حاشیه خیالی جائے محتاج تامل شد رجوع بروحانیت
مصنف نموده اند که تامل کرد سر برداشت فرمود مصنف این کتاب باین شکل و شمایل حاضر آمده
باین تقریر حل مشکل نمود از طرف بادشاه اورا یازده روپیه روزینه مقرر کرده بودند
اصلا منظور نظر نمود آخر عمر در دهلی رفت بعلت سرسام انتقال نمود در انجا بمزار خواجه
باقی بالله آسود ٭ مولوی هدایت الله نبیرهٔ اوست که در خدمت والد ماجد خود ملا کرم الله و آخوند
ملا سلیمان کلو تلمذ نمود در خانه خود بمقام محله پاندان متصل مسجد جامع نشسته خلق خدا را تعلیم تدریس نمود
بر منصب شیخ الاسلامی فتوانویسی اعتبار کلی حاصل ساخت تحقیقات شایسته بکار برده تکمله تاریخ اعظمی ورد

سید نعمت الله همدانی سید جمال الدین حافظ والد ماجد اوست زبدهٔ افراد رجال و پیشوای ارباب حال بود عمر عزیز خود را در افادهٔ خلق گذرانید در مقبره جد بزرگوار خود سید تاج الدین همدانی بمقام شهاب الدین پوره ضلعه نوهٹه آرمید دو فرزند ازوی دارند یکی سید شمس الدین ابن سید علی مصنف تاریخ کشمیر و متولی خانقاه معلی دیگری سید میان میر که جد سید ابراهیم ریشی شهیدی بود ÷

میر سید نظام الدین منور آبادی از سادات والا صفات بود در محلهٔ منور آباد سکونت میکرد در ریاضت و عبادت ممتاز بود سید عبد الوهاب منور آبادی پدر بزرگوار اوست که تذکره اش بلکه تذکره والد ماجدش میر محمد هاشم منور آبادی در سطور سابقه گذشت میر نظام الدین در سال ۱۱۵۹ھ پیدا شد بعمر هفتاد و پنج سال در شهور سنه ۱۲۳۴ھ وفات یافت در مقبره جد بزرگوار خود سید حسین خوارزمی منور آبادی مدفون شد ÷

تاریخ واقعات کشمیر تمام شد

تذکرهٔ خواجه محمد اعظم دیدهمری مصنف تاریخ واقعات کشمیر

شرافت پناه ریاست دستگاه خواجه محمد اعظم دیده مری از جمله مشاهیر کشمیر بود در محله دیده مر از محله جات سرینگر پائین تر از صفا کدل بر لب دریای بهت نشو و نما یافت نسبش با خواجه محمد اسحاق ملک التجار میرسد عشیره او بخاندان دیده مرو ها شهرت دارد با خاندان شیخ یعقوب صرفی گنائی مخدوم بابا عثمان اوچپ گنائی خواجه حبیب الله گانی بابا عبد النبی خانقاهی تعلق قرابت پیدا کرد خواجه محمد اسحاق سردایره اعیان دوران حاضر بخدمت بابا عثمان قادری چچه بلی شد روحانی تربیت یافت خواجه محمد حسین فرزندش با وجود آنکه از علم ظاهری ناآشنا بود مگر مشرف بخدمت خواجه عبد الرزاق کبروی فرزند خواجه ممه براز باشندهٔ محله بلچمر متصل عالیکدل شد صدقاً و یقیناً نقش عقیده نقش بر لوح سینهٔ خود نگاشت فرزند ارجمند او خواجه خیر الدین در سنه ۱۰۸۰ھ از شبستان عدم در بزم وجود آمد صغیر السن بود که لکنت زبان بحدی داشت حتی که تکلمش بغایت

(نوٹ) سید نعمت الله همدانی و میر نظام الدین منور آبادی در تواریخ و دائره مندرج دارند در کتاب الصوب ملحقات درج کرده

متعذر میشد بخدمت لاله بابای ریشی ساکن موضع دوکره آمده قدرے ازبقیه طعامش
خورد فوراً لکنت زایل گشت در بدایت شعور نسبت آگاهی پیدا کرد و کتب بسیار زده
ذایقه علوم چشید بمقام ارجمند رسید بر دوکان تجارت پشمینه فروشی نشست.
محل مسافرت بربست سیر و سیاحت بحر و بر کرد خود را در دار الحکومت بلده دہلی رسانید
جبین حاضرباشی در دربار دُربار اورنگ زیب عالمگیر شاه مالید عالمگیر شاه حذاقت و
لطافت طبیعت سلیقه و دیانت داری او دیده خصوصیت درباداری بخشید مورد عنایات
بیغایات گردید خیر الزمان خان خطاب مستطابش داد آمدنی چند دہات بطور جاگیر بوی سپرد
چون تشریف بکشمیر واپس آورد جهت ادای شکر بر این عنایت الهی که بواسطه ظل سبحانی
رسید مسجدی مضبوط مشتمل بر حمام گرم متصل دولت خانه خود بمقام ملک یار من محلات فتحکدل
تعمیر کنانید همواره بصحبت فیضدرجت لاله بابو همدانی ساکن موضع پانپوره سعادت
باطنی روحانی اندوخت در حالت حیات خود احاطه مزار وسیع در حدود قبرستان ملکوا
بمقام واله گری محله بیرون مقبره متبرک قطب العالم شیخ بهاء الدین گنج بخش آراست در سنه ۱۱۶۵ھ
وفات یافت در همان مزار پُرانوار که الحال به مزار دیده مرو ها مشهور است مدفون شد تاریخ
وفات او بر لوح مزارش منقوش است ؎ چو خان ملک خوی هفتاد و شش سال ؛ شد
مظهر وصل حق بے تناهی ؛ به خلقش مزین ریاض بهشت است ؛ بذاتش مروت خرامان
کماهی ؛ معینش بود حضرت پاک عزت ؛ شفیعش بمحشر رسالت پناهی ؛ رقم کرد اعظم
به سال وصالش ؛ که خیر الزمان محو وصل الهی ؛ ۱۱۶۵ھ دو فرزند ازوی دارند یکے خواجه محمد اعظم
دیگرے خواجه نعمت الله. خواجه نعمت الله تجارت پیشه شد در سنه ۱۱۸۰ھ بقضای ایزد پیوست
خواجه حمید الله فرزندش بجای پدر نشست در محله ملک یار بر لب دریای بهت سکونت
پذیرفت طریقه قادریه از حضور میان گل محمد کنگال و خلیفه اش صاحبزاده میان محمد رفیق کنگال
فتحکدلی اخذ کرد محترم زیست محمد خان عطار الله دو فرزند ازوی دارند ؛
خواجه محمد اعظم در سنه ۱۱۰۳ھ بعهد اورنگ زیب عالمگیر شاه هنگامیکه ابو نصر خان در کشمیر
آمده فرایض نظامت ادا میکرد قدم در دایره وجود نهاده صغیر السن بود که کمر همت
جهت تحصیل فضایل انسانی چست بربست در مدرسه اخوند ملا عبید الله شهید سعید
باشنده محله بلدیمر (یکے از شاگردان اخوند ملا محسن کشو) آرمید سالہا گذرانید روشن

مطالعه و مذاکره از دست نداد علم ادب دینیات منطق و شمه وغیره از ملا ابوالحسن کاوه
ڈاری ولد قاضی محمد فایق بخوبی آموخت در مدرسهٔ ملا عبدالرزاق گوجواری آمد رفت
داشت زانوی تلمذ ته کرد میل خاطرش بشعر گوئی افتاد اصلاح شعر و سخن از میرزا
نورالدین شارق گرفت چراغ خاطر عاطر از انفاس قدسیه میرزا محمد رضای مشتاق ساکن
نوشهره و ملا عبدالحکیم ساطع افروخت منسلک در زمرهٔ شعرا شد جذبات شباب خود دار
در کمال خروش و هیجان بود که ناگاه جذبهٔ روحانی باطنی در پیش آمده رجوع بحق حقیقت
شناسی نمود اشتغال به تهذیب الاخلاق ورزید از مشایخان عظام حاضر شده برخورد
در سنه ۱۱۱۹ه وقتیکه عمر عزیزش از هفده سالگی متجاوز نبود شرف خدمت قدوة
السالکین شیخ محمد مراد ٹنگ فرزند ملا محمد طاهر نقشبندی دریافت نسبت عزیزان حاصل
کرد منازل سلوک بانجام رسانید مطابق بمشاغل حضرات مجددی شغل گرفت خلعت ارشاد
در بر نمود مدت دوازده سال در سلک ملازمتش منخرط ماند عرصه پنجماه در صحبت میرزا
اکمل الدین محمد کامل بیگ خان بدخشی بسر برد نه سال بملازمت شیخ محمد مراد متو گذرانید
می عرفان چشید در سنه ۱۱۲۳ بحضور سیادت پناه قاضی دولت شاه بخاری بسوی خرامید
دامن از غبار خودپرستی برچید در سنه ۱۱۳۰ پایه بلند از جناب سید میر محمد هاشم قادری
گوجواری (که مدفنش در مقام باچهه دروازه متصل قلعه شاهی در عین باغات سرکاری واقع
است) دریافت مقام ارجمند از معارف لطائف ربانی حاصل نمود در سنه ۱۱۳۲ احرام
بملاقات حاجی عبیدالله بلخی بربست نکات سلوک رموز تصوف شنید در سنه ۱۱۳۸ اتفاق
ملاقات با خلیفه عبیدالله بخاری فاروقی افتاد مورد الطاف روحانی شد در حلقهٔ
صحبت بابا قایم پھلواری مخدوم العرفا شیخ محمد علی رضا دہلوی سرہندی و عبدالرحیم قادری
زینه کدلی و شیخ عبداللطیف کہوسه و خواجه محمد زاهد بلخی وغیره در آمده قوت روحانی بهم
رسانید با وجود تعلقات دنیا در جود و سخا صدق و صفا بی همتا بود و طبعی موزون داشت
در نظم و نثر دُرهای بی بها می سفت و اشعار آبدار می گفت تصنیفات او بر صفحهٔ
روزگار یادگار دارند عجیب تر آنکه سال تصنیف هر کتاب از نام او راست بر آورده در
سنه ۱۱۳۵ فیض مراد در حالات شیخ محمد مراد ٹنگ بضبط تحریر آورد که مشتمل است بر هفتاد و
پنج تاریخ موزون منثور عربی فارسی با نقطه بی نقطه درینجا بر یک تاریخ رحلت او اکتفا

رفت ــه گفت تاریخ وصل او اعظم ⁂ وارث کامل رسول الله ⁂ شیخ محمد رضا دہلوی
درینجا آمده اشاعت طریقهٔ شریفهٔ مجددیه کرد که در رسالهٔ فوائد الرضا مصنفهٔ خواجه محمد اعظم صورت
ضبط و ربط گرفت فوائد الرضا نام و تاریخ اوست سنه ۱۱۳۵ﻫ خلیفهٔ عبید الله بخاری فاروقی
فرزند شیخ محمد الیاس فاروقی عمری چون رحلت نمود رسالهٔ فراقنامه را بر نام او ترتیب داد چند مرثیه
های درد آمیز ترکیب بند سپرد بقلم کرد از انجمله این ترکیب بند پسند نظر آمد ــه یا شاه نقشبند
ببین حال زار ما ⁂ رحمی بکن بحالت پر اضطرار ما ⁂ ما را اگر فراق جمال تو نبود ⁂ کی بن عقده
دگر زده گردون بکار ما ⁂ شد غرق خون ز اشک روان زنجر دل ⁂ هست استخوان سینهٔ ما
آتش زار ما ⁂ گر نه بمن حمایت آن مقتدا رسد ⁂ در چنگ نفس دون چه بود اقتدار ما ⁂ یا دا
بهمین جاذبه زایران تو ⁂ ریگ روان براه تو مشت غبار ما ⁂ اعظم خموش باش که خوش گفت
هر که گفت ⁂ با اختیار حق چه بود اختیار ما ⁂ در سنه ۱۱۳۶ قواعد المشائخ بجمع آورد و درآن
از آداب پیری مریدی داد و رسالهٔ اثبات الجهر متضمن بر بسط دلایل و فوائد ذکر جهر مطابق بطریقه
یسویه مرتب گذرانید تصنیف او در سنه ۱۱۵۸ دست بهم داد ــ در سنه ۱۱۲۶ التجربة الطالبین تصنیف
کرد اشجار الخلد در سنه ۱۱۴۰ بسلک ترتیب آورد که نام او بر تاریخ تصنیف وی اطلاع میدهد
ثمرة الاشجار در سنه ۱۱۴۰ بضبط تحریر آورد و کبریت احمر مجموعهٔ محبوب سبحانی جناب سید شیخ عبد القادر
جیلانی را ببسط هرچه تمامتر فارسی شرح کرده است و سائل الاعظم سنه ۱۱۴۹ نام و تاریخ تصنیف او
پسندید در سنه ۱۱۴۸ وست در تحریر واقعات کشمیر تاریخ اعظمی داد عرصه ده سال بوجه آنکه
عوایق موانع جسمانی در میان آمدند منقضی شد و اتفاق اختتام آن افتاد تاریخ افتتاح و
اختتام بدین نمط مذکور شد ــه شد سال واردات کشمیر ⁂ با نام کتاب واقعات کشمیر ⁂ ایضاً
اگر پرسند تاریخش چسان یافت ⁂ بگو ترتیب بوالجنان یافت ⁂ قصاید غزلیات قطعات تاریخ
مناقب اولیا که از حد مقبول اند شاهد کمالات عالیات او دارند میر کمال الدین اندرابی از سادات
بلاره شیخ محمود تاربلی خلف الصدق آخوند ملا رحمت الله مدرس تاره بلی وغیره از نظر یافتگان
اوست در سنه ۱۱۷۹ دهم محرم وفات یافت در مزار دیده مرو هاہمد وش الدخو د مدفون شد مولینا
العلامه مولوی هدایت الله مفتی ولد مولوی کرم الله متو در تکملة التواریخ می نگارد که خواجه محمد اعظم
از مدت مدید بعلت ضعف گرده بیمار شد هنگام نزع رسید شخصی بعیادتش آمد از حکیم پرسید که خواجه را چه علت
دارد حکیم گفت ضعف گرده خواجه فرمود همین لفظ بشمارید که تاریخ وفات من است ــه اگر پرسند
اعظم از چه مرده ⁂ بگو سال وصالش ضعف گرده ⁂ ایضاً از خیل ملایک برسم دعا ⁂ خدایش بیامرزد

تذکرۂ سادات منورآبادی

امابعد - ذکر جناب میر سید محمد ہاشم قادری وخوارزمی منورآبادی را کہ مسلسل نسبت نسب از
اولادان جناب محبوب سبحانی شیخ سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہم برادرزادہ سید محمد حسین خوارزمی منورآبادی
معروف بہ منوارہ مشہور بہ نسبت خاندان سید محمد منور است واضح آنکہ جناب سیادت مآب میر سید محمد ہاشم
خوارزمی سیر و سیاحت نمودند و گوشہ نشین ہم بودند و ارشاد و اذکارات سلسلہ قادریہ از عمو صاحب خود
گرفتند چند گاہ در حدود کامراج در پرگنہ ہاپہامہ در موضع سولہ کوٹ و در پرگنہ لار در موضع بیگر و گوشہ
نشین بودند واضح آنکہ جناب سیادت مآب بروز شنبہ نہم ماہ صفر المظفر سنہ ۱۰۱۴ ہجری تولد شدند و اول
ماہ محرم سنہ ۱۰۹۷ ہجری از دار فانی بدار جاودانی رحلت نمودند عمر شریف ہشتاد و سہ سال گذرانیدہ
میر سید محمد ہاشم رخت بردہ از جہان چون شتابان رفت سوئی ہمرہان ، سال تاریخش بجستم گفت
ہاتف گوشدار ، بالیقین شد سوئی سدرہ آن حبیب لامکان ، در مزار فیض الانوار حضرت سید
آسودہ اند و فرزند دلبند آنصاحب میر سید عبد الوہاب قادری کہ خلف الصدق میر سید محمد ہاشم است
ولادت او ہفتم ماہ ذی الحجہ در سال سنہ ہجری یکہزار و سی و چہار عمر شریفش ہفتاد و پنج سال بود بیوم آدینہ دہم ماہ
محرم الحرام سنہ ہجری یکہزار و یکصد و نوزدہ سال می بود جان بجان آفرین سپرد میر وہابش بہ پردہ
خاص تشریف چنان رخت از دنیا کشید رفتہ او سوئی جنان ، سید السادات بود فخر عالم بود
و نیز ہاتفی گفتا بمن این عازمی اکمل بدان مادہ تاریخ از عازمی تا اکمل ہویداست در مزار حضرت
سید مدفون است و فرزند ارجمند آنجناب سید نظام الدین روز تولد شان پانزدہم ماہ رمضان المبارک
بیوم دوشنبہ در سال سنہ ہجری یکہزار و پنجاہ و نہ و عمر شریفش ہفتاد و پنج سال بود روز چہار شنبہ
ہفتدہم ماہ شوال در سنہ یکہزار و یکصد و سی و چہار وفات یافت و در مزار مذکورہ مدفون است و فرزند
ارجمند آنجناب سید کمال الدین است روز تولد ایشان بیوم پنجشنبہ ہفتم ماہ رجب المرجب سنہ ۱۱۸۹
میدارد دفن گاہ آنصاحب ہم در صحن مبارک زیارت مذکورات متذکرہ شد و فرزند ایشان سید جمال
الدین است و ولادت آنجناب خاص بروز عید الضحیٰ بیوم جمعہ در سنہ ۱۱۰۹ و عمر شریف یکصد و یازدہ سال بسر برد
اوقات مدۃ العمر تصرف بعبادت معبود حقیقی گذرانیدن و صاحب خرقہ و عادات نہایت بودند روز وفات
او بیوم پنجشنبہ بست و یکم محرم سنہ یکہزار و دو صد و دہ سال بود و در صحن زیارت مذکورہ مدفون است
از میر سید جمال الدین فرزندان ماندہ اند یکی سید جلال الدین صاحب دوم سید نظام الدین صاحب سیوم

سید عتیق الله صاحب و زولادت سید جلال الدین که فرزند کلان سید جمال الدین است بروز
شنبه دوازدهم ربیع الاول در سنه ۱۲۰۷ھ و عمر شریف نود و پنج سال یافته و تمام عمر شریف شوق و ذوق
الٰهی بسر برده بلکه سالک مجذوب صاحب استغراق لجه شهود بودند بروز چهار شنبه نهم ربیع الثانی
سنه ۱۲۷۰ھ ازین دار فانی بدار جاودانی کوس رحلت نموده در صحن زیارت گاه سید بلاد رومی
کشمیر آسوده شد و از سید جلال الدین صاحب سه فرزندان اند یکی سید نصر الدین دوم سید بهاء الدین
سیوم سید احمد حسید سید نصر الدین که فرزند کلان سید جلال الدین است تولدش هژدهم ربیع الثانی بروز
شنبه در سال سنه ۱۱۴۹ھ عمر شریف نود و پنج سال بود در سال سنه ۱۲۴۴ھ بروز چهار شنبه رحلت
نمود در صحن زیارتگاه خواجه عالیشان خواجه خاوند محمود نقشبندی رحمة الله علیه دفن شد کیفیت
آن و این است که در سال سنه ۱۲۶۳ از محله منور آباد که مسکن گاه اجدادانش بود و از انجا تجاوز در پرگنه
بانگل در قریه چچی پوره سکونت پذیر معه اهل و عیال شد آخر الامر در شهر کشمیر در محله راجوری کدل در
خانه مریدی بجسب دعوت رفتند آخر الامر همانجا ره و بعلالت درپیش آمد در خانه مرید مذکوره رحلت نمودند
و از سید نصر الدین صاحب سه فرزندان مستظهر اند یکی سید محمد شاه صاحب و دوم سید اسد الله صاحب
سیوم سید خیر الدین صاحب است او سید محمد شاه صاحب فرزند کلان سید نصر الدین است بعمر هفتاد سال بود
و ارشاد و تعلیم و اذکارات سلسله قادریه از پدر بزرگوار خود گرفته و تمام عمر در یاد الٰهی مشتغل بود
و غذا از تجارت خود خورد و در سال سنه ۱۲۶۷ھ وفات یافته در موضع دهره مونه که بسمت سویه
دارد در مزار حمام کهنه و در دهه مذکوره مدفون شد و از سید محمد شاه صاحب صدر در موضع گرند خورد
موجود اند و فرزند دوم سید نصر الدین صاحب که سید اسد الله است بعمر نود سال بود در سال ۱۲۸۱
بود که در علاقه شهر پونچهه در دهی که بنام موضع ترانه است انجا رحلت نموده همانجا دفنگاه
شد و اولادان آنصاحب در موضع چچی پوره باقی اند و فرزند سیوم سید خیر الدین صاحب است
او هم عمر هشتاد سال یافته در هزار و دوصد و پنجاه و شش وفات یافت بمقام باباگنڈ پرگنه بانگل
مدفون شد و ذریت او در موضع اونگوشیخ پوره پرگنه بانگل مسکون است و هم از برادر سید جلال الدین
صدر در شهر امرتسر در کوچه تیلیان اولاد موجود است و هم نزد وارثان این خاندان
سندات مصدقه احمد شاه غازی و دُرّ درانی و پٹه معافی مالیه اراضی منور آباد موجود است

غلام محمد نور محمد تاجران کتب سرینگر کشمیر
پیڈ آفس د۔ مهاراج بازار گنجبازار متصل بڈشاه صاحب (شاخ) مائسمه بازار امیراکدل سرینگر کشمیر

تاریخِ حسنؔ

یعنے

کشمیر کی ایک معتبر تاریخ

تین جلدوں میں

اور اس کے علاوہ

کشمیر کے متعلق تاریخی معلومات کا بہترین

مطبوعہ و غیر مطبوعہ لٹریچر

ہم سے طلب کریں!

غلام محمد نور محمد تاجرانِ کتب

مہاراج گنج سرینگر

ولادت و وفات حضرت شیخ نورالدین ریشی رح :-

	وفات		ولادت	
۷۸۲ھ	مطابق مصنف اسرار الابرار =	۷۵۷ھ =	+	۸۴۰ھ =
	" خوارق السالکین =			
	" فتحات کبرویہ =			
	تاریخ حسن =			
	تاریخ کبیر =			

ترتیب تصانیف خواجہ محمد اعظم دیدہ مری :-

نام تصنیف	سنہ تصنیف
(4) فراق نامہ =	۱۱۲۱ھ
(1) فواید الرضا -	۱۱۳۳ھ
(2) فیض مراد -	۱۱۳۵ھ
(5) اثبات الجبر -	۱۱۴۳ھ
(3) تجربۃ الطالبین -	۱۱۳۷ھ + ۵ = ۵ = ۱۱۴۳ھ
(6) دعوات اعظم = ۱۱۵۹ھ	
(8) قواعد المشائخ =	۱۱۶۳ھ
(9) اشجار الخلد =	۱۱۷۰ھ
(7) ختم واقعات کشمیر =	۱۱۶۰ھ
(10) ثمرۃ الاشجار =	